

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232907

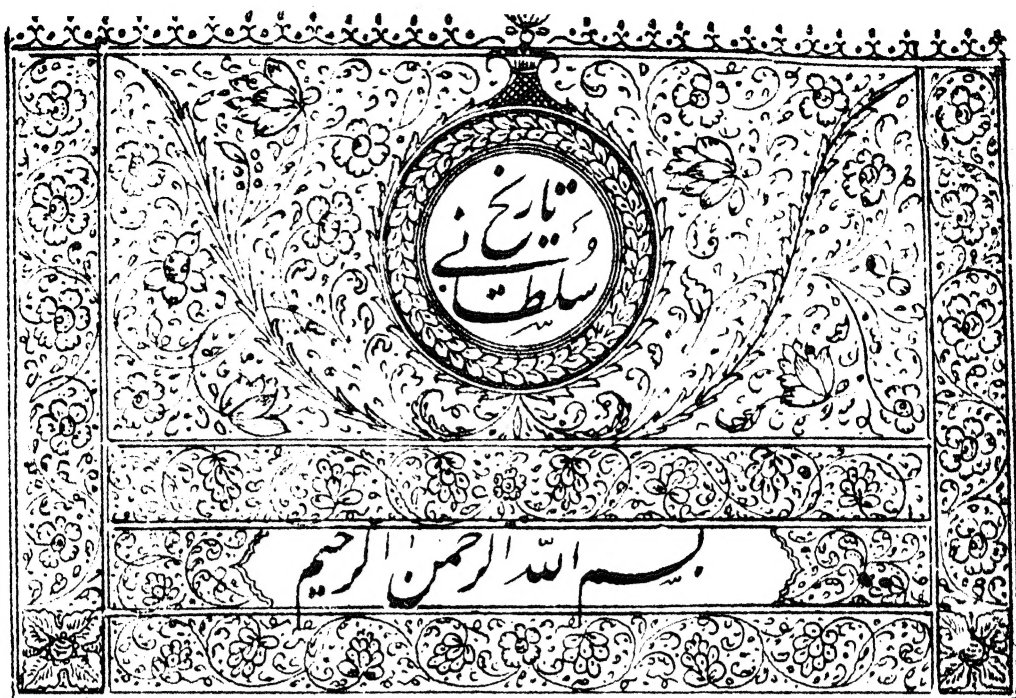
UNIVERSAL
LIBRARY

بفضل خاتون سنا و افراسیود و افراسیود

۹۵۸۶۱
در کتاب



من تالیف خان عالیشان سلطان محمد خان بن سنی در



زو اهر مشوره روضه تصفای بیان حمد خالق است که بهیاسن ترکیب حرفین کاف و نون تشریف
 ولقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم را آرایش عنوان نبی آدم ساخت وروای وفضلنا ام علی کثیر من
 خلقنا ابرو ش ایشان انداخت نعم ما قال السعدی علیه الرحمه زابر آورد قطره سویی بم رصلب افکند
 نقطه در شکم از نقطه لولوی لا لاکند و زانصورتی سرو با لاکند و جواهر منظومه درج دبان سپاس
 زرقیت که بمضمون صداقت مستحون و ما من دآبته فی الارض الا علی الله زرقها خوان بوال برزیش
 کفوه شمس در بیض زمین کشیده است و نواله ماده انعام عام و عطای بلا انجاش کامل و کانا و جابل
 و دانار ابر بر رسیده و له ایضا چنان بهن خان کرم کسند که سیمخ در قاف ز روزی خورد ادیم زین
 سفره عام اوست برین خان نیما چه دشمن چه دوست غفار یک از و فو فضل بی نهایت ابوال بشر
 با عصیان و لا تقر باده البخره بحسب اخذار ربنا ظلمنا انفسنا شایسته مراحم و سزاوار مکارم کرده
 برده و لقد کرمانی آدم نواخت بیت اینجا که عنایت الهی باشد سجاده شین کلیسانی باشد و
 قبالیکه از کمال کبریا بی الیسر با وجود دانائی بحسب تدنکته انا خیر منه مطعون و ملعون بوده ارشاد
 قدسیان و عبادت عیاش ربهم ای ان علیک اللغه الی یوم الدین نحو ساخت رب من لم یحضر
 انجاشی که قمر کبریا بی باشد کفر از بار سائی باشد و ذات کامل الصبائش از غایت انبار

از عبادت آن کمال بی احتیاجی دارند و این عین بی نیازی تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً ساکنان
خطه بیاض کل بشر را که تلوم و سمت علائق مکانی و مهتم تمت عوائق یعنی اندامان بهتر که با قرار ما غفاک
حق معرفت کوشند و با غذار ما عبادتک حق عبادتک فروشد زیرا که شهودان مضمار فصاحت
هر چند ادهم و هم را در طی میدان محتش جابیندند پالانک شده بتقریر عجز الو اصفون عن صفتک
پروا خستند و فارسان میدان بلاغت بر قدر تو سن خیال اور مرحله بهائی وسیع شنانش دوانند نه سیم
و دلت شده فقره لا احصى ثناء علیک کما اشینت علی نفسک را اور دزبان ساختند در وصف
ذات او چو زبان را کلیل یافت بر درج در فشان و هن بست فطرت فنیحان الله صین بتون
و صین یسجون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیاء و صین یظنون و تحیات صلوة شاد روح پر
فوج حضرت ختمی پناه و خباب سالت و شکاه السلطان تحکاه مازاع البصر و ما طغی و اسحاقان بارگاه
و ما یظن عن الهوی آن مشعل فروز کستان اقرب الساعه و الشق القروآن دانش آموز و بستان و لقه
بیسر القرآن للذکر فصل من مکر نقطه پر کا بهستی خط دیوان وجود قطب کردون گرم توفیق طهرای توان
سرور عالم ابوالقاسم محمد انکه جرح با وجود او بود چون در زه پیش افتاب الذی دت الیه شمس
و الشق القمر کان امیاد لکن عنده ام الکتاب که نکته لولا که لما خلقت الافلاک غطت شانش
کافیت روزیادت بیانم زهی بی الضافی و صلی الله علیه و آله و اصحابه الطاهرین بالتقوی که آیه
کریمه قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودت فی القربی در شان آنها وارد است اما بعد مولف
این خلاصه معانی و مشکف این سر نهانی سلطان محمد بن موسی خان بابرگزنی مبتخلص کمال و وقع الله
بتأیده و یتمعهده من خواص عبیده و انامیان رموز اکا بهی را که فکر کبرایشان بقصص الهی انظر و صیه
منیر شان تالی جام جم و ثانی آینه سکنه است عرضه میاورد که در اوان شباب غفوان جوانی بعد از آنکه
ابل افاغنه از تأییدات ربانی بحسب غزوات جلیله و محاربات جمیله نقش وجود کفره را با حجاب
قاطع شستند و به یزوی بازوی ظفر پرور و قوت سپر بخت نصرت اثر بر یکلان تفوق حسبت که افغان
بارها بالتماس فراوان و تکرار با پیش آمده دست آمانی بذلل این کینه افراد انسانی زده هستند عانی

که چون عاقبت پنجاه اصل گریبان گیر است و بدرد جهان فانی ناکزیر پس سزاوار آنکه کتابی مشتمل بر وقایع
طوایف افغانه و محتوی بر سوانح امرا و شایان و فقراء ایشان ایشار را بقدر امکان جمع و تالیف نمائی
تا ضبط آن در خزانه بان سهل و آسان گنجد و از برکت رحمت سعادت انعامت که دوزی چندیش
سجود بود ز نکت جلال از مرآت خواطر ما بمقتل علم بردانی تا شایقان این فن از آن فایده فراوان
رسد بچنین علم جمله محتاجند خاصه آنان که صاحب تاجند زیرا که گذارش این گروه شجاعت پژوه
در هیچ تاریخی مفصلاً مرقوم نشده و بدین سبب سلسله اسباب آنها و آمدن ایشان از شامات و غور و
سکنه و جبال و ده کسی انجونی معلوم نیست تا درین دیر سیخ ناپایدار نکته چندی از مضمون خاطر جمعیت
مستقبلین دایر البصیغه عبرت و پند بیاد کار بهاند که عرض از اعتبار این دهر ناپایدار علم هشتم از افرا
است و حاصلش نام نیک بیاد کار گذاشتن و حصول آن که منوط بتاریخ گذاشتن آن تا چون بواسطه
کفر تاریخی و غایتی و تشبث علایق که لازمه خلافت است چنانچه گفته اند نظم عفتای مغربست درین وقت
خرمى خاص از برای محنت و غم زاد آدمی هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است کس را نداده اند بر آ
مسلمی صحت دماغی و فرصت فراغی ندانم با وجود آن بر کار بحسب مرضای احوال بود ای تالیف
از نویدای ضمیرم سر بر آید چون مجلدی که گذارش کلیه الطوایف کثیر المعارف را جامع باشد بدست
نمود بدیجته در تعویق افتادی زیرا که متقدمین ایشان را تالیفی از کتاب و تصنیفی در این باب نبود
بجز از ساله تاریخ افغانه که آراشاه زاده علیقلی میرزا الملک با عطاء سلطه در طهران تالیف
نموده بود و آن نیز بجهت اجنبیت و غیر ملکیت از تحقیقات و افره که علم بنده بر آن احاطه داشت عام
بود مع هذا شاه زاده مذکور ابتدا سوانح افغانه را از انتهای دولت نادری و اوایل سلطنت احمد شاه
صه و زنی گرفته بود چون بدان جهت از تاریخ مبسوطه بود لاجرم کتاب انجانب همه را غیر جامع و نا
صواب مینمود نسبت پس آن گفته ما چون بود نا صواب بسوزان باتش بشویان باب و سبب
تقدرات مذکوره هولا می این امر بستن امر محال مینمود و بر همین هنگامه خیال لاجرم داعی احوال اردخه
و بعد از پرداخته می کفتم نسبت شروع در غرضی کان بانتهار رسد هزار بار به از کردن است ناکردن
مرز

مدت مدید التماس خوان این بود و پانچ بنده ناتوان چنین بیت مآثرین قصه سالها بگذشت فلک
 او و ارسال میده نوشت شتی پر خرد که فارس میدان فراست و حارس بنیان کیاست است موعظه
 چندم بطریق و پند سروده گفت که ای صبیات افکار البتار تلوم ثوبت مریم آسا آسوده و ذراعت
 کفشار فصاحت شعارت قصب لبق بلاغت از سخنان سبحان و ابل بوده چون عاقبت الامر لباس
 فنا پوشید نیست و شربت اجل نوشیدنی همان بهتر که درین هنگام بر انقلاب از نفاق احباب اجتناب
 نمائی و از کلفت صحاب با لفت کتاب کرانی و اصبر علی ما یقولون و اهجهم هجراً جمیلاً چرا که
 بمضمون نکته صحیحہ التقدر یضحک بالمد پرشتیت بر دانی بدل قضای بانی را عقل معدومست
 ولله مرات علی الفتی نعیم و بوس صحت و مقام) پس تنذیب کتاب به از تنذیب ثیاب ما
 بدان سبب نام نیکو بیا دکار گذاری هر مدتی نظر یکسوی میکنید سپهر نوبتی زمان به تنی میدادمان
 چون کام جاودان بنصویر چرخ نیست خرم کسیکه ماند از نام جاودان مرد آسار بر خیز و از استرحیت
 طلبی پر پیروز دست بجل المین توکل آویز و از کلک صدف سان در معانی و بیان بر یکنان
 ریزه تاز نور تعلیمت ملهونی که در بادیه جبال حیران و در یتیمه صلاکت سرگردان است بجاده
 مقصودی بر دوازده بیت از قطوف مجرذی تمتع خور و خوابی که بهین دو جهان کار تو باشد
 زین هر دو یکی کار کن از هر چه در کسب یا فایده ده آنچه تو دانی در گریا یا فایده گیر آنچه ندانی زود که
 کس عریه بنی الجهد فی اتمام العلوم و قربا جتنا ثار المنی 'الم تر فی رقتا بید قاراجه فی سیره صار
 فرزند ما کفتمش در خیال بازار کمال کاسد است و متاع هنر فاسد و کان معرفت مهدومست و مشتری
 فضیلت معدوم قاءنی زمانه نیست مکر ذل جوی و رذل پست ستاده نیست مکر دون نواز و
 دون پرور سپهر هم سعادت نهند بدست کسی که فرق می کند جیب و قوس از و تر زمشک لخله
 ساز و جعل حضالی را که اختیار کند بیشک را بیشک تر و بحکم ان الادب قد سقط بجمه و فقد فضله هاء
 مجرذان تلوم قوم اند و تلوم فلک مردم نادان و بد زمام مراد تو ابل دانش و فضلی همین کتاب
 بس پس درین موسم جل از اظهار هنر چه آید و از اشتها فضیلت چه کشاید لعل مجرذ صده اند و

قرین جاه است و تشن کوه چون میم کاه تمت ولوم بر خوانده فلن الکلم الیوم چون ناصح خود محاوره می
 شود بمع قبول اصفهانموده فرمود که این خیال نزد بخردان باطل است و در مذہب عقلا از شرایط جو
 عاقل چه بوجہت اجل از منفعت عاجل دست کشیدن و بسبب فرخرفات عوام کالالغام کہ بر خالق
 علام و خیر الانام بہتان کونند قیل ان الاله زود ولد قیل ان الرسول قد کنہا ما بخي الله الرسول
 معاً من لسان النورنی فکلف انا از فواید عام تجنب و رزیدن کار خردمندان نیست البتہ لجاج جبال
 را نامسوح پنداشتہ بہ تحقیق ہنر کرامی و فرصت وقت را غنیمت انگاشتہ اکثبات فضیلت نہای نعم ماقال
 التقدی علیہ الرحمہ کنونت کہ امکان گفتار بہت بگوئی برادر بطرف خوشی کہ فردا چه پیکت اجل رسید
 بحکم ضرورت زبان در کشی و برزگان کونند کمال آموختن بر از مال اندوختن چه خزینه مال را محافت
 و خسران دہی است و ہزینہ کمال آفت و زیان کی زیر کہ بشر را درین بجزوہ حیات عاریت
 اثر و انسان را درین سپنجی سرای پر شور و شرف ضیلتی بہر از ارشاد و افادت و متسکی حکم ترا عرصام
 بذیل استفاوت نیست چنانچہ از کلام معجز نظام خیر الانام مستفاد میگردد کہ خیر الناس من نفع الناس
 دو چیز حاصل عمر است خیر و نام نکو چه زمین دو در کدزی کل من علیہا فان و در اندر حکما مسطور است
 کہ ہر جا کاف کمال ظهور کند مال از تابع و محکوم است چنانچہ از سیاق کلام معلوم است رضینا
 قسمت الجبارینا لنا علم ولا لاعداء مال لان المال یفنی عن قریب وان العلم باقی لا یرال
 الحال کہ اختیار گفتار داری التماس خوان را کہ از مدہ فراوان در باب قایع کاری شاہان افغانستان
 دارند با جابت مقرون دار و بحسب مدعای ایشان در آن مادہ چند فضل بر صہل کار تا بقوایم بیت
 فضل و نہ مضایع است تا نمایند عود برانش ہنزد مشک بسایند عود معرفت تو در شرح عوام مضی کفناً
 بدانند و اندازہ کمال تو در توضیح مضایق الفاظ بخوانند و از مطالعہ اش در باب طبایع موزون و اصحاب
 درایت بجاہت ذہن متوجہ در نواد و وقایع و موانع بدایع جهان بنظر معائن از اطوار و ذمیمہ متعلی بہ
 اخلاق کریمہ متعلی گردند و از وقوف آن حالات غریبہ جہت افراد اطلاع آن مقالات عجیبہ
 عبرت انما تجر بہ اندوختہ نہ از ارتقای معارج کامرانی مغرور و مستعوف شوند و نہ در تنگنا دایج

دیبچه

پیشانی مغوم و مظهر کز دند و یقین دانند که عالم فانی اعتبار را نماند و عمر و دولت چندی نپاید
 کجاستم و زان و سمرغ و سام فریدون و فرزندک و جمشید و جام کدشتند و ما نیز هم بگذریم که چون مهر
 عقد یکدیگریم که هر فقره از سنج قلمت و بران مانده را با بیست و سه کتبه از سنج رقت محراب وقت
 کتابی حش آن مکتبه بالتبر علی الاچاق لا اله الا الله علی الاوراق ای خط و اسرار نهان کرده عیان وای
 آب حیات از قلمت کشته روان میزید اگر بهر دوات آرد از مشک مداد و لقیقه از زلف تابان
 چون حکم ناول با خلق الله العقل بیت عقل نگوید گریست ترا هر چه گوید بکوش دل منیوش جوابش
 نداشتم و سرانقیا و بر خط فرمانش گذاشتم در بسکامیکه از یک جهان بانی و منند کامرانی بفر و جوهر شریار
 فرین و منور بود پادشاهی که شمشیر آیدارش در دریای جنگ بگردن جضم میرسد و شعله توپ دشمن کوش
 در صحرائی نام و ننگ خرم حیات خصم بد ذات را میوزد و دوز معرکه شجاعت و دلیری و در میدان
 جلادت و دشمن در می رستم را رستم زالی آموزد و در مضاربند و کارزار بهمن و اسفندیار از وضع جانش
 اندوزد و در برزم جود و سخاوتش حاتم را ماتم شعار و در دفر نوال عطایش معن بن زانده را طعن زاید ^{صف} الکو
 سزاوار اسما را ثابان سلف از کتاب اخلاقش بانی و وجود اهل جود بر مایه احسانش و بابی حاسب
 رایات معدلت و اوصاف و ناسخ آیات ظلم و اعتساف بندهکان سکندر نشان دارا در بان
 المویذ تباید حضرت سبحان امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر محمد ایوب خان ابن امیر شیرعلخان لازال
 طلال افقه عن دوس اهل الزمان که رایات دولت فتح آتش بطراز و من النصر الامن عند الله آریسته
 مرغوبست و لو ای حضرت انتمای قبالتش بر شعورات بلاد مسکوب مضروب از سهم خوریزش شب
 و روز چشم مرغ باز است و از بهیبت تیغ تیزش ابواب محیشت بر روی دشمنان و ون فراز و رسیدن
 رزم اسفندیار شهنشاه است و در زمان بزم قباد و جمشید حاکمی خوار و چون جسر محاهدش حدیثی بشیر است
 و حدیثی نفاقت سخن کسرتاجرم زبان قلم را خاوش ساختم و بدعای دولت ابد بدش بر د ختم اللهم
 ای عجبیه بکر مکت الکافی وزید عیشیه نعمت الوافی ایاشی که ز جود و نوال تو عالم چنان رسیده مطلب که
 هیچ خوار نماند چنان حیرت خای تو غوطه خورده همه گران میان جراین بنده بر کنار نماند لاجرم حکم

اذا اراد الله تعالى بشئ بها اسبابه واعينه ماضی مجدد و خیال نخست مکر شده دوق تصنیف پیش شوق
تالیف زیاده پیش شده بهر انجامی تا پنج اهل افغان بر دو ختم و چنان ختم که طول و عرض بلدان و جمعیت
سکانش را از کرام کوله سمیت انگلیس و مرات الوضه و جام جم و احوال یافتن بتر اسلام را در ان مقام و ریا
لودنی و سوزار تا پنج فرشته و سر جان لکم و مخزن افغانیه نگاشتم و سوانح طوایف غلجی و درانی را از
جهانکشی نادر می و مجموعه ابدالی و روداد دولت سدوزنی را بعضی از ترک شه شجاع الملک
ابن تیمور شاه سدوزنی که گذارشات خود را از ابتدا تا انتها بقرار تصدیق تمینق نموده بود و در ام
و البقی و قایع دولت محمد زنی را اکثر اقوال فصاحت موال خباب سردار شیر علیخان ابن سردار
مهر دل خان مرحوم محمدانی و عبدالغفور خان محمد زنی و قاضی عبدالرحمن خان ابن محمد سعید آخندزاده خا ملاقات
خوا پنجه زنی و والد ماجد بزرگوارم که هر چهار از کمول بکبرن و شیوخ معتمرن طایفه بارگرائی و امرا و
سرکردگان اقوام درانی و در اکثر معارک آذیار با افتدار و مانهنگام تالیف کتاب در قید حیات
عاریت شعار بودند نگاشتم و آن چهار بزرگوار سعادت آثار که فقیر را بر درستی کفشار ایشان شوق
بسیار بود و بمضمون صدق مشحون خیر الرفقاء اربعه استخراج احوال محموله را اربعه مناسبه شده از جبر و متغایر
ایشان کتاب از خطائین اعراق و اعلاق سالم ماند باز جستم زانها می جهان که پراکنده بود و در جهان
پس از آن بزرچون که برسخی برتراشیدم همچنین کجی جد کردم که در چنین رقیب باشد از ایشان نقد غریب
تا بزرگان که وقت کار کنند از همه گفتش اختیار کنند یا الهی لشف و رحمت عام جدمین افضل
انجام از خداوند احد که بانی این رواق بزرجد و مؤسس این چرخ مشعب است رجا و اثنی و
امید فایق دارم که انخلاصه معالی را که مشعل است بر سوانح احزاب افغانه و مسمی است بتاریخ سلطانی
در نظر از باب هنر جلوه گر نماید و در دیده خردمندان کو منظر مجلس کسی مباد و خود را بران و دستی برآ
بالبنی و آل الامجاد و این موجز بانگ در غره شهر رمضان المبارک ۱۳۸۸ هزار و دو یست و شصت و
و یک که حروف سوانح احزاب افغانه را چون بحساب جل محسوب نمایند ماده تاریخ خواهد شد
زیرا که ابتدای تصنیف کتاب در سنه هزار و دو یست و شصت و یک بود که سوانح احزاب افغانه از آن

خبر مید بد و یک که حروف سوانح احراب افاغنه را چون بحباب حمل محسوب نمایند ماده ناریج خوا
 شد و در ۱۹۰۰ که هنگام چاپ کردن و طبع نمودن بعد از فراغ مراجعت از پیش درستی اتفاق افتاد
 که فقره کو ایف افغانان ماده ناریج است بعد از فراغ از کتاب جهان نما نباشد و انا را جوین
 تعالی ان لا یطالعها الا المبرون من وسواس الحسد ولا یمسها الا المطهرون من انجاس الخلد فقط
 نکته دیو و درس حکیم مورخ قدیم ایتالیا میگوید که مورخ باید که در وقایع نگاری خود را از غرض
 نفسانی بپردازد و یا خود را بدان بدنام نسازد چرا که فایده از ناریج نویسی عبرت آیندگان است
 و بجزبت ایشان پس غلط نگار را بهره ازان تهمت و لوم است و درست گفتار را تحسین قوم
 پس مورخ باید که بضایل ثلاثه آراسته و از خصایل سه گانه پیراسته باشد اول اینکه در وقایع نگاری
 اسلاف خود را بغرض پنداشته بدین و مذنب کس کار نداشته باشد نه اینکه تعصب ملت را
 مطلب انگاشته بمدین را تحسین و مخالفین بجهنم رودادارد بلکه بدین ایمان آرد که کافور و زنا بود
 و کبر و منع جمله را و سوی آن سلطان الخ ثانیابی اینجای وقایع باشد تحریص و طامع که بحسب مراد
 خود صاحب مال سفینه بی حس را دج و با کمال بجزد مغلس را قح نویسد بلکه لحاظ نفس اماره و خواهش
 هو را مفقود نموده دیده بنیاز ابرض غرض مرهود کند مطلب مطلب که همه خود پادشاهی است
 پیوسته تقاضای طلب روسی است که راه شوق طالب و مطلوبش مهر بر چنده که کسبه پر کند باز
 شتی است ثالثا شجاع و مشهور باشد نه بیدل کم جلوه که حاکم وقت را با وجود بد سکالی و زشت
 افعالی به ثنا و تعریف و مخالفتش را بمعده خوش خضالی بجا و تحقیف سناید و از راستی اغراض
 نماید پس باید که حقایق و قایع را به صورت راست و دقیق بدایع را بی کم و کاست بیان سازد
 و بدروع و بغیر و غ پر دازد که مورخ غرض لحاظ کند آتش اندر بنای جبرند چون منظور از
 تألیف و مقصود از تصنیف این بیان بجز از اظهار احوال و استهوار مردانکی قوم افغان و عبرت
 آیندگان طلب دولت و خواهش ثروت از کس نیست چه ظاهراست که از افت آله و عطا
 محمد و سباب عشرتم مینا و ابواب رفاهیم مفتوح است خیال آن دارم که در تحریر این ناریج

سعی وافر کمارم و بقدر طاقت بشری از تحقیق اعراض و از تصدیق اغماضی نموده گذارش انکرده بخت
پژوه را از قرار دیده و شنیده بی کلف و اعلاق و تصف و اغواق کمارم هرگاه با وجود سعی بنده
مطالعان کریم النفس اقصیه بر عکس نظر آید از روی کرم آنرا از خطای او بی دانسته فقیر را بد
منهم نمایند و اذامه و بالغوم و کراما ز روی کرم عفو بر من کنند کنه را و بیان را بکردن کنند

ذکر احوال مملکت افغانستان و ظهور نیر اسلام در مقام

ایرانی جهان آرای سالکان سالکت بدایع و سایر ان ممالک و قایع که خاطر خطیر ایشان از ارجاع
اقوال عجایب ناکن متمتع است و کوش هوش آنها احوال اغرایه بطن را مستمع واضح و لایح بال
افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منبع در بین هندوستان و ایران و ترکستان افغانه
و دولت روس و انگلیس ایران بدان روی نتیج نهاده مشعل بر جبال سر بلند و او دیده بهره مند
مید تهای مخصوص و آنها مرغوب بزرگترین انیان نهر کابل است که بدریای اتک و نهر
هیرمند است که به بحیره زره میریزد چون سرحد شمال انیولایت جبل هند و کش است که بدین
ارتفاع کوهی در عالم نیست یعنی به مسیت و نه هزار فوت ارتفاع بعضی قللش میرسد لذا
اکثر انهارش یا به سمت جنوب برخاسته به بحیره زره میریزد یا بسوی شرق رفته بدریای سند
که آنرا اتک و بلاب نیز خوانند می پیوند بخلاف هر بی رفو و نهر غرین که در تلال و
مال رفته می خشکد و این کوه سر بلند بسان سد سکنذری فاصل ترکستان و افغانستان گردیده
و هم از این است که دولتیین علیتین در خصوص تصرف این بلاد یکت بر دیگر سبقت دارند
آب و هوای خوشی دارد مگر بسبب ارتفاع و انخفاض ولایت تفاوت کلی در آن
دیده میشود چنانچه سمت شمالش چنان سرد است که ترما تر فرن بهیت در زمستانش
بفریز نک یعنی یخ بندی میرسد و در بعضی بهیت درجه میرسد و در تابستان و گرمای
ار شصت تا هفتاد درجه نمیکزد و اطراف جنوبی و شرقیش سجدی گرم است که در رستان

در بیان حدود و افغانستان

۱۱

ز ما میزند کور از پنجاه درجه کمتر می شود و در موسم گرما از یکصد و پنجاه درجه میگذرد و لهذا اقسام میوه ها
و جو بات سرد میروند و گرم میگردان یافته میشود سمت شمالش هم کوپستان و طرف جنوبی و
مشرقی اکثر بیابان است از بناهای قدیم و بنیاد کل همیشه ظاهر است که در حکومت یونان و غیره
این بلاد بسی آباد و بود از حواصل تجارتی این بلاد ابریشم و پشم و پنبه و اقسام میوه است
که با طراف میروند و بهما محتاج بدل میشود سمت شمالی این بلاد اکثر مسکون بطوایف مغول است
که ایشان را هزاره گویند و سمت غربی و جنوبی و شرقی افغان و آنها عموماً دین محمد را بجا
خفی دارند و خور اهل سنت و جماعت میمانند مردانه طبیعت اند و فرزانه طویست در
شادی و غم و کج و ما تم و اخلاق و ادب مشابه اهل عرب اند از علو همت خور ابرافران ترجیح
میدهند و منصب میرزائی و ملازمت نظام لشکر را عار شمرده با قوام غیر مبدهند هم شان
عصر اگر چه عاقل است نزد ایشان با قیل نماید و گذشته اگر چه جاهل است عاقل یعنی مرده را
مرحوم می پندارند و زنده را مرحوم گزین مرده بد نباید گفت حکومت ایشان بطور ملکی مطلق است
و پادشاه در روز بار قاضی را در پهلوی خود می نشاند امورات دین را بوی میکند اردو کار این
خود فیضه میدارد و در عیدین باز دعای و شوکت بعید گاه رفته بعد از صلوه بدو سخنان می نشنند
و شیطان کشیده میوه و نان بر دم میدهند بدشکر این بلاد در سابق اکثر سوار کشاده بود و کمتر
پیاده اکنون سپاهش اکثر منظم است و بی نظام کم دار الملکات این ولایت شهر کابل است
که باین دو کوه واقع شده است جمعیتش پنجاه و پنجاه رفسن میرسد در جنب شمالش
امیر شیرعلیان شهری سیمی شیرپور بنیاد نهاده است که تا حال نامش افتاده است
در عرض سی و چهار درجه و بیست و هفت دقیقه خط استوا و طول شصت و نه درجه
از لندن واقع است دیگر فند بار است که در عرض سی و دوم درجه شمالی و طول شصت و شش
درجه و بیست دقیقه واقع است جمعیتش از افغان و ملل عربیه بچهل هزار میرسد دیگر
هرات که در عرض سی و چهار درجه و چهل و پنج دقیقه و طول شصت و دو درجه و بیست و نه دقیقه

در بیان حدود افغانستان

واقع است بیت و هشت هزار جمعیت دارد چون افغانستان را قدما تا اوان سلطان محمود غزنوی جزوی از بلستان و نیمروز میدانستند و از قراریکه فرهاد میرزا شهنشاده در کتاب جامع جم آزاد اسلامی قدیمه بنام اریه خوانده است صدق خواهد بود و در ایام سلطنت سلطان محمود غزنوی و سلاطین غوری بمملکت غزنه معروف بود و در اوان بابر شاه کورکانی او خداد بد و قسمت منقسم شد چنانچه قسمت سمت شرقی را که تعلق بکوره کاپینه داشت تا چشمه مقرر از بلاد هندوستان و سمت غربی را که متصرف فیه دولت صفویه بود از غفورات ایران معدوم نمودند و از آن فارس شرقی گفتندی اهلای فرنگستان خصوصاً انگریزان که در علم جیا که فی بعضی جغرافیا مهارت تمام دارند در نقشه با انجدار ایسترن پریشا میکارند بعضی فارس شرقی چه ایسترن در لغت آنها بمعنی مشرقی است و پرشیه بمعنی فارس است و معلمان جغرافی را در سنجید بلدان و جمعیت گان انجا اختلاف فراوان است از این جهت که کوله سمت انگریز مساحت مربع آن را دو لک و نود و چهار هزار میل انگریزی مربع و عدد سکان انجار چهارده یلیان که معادل یکت کروچیل لک نفس باشد گفته اند زیرا که یلیان در اصطلاح ایشان عبارت از ده لک است و کرنیلوس امریکائی مؤلف مرآت الموصیه مساحتش را یک لک و پنجاه هزار میل انگلیسی مربع و جمعیتش را چهل لک نفس ضبط کرده است و شهنشاده فرهاد میرزا قاجار در جام جم طول افغانستان را هزار میل انگلیسی و شش از افغان و ملل غریبه پانزده یلیان نگاشته است چون اقوال با سنجید حال کمال منافات دارد پس معلوم که ایشان اوالمی را منظور داشته باشند که ریاست صدوزنی بود زیرا که طولش از حد مداین لاهور و ملتان تا سرحد بلده نشا بور و چهاردان بود و هم از آن وقت این ولایت به افغانستان بسی است و ما را نظر بر اینست افغانه نیست چرا که در هر وقت کم و کاستی دارد بلکه منظور سنجید ایا لک مسکونه ایشان است لهذا طول این ولایت از سرحد کاریز و کوسان که در سمت غربی مدینه هرات در طول شصت و یک درجه شرقی و عرض سی و پنج درجه شمالی واقع است تا برهوخانه آیندس که آن را نهر سند و اتک و نیلاب خوانند و در سمت جنوبی

جنوبی شهر کیشمر در طول هفتاد و پنج درجه شرقی از موضع کرین و پنج که محل رصد ابل انگلیس است و در عرض سی و پنج درجه شمالی از خط استوایی واقع است بمقصد و پنجاه میل یعنی کرده متعارف است و عرض عظمش از حد بلوچستان و کاکری تا بسلسله جبال هند و کش که در شمالی بلاد مهند است پانصد کرده مروج است و مملکت مذکور بقرا گفته شده هزاره اعتضاد السلطه علیقلی میرزا ایرانی از نسبت بطح بحر خیزد فوت انگلیسی است که مطابق هزار و پانصد ذرع معمول بوده باشد مرتفع است و انحراف قبله اش پنجاه و چهار درجه و شش دقیقه است و العلم عند الله

و از قرار یک در تاریخ فرشته نوشته است ابالی این ولایت در حین دولت بنی امیه مذہب اسلام اختیار کردند (تفصیل این احوال آنکه در سال سیست و هشتم از هجرت سرور انبیا علیه السلام و لشاء حضرت عثمان بن عفان عبداللہ ابن عامر حاکم بصره را مأمور سمت فارس که ابالی انجا بعد از فوت حضرت عمر رضی الله عنه نفقض عہد کرده بودند کرد چنانچه رشتہ اکثر اطراف انجا را مسخر نموده مراجعت کرد در سال سی ام از هجرت باز ولید عقبه را بسبب شرب مدام از حکومت کوفہ عزل نموده سعید ابن العاص اسجایش منصوب کرد و سعید مذکور در همان سال بالشکری نام محصور بوسی طبرستان الیغار کرده حضرت امیر المومنین امامین الهامین جن و حسین ع

نیز در آن سفر تشریف داشتند و از میان قدم و میمنت لزوم ایشان ولایت جرجان که دارالملک استرا با د است مفتوح شده ابالیش دو بیت هزار دینار عوض صلح تسلیم کردند و اسلام آوردند در سال سی یکم باز حضرت عثمان ابن عامر را مأمور فتح بلاد خراسان کرد و مذکور رفته از جاد کرمان سیستان و خراسان و غور را مسخر کرد بعد از آن چون اندک زمانی فتوحات عینی رخنمود پس حنیف بن قیس را که مقدمه الجیش او بود در نیشابور و مرو و قیس بن ہاشم در سیستان و خالد بن عبد رادر ہرات و غور حاکم نموده خود متوجہ حجاز شد در سال سی و دویم عبد الرحمن بن ربیعہ بغزوہ بلخ شتافت و با ابالی انجا جنگ نموده رحم کران و از صد مہ آن رخ از دیار ہستی بر یافت و بقیہ و حال او بمرکون دیدند لا علاجانہ بسبت جرجان و جیلان رفته و قارون کی یکی از امرای عجم

و حال را در کون دیدند لا علایجانہ بہمت جرجان و جیلان رفتند و قارون کہ یکی از امرای
عجم بود چون از این عاوضہ شود خوشو شدہ چون عبد اللہ بن عامر را دور و خجور را با غرور دید
چل ہزار مبارزہ از اطراف حاضر ساختہ بقطع اہل اسلام پرداخت لا جرم حنیف بن قیس عبد اللہ
ابن حازم با بیست ہزار سوار جرار بقطع قارون فرستاد عبد اللہ مذکور رفتہ و با یکدیگر بجنگ
پرداختہ قارون را بکشتہ گرانہم جہاد منتشر ساخت و بپاداش آن کالی عامی محال خراسان
یافت تا اینکه در سال چہارم از ہجرت حضرت معویہ ابن ابی سفیان زیاد بن امیہ را ولی
بصرہ و عراق عجم و فارس و خراسان و سیستان نمودہ و زیاد مذکور در ہمان سال عبد الرحمن بن
شمر را بحکمت بنجر قندبار و کابل و غیرہ املاک شرفی فرستاد عبد الرحمن مذکور رفتہ اہل
اسجار را مسخر و آہستہ آہستہ بوحدانیت خداوند تبارک و تعالی و رسالت حضرت محمد بن
عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ مقرر کردند و بعد از حکومت ۱۰ سال طاعونی برانگشت زیاد بن امیہ
برآمدہ در گذشت و معویہ سپہا و عبد اللہ را امارت کوفہ داد و او از قبیل خوہد اسلم بن ذرعم
کلبی را بحکومت خراسان و سیستان تعیین کردہ فرستاد و در سال ثمت و دوم یزید بن معاویہ
ایالت اسجار را بسلیم بن زیاد داد و از جملہ کبراء کہ ملائش کرد یکی مہلب بن ابی سفیر بود و سلیم برادر
خویش را ب سیستان فرستاد و در حین سیدنش بسینان چہن مکررا شنید کہ ابالی کابل مردور زیدہ عبد اللہ
بن زیاد برادرش کہ حاکم اسجار بود جس کرده اند لا جرم با جیش وافر عازم کابل شد و پس از
محاربت شکست خوردہ برگشت چون انجیر بسلیم بن زیاد رسید بخبر کردیدہ اخرا لا مرچارہ اندیشید
یعنی عبد اللہ بن حنیف خراسانی را کہ اطلحہ الطلمحات مشہور است بکابل فرستاد تا عبد اللہ بن زیاد را
بپایضہ ہزار درم خریدہ آورد و سلیم طلحہ را در عوض اسخمت حکومت سینان داد و بعد لشکر خود
و ہرات را بکابل فرستاد اہالی اسجار کہ با مطیع و منقاد کرد و خالد بن عبد اللہ را کہ کوئند از اولاد
خالد بن ولید بود حکومت کابل از زانی داشت بعد از چند می باز یزید بن معاویہ خالد بن عبد
را از امارت کابل مہرول کردہ حاکم دیگر بجایش منصوب نمود خالد مذکور چون از حکومت اسجار

کردید و مراجعت عراق عرب را شاق دیداریم حاکم مجد و از اینجا برآمده برهنونی بعضی مردم بحبال ده
درآمد و با مردم افغان که در اینجا سکنا داشتند خویشی کرده با ایشان بوجه انتم بود و با شما زیست و
معاش را میکرد و بهم سبب او اسلام در افاغنه شایع شد مؤلف گویم اگر چه این نکته با گفته نواب
خاجهان لودهی که در کتاب نوشته است کمال منافات را دارد زیرا که وی قسری که از بنی افغنه
بود از مره صجابه کبار دانسته است و بانی افاغنه را از سلسله شتیار و اما چون صاحب تاریخ فرشته
مورخ معتبر است تاریخش را که در بلاد هندوستان و افغانستان اعتبار فراوان دارد پس یقین که
در صحت کفارسعی بسیار نموده باشد و بمضمون ظن المؤمنین خیر انخسار صدق دانسته نویسم

دربیان اهل اصل و نسب افغان آمدن ایشان از غور بحبال ده

برضا یزاقانی خایه مستخرن بدایع احوال مستخرن نوادر احوال مبرهن باد که در نسب افغان بخان
اختلاف فراوان است چنانکه بعضی بر آنند که افاغنه در اصل از نسل اسحق بن ابراهیم خلیل اند
و برخی چنان دانند که در زمان حضرت سلیمان شخصی بود افغان نام که از طرف حضرت سهرکاری
تعمیر مسجدی قیام داشت انجام سلسله نسب اقوام مذکوره بدست و در تاریخ فرشته نوشته
که در هند در کتاب مطلع الانوار دیدم که افاغنه از نسل قطبن مصر اند در عهد حضرت کلیم بجماعه قطبیه
داخل بودند و در حبشی که بمصدق فصاحت نطق فاتقما منهم فاعرفناهم فی الیم فرعون در بحر
غرق شد اکثر قطبیا نایمان آورده بدین موسی استخلی شد ندب بنی افغنه از حال سفیره که جلی ایشان است
دین آبا و اجداد را پسندیدند و از مصر فراریده با طاعت شرقی ایران پناهند و روایت
صادق که مطون تواریخ بدان ناطق است و این کمبینه پس از جد و جهد تمام گفته نواب خاجهان
را با نوشته علی قلی میرزا ملقب باعضاد سلطه موافق یافتیم این است که چون بمضمون صدقت
مسخون آیه کریمه و قتل داود جالوت حضرت داود جالوت را کشت و کرده بنی اسرائیل
بریاست او افغان نمودند طالوت را ناپره حسد در الهاب آمده خاست که داود را

بقول سازاخر الامر بواسطه دیدن بعضی خوابهای متوحش و بصیحت حضرت شموئیل تغییر از کرده نادم
 شده دل بر جهاد کفار نهاد با حضرت داود صلح نموده وصیت کرد که دوزن از نسل لاوی بنی
 اسرائیل در حرم مخرم استن اندومن از محتر شموئیل شنیده ام که حق تعالی از ایشان فرزند زنی پدید
 خواهد نمود که سلسله اخفاء ایشان تا یوم نسا خواهد بود امید که در پرورش آنها کوشی پس از شهادت
 ملک طالوت چون حضرت داود را سروری قوم بنی اسرائیل بچنگ آمد در شمار آن دو عورت
 سعی جمیل نمود تا اینکه حق تعالی هر دو را فرزند گرامت فرمود یکی را بر جیانام نهاد و دیگری را
 ارمیا بعد از مدتی چون ایشان بن رشد و تمیز رسیدند بعد از حصول علم و دانش
 جمعی از بنی اسرائیل ابطاعت ایشان مقرر کرده هر یک به سرداری تعیین نموده بغزوات
 امر فرمودند و ایشان نیز در آن غزوه داد نیک نامی و بهادری داده کوی سبقت از
 امثال و اقران ربودند تا اینکه حضرت داود علیه السلام بر جیارا منصب وزارت
 و ارمیارا سپهسالاری تعیین نمود پس از چندی هر دو برادر را حق سبحانه و تعالی فرزندی
 گرامت فرمود چنانچه بر جیا سپهر خور اصف و ارمیا قره العین خور اوغان نام نهاد
 در حسنی که حضرت داود علیه السلام بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود حضرت سلیمان
 علیه السلام در پرورش آن دو کوهر گران مایه یعنی اصف بن بر جیا و اوغان بن ارمیا
 بغایت سعی و کوشش بجای آورده چون بحد رشد رسیدند حضرت اصف بن
 بر جیارا که در علم و دانش بسر حد کمال بلکه در عصر خود نظیر نداشت به منصب بزرگ
 وزارت و نیابت سرکار بنوی سر بلند گردانید و فرزند ارمیارا که اوغان نام داشت
 بسرکاری تمسیر مسجد اقصی نامزد گردانید چنانچه هر دو در امر ماموره خو کمال
 حذاقت بتقدیم رسانیده مورد نوازش و تحسین حضرت سلیمان علیه السلام شدند چنانچه در
 کتاب نجات بجهان لود و غیره که در سنه هزار و بیست و تالیف شده است درباره و قصه میگویند که عقل از
 استماع آن بامیکند و کیسته نیز به جبه استماع عقل بدان نپرد ختم و متروکش ساختم و حق تعالی اوغان را

چهل سپهر گرامت کرد و از ایشان اتحاد بسیار پیدا شد به بنی افغنه مستما گردیدند و ایشان در ظل حمایت حضرت
 سلیمان در نهایت اطمینان بودند پس از فوت او غان و حضرت سلیمان هرج و مرج در ایشان پیدا شد
 مایه دوستی فساد و ماده دشمنی از یاد پذیرفت مع مذبح نصر بر آئینا نصرت یافته بیت المقدس اخراج
 و نهضاد هزار از بنی اسرائیل مغلول و مغلول نموده بقیه السیف بنی افغنه از بیم جان و حفظ نساء و صبیان از
 بلاد شامات فرار در بادیه های اعراب بنای استقامت و قرار داد که اشتد چون چندی در سخت حمایت
 اعراب در آن اودیهای معلیف و آب بسر بردند از کمی علوفه و تنگی از وقت کارشان بجان و کار در آنجا
 رسیده از جاده عراق عرب باطراف و نواحی کرمان آمدند و برخی از ایشان که از حرکت پالنگ بودند
 در بلاد عرب در نلک نمودند و فراریان باز بکلم نص صریح هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فانتم
 فی منا کھما و کلو من رزقہ از کرمان کوچیده به بلاد غور و اودیہ های جبل فروز کوه پناهیہ اندوخته
 مواشی در آن ثغورات نامتناهی پرداخته از تسلط اهل ظلام برپیدند تا از قدرت قادر قبایل وافر
 شدند و جمعی از ایشان که در بلاد عرب ماندند با خود گفتند که چون از ظلم بخت نصر از آسمان بوسی
 بیت المقدس محروم ماندیم پس باید که از شرفیابی مکه معظمه بی بهره نشویم و هم بدین نکته قرار داده در آن جا
 سکونت گزیدند و اهل عرب ایشان ابی افغنه گفتندی تا بعد از انقراض مدت هزار و پانصد سال
 از فوت حضرت سلیمان خاتم الانبیا علیهم السلام شد در آن وقت ولید بن عتبہ بن مکرّمه
 که از زوسای بنی افغنه بود در قید حیات بود بعد از فوت او خالد پسرش که در شیوه شجاعت طاق بود
 و در شیمه مردانگی شهره آفاق بر فائق بنی سفیان با آنحضرت در احد محاربه کرد و در سال ششم هجرت خاله
 با جمعی بقدمبوسی خاتم الانبیا رسیده بدولت اسلام فائز شد و پس از رحلت آنسور در زمان خلافت
 صدیق اکبر در اکثر محاربات سردار پیش بود و سر کرده گروه قریش در زمان خلافت حضرت عمر
 نیز بقرار سابق به پسا لاری مقرر بود تا در اواسط خلافت حضرت عثمان رحلت نمود و از او دو پسر
 ماند عبد الله و عبد الرحمن که هر یک حاکم بلاد عجم بودند و بعد از فوت عبد الله در حین حکومت
 بنی امیه در سال ثلث و دوم از هجرت یزید بن معاویه سلم بن زیاد را ب حکومت بلاد شمرقی :

فرستاد و او خالد بن عبدالله بجکومت کابل مقرر داشت چنانچه در سابق قلمی گردید و صاحب
مجمع الانساب و نواب خانبهان خالد را از بنی افعه دانسته اند و این کینه بجهت اینکه خبر مشهور
احتمال صدق و کذب دارد و نو شتم تا جماعه از بنی افعه که در بلاد غور سکنا داشتند در جلنی که خالد بن
ولید بدولت اسلام مشرف شد خطی بجهت ایشان نوشت و ایشان را بکلمه خواست لاجرم قیس
که از صناید بنی افعه غور بود با جمعی عازم حجاز شدند و بعد از آنجا بد لالت خالد بقدمبوسی سر و کانیات
و بشرف اسلام سرفراز و آنحضرت ایشان را با انواع مهربانی نواخته اسم هر کس رسید بعد فرمود که قیس اسم
عجمه ایست و اسم عربی باید گذاشت پس او را عبد الرشید خطاب کرد چون آنحضرت از مدینه عازم
فتح مکّه شد خالد و عبد الرشید با جمعی از بنی افعه نیز شرفیاب حضور بودند چون در آن جنگ اقیس
عبد الرشید رشادت وافر بطور رسید چنانچه جمعی کثیری از کفار بدستش مقتول گردید حضرت خیر
الامام زبان معجز بیان فرمود که عبد الرشید را پنهان یعنی بادبان کشتی باید خواند زیرا که جبرئیل گفت
که نسبت عبد الرشید بفرقه اسلام نسبت بادبان است بکشتی یعنی چنانکه کشتی بهشتی بادبان به
ساحل مقصود میرسد بچنین فرقه اسلام از مردانکی عبد الرشید به مقصود رسیدند و از بهمان رو
بلقب پنهان سرفراز شد و برور و دهور او را پنهان خواندند و عبد الرشید پس از چندی
رخصت انصراف حاصل کرده غور آمد و از نسل او اولاد بسیار پیدا شد و بشماره یهویدا گردید چنانچه
عنقریب مرقوم قلم خواهد شد و عبد الرشید چون از خدمت حضرت سرور کانیات رخصت شد
بدیار غور آمد اکثر از عشیره غور ابدین اسلام مرغیب نمود و در سال چهل و یکم بعد از هجرت بدر بار
رحلت نمود و مدت حیاتش از قرار گفته نواب خانبهان هشتاد و هفت سال بود و بمقیاس
عقل مؤلف کتاب خالص گوید اگر چه احوال مذکوره از کتاب نواب موصوف انتخاب شده اما
باعقل محال منافات را دارد بچند دلیل نخستین اینکه این گذارشات در کتب صحاح احادیث
و کتب تواریخ معتبره چون روضه الصفا و طبری و غیره مسطور نیست و در هیچیک مذکور نه دیگر
اینکه باید لغت ایشان با عبری و عربی قریب مسیود نه با پارسی و حال آنکه هرگاه کسی اخذ باشد

لفظ افغانی را شعبه از پارسی و هندی خواهد پنداشت بجهت مشابهت نامه هر دو و بجز کمیس که عبارت از پیر این باشد با عربی مشابهت لفظ دیگر کمتر خواهد داشت و یکرانیکه ظاهر است که هر که در حال اسلام حضرت خیر الانام را ملاقات نمود برانچه داخل مره صحابه خواهد بود پس عبد اگر شید طعنه بر پنهان لابد باید از صحابه باشد و حال آنکه نیست و یکرانیکه اگر چه در خالق خداوند پرستی نیست لیکن بسی از عقل بعید است که در مدت هزار و دوصد سال از نسل یک نفس یکت کرد و کمتر باز یاد نفس تولد پذیرد چرا که اگر چه صحابه هزار بودند آیا یکی را بدینقرار اولاد بسیار و احفاد بسیار نشد است ظاهر افغان طایفه وحشی زاده می بوده در بلاد غور سکون بودند و برود و همور به ثغور است غزنی هندوستان رفته در او دیه بامی جبال روه و غیره برعی اغنام قیام داشتند و بکرو و شهر بدو اسلام فائز گردیده اند و العلم عند الله العلام روایتی دیگر در تاریخ سر جان مالکم مسطور است که مورخان در نسب این طایفه که در کوهستان ما بین خراسان و رود آموک مقام دارند اختلاف کرده بعضی بر آنند که افغانان نسب خود را بدو طایفه میرسانند برخی خود را از نسل قطبان مصر و بعضی از اسباط بنی اسرائیل می شمارند در یکی از تواریخ افغان مسطور است که چون بخت بسیاری از اسرای بنی اسرائیل بقتل رسانید بقیه را بکوهستان غور فرستاد و در آنجا جمعیت ایشان زیاده شده بعضی از آنها را بمصرف آوردند و همیشه ما بین ایشان و یهود عربستان ابواب مراسلات مفتوح بود چون یهودان اعراب دین اسلام قبول کردند مخالف نام یکی از ایشان کاندی با فغانان فرستاده ایشان بدین دین دعوت کردند بنا بر این جمعی از امرای افغان بعرستان رفتند یکی از اعظم ایشان که قبس نام داشت و بچهل و هفت واسطه نسب خود را با اسباط و بی پناه و پنج واسطه با برابیم میرسانید خالد ایشان را به حضور حضرت رسول بده پیغمبر ایشان را مشغول غلایات ساخت و قتل از میان ایشان جو اطع خاص بسیار بخشید و او را عبد الرشید نام نهاده لقب ملک بنویزدانی داشت و نزد که این لقب شایسته اوست زیرا که از نسل پادشاه بنی اسرائیل است و ایشان بعد از تولد بن سلام در فتح مکه متابعت کردند و آثار جلالت در آن واقعه بطور و دسانیدند بعد از آن

و کهن و یکده منسی بی بی متو عطا کرده بود بی بی متو مذکور بقدر کفّه متو زخان زوجه شاه حسین
 نوری شد و از دو و پسر پیدا شد تخت غلرائی و ثانی ابراهیم چون ایشان بجهت حفاظت از کرمان
 و سرمد با طرف جبل سلیمان قشلاق و بیلاق نموده رحلت الشاء و الصیف بودند در سیهیم
 خریف چون بجهت قشلاق مکان قدیم رفتند حضرت شیخ نبی خاتون گفت که اطفال از حاکم
 مانده و گرسنه اند ما بجهت ایشان بزخمی بپزند خاتون گفت فی الفور رسیده ایم و در تمام
 قبیلّه آتش منبعت مهلت کیند تا بعد از موجودی آتش تا به راباد و مان را تیار کنم حضرت شیخ
 فرمودند برو و از اجاق قدیم آتش بیا خاتون گفت بعد از که شستن کسبالت باریدن برهما چگونه
 آتش مانده باشد شیخ اصرار و در انباره تکراره فرمود لاچار خاتون رفته و یکدان را کا ویده دید
 که انکری بای نامان در دیکدان است چون محلّ محبت بود خلق اجیرت افرو در بر کرمان آتش حلّ شده
 بعده فرمود ما بجهت و حضورم آور تا من فیما بین اطفال قنمت نمایم و تخت نماز اهر که کرمانم
 آورد البته اقبال مند خواهد بود ما اینکه ابراهیم ولد بی بی متو فرصت جسته مان نخستین از سر
 تا به ربه بوده بحضور جدا آورد و آنحضرت خورسند شده فرمود ابراهیم لودی یعنی ابراهیم کلان است
 زیرا که بلفظ افغانی لوی کلان را گویند بعد در حق وی دعا فرمود و هم از ارثان دعا او لادش
 بد بدیه ریاست رسیده اکثر در بند و ستان مدت متما دی حکومت کردند و از انجمنه ابراهیم
 و اولادش بلودی شهرت یافت و اکثر سر کرد کی طایفه افغانه بایشان متعلق بود بعد از آنکه
 در بند رفته اعتبار می پیدا کردند جماعه از ایشان بجهت تجارت و غیره بند و ستان تردد
 داشتند از بنگله در زمان حکومت سلطان فیروز دهنده شاه باریک ملک بهرام که
 به ملک بهلول لودی باشد از برادر بزرگ خود در بنگله بهلتمان آمده نوکر ملک مردان
 دولت حاکم ستان شد و او را پنج پسر بود یکی از بنگله ملک سلطان شه ملک کالا پدر ملک
 بهلول بود و ایشان بعد از فوت پدر در ملتان بسر میبردند چون خضر خان حاکم ملتان شد
 ملک سلطان شه نوکر او شد از نویدات اقبال اینکه در حبسی که خضر خان با ملو اقبال خان جنگ

خوانند و العلم عند الله و فقیر مؤلف خالص کویم ظاہر ابھین لفظ پتھان است کہ افغنہ بلجہ خود در
نصر فی نموده خوراپشون بروزن کمون و جمعی ایشانیہ بروزن مردانہ خوانند و برخدندان
مستور نیست کہ بلجہ ہر زمان را تاثر بسیار است و تصرف پیشمار و از قرار کہ مذکور شد کہ افغنہ
در زمان سابق در بلاد غور مسکون بودہ اکثر ربعی اغنام قیام داشتند و برخی از ایشان تادیربان
در ثغورات کرمان و شیراز بسر میردند چنانچہ در کتاب روضۃ الصفا در وقایع شاہ شجاع کہ از
شایان آل مظفر است احوال افغان را آورده است و اینان کہ در املاک غور مسکون بودند از قرار
کفۃ نواب خابجیان بودی و محمد قاسم استرآبادی الملقب بفرشتہ حسب الحکم سلطان شہاب الدین
غوری کوچیدہ جبال روہ را کہ از سرحدات غزنی ہندوستان بود مسکون نمودند چون ایشان مردم
شجاع و اکثر متہور بودند لاجرم سلطان شہاب را کہ خیال تسخیر ہند جزم بود از استحکام ثغورات
بطایفہ افغنہ کل مراد شکفت و اطایفہ دران تلال و باد بسترہ بعضی ربعی ہواشی و برخی بشل
فلاحت بسر میردند و ایشان سہ طائفہ بودند نخستین سرہ بن ثانی شیخ نبی ثالث غرخت کہ
اکنون در عوام بغرغ معروفست و از ایشان اولاد و احفاد بسیار پیدا شد کہ در خامہ کتاب
بفضل رب الارباب برفضیل مسطور خواہد شد و جمعی از ایشان در انوقت بدیار ملتان بوجہ تجارت
رہ یافتہ کم کم داخل دیار ہند شدند و صاحب تاریخ فرشتہ میگوید کہ ایشان قبل از بعثت حضرت
جبرائیل نام بجبل سلیمان آمدہ ساکن شدند و بعد از چندمی کہ در اوآن یاست بنی امیہ خالد بن عبداللہ
داخل دیار کابل شد اکثر افغنہ بردست او ایمان آوردند و بعد از مدتی افغنہ با مسلمانانیکہ با محمد
قاسم نام از سمت حجاز آمدہ از جادہ سند بملتان رفقہ سکنا داشتند بواسطہ ہمین رابطہ پیدا
کرده اند کہ اندک داخل دیار ہند شدند و در ۴۲۰ھ یکصد و چهل و سہ اولاد ایشان بسیار شد
کوہستان برآمدہ بعضی از مواضع معمورہ را چون گرم و شینواری و لغانات کہ در سمت شمالی کابل و
جلال آباد و پیشاور مضیقات معمور است متصرف شدند و چون راجہ لاجور کہ باو اجمہ جمیع خوشی
داشت از طغیان اہل افغان شنید جمعی از لشکر را بسر کرد کی یکی از امرای خود بر ایشان کشید پس از

از که و در اکثر سندیان از مردانکی ایشان علف تیغ آبدار شده مابقی بجز فرار چاره ندیدند لاجرم راجه مذکور بر چشم فریفته برادرزاده خود اباد و بنزار سوار و پنجه زار پیاده جرّار بکارزار ایشان فرستاد چون افغانه هجوم کفار را مشاهده کردند از ابالی کابل که بزور اسلام متحلی بودند استمداد نمودند آنها نیز بواسطه بهدینی چهار هزار کس بکومت فرستادند پس افغانه از آن مستظهر شده بجنک استمدادند و در مدت پنجاه هفتاد و جنک با کفار نموده اکثر فایتی آمدند چون موسم زمستان رسیده دست برد دست برد نمود و کفر از بیم سرما مراجعت اوطان نمودند پس از انقضای شتابان برادرزاده راجای لاهور باشکر شایان عازم بمقصدالایشان شد درین دفعه باز ابالی کابل بمبد افغانه رسیده فیما بین کومات و پشاور جنک سخت کردند اما چون راجه مذکور در آن مدت با گروه کمکران پرخاش داشت و کمکران بواسطه قرب جوار با افغانه صلح نموده کمرا ایشان به بستند راجه لاهور از آن هر کسیه زمام دشمنی با افغانه گسست و نیز بعضی از مواضع فرو روه اطراف پشاور چون سواد و باجورد لمقاتات با ایشان واکذاشت و مضمون فرزند میرزا صایب اصفهانی که در سخندانی فایتی است در حق ایشان مطلق شد عدد و شود سبب خیر که خدا خواهد حمیر مایه دکان شیشه کرسکت و راجه مذکور با ایشان مقرر داشت که نقورات را بجوئی محافظت نموده عساکر ملوک سامانیه داخل دیار بند نکند از ایشان نیز مضیق خیر را که فیما بین پشاور و جلال آباد است سکر نموده باجری تمام میگردند و هم از جهة ایشان بود که تاخت و تار سپاه ملوک سامانیه اکثر بطرف سند بودند بطرف هند چون حکومت غزنین بالستکین رسید سبکتکین که مولاداد بود اکثر بر گرد تاخته بسیاری ایشان را دستگیر و اسیر میافتنند لاجرم ایشان را تاب مقاومت سبکتکین نماند راجه چپال از آن احوال اطلاع داد و در راجه مذکور چون میدانست که لشکر هند را از شدت سرما و دران سرحدات ممکن نشواریست بار راجه بهاطنه در آنباره مشورت کرده و با جارا هاش شیخ حمید نام لودهی را که از گروه شیخ بیت و در میان ایشان صاحب عسبار بود خواسته خلعت داده بخانی افغانه که شت و بجفا طت نقورات نامور داشت و بعد از فوت لهستکین چون

رسنہ سید و شصت و شش ہجری امیر بکتکین خجہ براریکہ فرماندہی جلوس کرد شیخ حمید مذکور ہذا
ساط مناعت در نور دید و بدر بار کردون مدارا علام کرد کہ چون مارا بواسطہ ہمدینی بامطاع خصوص
جلو صیت یقینی است پس سزاوار کارم انکہ این زمرہ خیر خواہان را از خود استہ سپاہ نصرت
قبائہ را امر فرماید کہ در ہکام مات و مار دیار ہند ہستی باز سازند بکتکین بنا بر اقصائی قوت
لمتس ایشان را قبول کردہ بعد از ضم حال اجمہ چال اند ماں جراحات طلب افغانہ پرداختہ آغا
تمار از شیخ حمید داد و بعد از فوت بکتکین سلطان محمود غزنوی برخلاف پدر کثر ایشاز احسنہ
دائبر کرد اندیدہ بیاری سرکشان ایشان را مقتول نمودہ و مطیعان را ملازم رکاب ساختہ نوکر کرد اما
بعد از انکہ در اکثر جا ہا طایفہ افغان بواسطہ شجاعت فطری در ہندوستان دیجاہ بودند چنانچہ دو
خان لودہی کہ از امرای کبار ناصر الدین محمود شاہ لودہی بود و بعد از فوت او پادشاہی دہلی
بوی فرار گرفت و مدت یکیم سال سکہ خطبہ دہلی بنام دولتخان لودہی رواج داشت نوعی
در تاریخ فرستہ نوشتہ شدہ است و بعضی از مورخین خضر خان را کہ امیر متویر صاحبقران حکومت
ہندستان داد نیز از اہل افغان دانستہ اند و اللہ اعلم بالصواب بالجملہ افغانہ بہر صورت
روز بروز در ہند رتی داشتند فقط

در ذکر حکومت سلطان بہلول لودہی در ہند

از قرار کہ مذکور شد کہ از عہد عبدالرشید پٹان تہ فرزند ارجمند ماند سخت سرہ بن و
مانی شیخ بیت و ثالث غرغشت کہ تمام طوایف افغان البتہ شعبہ از بن طایفہ خواہد بود و این
پسران بلاشبہ عبدالرشید پٹان را بشاہ سام و حام و یافت اند مرنوح علیہ السلام را از
مرحمت کرد کار چون طوایف پٹاں شدند در تمام ایشان طایفہ لودہی صاحب اعتبار ہو
تفصیل این اجمال انکہ چون حضرت شیخ بیت در میان برادران بہ فضیلت عبادت نامی و
بدان سبب در طوایف افغانہ کرامی بود لاجرم اورا شیخ می گفتند نہ شیخی کہ در مای
علم الیقین درش بوسہ کاہ زمان زمین و حق تعالی اورا ستہ پیر موسوم با سمعیل و حبشون

و کهن و یکده منمی بی بی متوعطا کرده بود و بی بی متو مذکور بقدر گفته متوزخان زوجه شاه حسین
 غوری شد و از دو و پسر پیدا شد نخست غلرائی و ثانی ابراهیم چون ایشان بجهت حفاظت از کرمان
 و سرحدات اطراف جبل سلیمان قشلاق و بیلاق نموده رحلت الشاه و الصیف بودند در شهبام
 خریف چون بجهت قشلاق مکان قدیم رفتند حضرت شیخ بیب خاتون را گفت که اطفال از حاکم
 رده مانده و گرسنه اند مان بجهت ایشان رفو می بپردازند خاتون گفت فی الفور رسیده ایم و در تمام
 قبیله آتش منبعت مهلت کیند تا بعد از موجودی آتش تا به را باد و مان را تیار کنم حضرت شیخ
 فرمودند برو و از اجاق قدیم آتش بیا خاتون گفت بعد از گذشتن کبسال باریدن بر هنا چگونه
 آتش مانده باشد شیخ اصرار و در انباره تکراره فرمود لاچار خاتون رفته دیکدان را کا ویده دید
 که اخگر بای نامان در دیکدان است چون محل بحجت بود خلق رحیرت افرو در کرمان آتش حمل شد
 بعده فرمود مان بجهت و حضورم آور تا من فیما بین اطفال قنمت نمایم و نخست ناز اهر که کرمان
 آورد البته اقبال مند خواهد بود ما اینکه ابراهیم ولد بی بی متو فرصت جسته مان نخستین از سر
 مانه بوده بحضور جدا آورد و آنحضرت خورسند شده فرمود ابراهیم لودی یعنی ابراهیم کلان است
 زیرا که بلفظ افغانی لوی کلان را گویند بعد در حق وی دعا فرمود و هم از ارژان دعا او لادش
 بد بدیه ریاست رسیده اکثر در بند و ستان مدت متدادی حکومت کردند و از انجمنه ابراهیم
 و اولادش بلودی شهرت یافت و اکثر سرکردگی طایفه افغانه با ایشان متعلق بود بعد از آنکه
 در بند رفته اعتبار می پیدا کردند جماعه از ایشان بجهت تجارت و غیره بند و ستان تردد
 داشتند از بخله در زمان حکومت سلطان فیروز دهنه شاه بار بک ملک بهرام که
 به ملک بهلول لودی باشد برادر بزرگ خود در بخله بهلیمان آمده نوکر ملک مردان
 دولت حاکم ستان شد و او را پنج پسر بود یکی از بخله ملک سلطان شه ملک کالادر ملک
 بهلول بود و ایشان بعد از فوت پدر در ملتان بسر میبردند چون خضر خان حاکم ملتان شه
 ملک سلطان شه نوکر او شد از نویدات اقبال اینکه در حبسی که خضر خان با بلو اقبال حاجت

ذکر حکومت سلطان بهلول

۲۵

داشت ملک سلطان شه بد و بر جوده سر طور ابریده در نزد خضر خان شاف و بدان سبب مرتبه
 بزرگ یافت و بخطاب اسلام خانی و حکومت سرسند سرآمد اقران شد از طریق دولت چالاک است
 و سلطان شه و او ملک کالاید سلطان بهلول بود بهی حاکم بر کینه دورا که کرده و دختر عم ملک
 کاله که بملک بهلول آستین بود در حین وضع حمل بواسطه افتادن خانه مرد و بفرموده بعضی اطباء
 بنده شکمش را شکافته ملک بهلول ازنده بر آوردند و محافظتش نمودند و بعد از مدتی ملک
 کالایا با افغانان نیازی جنک کرده کشته شد و ملک بهلول که در آنوقت بهلول معروف بود
 در نزد اسلا مخان یعنی سلطان شه عم خود رفته تربیت یافت چون در یکی از عروب آثار
 مردانکی از و ظاهر شد ملک سلطان شه الملقب باسلام خان او را زیاده فواخته دختر
 خود را به کاحش داد و کونیند در آنوقت بزرگی اسلا مخان بجای بود که دوازده هزار افغان
 ملازمش بودند در حین وفات با وجوه پسران رشید ملک بهلول آیه جانشینی خود وصیت کرد
 بعد از وفاتش ملازمان و متعلقان سه فرقه شدند جمعی بوحیثیت غل کرده بملک بهلول پیوستند
 و برخی بملک فیروز برادر اسلام خان که او نیز از پادشاه دلی منصب داشت متفق شدند و
 بعضی بقطب خان و له ملک فیروز ملحق شدند ملک بهلول که رشیدترین ایشان بود از روی
 زکات و فطری بستمالت افغانه پرداخته اکثر از خود ساحت و از ملک فیروز و قطب خان
 بخر نامی ننماید قطب خان بعزم پیغمبرش بدلی رفت در نزد سلطان محمد شه معروض داشت
 که افغانه در سرسند حشر می انگیخته و فساد می میخته اند مباد که از بودن ایشان فتنه در ملک
 حادث گردد هنوز که نظم ایشان نسقی و کار آنها رونقی پذیرفته است عاجز است
 اگر توجه سلطانی قبل از خلل آنها عازم پیغمبر آنها گردد از کمال خرم و در نیست لاجرم سلطان
 محمد شه ملک سکندر تحفه را با لشکر بسیار بدفع آن فتنه امر کرد و حشرش که کمرانیز یافت
 قطب خان و آنه کرد چون افغانه از اسحال اطلاع یافتند سرسند را گذاشته بکوهستان صعود نمودند
 ملک سکندر بدیشان پیغام کرد که رفتن بی سبب شما از حیثیت زیرا که ما را نظم و یرد اخت شما کار است

از قلع شما سرور ارادت است که پیرامون فتنه نگر دیدار فاعنه طلب عهد و پیمان نمودند ملک سکندر با اتفاق
جسرت که مکر و فتنه نو که بایان نوشته فرستادند که شمارا ضرر جان و مال نیست لهذا ملک فیروز
مطمئن شده سپهر خویشا پیران با ملک بملول بر سر عیال گذاشته خود در نزد ملک سکندر رفت
و ایشان تحریر یک قطب خان نقض عهد کرده ملک فیروز را مغلول و مصاحبانش مقتول کرده و بجزیر عیال
لشکر فرستادند ملک بملول از استماع اسخا شده سرسپه شده شاهین خان با جمعی از دلبران و رو بخت
کرده و عیال برداشته بقلل جبال پا بر دپس گیر و در بسیار شاهین خان در معرکه پامی ثابت فشرده
تا بدرجه شهادت رسید کسی را که جرات بود بشیر شود کشته در معرکه پیشتر چون سربازی مقتول
بسر بند آوردند جسرت که مکر از ملک فیروز هم هر یک را میسرید و او نام میگفت تا اینکه شاهین
خان سپهرش را بنظر آورد و نام پرسیدند ملک اغاض کرده گفت نمی شناسم لشکران گفتند این
مرد بغایت شجاع بود و بسی تهور مینمود پس از آن ملک فیروز در گریه شده آغاز نوحه کرد چون سبب
پرسیدند جواب داد که این سرسپه شاهین خان است اول انکار بجهت این بود که مبادا در خنک قضا
و در مضامین نام و ننگ از وفور و اقصیه باشد اظهار نیکو دم حال که خواطر ازین جهت جمع شده
از رفت پدر چشمه اشک چشم کشا و ظاهرا ملک بملول درین معرکه نبوده انشاء الله تعالی
عنقریب انتقام ما را از شما خواهد کشید پس از آنکه ملک سکندر روس مقتولان را بدلی فرستاد
جمعی از بجا فطنت سرسپه گذاشته مراجعت کرد ملک بملول مبلغی کزاف از تجارین و ام گرفته
بر رفاقت کرد و در صد انتقام شده با حانت و ماز اطراف پرداخت هر چه تاراج میکرد
بر او و رفقای بخشید تا در اندک زمانی جم غفیر و جمعی کثیر از برناز را و پیر بر او گرد آمد پس
چندی ملک فیروز نیز فرصت یافته از دلی گریخته با و پیوست و قطب خان نیز از کرده پشیمان
شده نزدش رفت و ملک بملول منتظر شده لشکر کشید و سرسپه را جبراً امته صرف کردید
سلطان محمد شاه حمام خان وزیر را بدفعش فرستاده در موضع که خنک کرده شکست خورد
بعد از آن ملک بملول عریضه نوشت که من بواسطه فساد حمام خان تا اکنون از حضور دورم

حکومت سلطان بهلول

۲۷

برگاه پادشاه اوراکشته وزارت به حمید خان عطا کند مطابق سابق مخلص خدمتکارم سلطان که از این معنی خوشنود و از دشمنی ملک بهلول هر اسان بود حسام خان راکشته حمید خان را وزارت نصب کرد و ملک بهلول بوعده و نا کرده بخدمت سلطان آمد و حاکم سرسهند شد چون سلطان محمود حاکم مالوه به شیخ دہلی شکر کشید سلطان از ملک بهلول بدو طلبید ملک بهلول بایت هزار افغان بملکت رفته سلطان محمود را شکست داد و خطاب خان یافت و سرسهند را جمع کرده لاهور را بحکم منصرف شد و بدین نیز اکتفا کرده پس از چندی بر دہلی شکر کشید چون فتح میتر نشد واپس کردید چون سلطان محمد شاه وفات کرد پسرش علاء الدین شاه شد حمید خان وزیر که بهمت ملک بهلول منصب یافته بود او را از سرسهند طلبه شده پادشاه کرد آرمی بهت بلند و طالع ارجمندش از فیض جنون باوج قبول ساینده کونیند دینی که بهلول در خدمت عم خود اسلام خان در سرسهند بود روز در سمانه درویشی شنید انام مجذوب را در یافت او شان در خدمه گفتند که باشد که ریاست دہلی را بدو هزار تنگه فقره بجزد ملک بهلول با وجو عسرت هزار و ششصد تنگه که در ملک خود داشت بحضورش گذاشت فقیر قبول کرده گفت مبارکباد همرا با نش ملک بهلول استخرا کردند جواب داد که هرگاه براسنی واقع شود سودا می مفتی کرده ام والا نه خدمت درینا خالی از اجری نیست و آخر همچنان شد که گفته بود و ملک بهلول حوزا سلطان بهلول نامید خطبه و سکه بنام خود کرد و پسر خود خواجه بایزید را که آخر سلطان سکنه رلقب شد ولیعهد کرده دہلی گذاشت و خود علم غنیمت بشیخ طراف افراشت و در سنه ۸۹۶ به چون پور رفت سلطان حسین شرفی را که زیر اینده انجارا به پسر خود بار بکشاہ داده بکاپی فته پس از شیخ انجارا با عظم ایمان سپه خواجه بایزید داد و خوار جاوه چند وار بدہلیو رفت راجه انجا چند من طلا و فقره سلامانہ کدز اینده اطمینان یافت و پادشاه پس از تاحت و تازا له پور که از توابع رتنپور است مظفر منصور بدہلی برگشت و از قرار که در تواریخ خابنجان فرشته مسطور است که اطراف دارند زمانی منخر ساخت چون معمر شده بود خاست که املاک را فیما بین اولاد تقسیم سازد پس با را بنوا

ذکر حکومت سلطان بهلول

۴۸

بایزید و لکنو و کابل و با عظم هما یون سپرد و چون پور را ببار بکشت شاه سپرد و یکروز بهراج را
 بشیخ محمد خواهرزاده خود داده و خوبست کوا لیا رفتند از اجه انجا هشتاد لک تنگه گرفته مرا
 کرد و در راه بیمار شده اکثر امرا را در چون آخر دولت او را میدیدند بران شدند که عظم
 هما یون نواسه خود را ولیعهد کند چون خواجه بایزید در دلی بود با وجود او امحال مینمود پس
 کن بطبلش ار سال کرده او را بهانه خواستند عمر خان شیروانی وزیر چون بصلاح شاه و وزیر جنر
 شد با استصواب زیبا نام مادرش که در آن سفر بود به سپهر اعلام کرده که در آمدن تا خیر نما که از
 طلبت بخیر نید و حسن مطلبی نیست لهذا خواجه بایزید سر پرده پیرون زده آوازه کوچ انداخت
 و در حقیقه خود را معطل ساخت تا مرض پادشاه غلبه کرده در موضع بداولی من اعمال سکیت
 رخت هستی بر بست و بعالم تقابوست چنانچه گویند به مقصد و نود و چار رفت اعالم
 خدیو ملکستان جهانگشا بهلول بر زم رستم مل بود لیکت دفع اجل بود محال به شمشیر و
 خنجر مصقول و پادشاه بهلول ظاهراً بصلاح راسته و باطن بفلاح پیراسته بود و در سفر
 حضر با علما و مشایخ صحبت داشتی و از فیوضاتشان بهره برداشتی و بارو سامی افغانه را در
 سلوک کرده در حضور ایشان بر تخت نشست و چهاره طعام را در پیرون با ایشان تناول کرد
 و وقت سواری بر اسبان خاصه شسته براسب یکی از ایشان سوار شدی و بغایت متفرس
 و شجاع بود و با سپاه و رعیت بخوبی که زاینده و مدت سی و هشت سال اساط سلطنت

ذکر سلطنت خواجه بایزید بن ملک بهلول الملقب بکندر

پس از فوت سلطان سکندر خان جانان فرملی خیال عیسی خان دیگر از آنکه در باره حکومت عظم هما یون
 اشتد بر هم زده بغش سلطان بجلالی برده خواجه بایزید را خواست و بر بلندی در کنار آب
 بیا به آورده بر سر بر سروری نشاند و سلطان سکندر مخاطب ساخت و سکندر شاه بغش بدر
 از انجا بدلی فرستاده خود بحرب عیسی خان که در اردو بود رفت و مغلوبش کرده کناش بخشید

ذکر سلطنت سلطان سکندر

۲۹

در سلک امایش منظم گردانیده مراجعت دلی نمود و بر تخت سروری برآمد و با امراد و غیره سلوک پدرانه پیش گرفت و بعد از نظم اسبها برادران شکر کشید تا محی را بار اجماعی اطراف مطیع و منقاد گردانید از حوادث عظیم که در حکومتش واقع شد زلزله عظیمی بود که در هندی حادث شد که کوش زمانه یاد ندارد چنانچه ازین رباعی معلوم میشود در نصد واحد عشر از زلزلهها گردیده سواد اگره مرحله با اینکه بناهاش بسی عالی بود از زلزله شده غالبها سافلها و پس از آمدن آیام حکومت در ۹۲۲ عازم سنجار شد در آنوقت مرض انطباق المرکز قرار شد هر چند از کمال عزیت پروا نکرد در دیوان می نشست تا کار بجائی رسید که در حین تناول طعام لقمه بکلو بنده شده راه نفس مسدود میشد فنج غنیمت نمود تا آنکه صحبت عدم با تحلیل ضعف قوه کرده روز یکشنبه بیستم ذی قعدة ۹۲۳ نصد و بیست و سه بدرالبقا آخرت رفت صاحب تاریخ فرشته گوید که منافق و مفاخر آن پادشاه از عجایب است زیرا که بکمال ظاهری آراسته و بکمال معنوی پراسته بود و در آیام حکومتش رعایا در رفاه و سپاهی خوشنود بودند و هر روز بارعام داده و غزبار پیش نمودی و بر فقیر و یتیم عرضش رسیدی و از بام تا شام بدان شغل پرداختی و در کار با با انصاف عمل نمودی و بغایت صاحب دیانت بود چنانچه نماز پنجگانه را کاهمی قضا نکردی نواب خانجما لودهی اورا از ولی بامی کامل نوشته است چنانچه گویند که بر بنه غوثیت رسیده بود و در عهد فرخنده اش علم رواج یافت و خبر در پیش سجد بود که از خصوصیات خانه هر کس اطلاع داد گویند و فقی که با بارکشاه برادر خو محاربه داشت قلندری در آشنای جنک آمده دست او را گرفت و گفت فنج تراست پادشاه دست خود را بکمر اهیت کشیده گفت چون فیما بین اهل اسلام جنک شود حکم بر یکطرف نباید کرد بلکه باید گفت آنچه خیر اسلام باشد خدا آن کند هرگاه لشکر بجای فرساده هر روز در عقب ایشان فرمان فرستاد یکی صبح که کوچ کرده فلان جا روید و دیگر شام که چنین چنان کنید و تا هنگام حلت تغییر می در آن کرده بهمان قرار معمول میشد از حدت فهم او اقوال عجیبه منقول است مدت حکومت آن پادشاه سکندر چاه را بمیت هشت سال و پنجاه نوشته اند الباقی

ذکر سلطنت سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی

چون حکم خداوندی پادشاه سکندر لودی در آن گره فوت شد پسر بزرگش سلطان ابراهیم که بشجا
و دو فورگیاست منصوب بود جانشین پدر شده قدم بر اورنگ فرما بدی گذاشت و برخلاف
جد و پدر امرای افغان را فرمود که در وقت بار دست بسته در پیش تخت بایستند که پاد
شاهان را خویش و قوم نباشد همه نو کردند و پادشاه را و قری باید نظم ملک گفت سرور منم
زین گروه چو سزیر باشد ندارد شکوه به ارشاد راجامی باشد بلند که تا دیده باز نشود
برده مند امرایکه در نزد سلطان بملول در مجلس می نشستند چاره بجز اطاعت ندیده ناچار
دست بسته میایستادند و در باطن دل ذکر کون اتفاق را بنفاق مبدل ساختند و با هم اتفاق
کردند که پادشاه ابراهیم از دلی ناچو نور فرمان روا باشد و شاه زاوه جلال خان بر حکومت چو
تکلیف ورز پس درین صورت شاه زاده جلال خان با جاکرد اران انظر از کاپلی روانه
چو نور شد و بر مسند حکومت نشست و فتح خان بن عظیم همایون شیروانی را وکیل امور سلطنت
امرائی انصوب و مطیع ساخت و دینوفت خان جهان لو حانی بملازمت سلطان ابراهیم نشا
زبان طعن بر ورز او و کلا کشود که امر سلطنت را مشترک داشتن خطائی بس عظیم و سهوی بس
وخیم است چنانچه گوینده در ویش بر کلمی بجنبند و دود پادشاه در آسمانی ننگه ارکان
دولت نیز نادم شده در تلافی آن کوشیدند و چنان مشورت کردند که چون شاه زاده هنوز
استغالی بهم رسانیده است او را بطایف الحیل بدلی باید طلبید بیت سر حتمه باید
گرفتن بیل چه پرشد نشاید که شستن به پیل انگاه جهت طلب شاه زاده هیبت
خان کرک اندازد و افر ساد فرمائی مشتمل بر عطف و صاف شد که مصلحتی در میان است لازم
که جریده بخور را بایغرا برسانند شاه زاده از چالپوسی هیبت خان بوی بد برده بآند بن دلی را
نشد و سجو ابهامی ملائم نذر آورده بلبیت و لعل گذرانید هیبت خان حقیقت حال ابراهیم پادشاه کا
و پادشاه پنجم زاده محمد فرزند ملک سمعیل و قاضی محمد الدین و سعید حاجب را بطلب شاه زاده الحیا

ذکر سلطان ابراهیم لودهی

ارسال استند لیکن افیون ایشان نیز در نگرفته بی نیل مقصود مراجعت کردند بعد از آن بمسورت
 و انامیان در گاه با امر او حکام آنجا فرامین صادر شد که از اطاعت شاه زاده جلالتان حذر نمایند و الا نه
 موجب بازخواست خواهند بود چون فراخن مذکور بجایعت مزبور رسید جمله از اطاعت شاه زاده
 سرپیچیده شاه زاده چون پوغالی امر را مشاهده نمود دانست که او را با پادشاه ابراهیم جامی
 مدارا نماید بالضرورة کاپلی رفته علانیه طبل مخالفت فرو گرفت و با اتفاق جمعی خطبه و سکه را بنام خود
 کرده خورشید جلال الدین نامید و کسان نزد عظیم بایون نیروانی که قلعه کالنج را بحکم پادشاه ابراهیم محاصره
 کرده بودند فرستاده نوشت که تو بجای عم منی میدانی که تقصیری از بنده سرزده است نقص عهده از
 جانب پادشاه ابراهیم است امید که جانب حق را از دست نگذاشته رعایت مظلوم را واجب
 دانی چون مذکور از پادشاه قدری آزرده خاطر بود شکستگی شهزاده نیز در او اثر کرده دست از
 محاصره باز داشته به شهزاده پیوست و با هم قرارداد دادند که بر ملاک جو پور حرکت کنند آگاه بر
 سعید خان پسر مبارک خان لودهی که ضابط او بود روانه شدند و او تاب نیآورده به لکنه رفت
 و حقیقت پادشاه نوشت و پادشاه ختمیه شکریه در بیت و چهارم دیججه ۹۲۳ روانه
 آنطرف شد در حسنی که ریایات شاهی قریب رسید شاه زاده با سی هزار سوار اتجانی بر آگره یغما
 کرد و پادشاه آگاه شد ملک سمجیل و کبیر خان و بهادر خان لوحانی را با بعضی قشون باکره ارسال داشت
 و ملک آدم که بجفایت آگره مشغول بود از آمدن امر تقویتی حاصل نموده به شهزاده نوشت که اگر
 از هوس باطل باز آمده چتر و اقباب گیر بر طرف بنمایند تقصیر او از پادشاه درخواست نمود
 کاپلی با قضا عیش مفر خواهد شد شهزاده راضی شده اسباب شاهی را نزد ملک آدم ارسال داشت
 چون پادشاه کاپلی مسخر نموده بود قبول صلح نموده عازم مصلحت شهزاده شد و شهزاده سرسپه
 براجیه کوایار پناه برد و پادشاه باکره آید سلطنت را تحکامی داده امور ریاست که پس از فوت
 شه سکندر اندام یافته بود رونق داده امرای مخالف توبه و انابت نموده مخلص خیر خواه
 شدند و او جمله انوار شات و خلایع فاخره سرافراز نموده و شهزاده جلالتان که نزد سلطان محمود خلجی رفته

بود آزرده شده زور را چه که به رفت در عرض راه اورا جماعت کوندان گرفته نزد پادشاه ابراہیم
آوردند و پادشاه اورا بقلعه ہاسنی فرستادہ در عرض اہ قتل ساینہ قطعہ شربت سلطنت و جاہ چنان
شیرین است کہ شہمان از پی آن خون برادر ریزند و بر اکثر امرای پدر بد بکمان شدہ قتل ساینہ
از خو کارداران و عاملان منصوب کرد بیت تازہ بنا کرد و کمن در نوشت ملک بران تازہ ملک
تازہ گشت و بعد از ان امور بر با شش منتقل شد مادام الحجوۃ برفاہیت گذرانیدہ بعد از آنکہ از
سلطنت شصت سال گذشت حکم آنکہ ہر کمالی را زوالی در پی است در ۳۳ ہجری شنید کہ بابر شاہ
کورکائی عزم ستخلاص دہلی دارد لہذا با صد ہزار سوار و پیادہ بمقابلہ و متعلقہ او تسافت و داد و خان
و حاتم خان را بابیت ہزار سوار مقدمہ الحیش نمود از آن طرف بابر شاہ سلطان جنبیدہ بر لاس اہ حرب
ایشان فرستادہ جنگ کردند حاتم خان بمقتول شدہ داد و خان فرادر پادشاه ابراہیم بر بحال
وقوف یافتہ بسرعت تمام بحیال محار بہ روانہ بانی نیت شد و از آن طرف بابر شاہ نیز صفوف
بستہ از دو ساعت روز تا نصف النہار آتش قال اشغال داشت نظم دولشکد کرد
برخواستند ہرزم ہیچا صاف بیاراستند چو زبور کیلی کشیدند پیش زمین را زبر نورہ کرد
ریش بہ شمشیر و پاد و تیر خدنگ گذر گاہ بر مور کردند پیش زخون میان خاک غشتہ شد
تو کفتی زمین ارغوان گشتہ شد و پادشاه ابراہیم بامی ثبات افشردہ اکثر از آنک را بقتل رسانید
و آخر الامر با پنجہ اکر در میدان کارزار بقتل رسید و نسیم فتح و ظفر بر پرچم بابر شاہ وزید و دو
افاغہ لود ہی منقرض شد الملک بو مند شد و تاسنہ منصہ و چل و ہشت سلطنت بند بست
بابر شاہ بود پس از آنکہ بابر شاہ فوت شد در ۹۳ ہجری یون شاہ قایم مقام شد شیر خان افغان
جمعی با خود متفق ساختہ ہمایون شاہ را بطرف ایران دو ایندہ سلطنت اتصاحب شد

در بیان سلطنت شیر شاہ بن حسن سورا فغان

تفصیل این حال آن کہ درین کہ سلطان ہلول لود ہی حکومت بند فایز شد جد شیر شاہ افغان را کہ

که ابراهیم نام داشت و از طایفه سور بود هوس نوکری در سرافاده بدبلی آمد و در سلکت خدام یکی از امرای
 بهلول در آید پس از فوت بهلول شاه و پادشاهی شه سکندر پسرش چون جلال خان کم جو پور شده حسن ابن ابراهیم
 را که ملازم قدیم و جوان کار آید بود فواخته سهرامپور و خواصپور را که از توابع رهناس است بجاکیرش داده
 صاحب پالصد سوار ساخت حسن ایش پسر بود اما شیرخان که در اصل مالش فرید بود با نظام از یک
 مادر بودند و مادر ایشان افغان و از دیگران کنیز بود چون نتیجه تابع اخس از دل است حسن با شیرخان بواسطه
 نفرت مادر الفتی نبود و در باره دیگران عطف و مینمود لاجرم از پدر رنجیده نزد جلال خان رفت
 و در اینجا بخواندن کتب مشغول شد بعد از دو سال که حسن بچون پور آید قریب واسطه شده فرید را بملازم
 پدر برد و حسن دفع کلفت نموده پسر را بدار و علی جاکیر مقرر کرده فرستاد و مذکور در اینجا به پنجگی و
 کفایت سلوک کرد و اکثر اطراف را که دور دست و نهم شده بودند به نیروی ذکاوت جلی و شجاعت
 فطری همه را مطیع و متقاعد نمود ازین جهت بتیش در دل هر کس جا گرفت و شجاعت و ند پسر شه عالم
 کشت پس از مدتی که حسن آمد و معموری جاکیر را دید بخشین با کرد اما بعد از مدتی بی سبب دار و علی جاکیر
 به برادران دیگر داده فرید را عذر خواسته گفت که بهنجان که تو قابل شده میخواستیم برادرانت نیز قابل
 شوند ازین سبب فرید رنجیده با برادر خود نظام با کره رفته در نزد دولتان لودی که از امرای
 کبار پادشاه ابراهیم لودی بود ملازم شده مدت مدید خدمات شایسته کرده او را از خوراهی
 ساخت روزی دولتان گفت آنچه مدعاری بیان کن تا با انجام رسانم بتبت بگو هر چه خواهی
 که ما ان کنم بچاره گری با تو چنان کنم فرید گفت پدرم پسر شده و بدست کنیز جادو گرفتار است
 و بدانسیب جاکیر است همدوم و عایدش معدوم است اگر آن پرکنه جات بما برادران عطا شود
 یکت برادر با پالصد سوار حاضر خدمت سرکار بوده برادر دیگر به پرداخت جاکیر مشغول باشیم و
 دولتان در صد در این بود که قضا را پدر فرید فوت شد دولتان خبر فوت حسن را به پادشاه گفته
 جاکیر را چتش گرفت و فرید بجاکیر رفته بسر انجام سپاه و رعیت مشغول شد بعد از آن که خبر توجه بابر
 شاه و کشته شدن پادشاه ابراهیم را شنید براسیده بملازمت بهادر خان لوهانی که ولایت

بهار را گرفته خود را سلطان محمد خطاب داده بود رفت و در سلک خدمش منتظم شد روزی سلطان محمد بکار رفت ناگاه شهری را دید فرید بقابل رفته بر خم شمشیرش بلاک ساخت بیت بزدیگ آن شیر درنده تلخت تنش این شمشیر صد پاره ساخت سلطان محمد او را نواز نهادنموده بشیر خان لقب بخش و رفته رفته او را در خدمت خو بغایت مقرب کرد و انالینق نیابت بخش خواجه جلال خان با و مفضول گردید در آنوقت شیر خان حصت جاگیر گرفته از مدت محمود زیاده در ملک کرد و روزی سلطان محمد از شکوه کرد که وعده خلائی کرد محمد خان جاگم جو پور فرصت یافته گفت که او بغایت محیل و مکار است انظار آمدن پادشاه محمود بن سکندر لودهی را دارد سلطان محمد را نیز مزاج از و متغیر شد گفت علاج آوردنش حصیت محمد خان گفت سلیمان خان برادر اندرش که پدر برویسی مشفق بود به حضور است اگر پادشاه جاگیر را با و عطا کند برانیه دوان خواهد آمد لاجرم سلطان محمد محمد خان را بجهت نصب سلیمان و غل شیر خان بخواه صبور فرستاد و ندگوار آمد شیر خان جبراً اخراج ملک کرده جاگیرات را به سلیمان برادرش عطا کرد و شیر خان تاب نمانده در نزد سلطان جنبید بر لاس که حکومت ناکپور را داشت شتافته از محان بسیار گذشتند مقرب شد و از نزد او فوجی بگویند برداشته جاگیر خود را متصرف شد چون شیر خان اجمعیّت خواطر حاصل شد نظام برادر خود را در جاگیر گذاشته خود بخدمت سلطان جنبید بر لاس رفت اتفاقاً سلطان جنبید روانه خدمت بابر شاه میرفت شیر خان نیز با خود باکره برود و ملازمت بابر شاه یافته داخل دولتخواها شد و در سفر جنبیری ملازم رکاب بود چون سلوک و روش مغل را شناسیده کرد بایران گفت که مغل از هندوستان بدر کردن سهل است چه پادشاه ایشان خوب معامله رسیده بوزر امیکند از دو آهنا به مقتضای رشوت اغراض نمیناید هرگاه مراد دولت مساعدت نماید کار خود بسازم روزی بر مانده خسروی به حضور بابر شاه نشسته بود طبق ما هیچ نزد شیر خان گذاشته بودند او خود را از خوردن آن عاجز یافته ما هیچ را بران ریخته بکار در پیره نموده و در کاسه انداخته بقاشوق خوردن گرفت بابر شاه را نظر افتاده بمیر خلیفه گفت این افغان غریب کاری کرد چون از کار بائی که با محمد خان افغان کرده بود اطلاع داشت بر زیر کی او انشماره رفت و شیر خان از آن سرکوشی متنبه شده و ایهامش نیاده شد و همان شب

لشکر شاه فرار کرده بجایکه خوشنافت و بجنبید بر لاس نکاشت که چون محمد خان بخواست رجا کبرم
 لشکر فرستد مضطرب شده بیرخصت آمد و آتانه خور از درزمره دو لخوا بان میبارم در اطرف نخل مایه
 شده باز در نزد سلطان محمد رفت و نوازشات یافته باز برقرار سابق تا لایقی جلال خان خور و پسرش
 مقرر شد بعد از چندی سلطان محمد مرده جلال خان فایم مقام شد و باستقواب مادر خود لادو نام حماه
 فیصل میداد و در همان زودی مادرش نیز بشوهر پیوست چون جلال خان خور بود لاجرم حکومت بهای
 من حیث الاستقلال شیرخان فعلن گرفت و بعد از چندی سلطان محمود الی بکاله در بعضی قراین و خاطر
 در کون کرده یکی از امرای عمده خود قطب خان نام را با سیصد سال نمود شیرخان بر چند در صلح کوشیده ملکیت
 کرد صورت نگرفت آخر الامر در آن مرکز نهاده بعد از شتافت بخت وقت ضرورت چو نماید گیر
 دست بگیرد ستمش نیز پس از حرب صعب با نصرت بر پرچم شیرخان و زیاده قطب خان مقتول و خزانة فلیخانه
 اش شیرخان متصرف شد پیش از پیش صاحب قوت شده سلطان محمود در ثانی ابراهیم پسر قطب خان را
 با لشکر بیکران بقلع شیرخان بغین نمود و مذکور در قلعه که از کل ساخته بود متواری و حصار می شد تا اینکه ابراهیم
 کوکمت دیگر طلبید و شیرخان بران مطلع شده کسان خور را به خبک صف متعه ساخت و وقت با داد با لشکر
 بکاله محاربه مردانه نموده مردم جرار خور را در عقب پشته متواری بجهه باقی را گفت که نخست پیشدستی نموده
 در آسای گیر و دار فرار نمایند تا سواران ایشان زمینان تو پخانه بجهه تعاقب بر آیند آنها را قرار گفته همول
 داشتند چون سوار ایشان بقیه فرار شیرخان را دستخیز بی نظامانه تعقب نمودند لشکر این متواری چون
 بلای گمان بر ایشان ریخته و مار زوز کار بگالیان بر آورد و چنانچه ابراهیم خان در آن بحر که جان ستان بد
 خود پیوسته بقیه لیسف بگالیان نیم جانی بتک با پیرون برده تمامی فیلان و تو پخانه و خزانة ایشان با
 ولایت بهار بقصر شیرخان در آنداری بخت بستمیری یکی آمده توان گشت برای لشکر ایشان
 پشت کونید در آن و آن تاج خان نامی از طرف شاه ابراهیم لودهی بکومت قلعه چار فرار داشت او را
 زنی عقیمه بود لادو نام که از رشک عارض کلر کش شده فلک بنا شفق بوختی و زلف شیر کش شب یلدارا
 درازی آموختی بخت تازه رویی چو نو بهار بهشت خوش خرامی چو باد بر لب گشت و تاج خان لطف

در بیان شیر شاه افغان

بی و آرام داشت پسرانش که از زن و بیکر بودند جدا و برده در مقام قتلش شدند بی علی الفطه شیر
به لاد و انداخت و کار کرد و غوغا بلند ساخت تاج خان بی مجا با شمشیر رهنه تاخته قصد پسر کرد
پسر بد سیرش از پیم جان قتل تاج خان مبارک نمود و بیکت زخم کاری کاری ساخت و بعد از مدتی
پسرانش از بی سعادتی در غوغا افتاده ملک را ویران ساختند لاجرم شیر خان که در همسایگی بود بجهت
قرب جوار بمیر احمد ترکمان که از عمده نوکران تاج خان و خالوی لاد و ملکه بود بجهت تأدیب پسران
نخخان در میان آورده از طرفین چنان فروداشتند که شیر خان لاد و ملکه را در جباله خود در آورده قلعه چنار
متصرف کرد و شیر خان از آن فتوحات غنی دانسته لاد و ملکه را با قلعه و خزینة متصرف شده کام
دل گرفت بهت چو هنگام رسیدن در رسید تنگ مردم خود کند کام دل آنهنگ در خلایق
احوال محمود شاه سکندر رودهی از صد تهاجج با بر شاه پناه با مرای بودهی که در ولایت پتنه حکومت داشتند
بر دو معاونت ایشان بالشکر کران در صد قتل و قصد قتل شده بصوبه بهار در آمدند شیر خان چون دانست
که افغانه از متابعت محمود شاه گزیری نیست ناچار بملازمت در آمده اطاعت نمود و ایشان
ولایت بهار را فیمابین خود تقسیم نموده قبلی شیر خان و اگدا شدند و لشکر کشیده ولایت جوپور را از
کارکنان همایون شاه بن بابر شاه بدست آوردند و درینوقت همایون شاه در نواحی کابلختر شریف
داشتند چون تهاجج افغانه بمابع علیه رسید غمان غمیت بدفع و بهر میت ایشان بخطوف داشت
و پادشاه محمود و دیگر امرا بمقابل شتافته غم مقاتله نمودند و شیر خان چون از شرکت افغانه در نواحی
بهار به تنگ شده میخواهست خود بزرگ شود در خیفه حبه امرای کبار همایون شه کاشت که چون
پرورده این خاندانم در چین جک بر من بازند که البته بنظر اختصاص خواهند یافت و ایشان همچنان
نموده شیر خان پشت داد لهند لشکر محمودی را دل از دست رفته شکست خوردند و محمود بنظر
پتنه فرار کرده در بنما سجا با جل طبیعی در که شت و در سینه بنصد و چل و نه همایون شاه قلعه چنار
از شیر خان خواست چون او با نمود بهر ایند بالشکر کران توجیه انست شده قلعه را محاصره نمود
و شیر خان استعلام نمود که بنده این اطراف را حسب الامر فردوس مکانی با بر شاه متصرف و نیز در جنگ

شاه محمود سبب فیروزی دولت قوی بنیاد شد مبنای علی بنیاد اگر قلعه چهار به بنده خیر خواه عطا شود
 قطخان سپهر خود را ملازم رکاب نصرت انتساب سازم چون در آنوقت غلبه بهادر شاه کجائی اشتهار
 داشت همایون شاه بنابر مصلحت وقت عرضش را قبول نمود و سپهر شیرخان را با جمعی ملازم نموده بهمیم بهادر
 شاه شافت و شیرخان فراغ یافته ولایت بهادر را منظم نموده بر ولایت بنگاله لشکر کشید و شاه محمود
 بنگالی تاب مقاومت نیاورده و حصار کویر متحضر شد چون مدت محاصره بطول انجامید و غله در شهر
 نایافتنی شد سلطان محمود از راه کشتی کرخیته بجای پور رفت و شیرخان در عقبش رفته او را زخمی نموده به
 اطراف دور دست گریز آید و بلاد بنگاله تصرف آورده عروس آنکس را نیز در آغوش کشید
 چون همایون شاه از کجرات باکره آمد دفع شیرخان را اہم دانسته رایات جهانکشا بد آنسو معطوف
 نمود و سخت قلعه چهار را که غار یحسان از طرف شیرخان به حفاظتش نامور بود محصور نمود بعد از شش ماه
 زمان محاصره روینجان توپچی باشی در دریا سر کوبها ساخته قلعه را متصرف نمود و شاه محمود دشمنی که از مهر که
 شیرخان زخمی و فراری شده بود در بنوقت بملازمت همایون شاه آمد و پادشاه دوست بیک را
 در قلعه چهار گذاشته متوجه شیرخان شد و اوجلال خان و خوجان را با جمعی کثیر بمحافظت گری که از خور
 بنگاله است بمقابل ارسال داشت و همایون شاه رسیده گری را متصرف شد و جلال خان و زر شیرخان
 رفت چون همایون شاه از گری گذشت شیرخان شهر کویر را خالی نموده بجای رگز رفت و بواسطه
 قرب جوار در ستیخ قلعه ربتاس افتاد که زن و فرزند را در اینجا گذاشته فارغبال بحرب همایون شاه
 اقدام نماید چون ستیخ آفتلعه بزرگ دستی صورت پذیر نمود تشتت بحیل و تدبیر نمود و کسان جبهه را
 ربتاس فرستاده پیغام کرد که ولایت بهادر بغایت تنگست و لشکر بسیار بجهت غرم ستیخ بنگاله برین
 گرد آمده است چون خواهرم درین غرم بسبب قرب جوار مغلان جمع نیست میخواهم که زروال و
 اہل و عیال خود را بقلعه است فرستاده بگذارم زیرا که برود اداست اعتماد دارم و عثمان غریب بخاطر
 معی تمام بمبت بنگاله منعطف دارم اگر فتح نصیب بود سعادت نمود و ادای حقوق عطا
 نما ابو جی خواہم کرد و اگر قضیه برعکس نتیجہ بخشید باری اہل و عیال و خزینہ و اموال در دست شما

بودن از تصرف نمودن مغلان که دشمنان قدیم اند بهتر است راجه آنحضرت بطمع کنج بادآور اغراض
 خرم نموده قبول کرد بت طمع بهر جافش و دندان ز آتش نیست باک چندان باشتهای غرض
 پسندان زیان ندارد تفنگت خوردن و شیرخان هزار دوی ساخته و در هر یک دو مرد جرات
 بانج بامی آبدار نشاند بهر معمول بند بردوی بوقع افکند و پانصد کس دیگر را بروش مزدوران بدر
 از فلوس بر سر گذاشته عصائی و در دست بر کدام داده برداشت و دیها با پای قلعه فرستاد چون در
 چند دوی پیش جمعی از پیره زمان دلریش نشاند بود و راجه سرایان نیز همراه بود لاجرم راجه از آن
 خدغه غافل شده به شخص و مجلس نفرموده بطمع اموال با لارفتن تعجل نمودند پس از آنکه در جوی که بجهت
 ایشان تعیین شده بود رسیدند که کان دوی نشین که راجه رو باه تصور کرده بود مستحفظین در برابر
 خواب خرگوشی داده چون شیرخان تنگین با شمشیرهای آخته از کین باخته و مزدوران پولها را انداخته و
 چو بهار اعلم ساخته و بدروازه با آوردند و شیرخان که با ملازمان خود مسلح و مستعد حالتی بنیان بود خود را
 بسرعت با دوزان بدروازه بار ساینده درون رفت و راجه و متعلقانش که در حال غفلت
 بودند لحظه بجلت استادند در آخر دروازه عقب قلعه را کسوده برداشتند و آنچنان حصین و قلعه
 متین شیرخان بر نیروی ای رزین بدست آورد بت سچاره کشاده شود کاسحت به مدت
 برآید بهار از درخت و افغانه قوی دل شده اهل و عیال خود را داخل قلعه کرده اسباب قلعه دار
 بر وجه اتم حیات کردند و همایون شه مدت سه ماه در شهر کور گذرانید و چون بواسطه کثرت باران کل
 لای لشکر پادشاه اکثر میامان شده بسیاری از اسبان سپاهیان سقط شده بود شیرخان فرصت
 غنیمت شمرده بالشکری فرون از عدد سرباه را برایشان گرفته در نواحی جو سا مقابل گرد و کرد لشکر
 سنگرتین ساخته نشست و جاده بر آنها مسدود کرد و پس از چندی در محضت افزوده شیخ حنیف نام
 را که مرشد او بود بخد مت پادشه فرستاده پیغام نمود که پادشه از استیصال اگر دست بردارد
 ولایت بهار را با دویهای دولت گذاشته خطبه و سکه را بنام همایون کنم و از طرفین قرار بر این
 صلح شد روز دیگر لشکرشاهی عازم اگره شده و نهر جو سا را پل بسته در فکر عبور شد و شیرخان پیشانی

عافان یافته بحکم بیت دشمن چه بدست آمد مغلوب توشه حکم خرد آست که امانش ندی در
 سه نصد و چهل و شش هجری نصف شب یلغار نموده قریب بصبح بالشکر و فیلان بحرب اقدام نمود و
 افواج پادشاهی را فرصت ترتیب تیپ نشده از کمال بی نظامی منهرم شدند و همایون شه کمال
 پریشانی متوجه اکره شده شیرخان بفتح و فیروزی اختصاص یافت قطعه چون بقوت حریف خصم نه
 حیل و مکر را زدست مده که بحلیت کمان قوت را میتوانی که بکسلانی زده و شیرخان از انجا بیکجا
 رفت و جهاگیر قلی بیگ که از طرف همایون شه مقرر سمت بود بدفعات با جمعی بجز شیرخان چنانچه
 بالآخره خود را علف تیغ شیرخان ساحت و در سال دیگر که کامران میرزای بن بابر شه با همایون شه
 برادر خود نفاق در زیده و اکثر امرای خجائیة بواسطه پرورش ترکمان روافض از خدمت پادشه جدا
 شدند شیرخان فرصت یافته با غلبه و شوکت تمام متوجه اکره شد و همایون شه با وجود آنکه آنجا بصد هزار
 سوار از آب کنک گذشته بمقابل اش شافت و در روز عاشور بالشکر مغول کوچ کرده اراده فرو
 آمدن منزل را داشتند که شیر شاه با معبودی که از پنجاه هزار بیش بود صف آراسته بجنگ پیش آمد
 و لشکر مغول اهراسی در دل افتاده بی جنگ منهرم شدند و همایون شه در آب اسب انداخته حجت
 تمام برآمده متوجه لاهور شد و شیر شاه تعاقب را از دست نداده بلاهور رفت همایون شه
 بسد رفت و شیر شاه بخوشاب رفته اسمعیل خان و غارنجان و فتح خان بلوچ را که بهارست او رسیده
 بودند همراه پنا کرد و همایون شه از راه بلوچیه بایران نزد شاه صفی رفت لهذا شیرخان بخاطر جمعی
 تمام مراجعت نموده کوستان سنده و حوالی جبل الناب را ملاحظه کرده در جایی که قلعه مناسب بود
 حضنی بنا نمود بر تپه اس مستی کرد و خود را شیر شاه خطاب داده سکه و خطبه را بنام خود کرد و خواص
 غلام خود را که بخدمت شایسته او زمام سلطنت بدست آورده بود امیر الامر کرد و اینده عشر
 ممالک محروسه با قلع و عرش مقرر داشت و او را با جمعی در بهمان جا گذاشته خود بطرف هند رفت
 چون با گره رسید شنید که خضر خان شیروانی که از جانب او حاکم بگاله بود دختر شاه محمود بگالیر
 بعقد خود را آورده بطور پادشاهان سلوک میکند با خود گفت علاج واقعه پیش از دفع باید کرد پس

ذکر سلطنت شیر شاه

بجانب بنگاله نهضت فرمود و خضر خان شیروانی با استقبال آمد و محبوس گشت و ولایت بنگاله را در میان چند کس منقسم نموده ملوک الطوائف ساخت و قاضی فضل را که بقاضی فصیح مشهور و از علمای عصر بود این ولایت گردانید صلاح و فساد ملک را در قبضه اقتدار گذاشت و با گره مراجعت کرد در فتنه بفرم شیر مالوه حرکت کرده فتح نمود و با گره آمد و بهیت خان جهت تسخیر لغمان ارسال داشت و او رفته با فتح خان بلوچ جنگ کرده غالب شده خطاب عظیم به ایون یافت و شیر شاه یکسال در آگره با نظام سپاه و لشکر کوشیده بعد بحجه غزای کفار با جمهر رفت و مالدیو را به اینجا که پنجاه هزار سوار به راجپوت در تحت رایت داشت بمقابله شافیه مدت یکماه در برابر شیر شاه نشست و شیر شاه از آمدن خود نادیده چون مالدیو بجزیر آنولایت را از تصرف راجایان آن نواحی بر آورده بود و لاجرم راجایان در نزد شیر شاه شافیه و بمصلحت شیر شاه کاغذ باز زبان امرای مالدیو بخط و زبان هندو شیر شاه کاشتن که ما بنا بر ضرورت در تحت اطاعت مالدیو میگردیم احمد الله که مثل تو پادشاهی متوجه منسوب شد تا انتقام چندین ساله ما را از او بکشد چون لشکر شمار زد یک برسد بموکت بهایو ملحق میگردیم و از طرف شیر شاه نیز نوشته شد که شما خواطر جمع داشته در اظهار لوازم دولتخواهی کوتاهی نکنید که انشاء الله تعالی بعد از مغلوبیت مالدیو شمار امغزو و کرم داشته جمیع اقطاع مورد شمار خواهیم داد و آن کتابات را بطوائف الجبل بدست مالدیو انداختند مالدیو از مطالعه آن هراسان شده دغدغه سابق او بشیر شده در قصد جنگ توقف نمود کوهیها که از امرای او بکثرت سپاه و شجاعت امتیاز داشت در جنگ کردن مبالغه نمینمود چون یکی از کاغذ بانام او بود و یقین دانست که بحجه مصلحت خود ترغیب قتال نماید تو همیش افروخته عازم مراجعت شده بولایت خود برگشت و کوهیها از آن خدعه مطلع شده سخن را عاودانسته با دوازده هزار سوار از مالدیو برگشته بفرم شیخ شیر شاه روانه شدند و جاده غلط کرده صبح باردوی اورسیدند و از کمال حمیت با افغانان که شتاباً هزار سوار بودند در نهایت مردانگی کردند و اکثر افواج افغانه را بر همزده کاری کردند که کارزار رستم و اسفندیار بازیچه شده زد یک بود که شیر خان نیز فرار نماید که ناگاه یکی از امرای شجاع عده

ذکر سلطنت شیرشاه

۴۱

موسوم بجلال خان جلوانی بالشکر تازه رسیده بر راجپوتان حمله آورد و جمعیت ایشان را کشت و کشت
 با بعضی از اکابر خوار پروانه و بر شعله تیغ آبدار زده بحدی کوشیدند که شربت هلاکت نوشیدند
 فرد کسی را چه دیدی گرفت چپور بکشتی فرستادی آن دم بکوب بر جا که شمشیر او کار کرد یکی را دو کرد
 دورا چار کرد چو بر فرق فل آمدی خجرتش فرو ریختی زیر پایش سرش چنان کرم کرد آتش کارزار
 که از غل اسبان برآمد شرار چو شیری که آتش ز دم برزند دم، دیان را بهم بزنند ولیکن چو
 راخوان بود یاوری بکیم بشد کشته در داوری به لشکرتان کردن این کارزار به تنها چه برخیزد از
 کیسوار و شیرشاه پس ازین فتح که نه در خور بازوی وی بود لشکر الهی بجای آورد و بجهت سیخ قلعه کالج
 که محکم ترین قلاع هندوستان است منضت فرموده راجه کالج اطاعت نکرده در مقام مخالفت شد
 و شیرشاه قلعه را محاصره نموده مرکز او در میان گرفته بساحت لغت و سرکوبت فعال و زید و از
 اطراف جنگ انداخته خود در طرفی اسناد و مردمان را بجهت های بار و طود در دادن و قلع و معرکه
 امر نمود اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده بر کشته در میان دیگر افتاده همه در گرفت و شیرشاه
 با شیخ خلیل مرشد خود و ملا نظام و دریا خان جمعی دیگر بآن راه حمله سوختند و شیرشاه با وجود آن
 از کمال غیرت خور و در مورچال با پای قلعه رسانیده هر لحظه که شعور بهم میرسانید فریاد کرده لشکر
 خود را بجهت ترغیب مینمود و مقرران خود را بتاکید و ایتام تمام بحرب میفرستاد و در حالت نزاع
 نظر خیر فتح میبود تا اینکه در آخر آرزو که دو از دهم ربیع الاول ۹۵۲ هجری منصد و پنجاه و دو بود
 بزنج قلعه را شنید و بحدی خورسند شد که در مادام الحیوة یا نمرتبه شادمان نشده بود گفت الحمد لله
 از دنیا مغلوب رفتم فی المثل که یکدیگر میباشی بعالم مرد باش این بگفت و ودیعت حیات
 پرد بخت بختید و در خنده چون شمع مرد بانگس که جان داد جان را سپرد و شاعری بچ
 تش را چنین گفته است قطعه شیرشاهی که از عیادت او شیر و بز آب بهم بخورد چون بخت
 جهان بدار بقا کشت تاریخ او را نش مرد و او پادشاهی بود که بشجاعت و تدبیر امتیاز داشت
 تا پسندیده بسیار گذاشت چنانچه از بنگاله تا نهر سند که هزار و پانصد گرفته راه است در هر

ذکر سلطنت شیر شاه

کرده برای و مسجدی ارخست پنجه ترتیب داده چاه در آن خمر نموده است و نمودنی و سواد امر مقرر نموده و غلیظه تعیین کرده است و در هر باب و واسب بجهت واکچو کی مقرر نموده بوده که هر روز جبرئیل و احوال ملائک بکماله باد میرسد و در این راه از هر دو جانب خیابان درختان بارور نشانیده بود تا مسافرن در سایه اش تردد کرده عسرت نکشد و در عهدش امنیت بر تبه بود که تاجرین و متردین شهرها در هر جا می رسیدند از اجناس خواندیشه نگرفته بفرارخت می نمودند و بیت زمین عدلش ای بانه در دبراه چو باره شده از کاف کاروان گفتن و اکثر اوقات خور و صرف کار خلافت کرده سر انجام سپاه و تبار را عایا بواجی کردی و در طریق عدل داد استقامت نمودی و بیت همه داد کرد دادید از آنکه گیتی همه با دید و وقتی که ریش سفید خور در آئینه دیدی تا سفا خورده گفتی حیف که دولت شاهی بوقت شام من روی آورد بیت دولت اگر دولت جمشید نیست موی سفید آیت نو میدی است و طبع شعر نیز داشت اکثر اوقات شعر بلج فارسی و هندی گفتی این مصرع را که ایشان فصیح ترین میدانند نقش کنین نموده بود بمان شیر شهنجن سور قایم :

ذکر سلطنت سلیم شاه بن شیر شاه افغان

همه وقتی که شیر شاه فوت شد عادل خان پسر بزرگ او که ولیعهد بود و با ایالت رنپتوز قیام داشت امر چون دیدند که او دور است و نیز وجود او را کم ضرور کس بطلب جلال خان پسر خورش که در قصبه پون من توابع پنه بود فرستادند و او پنج روز خور و بار دور ساینده سعی عسی خان حاجب و عزیزه سه روز بعد از فوت پدر در پای قلعه کالجری تحت حمروی جلوس نمود و خور و اسلام شاه خوانده برورد و چون در افواه عوام سلیم شاه مشهور شد و جهت برادر بزرگ خود عادل خان نوشت که چون شما دور بودید بر آئینه بجهت تسکین فتنه محافظت شکر نمودم و مرا جز اطاعت شما چنانی دیگر نیست و هم از اینجا موجه اگر شد چون بخواجهی قصبه کور رسید خواص خان امیر الامر از جا که خود آمده ملازمت نمود و بتاژ جشن جلوس ترتیب داده با اتفاق تمام امر ا جلوس ثانی کرد و بقتضای وقت مکتوبی دیگر بجهت برادر

ذکر سلطنت سلیم شاه

۴۳

نکاشته اظهار ملاقات نمود و عاد لجان نوشت که اگر عیسی خان و خواص خان آمده مرا تسلی دهند میآیم و الا
 فلا و سلیم شاه ایشان را نزد برادر فرستاده بعد و قول تسلی داده آوردند چون بقصبة فچپور رسیدند
 سلیم شاه در شکار بود به تعجیل در محلی که جبه ملاقات ترتیب داده بودند خورار ساینده ظاهرآ برادر
 از در ملائیت در آمده آنها را محبت نمود و گفت تا حال من افغانان سرکش و بی سر را محافطت کردم
 آئیده ایشانرا بنویسپارم و لحظه شسته متوجه آکره شدند و در اسب خادست عاد لجان را گرفته بر تخت
 نشاند و اظهار چالپوسی نمود عاد لجان چون عیاش و فراغجوی بود و نیز مکر سلیم شاه را میدانست قبول
 نکرده برخاست و او را نشاند اول خود سلام و مبارکباد شاهی کرد انگاه از امر اهر یکی مبارکباد
 و تنیست گفته و از مزار بتقدیم رسانیدند و همدران محفل خواص خان عیسی خان عرض نمودند که چون ما
 ضامنیم با عاد لجان میثاقی کرده ایم که در اول مجلس او را رخصت داده بیاوند و توابع بجا گیرش مقرر
 کرد و سلیم شاه قبول نموده او را رخصت بیاوند و عیسی خان و خواص خان را همراه کرد و بعد از سه
 ماه سلیم شاه نقض عهد نموده غازی محلی نام را که از محرمان و مقربان بود بار و لانه طلا فرستاد
 که عاد لجان را در پا انداخته او را مفید آبیارد و عاد لجان اینخبر را شنیده نزد خواص خان که در
 میوات بود رفت و او را از نقض عهد سلیم شاه اعلام کرده بنالید و خواص خان ادل بر تضرعش
 سوخته بهم برآید و غازی محلی را طلبیده همان جولا به را برپایش نهاده لوای مخالفت افراشت
 و جبه امرای که با سلیم شاه بودند خطها نوشته با خود متفق ساخت و با اتفاق عاد لجان به شکر
 کران متوجه آکره شد و قطب خان و عیسی خان که در قول عهد داخل بودند از سلیم شاه رنجیدند
 و بعد لجان نوشتند که لازم که پاره از شب بوده باشد که خور با آکره رسانند که مردم بی مانع از سلیم
 شاه جدا شده نزد او آیند اتفاقاً عاد لجان و خواص خان چون بفچپور که دوازده گروهی آکره است
 رسیدند بملاقات شیخ سلیم که از مشایخ وقت بود رسیدند چون شب براه تو و خواص خان را
 بجهت نمازی که در آنشب مقرر بود توقف و ایماحاصل شده چاشنگاه بنواحی آکره رسیدند و
 لیم شاه از طرز آمدن آگاه شده مضطرب و از به طعنان و عیسی خان گفت که هرگاه آکره از من در باره

ذکر سلطنت سلیم شاه

عادلخان بعد مدتی واقع شده بود خواص خان و عیسی خان چرامن اعلام کردند تا من از اندیشه باطل باز
 آیم بیت چو آرد کسی اجوانی بجوش کنه پیر دارد که باشد جنوش قطخان اظهار اضطراب را از سلیم شاه
 دیده گفت باکی نیست چه بنور کار باز دست زفته است لشکریان این فتنه را من بمقدم پس سلیم شاه
 قطب خان و دیگر اماران بهانه آنکه رفته با عادلخان حرف صلح در میان آرند حضرت کرد و منظورش این
 بود که انجماعت را از خود دور کرده بجانب قلعه چهار جهت بدست آوردن خرنه فرار نماید و
 و دیگر باره سامان لشکر دیده بجنگ آید لیکن عیسی خان او را ازین امر منعی کرده گفت اگر تو را بر مردم
 دیگر اعتماد نیست ده هزار کس افغان قرملی و غیره که از ایام شهراد کی نوکر خاصه تواند و محل اعتماد نباشد
 این گفت عجب است که تکیه بر دولت خدا داد نمی نمایی و مرا هر چند مخالفت داشته باشند ایشان را نزد
 غنیم فرستادن از خرم دور است پس لازم آنست که مخوف تمام عسکر بقت نموده بیدان حرب در آن
 و پای ثابت محکم داری که بجای حضور تو بجانب خصم نخواهد رفت بیت عروس ملک کسی در کما
 گیر چیست که بوسه بلبش شیر آید از نزد لاجرم سلیم شاه ازین سخنان قوی دل شده قرار بر بیعت
 داد و قطخان و دیگران را با زطلبیده گفت که من بدست خویشان شمار بغنیم سپارم مباد بدی
 حق شما کالند و پس از آن آواره حرب شده از شهر برآمده در میدان ستیاد و مردمان که با عادلخان
 زبان داشتند سلیم شاه را در معرفت دیده لا علاج داخل ساوول شدند و در ظاهر بلبه اگر جنگ
 واقع شد نظم دولشکر چو پور و ملخ تاختند به تبر و پشم شیر پرداختند غمان گیر کابی برنجینه دود
 به تیغ اندر آویختند زینت بردی فشردند پای رفتند چون کوه آهن زجای بالاخره تأیید
 آسمانی سلیم شاه را نواخته نکت تفرقه در جمعیت عادلخان و خواص خان انداخت چنانچه
 جمعیتش را کنیه خواص خان و عیسی خان بمویدت رفتند و عادلخان تنها به پتنه رفته مدت العزاز
 احوالش کسی خبر نیافت و سلیم شاه عقب خواص خان و عیسی خان لشکر بعین نمود و ایشان تاب نیارند
 بسمت کوه کما یون رفتند و در ثانی سلیم شاه قطب خان و جمعی دیگر را بر سر ایشان بعین کرد و او
 رفته دامن کوه را دائم تاختی در نیوقت سلیم شاه خوب طرف خیابان غنیمت نمود در ثانی راه

سلطنت سلیم شاه

۴۵

جلال خان و برادرش ابکنه اتفاق عادلان گرفته مقول نمود و بختار رسیده خزانہ را بر آورده بکوالیار
ارسال نمود و خود باکره مراجعت کرد چون قطب خان نیز داخل متفقین عادلان در سابق بود از کشتن جلا
متنبه شده فرار ابله بود و در زده بیت خان قطب با عظم هایون رفت و سلیم شاه از عظم هایون قطخان را
خواست و عظم هایون او را فرستاده بحکم سلیم شاه مجبوس شد و شجاع عثمان حاکم مالوه و عظم هایون نیز
طلب نمود پس شجاع عثمان ملازمت نموده عظم هایون عذر آورد و سلیم شاه شجاع عثمان را باز حکومت
مالوه داده رخصت کرد و خود بجهت آوردن خزانہ رهتاس حرکت کرد و سعید خان برادر عظم هایون
که پیوسته در حضور میبود از راه فرار نموده بلاهور شتافت و سلیم شاه هم از راه برگشته عثمان غنی
بصوب اگره تافت و با حصارشکرها فرامداده متوجه دلی نوشه و حکم کرد که در گردشهر که تعمیر کرده بمان
شاه بود و حصار بی ارج و سنگ بسازند چون خبر توجه سلیم شاه شجاع عثمان رسید جمعی از اهل صغان بجهت
اطمینان اخلال یلغار کرده نزد سلیم شاه آمد و استالمت و افرایفت و بعد از چندی با لشکر بزرگ و رعیت
لاهور نمود و عظم هایون اتفاق خواص خان و غیره لشکر خجاب که اضعاف عسکر سلیم شاه بودند استقبال
شأنه در نواحی قصبه انباله تلاقی فریقین دست داد و کونین سلیم شاه در آنوقت با تنی چند از خاصان
بمشاهده لشکر خجایان برشته برآمد و با شجاع ایستاده گفت در ناموس من منکبج که لشکر باغی اید
صبر کنم ببت ناموس من می بکنج چنان که بی خجبت برگردم از دشمنان پس بفرمود که لشکرش صفها
راسته عزیمت جنگ نمایند چون دو شینه عظم هایون و خواص خان در باب نصب حاکم قبا این
خود با مشورت کرده بودند که حاکم که باشد ببت که اسبده بیثم و گردن بیثم کراتج و دیهم و فسر
دیهم و خواص خان عادلان را پسندیده دیگران سنگ تفرقه بر شیشه آرزوش میزدند ازین جهت
که دورتی در میان ایشان پدید آمده در صحنی که صفوف آراسته شد و مبارزان بر هر پ مبارز
نمودند خواص خان بجنگ عزیمت نموده بدر رفت و عظم هایون با نیازیان خود بقرا طافت
در محاربه و متعادل کوشیدند اما چون حرام منکی را نتیجه بجز دلت و سبکی نیست با وجود قوت و کمیت
ایشان نیز شکست فاحش خورده راه گریز نمودند و فتح غنی نصیب سلیم شاه شده جمعی از مقتول و خیر

ذکر سلطنت سلیم شاه

۴۶

مغلول نمودند بیتی کسی را که دولت کند یاوری که آرد که با او کند داوری درین وقت سعید خان برآمد عظیم هایون با ده کس از بهرامان مسلح به بانه مبارکباد میخواست که حضور سلیم شاه ساینده کارش بسازد زیرا که کسی اورانی شناخت ناکاه فیلهائی اورا شناخته نیرزه بر او حواله کرد و او معامله تصور کرده از میان حلقه فیلان برآمده بدر رفت و نیازیان بعد از بزم بسمت و هنگوت رفتند و سلیم شاه تا قطع زهتناس تعاقب کرده خواجه او پس شیروانی را بالشکری قوی بر سر ایشان تعین نموده خوابگاه معاودت فرمود و از آنجا بکوالیا رخصت نمود و خواجه او پس در نواحی و هنگوت جنگ کرده منهزم شد و عظیم هایون تا نوشهره که در شرقی پیشاور بر ساحل نهر گمان واقع است تعاقب نموده سلیم شاه این خبر را شنیده لشکر کران بر سر نیازیان در ثانی تعین کرد و درین دفعه بار عظیم هایون با نیازیان بجنگ ایستاد اما چون طالع یاوری نگر و شکست خورده بکمران که متصل کشمیر است پناه بردند و سلیم شاه خوجهت تسکین آن فتنه بطرف نیازیان حرکت کرده به پنجاب رفت و دست دو سالان کمران حرب نمود درین وقت شخصی در تنگی راه در جینی که سلیم شاه بجبل ما هنگوت صعود میکرد با شمشیر رهنه قصد سلیم شاه کرده و او متفرغ نشده چنانش بر کمر زد که دیگر دم نزد بیتی چنان تبارک اورا اندیغ زهره شکاف که کرد برق پرندش ز سنگ خاره گذر چون کمران مغلوب شد عظیم هایون و سعید خان برادرش کشمیر رفتند و حاکم کشمیر از پی سلیم شاه سر راه برایشان گرفته جنگ نمود و عظیم هایون و سعید خان را بقتل رسانیده سرهای ایشان خدمت پادشاه فرستاد چون سلیم شاه از آن مهم فراغ یافت مراجعت نموده بآگره شتافت درین وقت جبر رسید که هایون شاه از عراق حرجت نموده بکمار آب نیلاب رسید و در آن ساعت سلیم شاه زلو بر کوه نماده خون میکرفت بجز دستماع فی الفور سوار شده بحرب دشمن روان شد و غیرت جلی اورا بسامان اسباب نگذاشته روز اول سه کرده مسافت قطع کرده منزل نمود چون در آن وقت کاوان توپ کشی به پرکانات رفته بودند و او در رفتن بجهل داشت بفرمود که پیادگان توپ بکشند و بدین سرعت متوجه لاهور شدند چون هایون شاه واپس رفته بود لاهورم او نیز معاودت نموده بکوالیار رفت و هر کس از امرای حضور که نفوت و

ذکر سلطنت محمد شاه عدلی

شوکت امتیاز داشت مجوس میبخت و میکشت چنانچه یکی از آن خواصخان بود که اهل بند او را از او لیا دانسته خواصخان وی میکشند ازین جهت قتل و مبارک نیامده بعد از اندک فرصتی و نبلی در مقعد سلیم برآمده از شده وجع خون گرفت و هوادران تصرف نموده بعد از آنکه از سلطنتش سال شمسی گذشته بود در گذشت ببت چند بخارستم انکخین خون دل بکنان ریختن —

ذکر سلطنت محمد شاه المشهور بعدلی

چون سلیم شاه فوت شد پسرش فیروز خان با اتفاق امرادر کوالیار بر تخت نشست و هنوز سه روز نگذشته بود که مبارز خان ولد نظام خان که برادرزاده شیر شاه و برادرزن سلیم شاه بود خواهر او خورام مقول نموده برگاه ایالت نشست گویند سلیم شاه قبل از مرض موت با منکوحه خود میگفت که اگر پسر خورام دوست داری اجازت ده تا برادرست را از میان بردارم که لابد آخار راه پسر تست منکوحه اش میگفت که برادرم را از وفور عیاشی سرور برکت شایبی نیست بر خند سلیم شاه مبالغه نمود فایده بخشود تا عاقبت چنان شد که گفته بود و خورام بخدمت شاه عادل لقب ساخت و بواسطه عدم قابلیت مقام عمده سلطنت را با رازل او باش حواله کرده هموی نام بندور که بقال ابو ثخنه بازار کرده تصاحب اختیار ملک و مال گردانید ببت نخروش انکس که خس پرور است نسی دیگر و خسروی دیگر است چو کار بزرگان بجزدان سپرد بهین تا سرانجام چون کشت خورام خود بشرب دمام و صحبت زمان مغنیه دل آرام برداخته کفنی شعر قوموندی شاد بین دامک فی کاسهما قد دادت الادواح و تغمؤ فالوقت طاب بقربک راق لشراب و راقه الادواح نظم بده جام می ایسر و سنی زود که زخوار ما جهان خواهد تی بود جان پرورم ده در صبحی فان الراح ریجالی و روحی چون بذل از بخششی سلطان محمد شاه تعلقش آینه تقلید او نموده در اول جلوس در خزینه بکشد و سپاه و رعیت را انعامات کراف داد بوله طلال اچکان تیر ساخته در آشنای سواری در کمان نهاده بهر طرف می انداخت هر کس آری

میلرفت از خزانه دور و پیه خوشش داده میسایند نذ لند از ان شیر شاه و سلیم شاه را در اندک
 فرصتی بر باد داد چون تسلط هموی بقال از حد در گذشت امرای فاعنه از او ضاع ناملا میس نجبه
 جسد کی مرزا اطاعتش چسبیدند و از بر طرف فتنه خوابیده بیدار شده عدلی را در دلهما و نظر با
 و قمری نماده رونق و نظام از شش رخت بر بست و عدلی در پی تدبیر کار شده ابراهیم خان را
 که شوهر خواهرش بود اراده گرفتن نمودنش او را از اسخا دشت واقف کرده او در شب کر خچه نزد
 پدر خود غازیخان که حاکم هندون بود رفت و عدلی عیسی خان نیازی را بتعاقب تعین کرد و مذکور در
 قریب کاپلی ایشان رسیده جنگ کردند و عیسی خان منہزم شده دست از تعاقب داشت ابراهیم
 لشکر فراهم آورده تخت دار الملکت دہلی را تصرف شد و خطبه بنام خود خوانده با کره شافت
 و اکثر نواحی انحدور اقباض گشته استقلال تمام بهم رسانید عدلی ناچار از چتر کوچ کرده متوجه دفع
 ابراهیم خان شد چون بکنار نهر کهنک رسید ابراهیم خان کس نزد او فرستاده پیغام کرد که اگر حسین
 خان و بہادر خان و عظیم ہایون و جمعی دیگر از امرای کبار آیدہ لو از مہم و ميثاق در میان آرند البتہ
 بلا تعاضل ملازمت خواہم نمود عدلی از بیعتی و کم عزمی ایشان را ارسال داشت و ابراهیم خان جبہ زان
 سلوک با خجہ متفق ساختہ بر مخالفت عدلی اصرار نمود و عدلی را در انصورت پازار کلب و از تن
 سکیب رفتہ راہ چتر پیش گرفت و ابراهیم خان خود را ابراهیم شاہ خطاب دادہ بر ایکہ ریاست
 نشست در آنوقت احمد خان سور حاکم پنجاب کہ پسر عم شیر شاہ میشد و یک خواہر در جبالہ او
 بود چون خبر زبونی عدلی و استیلا ی ابراهیم شاہ شنیدہ او را نیز ہوس شاہی پدید آیدہ ہیبت خان
 و نامار خان را کہ از امرای سلیم شاہ بودند با خود متفق کردہ خود را بہ سکندر شاہ مخاطب ساخت
 و بادہ ہزار سوار از لاہور متوجہ آگرہ شد و قریب بشہ منزل کرہ از اینطرف ابراهیم شاہ با
 ہفتاد ہزار سوار بہ کمال عظمت باستقبال شافت چون سکندر شاہ عظمت و قوت او را
 کردار آمدن نام شدہ از در صلح در آیدہ التماس نمود کہ پنجاب را باو واگذارند ابراهیم شاہ بوفور
 خدم و حشم مغرور شدہ بہلا میت و تملقات سکندر شاہ التفاعی نکرد و از گفتار کہر بارہولانا

شیخ سعدی شیرازی بہرہ ور شدہ مہادات حرب نمود نظم حذر کن ز پکار کمتر کسی کہ از نظرہ
 سلاب دیدم بسی مزین توانی برابر دکرہ کہ دشمن اگرچہ زبون دوست بہ سکندر شاہ چون
 خورامرد میدان منید بکلم الحرب خدعہ از راہ جیلہ درآمدہ علم خوراما امر کردہ در برابر خصم ہذا
 و نحو با جمعی از جوانان کار دیدہ در کمین بسادہ پادشاہ ابراہیم در حملہ اول شکر نجاب شکست
 دادہ چون سپاہش تاراج اشتغال ورزیدند سکندر شاہ فرصت دیدہ از کمین گاہ برآمد و چون
 شاہینی کہ خورامرد شنی کوثر زند بر قلب شاہ ابراہیم تاخت واکرا ایشان را بہ نیروی دست
 مردی از پامی انداخت بہت بروز بزدان بل رجمند بہ شمشیر و خنجر بکزد و بکشد برید و درید و
 شکست و بہت پلازار اسروینہ و پاودست پادشاہ ابراہیم فرار بہ بسل رفت و سکندر شاہ
 کامیاب شدہ دہلی و اگرہ را متصرف شد و بر تخت اگرہ جلوس ہودہ اکبر و امرا می افغانہ را بہر
 بہ تشریفات نواختہ گفت مرا بر شما تعوی نیست زیرا کہ کی از شما ہم ہر گاہ بطوع و رغبت ریاست
 مرا خواہانید پس کہ بہت بر بندید تا از برکت اتفاق شما حکومت را رونقی پیدا آید زیرا کہ
 مثل ہمایون شدہ دشمنی سخت در قفاست و اگر مرا شایستہ این ربتہ مینداینہ از میان خود ہر کہ
 لایق ایالت است اورا بر سر ری خلافت نشانید تا من نیز چون شما اطاعت نمایم ایشان چو
 دادند کہ باز کہ پسر عم شیر شاہ مرحومی بپادشاہی قبول داریم و حتی المقدور بہ خواہانت از پا
 در آیم بعد از تحلیف ایمان و تائیکہ عمد و پیمان اسکندر شاہ بفراغ و اطمینان بحکومت پرداخت
 چون در ان زودی ہمایون شدہ از ایران ہرافقت دولت صفویہ آمدہ داخل پنجاب شد و
 تاتار خان از محال ہتاس کہ نختہ بدہلی آمد و مغلان تعاقب را از دست ندادہ تا سر بند متصرف
 شد نہ چنانچہ در تاریخ فرستہ نوشتہ است پس سکندر شاہ در صد دفع ہمایون شدہ چنان
 ہزار سوار را بسر کرد کہ تاتار خان مذکور و ہیت خان بدافعہ ایشان نامزد کرد و ایشان بہ
 غروب آفتاب بکنار آب بجورہ منزل کردند از آن طرف بیرخان ترکمان کہ از امرای کبار
 شاہ ہمایون و باشہزادہ جلال الدین اکبر بفرادی نامور بود رسید با ایشان جنگ در چوہست بعد از

انکه بواسطه تیرگی هر کسی بجای خود مراجعت کردند و افغانه بواسطه سردی هوا آتش بسیار فروختند ؛
 بیرخان ترکمن را از عمل ایشان دل کرم شده هزار نفر را در خفیه باخوید داشته را بنظر آب
 بمقابل اردوی ایشان رفته به نیروی شجاع آتش برایشان کلوله باران کردند چنانچه اکثر افغانه سر
 بباد فدا داده برخاک هلاک افتادند و بقیه از قیابی به بهانه سواری جبک آهنگ دلی نمودند
 تا مادر خان و هیت خان اگر چه ساعتی در نکت کردند لیکن چون عرصه را تنگ دیدند و اسب مراد را
 لنگ از قیامت هراسیده رخ برافتنند و در دلی بخدمت پادشاه شافتند لهذا اسکندر شاه
 دفع آفتنه ترک را موقوف به نصرت دانسته با هشتاد هزار سوار روانه پنجاب شد و بیرخان
 ترکمان در قلعه نوشهره محصن جست همایون شه نیز بالشکر از لاهور را یلغار کرده بقلعه نوشهره رفت
 و سکندر شاه ظاهراً نوشهره را منزلگاه ساخت روزی چند با هم زد و خرد اندکی نموده کسی اقدام
 نبرد نکرد تا آخر در سلج رجب ۹۶۲ هجری بمصطفی و دو بھجری افغانه صف آرا گشته بجنگ
 شافتند اما به حکم و ما النصر لامن عند الله نصرت یافتند و سکندر شاه تاج و تخت را بدرود
 کرده بحال سوا لک شافت و در اینجا نیز از تعاقب بیرخان بتیاب شده و به بنگاله رفته
 در اینجا وفات یافت در حینی که سکندر شاه بقصد دفع مغل روانه پنجاب شد ابراهیم شاه افغان
 سرانجام سپاه کرده از سنبل کاپلی آمد و عدلی نیز هموی بقال اقبال نیک با تو پچانه و اقبال به طلع او
 ارسال کرد هموی مذکور تخت دفع ابراهیم شاه را بهم دانسته در نواهی کاپلی با او جنگ کرده
 غالب آمد و ابراهیم در زرد پدر خود غازی خان به تپانه رفت و هموی بقال تعاقب را از دست
 داده محصورش کرد در آنوقت چون محمد خان سوادکاه لشکر کشیده متوجه شخیر چپا بود لاجرم هموی مذکور
 حسب الامر عدلی ترک محاصره کرده متوجه چپا شد و ابراهیم تعاقب او کرده از بهت عدلی بازگشت
 حوزده پیدر پیوست و بعد از چند می ابراهیم شاه به تپه رفته باراجه ابخا جنگ کرده سیر شد و از
 مذکور او را بر تخت نشانیده و نحو بگل ملازمان سلوک کرد می تا اینکه افغانه بیانه را با باز بهادر که حاکم
 مالوه بود در ای اتفاق افتاده ابراهیم شاه را از زرد راجه را محمد مذکور خواسته پادشاه کردند پادشا

۹۷۵ ابراهیم چون زور دست ایاز بهادر داشت بولایت اودیسه رفت تا در سنه نصد و هفتاد و پنج
 سلیمان کرانی افغان بر ممالک اودیسه که اقصی ممالک بنگاله است دست یافت و پادشاه ابراهیم
 را بعد و پیمان اطمینان داده بجز در سیدن گرفته بقتلش رسانید و بقرار که مذکور شد چون هموی بقال
 بچهار رفته بعد لی پو سیت عدلی بر اقصی سر محمد خان سور حرکت کرد. در کاپی جنگ سخت کرده
 محمد خان کشته کشته عدلی مظفر منصور بچهار مراجعت کرد چون از آمدن بجایون شاه و شکست سکند
 شاه شنید پس در صدد استرداد دارالملکت دہلی شد. هموی بقال اکہ وزیرش بود با پنجاه هزار
 سوار و پانصد فیل روانہ دہلی کرد و خوبنا برخالف نمودن امرای افغانہ از قلعه چار رفت ہمو
 چون بخوجی آکرہ رسید در آنوقت شنید کہ بجایون شاه وفات یافته بدارالملکت آخرت شافقت
 خورسند شدہ در حرکت سرعت کرد امرای مغل کہ در آن بلد بودند بی جنگ بدہلی رفتند و ہمو
 مذکور آکرہ را بکسان خود سپردہ متوجہ تحیر دہلی شد ردی بیک مغول حاکم اینجا مقابلہ او کردہ بجنک پیش آمد
 و شکست خورده نزد اکبر شاہ بن بجایون شاہ در لاہور رفت و ہمو بقال از جلال اقبال دہلی را
 نیز مستصرف شدہ عازم متحیر پنجاب شد لاجرم پیر مخان زکمان کہ وزیر اکبر شاہ بود پیش دستی نمودہ خان مان
 مغول با جمعی بدہلی فرستاد و خود نیز از عقب پادشاہ را برداشتہ روانہ شد ہمو بقال با حال حشمت
 ایشان را استقبال کرد و در خواجی بانی پات تلافی فریقین رخ نمود و مردانکی وافر کردہ صفوف مغول
 متما بر ہم زد لیکن چون ارادہ حق تعالی بجزابی دولت افغانہ رفتہ بود چنانچہ شیخ احمد لودی چند
 سال پیش از آن اخبار داده بود کہ لغتہ خواهد شد در حسی کہ افغانہ مغول تاراج شدند بحسب اتفاق
 جمعی از مغول دوچار ہمو بقال شدہ در وقتی کہ او تنہا بود و اورا شناختہ فیلس اور میان گرفتند
 و اورا زندہ دستگیر ساختہ سجده شہزادہ جلال الدین بر زندہ و بحکم شہزادہ بقتل رسید چون این خبر
 بعد لی رسید بزبون و ضعیف شدہ کارش از رونق و نظام افتاد و درینوقت متحیر خان پسر محمد خان
 سور افغان حاکم بنگالہ فرصت را غنیمت انگاشتہ بقصد خواہش خون پدر بر عدلی لشکر کشید و خود را
 بہادر شاہ نامید عدلی نیز بمقابلش حرکت المدبوحی کردہ در جنگ کشته کردید و دولت بہادر شاہ

در بیان طایفه ابدالی

برادر نظام و تراکم دولت جغتایه با انجام رسیده و دولت افغانه سور منقرض شد و افغانه مدتی در تحت ریاست اکبر محال الدین بچال اضمحال مسر سپردند اما در حکومت نوزالدین محمد جهانگیر و پسرش شاه جهان محال رتی گردید چنانچه احوال نواب خابجمنان خان لودهی مصنف نسب نامه افغانه مصدق این حال است لیکن در ریاست او زکات زیب بسی خرابی بایشان رسیده چنانچه اکثر زکات مولود پدر و مسقط الرأس گفته تهور ابواجی کوبات و پیشاور از وسط هند کشانیدند

در بیان احوال طایفه درانی و اینکه اینان از کدام قبیل افغانند

ظاهر از احوال این طایفه جلیل القدر چندان اطلاعی کامل نیست که اینان نخست در کدام موضع تقرر داشتند و باز کجا آمدند مگر بعد از زمان دولت مادر شاه که میرزا احمد میخان اظهار کرد از ایشان کرده است لیکن در قندهار از عنایت کردگار بعد از سعی بسیار کتابی از زرد سر و از محمد عم خان بن محمد رحمان بدست آمد که در او ان دولت صدوزانی تألیف شده بود و مصنف مذکور آنچه از زرد سر و در بنده طور آورده بود برای اطلاع طالبین مسطور میکرد و نیز چون با کتب دیگر موافقت دارد لهذا خلصش منکار و بدین صورت که از قرار که مذکور شد چون از عبید کرشید پنهان بغایت قادر منان سته فرزند که عبارت از سره بنی و بتی و غرغشت باشد پیدا شد پس از چندمی از سره بنی که فرزند کلان بود یکت پسر سیمی شرجون و دیگری سیمی شرجون تولد شد چنانچه در کتاب مرآت افغانه که از تألیفات نواب خابجمنان خان لودهی است مذکور است و نیز نواب مذکور گوید که این اسامی از تصرفات لجه افغانه بدین قرار گردیده است و لانه شرجون در اصل شرف الدین و شرجون خیر الدین است بهر صورت از شرجون یکت پسر سیمی بهرین تولد شد و از ترین سته پسر سیمی بهرین و سیمین و اول پیدا شدند و او دل اگر چه خورده سال بود پدرش در حین وفات او را قائم مقام کرد و او دل بنین سهرترین است چنانچه ضرب المثل ایشان است که فیما بین خود میگویند که ترین می خوسه طارنی یعنی اگر ترین هستی پس پدرم هستی و او دل مذکور بعد از ولت پدرشعل ریاست برداشت

و از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده تمام طایفه سره‌نی را از نحو ساخت بعد از آنکه از عمرش یکصد و پنجاه سال سپری شد بدار بقا رحلت کرد و از و پسر می‌پسری بزور ماند و او نیز بقا پدر بسر کرد کی طایفه سره‌نی کند اینده و یکصد و بیست سال عمر کرد و کویند سته پشت اولاد خود را دید و از و پسر یار کار ماند نور و سلیمان و اسحاق و عیسی چنانچه اولاد نور را نور زنی و اولاد سلیمان را اخا دکانی و اولاد اسحاق را اسحاق زنی می‌گویند پس از آنکه عیسی مدتی بقا و حقیت پدر بسر کرد الوس پرداخت لوای غرم بصوب آخرت افراخت و از و سه فرزند ستمی بزیرک و علی و ادو با ماند و زیرک که فرزند کلانش بود و نیز در زیرکی طاق و در هو شپاری شهره آفاق بود و موجب پدر بالوس داری قیام و زید بعد از آنکه مدت یکصد و چهل سال از قرار گفته مؤلف شجره اشعه ابدالی بخونی گذرانید مرکب غم از سرای خانی ببارگاه جاودانی جهانید و چهار فرزند زینه از و نیز ستمی به یارک و الگو و مسی و فو فل باقی ماند در فرصتی که مدت یکصد و بیست سال از عمر زیرک منقضی شده بود اجلاس عام نموده ایلات و اولاد خود را حاضر ساخت و بایشان گفت که ثبت دولت اگر دولت جمشیدی است موی سفید آیت نو میدی است روز شایم بشام شیب بدل شد اکنون ازین فرزند انم هر که ام را که شالایق بزرگی خود مید ایند بصلاح بگوید بگویند تا بقایم مقامی خود صیت کنم لاجرم تمام روسای طایفه سره‌نی گفتند که بارک است لاجرم طایفه سره‌نی گفتند که بارک اند علی المبارک ملکی در یاست مبارک باد و ستا بزرگیش بر سر بنید و کلا هکوتش تبارک زیرا که حسن سلوکش از اخلاق ملوک یاد مید و و برق سیاست خرم عمر دشمنان را بر باد مید و از شایم مکارم اخلاقش دماغ آمانی عطر سایی است و از نسایم مکارم او ابش ریاض کامرانی فرحت افزای چون زیرک پدرش نیز بدان راضی بود و الهاج الوس احم در خانی بارک وید خورسند کرده و او را قایم مقام خویش کرد و از قرار فرموده مؤلف شجره افغانی مدت پانزده سال کامل بارک مذکور بالوس داری طایفه افغانه و سرکرد کی اقوام سره‌نی در حیات پدر بمیرد اخت و از حسن سلوک و بشوه مرضیه تاجی الوس اخو شد و با نحو متفوت ساخت

در ذکر طایفه ابدالی

در این مدت مدید اصدی سرانچینه اطاعتش نه چسبید و کسی شیوه عداوتش نورزید آری باتفاق جهان میتوان گرفت جمهور جماعه مورخین طوایف و گروه شجاعت پژوه افغانه متفق اند بر این که بارت ارشدترین اولاد بزرگت بود چنانکه در شیوه شجاعت طاق و در جود و سخاوت آفاق بود در بنکامی که در میدان گیر و دار با افشردی رسم دلاوری از رسم دستان بردی و آوایی که دست جود و توان عالم کشود می مانم را ماتم و معن اطعن افروزی در تمام طوایف سربلکه در کل اقوام افغانه جوانی بدان رشادت و دل رانی و انسانی بچنان رحم و شفقت خزائی از کتم عدم بعرضه و جویاند بود اگر چه چندی برادر صغرش پوئل بدلیس و تلبیس زریک پدر خود را از بارت رنجانید و زمام ریاست طایفه سربل را در دست گرفته مرکب مراد در مضار مرام جهانید لیکن از ورگاه و اهبب العطایا چون مضمون رقم سلطنت و لقد کتب فی الذبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحین نامی و اسم سامی اولاد بارت موشخ گردیده بود فایده نمود با وجوه که بمضمون صدق سخون فرد خباب مولوی علیه الرحمة مدتی برکس باشد کار با شخته را و زداورد بردار با مده متاودی ریاست طوایف افغانه در قبضه اقتدار اولاد پوئل بود و بر اولاد و اخفاد بارت تطلم مینمود کیرم که مارچه به کند بن شکل مار کوزهر بر دشمن و کومره بردوست تا اینکه فرماید اولاد و اخفاد بارت با وج فلک رسید و حق بر کر خویش آرمید آخر از حکم الهی حق بر کر جا گرفت سزگونی ماند بر جافطره کوتا را و برضا بر قباب ذخایر خردمندان خرده بین واضح است که از بسکه ظلم و سبیداد ایشان از حد در گذشت و ملک از ظلم ایشان پریشان گشت تا آنکه خداوند ذوالجلال از فضل بهال خویش درین سلسله علیه اریکه سلطنت و جهانبانی را بفرود میمنت نمود و سایه بهایه ذات بارت بانه کان سکندر شان حضرت ابوالفتح معین الدین امیر ابن الامیر امیر محمد ایوب خان لازال ظللال افغانه و دأ علی فرق المسلمین ضیا بخش نورانی گردانید و دولت افغانستان را بوجوه فایض الجود بارتکش زکات کارستان چین و غیرت ارثانک مانی ساخته باقصی الغایه کمال رسانید ز ظلم و جور کار اهل افغان بسکه در هم شد برای انعام افغان مظلومان مجتم شد

چنانچه در صدر کتاب جلد دوم تاریخ سلطانی که از حکومت و سلطنت طایفه بارگزی نافع است و علت غائی سلطنت درانی را شامل مرقوم است الحی اگر کسی بنظر انصاف و دیده صاف حکومتها سابقا با سلطنت حضرت ظل البجانی بسجده برآیند خواهد دانست که ریاست که شکان نسبت به این دولت خدا داد قوی بنیاد چون نسبت شبهه است با با قوت ربانی و جرع بیانی در برابر علین حقان بهار ایام دولتش چون ایام بهار خندان است و خرمی روزگار سلطنتش سان دان خرمی بهجت نشان سلسله نظامش مانند سلاسل جبال متین و صفوف سپاه نصرت انباشت چون بنیان مرصوص مستحکم و رزین حدت یخ تیز خور زرش زبان عدوان شاکلی است و وسعت اطاق مملکت محروسه جا چون این بخان در محل خویش در ذکر دولت محمد زنی آمده و میآید لاجرم کمیت خوشخرام قلم را گردانید به مطلب که ایند که چون پوپل مذکور بهر تدلیس و تذریر که توانست پدر را از بارگت رنجانیده و کوس قایم مقامی بنام خویشان بلند او اگر دانیید بعد از مرگ پدر با م حکومت میپرداخت تا اینکه طایفه که لوای خود سری را فراخت و پوپل با جمعیت خویش بر سرایشان رفته طرح محاربه در انداخت و اکثر ایشانرا مقول و مغلول ساخته بر غمال گرفته مراجعت کرد همچنین با طوایف بلوچ شال و کلات محاربات متواتره و مقدمات شکار نه نموده اکثر ایشان را مضحمل و مطیع خویش ساخت و در اغلب مقدمات بر اکثر دشمنان خویش فائق آمده اکثر طوایف را مغلوب ساخت و با بیکری محال قند بار که از طرف صفویه حاکم قند بار بود زرد مودت پیاخت و بعد از آنکه هشتاد و نه سال از عمر پوپل گذشت و شصت و پنج سال از حکومت نوشت روانه دارالبقا و عازم سرای جاودانی گشت از و سته پسرانه حبیب و ایوب و باو و بعد از فوت پدر حبیب پسر بزرگش بمکلی پرداخت و با دو برادر اضعرف بخلاف ایوب باو می شریک المال شده در خانه اش میبود لیکن بعد از فوت ایوب بحکمیت که چون بمیان ایوب بی سر نهاد امید که خواننده را علیحدہ نمایند تا سر پرستی باز مانند کان اخ مرحوم بوجه اتم کرده شود حبیب نیز قبول کرده قسمت اش را علیحدہ ساخت و بعد از آنکه پنجاه و دو سال از عمرش گذشت بساط زندگانی نوشت و چهار پسرش که سمسیمعیل و حسن و بامی و نوسعید بودند از او

یادگار گشت بعد از فوتش همیمل پسرانش خنیا لکفل ریاست کرد و حسن را نیز آنودای خام بچوش آورد و از این جبهه میان ایشان نزاع واقع شد هر چند عم ایشان بود و ایشان را از ان عمل بد عاقبت منع نمودند فایده نمی بخشد بالاخره با ایشان گفت که صلاح در آنست که شما هر دو از ملکی دست بردارید و این را با می برادر اصغر خود اگذارید تا نزاع از میان رفع و فتنه دفع گردد و نیز چون با می با من نسبت دامادی دارد و لاجرم تا هنگام رشادت من متکفل امورش خواهم بود برادران صلاح عم را که فلاح غم بود پسندیده و زکات نزاع کرده با می را بکفالی گردیدند و با می درین وقت در سن پانزده سالگی بود و الوشا بملکی او ادغان کردند مدتی در کمال مردانگی و خرمی بسر برد و بعد از آنکه عمرش به هفتاد و سه سالگی رسید و دعیات حیات سپرد و از و سه فرزند باقی ماند سسی به نفرت و بشه ها و گنی و بعد از او کسی از پسرانش سلسله خنیا را ریاست نکردید چنانچه مشهور است که جماعه از روسای طایفه ابدالی روزی از با می پرسیدند که قاعده آبا و اجداد همین است که پدر در حین حیات پسر را که قابل باشد بقایم مقامی خود امر نماید و شما تا اکنون در این باب چیزی نگفته اید بسبب چیست با می گفت که من بارها در عالم رویا دیده ام که یکی از پسرانم لیاقت قایم مقامی ندارد و بعد از من کسی این شغل را تکفل نمی آرد مگر پسر فرزند اصغر من گنی که پیدا شود این رسته را نیز او را و لایق این کار است پس زحمت عبث را چرا کنم و آخر بچنین شد که تمام الوشا از پسرانش گشته مدتی بی سر کرده بسر میبردند تا اینکه مدت هشتاد سال از عمر گنی پسر با می گذشت و از و سه فرزند باقی ماند بهلول و زینک و با تو و چون بواسطه بی سری در میان الوشا کمال بد حالی رخ نموده بود و ایشان را ماده آن معلوم بود و ریسی کامل از حد میخواستند چون بهلول پسر شد با می بالغ شد ایشان متفق اللفظ بسر کرده گنی بهلول ضا و اند اصح الملک ثابت الاساس بالهالیل من بنی القباس و پدرش دوازده سال دیگر از قرار گفته صاحب شجره افغانی حیات بود بعد از ایشان فوت شد و چون یکصد و پنج سال از عمر بهلول گذشت و دو پسر از و سستی معروف و علیخان از و باقی ماند بهلول مشایر الوشا جمع کرده در جیستی که معروف سی ساله بود و دسار خود را بر سرش گذاشته او را بقایم مقامی خود امر کرد

دربیان طایفه درانی

۵۷

و نحو بعد از چند می راه آخرت برداشت اما معروف چون بواسطه غدر جوانی بله و ولعب مشغول بود از کمال خورائی و بیاباکی مجبور و متمنا کی پروا حنت و الوسات را بدان جهت از نحو مایوس و متفرق گشت و نیز بواسطه از حلق حکومتش زیاده از ده سال فاکرد خرابی کند مردمش نیز نخبه اند که دود را پیره زن و ازو فرزند می باقی نماند بد آنجهت الوسات بدو راغب نشده ریاست از خاندان او رخت بر بست و اموالی را که نطلم و ستم اندوخته بود تمامی ب ضییب میراث خواران شد لیکن چون دوفر از او اجش در حین وفات وی حاصله بودند بعد از انقضای مدت حل و الفراض در د مخاض هر دو محذره فرزند زینیه آوردند یکی را عمر نام کردند و دیگر را اغریز چون عباسش دباب ملکی آن خانواده را از آثار فریاد مظلومان میدانستند لاجرم جده و والدہ عمر که در اصل از خانواده بای اسحاق زنی بودند از بزرگ زاد های اسحاق زنی و استمانهای علی زنی به جبهه عمر منسلت و دعای خیر نمودند چون اموال پدرش تمامی بباد فنا رفته بود لاجرم عمر در بغایت فلاکت و بد حالی بسر سپرد بعد از آنکه طال عمرش بد شد شبی شیخ اکو علی زانی که پیری بغایت مخنی و دیرینه سال بود با خلوص پیش و مند و نواده اش در خانه عمر نزول نمودند چون شیخ اکو مردی بغایت بزرگوار بود چنانچه خوارق عادتش در کتاب مرآت افغانه نواب خان جهان لودهی مسطور است و در خانه کتاب فقیر نیز امید از عطایای کریم کار ساز است که بمجموع خوارق عادات بزرگان باقیه مرقوم گردد و نیز نهایتیست عمر بود چنانچه گوید در آنوقت پیش خلوص یکصد ساله کی رسیده بود لهذا عمر مقدم ایشانرا دمقدمه دولت دانسته بزی که در ملک خو بجزان دایه داشت فی الفور و بیچ نموده بجهت ایشان طعام بخت بعد از اکل طعام جده عمر بخت شیخ رفته و دعای خیر می طلب داشت و جناب مذکور وعده را موقوف بفرود گذاشت بعد از آنکه ظلمت لیل بر داشته و لمعات خورشید افراشته گشت جناب شیخ سجدہ عمر فرمود که در حق تو تو دو خواب بزرگ دیده ام که بر دو دلیل بر یاری دولتش دارند نخست اینکه در عالم رویا بین دیدم که شیری در خانه عمر در آمد تعبیرش چنان بنظر می آید که ازو فرزند می اقبال بند پیدا خواهد شد لایم که او را اسد الله نامند دیگر اینکه در خانه اش پوست خوک کسرتده دیدم و آن نیز بواسطه نجاست

تغیرش بدولت اقرب است نتیجه گفت شیخ مذکور اینکه بعد از آنوقت ابدالی که در شعب مضیقات
جبال بدکمانه عالی بی سر کرده و والی بمیر سپردند از وقت علوفه و کمی آذوقه کارشان بجان و کار و باغها
رسیده بزمن های هموار بهبوط نمودند و بعضی زراعت و طلاحت شغال نمودند و بر مرز اعرین اصل جمعید
بقرارند و در بازو ابلکت بدست آوریدند نعم ما قال سعدی علیه الرحمه هرگز ازور در بازو دست نه
در تران دست بالاخره بجهت کمی و زیادگی ملک فیما بین ایشان نزاع انجامید و بمجادله و مخاصمه کشید
چون جمعیت آنها از وجه والی خالی بود تا معامله را بمحاکمه او توان فیصل پس بجهت امر معاش فیما بین
کنکاش کردند که مار بغیر ریشی بسر بردن تیشه بر پای آسایش بدو سبب زدن است نخست اینکه تمام
مایان عداوت قایم است دیگر اینکه بیکدیگر بیکی قذبار که از دولت صفویه نامور است بعد از
ما قایم است بدون اینکه شخص ذی شأنی عاقلی را کافل ملامت خود ساریم تا بواسطه گفتگو و مخاصمه او
با بیکدیگر بیکی خود را از پر خاش و تسلط عقال فارغ ساخته کوی مراد بازیم صورت ندارد پس تماماعمر
که در اصل سر کرده ایشان بود پسند نموده عازم ملاقاتش شدند و او را بصلاح هدیه بیکدیگر پس خود را
و قوع این امر موجب آزادی خلق اند شده مدتی در حکومتش استراحت کردند بعد از آنکه از عمر عمر خود
بهشت سال قمری گذشت و او را خداوند سه فرزند گرامی عطا کرده بود مسمی بصالح و اسد الله
و آدم پس کار برد اصاغر الوس خواسته بایشان گفت که چون در خانواده ما طریقه جاریه است
که پدر در وقت پدر و حیات عاریت اثر سپری کلان قایم تمام سازد و خود بهتیه زاد آخرت
پردازد اکنون اگر چه پسر ارشدم صالح در صلاحیت بکانه عصر است لیکن بجهت فرموده شیخ اکوی علی
زانی من اسد الله لایق این رتبه و شایسته این مرتبه میدانم امید است که موافق فرموده بزرگان الله
که اکنون فیما بین عوام بسد و مشهور است سر آمد انبای زمان کرد و شما نیز مطابق من در ریشی و او را
کنید پس تمامی الوس و برادران بملکی اش اذعان کردند و این قضیه در شش هشتصد و چهل و چری
در جیسی که غیاث الدین بلبن بر تخت دلی متکون بود رخ نمود از تاریخ فرشته نوشته شد و صالح نیز بدین
رضا و او گفت که حق تعالی این امر را بسد و مبارک کند لیکن بدعای دارم امید که قبول افتد

اینکه چون ظاهر است که مطابق قول اولیاء الله مدتی سرگردی در اولاد و احفاد سد و خواهد ماند امید که بن
عهد کند که خود با پسر عم در خان و ابراهیم خان و بازید خان و میا خان و الو خان و اولادش با احفاد
ایشان سلوک اخوت مرعی داشته آنها چون سایر به کالیف دیوانی و مالیات سلطانی بجهت
بلکه معاف و مرفوع القلم گذارند و بصلاح الوسات عهد نامه بدین قرار گذاشته نگذاشت و سد و نژاد
نیز با ایشان بقرار معهود و طریقۀ نمود مرعیداشته بعد از فوت عمر و فوت ریاست سد و پسرش اول سواج
مناقشه افزای که رخ نمود خالصه طایفه بارگزینی بود تفصیل این احوال آنکه در حین که معروف و وفات
یافت و جماعه ابدالی بی سر کرده و دالی بسر میردند جماعه بارگزینی را که از تخت نیز سر کرده بودند چنانچه
در گذارش جناب زیرک مرقوم شد خیال سرگردی در سرافاده و در بهنگام حکومت عمر نیز بی سر کرده
بسر میردند و میگفتند که در اصل ریاست از زیرک بمانده است لیکن فعلی بطلب و تدلیسین
و سادۀ ریاست شد اکنون که ما دست یافتیم سر از چنبر طاعت نیز یافتیم در آنوقت سر کرده طایفه
بارگزینی نیک نام بود و در زمان ریاست سد و محصلی که بجهت اخذ منال دیوانی از طرف سد و طایفه
مبارزه رفت تا اموال را گرفته به بیکری بکی قند بار بسیار در سمیل و خواجه خدر فواسه بای نیک محمد
مذکور آنرا نیز جواب دادند و بقرار سابق زبان پاسخ گشادند و لاجرم او را عرق حمیت در حرکت آمد
تنبیه طایفه را بر ذمه سمیت فرض نمود و بدین نظر لشکر برد پس از گرفتن پرغال های ایشان
مراجعت کرده همچنین چندی به تنبیه بکی کوئی زنی که از زمره الگوزنی اند پرداخت و آنها را بقرار بارگزینی
میطیع ساخت و نیز اکثر طایفه غلجانی را که بقرب جوار محال اغستان که وطن اصلی طوایف ابدالی
بود بدلا سا و استمالت ترغیب فرمود چون مدت عمرش بقفاً پونج رسید و پونج پسر خسته سیر در
آنوقت داشت متسی بخواجه خضر خان و خود و خان و زعفران خان و کامران خان و بهادر خان
پس سد و تمام الوس را خواسته گفت که اگر چه اصل انیت که پدر بایستی پسر او شد را قایم مقام
کند لیکن من بنا بر فرموده حضرت خضر علیه السلام که در عالم رویا ملائیم کردید خواجه خضر را قایم مقام
ساختم و همش را نیز بر فرموده حضرت مذکور خواجه خضر که اشم لاجرم الوسات دیگر بحسب رضای

دسیان طایفه درانی

پدر بدان مراد می شد و ریاستش امتیاضی و او نیز بفرار اباد اجداد داد مردی و مردانگی داده مدت
 هفتاد سال را بقرار پدر بلکه از آن بهتر بخوبی گذرانید و از دو پسرش بانی ماند یکی خدا داد سلطان و دیگری شیرخان
 بعد از آنکه خواجه خضر خان روانه سفر آخرت شد و پسرانش بانی ماند از آنجا که در حین حکومت خود
 الفیظ و مؤید بود بعد از او احدی از طوایف ابدالی را با پسرانش مجال سربازی نماده بطوع و رغبت کرد
 از عان گذاشتند و فیما بین او آن که جبارت از خدا داد سلطان و شیرخان باشند نیز به پیچکوه مخالفتی رخ
 نمود و در آن اوان در ایران شاه عباس صفوی و در هند و سنان او رنگ زیب بن شاه جهان
 برو ساد سلطنت ممکن داشتند یعنی در جیل بازدهیم هجری عصر رومی آنها بود و محال اغانستان که در سمت
 شرقی قندهار است محل سکنا ی طایفه ابدالی بود چون خدا داد سلطان که در میان الوس ابدالی سلطان
 غصب کی مشهور بود مرد تیز زبان جبار بود بدون مشوره الوسات مشغول مر ریاست و متکفل کار حکومت
 گردید و با الوس غلجانی که در قلات غلجانی و بالا تر سکنی داشتند بخلاف جد و پدر بساط دوستی
 گسترده در آنوقت سر کرده کی ایل غلجانی متعلق طایفه طوخی بود و طخی نام طوخی ملکی انطایفه مینود چنانچه
 خوبنده مطابق گفته معمران افغانه در حین نیابت محال قلات از اولاد طخی رقم شاه او رنگ زیب را
 خواستم که بدست خط همایون او مذهب بود آوردند و از آن معلوم شد که در آنوقت رئیس طایفه
 غلجانی با و مغرض بود و خدا داد سلطان غلجی مذکور جواب کرد که چون همواره فیما بین الوس غلجانی و ابدالی
 بواسطه املاک نیز جواشی که آخرش بفساد کلی منجر است میثود پس ما و شما لازم است که تعورات و
 حدودات خرین مذکورین را حدی گذاریم تا من بعد احدی از طرفین از آن تجاوز نه نماید و طخی مذکور
 نیز آن سخن را که خیر خلق خدا در آن مندرج است عین صلاح دانسته بدان جهت عازم مقصد شد و
 در حد جلک که در سمت غربی قلات غلجانی است با خدا داد سلطان ملاقی شد بعد از تبدل محاورات
 طرفین بدان قرار زدند که وادی گرم آب فیما بین طایفتین جد باشد یعنی سمت شرقی آن غلج طایفه
 غلجانی و طرف غربی آن از الوس ابدالی باشد و بدان قرار و تفتی فیما بین نگاشته طرفین مراجعت او طای
 کردند و همان قیمت مذکوره تا اکنون میان آن دو طایفه باقی است و بران اسناد اند و بعد

چندی خدا واد سلطان به تنبیه طایفه کاگری که در حد زپوپ و بوری سکنا داشتند شکر کشیده بعد
تخت و ناز از طایفه مظفر و منصور بسوی ارغستان گردید در حین مراجعت شخص غریبی از طایفه که انبیا
و هراس شکران خدا واد سلطان بآب سپر خود را و دیه های جبال ستواری بودند بدست شکران افتاد
از اینجا که خدا واد سلطان بسفک دما در حین بود از دلش چون غضب زبانه زدنی شعله بر خرمن زمانه
زدنی بقل انچه نفر بکناه حکم فرمود مردم آزاری نه بخاریست خود هر که از طایفه دزانی افتاد مرد ظاهرا
آن شخص از مردان خدا واد سلطان بقتل رسید بکناه گرفتار سرخه پلاکت گردیده بودند که خدا واد سلطان در
آتش خواب بغایت پریشان دید و از آن عمل نهایت نادم و پشیمان گردید اما چون کار از دست و
تیر از پشت رفته بود فایده نمی کشود لاجرم بعد از رسیدن بخوانه شیرخان برادر خود را خواسته قایم مقام
خود کرد و خود عبادت و توبه و انابه پرداخته بعد از چندی لوای غم بصوب آخت افراخت و شیرخان
بعد از آن ریاست نموده حکومت را متعلق ساخت و با بیکری یکی قند بار که از طرف شاه سلطان حسین
صفوی در سنه هزار و صد و پنج هجری مقرر آید را بطرح مخالفت انداخت پیش آنکه که در وقت
بیکری یکی قند بار فوجی نسبت محال فو شیخ فرستاده بود تا مالداغی و سر کلک انجارا فرا هم نموده بیاورد و بعد از
اخذ مالیات دیوانی و معاودت شکر و عرض او بعضی از شکران را با جماعه ابدالی که در آن سرحدات
بودند گفتگوی شده آخر در بند کوژک که فهاین فو شیخ و قند بار است کار بجای کشید و قشون مغل را تا
تقابل نموده فرار برقرار اختیار کردند و جماعه ابدالی تعاقب را از دست نداده اکثری را بقتل رسانید
و بقیه السیف مغل از ترس جان باقی و اسبان را گذاشته هزاره رقیل خود را بقند بار رسانیدند لاجرم بیکری
نذکور شیرخان اعلام نمود که چون این حرکت بجای از طایفه ابدالی سرزد نماید که ترکبیین را روانه دارالاماره
نماید تا بپاداش رسیده بعد الیوم موجب انهدا این حرکت شود و نیز باعث از دیاد تو و دشمنان تو
بسیه صفویه گردد و چون شیرخان در طریق حمیت این حرکت را عا ر می دانست لاجرم بمعاذیر پرداخته و
داد که چون در آن سرحدات طوایف متفرقه از قبیل بلوچیه و کاگری و غیره مسکون اند شخص نسبت که این
حرکت از کد امان سرزده است و بیکری یکی قند بار آن عذر را مسموع ندانسته نایر غضب افروخت

و بیع قمر افراخت و جمعی از طایفه ابدالی را که قریب بشهر بودند تاراج ساخت و بموآت ایشان اسب و بالکلیه باطنایه طرح دشمنی انداخت و ندانست که برای خود ماده فساد انداخت و شیرخان نیز در فکر خود داری شده اطراف را گرفت چون محال قلات و فوشخ از اعمال قند بار بودند و بدان سبب چاهها مسدود شده زد و محصلان سرکار موقوف شده امورات دیوانی معطل ماند بیکری یکی را دفع الطایفه اشبح از دست نمی آمد ناچار آسمان ابدولت صفویه عرض کرده چاره جوی طلب شد کارکنان دولت مذکور را چون انجام کار نزدیک بود سرانجام اطلاع اطایفه نوشتند و به جهت بیکری یکی نوشتند که دفع انقه بخوبیست که در میان طایفه ابدالی شخص دیگری را که با شیرخان ضد و معاند باشد بنظر آورده عرض دارد ما از حضور شخص مذکور بسر کردی اطایفه سرفرازی یافته که به دشوار شیرخان افکند بیکری یکی عرض کرد که در این وقت شاه حسین خان صدوزنی که از بنی اعمام شیرخان است و بدو هم چندی دارد و سزاوار این کار است لهذا انسانی دولت صفویه مرا سله مژدانه و رقی میببانه با هم شاه حسین خان نوشته اورا بسر کردی طایفه ابدالی و لقب میرزائی فوجتند و بدینجهت در طایفه ابدالی طرح دوئی انداختند لاجرم شیرخان با جمعی از طوایف که بوی بسته بودند موضع شهر صفار که قلعه مستحکم و در کنار رود ترنگ واقع بود بجهت سکنا اختیار نمود و شاه حسین خان در ارغمان در موضع ده شیخ میبود و حسب الامر انسانی دولت صفویه با دای مالیات دیوانی مدتی قیام داشت لیکن چون فوج دشمنی شیرخان را میدانست در حقیقت با دای بنای سازش و علاینه طرح عداوت و کادش گذاشت و الوسات نیز بجهت اینکه مباد بسبب عداوت شاه حسین خان و شیرخان بیکری یکی قند بار دمار از روزگار باراد دفع فتنه و فساد میکردند تا مدتی برینا بگذشت بیکری یکی قند بار چون دید که از نصب شاه حسین خان تیر آرزویم بر هدف مرا که خرابی شیرخان باشد رسید پس حیل دیگری اندیشید بدینصورت که جلیل علی زنی را که پیکار شاه حسین خان بود و بطریق دولت نزد او آمد و رفت می نمود گفت که دولت صفویه شاه حسین خان را فرزند و میرزا خوانده است باید که او نیز اخلاص شعار بر ایش نهاد ساخته شیرخان را که ماده فساد است از میان بهر طرف سازد و از پانده خصوصاً بدین فرحیت که قشون ما نیز مبادا دشمنان را فرزند آمده است و حاضر خدمت ایستاده تغافل و کمال

بیان طایفه درانی

۵۲

نشاید چون این احوال بسمع شیرخان رسید از دولت صفویه بالکل مأیوس گردید پس عریضه بخدمت شاه حسین شاه جهان دولت کور کاینه بهندوستان کاشت که چون باز مره از خیر خواهان اند دولت قوی بنیانیم از این جنبه انسانی دولت صفویه بامانبارغت برخاسته اند و طرح مخالفت را آراسته هرگاه از آن طرف نظر مرحمت شاهی بر ما باشد طارمان بی شخو اهییم و مردمان خیر خواه زیرا که بیکدیگر یکی قند بار ما با محبت تعصب ملت طرح مخالفت انداخته است و شاه حسین بنی عم را بجهت حصول مطلب روکش ساخته چون دولت خفائی را از عا داری منظور بود در احترام چنین سرکرده طایفه مؤید زبردست ضرور لاجرم ؛ عرضش بسمع قبول اصفا نموده خلایق فخره را با لقب شاه زاد کی عوض لقب میرزائی صفویه بجهت شیرخان عطا فرمودند و نیز بجایم غنیمت که از طرف ایشان بود حکم کرد که شیرخان از طرف ما بختاب شهزادی سر هزار می یافته بهو اداری مایم دارد در هرگاه او را اعانت مطلوب باشد بجهت اعلام عسکر باید ادش بفرست بعد از حصول فرمان شاه جهان از هندستان و شروع مضمون آن بین الهمکنان شیرخان را استقلال نمایان رخ نمود و از دولت صفویه نیز برای شاه حسین خان سب علی بایراق و اسباب نفیس مکتل ارسال شد و بدین جنبه کار مذکور رونقی یافت و بقرار وعده بملاقات بیکدیگر یکی بقصد بار شرافت بعد از آنکه بساط بزم نور دید و نطق محاورات گسترده شد از اینجا که جلیل علی زنی وکیل طرفین بود در محاورات شوخ چینی مینمود یعنی سخن را ناکفته از زبان شاه حسین خان میر بود هر چند شاه حسین خان او را از انحرکت بجا منع فرمود فایده نخبود تا آنکه مایه قهرش فروخته جلیل ابغلامی نسبت کرد از اینجا که اجل جلیل رسیده بهو جواب درشت و سخت زبان کشود و شاه حسین خان فی الفور خنجر ابدار در شکمش زده نقش و جوش از لوح هستی زدود و قهقهه عتاب قهرج قهاک چون از طرف صفویه شاه حسین خان بفرزندی خوانده شد بود بیکدیگر یکی با وجو انحرکت بجا چیزی گفته او را نظر نبد نگه داشت و صورت حال ابد ر بار دولت صفوی معروض داشت بعد از چندی از انسانی از طرف جوابی بدی صورت رسید که چون مذکور را مابلقب میرزائی سرفراز کرده ایم هرگاه بجا کرخو که بی ادبانه با وی سلوک کرد تمسیه نمود با کی نداد لازم که بخلایق فخره او را نواخته روانه الواس بید ساخت و شاه حسین خان آن افتوح غلبی دانسته پس

در بیان طایفه درانی

پوشیدن خلعت بجانۀ مراجعت کرد و بهم از عرض راه بشهر صفبار گشته نزد شیرخان رفته و زبان مفتوح
گشود که فیما بین ما و تعاونی منیت الحال که یقین دانستم که دوستی ما با مغول امر محال است و نیز در اینجا
بودیم باعث اختلال لاجرم ریاست طایفه ابدالی بشمارک باد که من عازم سیاهست بندم پس از
تدارک زاد و در راه بند نهاد چون بخیبر حیرت اثر بیع بکلی رسید که شاه حسین خان با شیرخان یکدل
و یکجبهه گردید و دهو حضرت بکاشانه و ماغش حبیبه و صورتحال ابد و دولت صفویه نگارید که بعد از این از
از دست طایفه ابدالی حکومت قندهار شاق است و تکلیف مالا یطاق و دولت صفویه را چون علاج
آن از دست نمی آید باز از در حمله در آمده نکاشت که چون فیما بین دولت ما و سلاطین کورگانه دوستی
و موافقت معنی است هرگاه شیرخان از آنطرف بخطاب شاهزادگی مخاطب شده باشد ما نیز او را
فرزند خوانده سرکردگی طایفه ابدالی را با و مقوض فرمودیم باید که بکلی بیکی را به یکگونه بایل و الوس نمود
دخلی نباشد و نیز رقی با هم شیرخان بهین مضمون نگاشتند که بکلی بیکی با آن فرزند دخلی نیست بجز آنکه
هرگاه از کدام سمت ساخته رخ نماید ادا دوش بر دوشه است فرض شمار فقط بعد از رسیدن قم
پادشاه ایران شیرخان را استقلال تمام حاصل شد و بدال با میرزی و میرالکوزنی و ولد مبارک را به نیابت
خوهر فرمود و درینوقت بکلی بیکی قندهار اعلام کرد که چون مدتیست که مالیات دیوانی در نظر
ما زده است اکنون که آنجناب از طرف شنشاه مستطاب بخطاب فرزند می مخاطب است لازم
که در صد و جمع آوری مال سرکار کرد و پس باید که شیکاران محذور که عبارت از بدال میرا باشد بفرست
تا با قشون که ما مورسمت فوج است رفته اخذ اموال سرکار نمایند شیرخان ایشان را در سال دوا
و مذکور آن رفته بقیه مال سرکار را گرفته آمدند بعد از مراجعت ایشان بکلی بیکی سبقت را ایناسب
خاصه را با این ویراق نفره برای شیرخان فرستاد و ایشان را نیز خلعت های فاخره و اسبان داد
و این سخن زیاده تر باعث استقلال شیرخان شد و شیرخان مذکور یکت پسر داشت مسمی بمهر مست
خان چون پسرش سن بسبت ساکی و غرور جوانی رسید وقتی در فصل بهار که عمل مایه ظاهر شده بود
شیرخان را غرمت تکار مسم شد و به تیردلدوز بخیر را مجروح نموده در عقبش اسب تاخت قضا

سند کرم روش سکندری خورده بسرد آمد و شیرخان را اداخت از آن جهت کسری عظیمی بعیایم اصلی رسیده
 شدی بر او طاری شد پس از آنکه او را بجان آورده چون بهوش آمد سر مست خان بهر خود اخواست و او را
 ایم مقام خود ساخت و وصیت کرد بعد از آنکه شصت و پنج سال از عمرش گذشته بود رحلت نمود بعد از
 تمام ما تم و سوک واری سر مست خان متکفل امر سرداری شده و بآئین والد مرحوم و سنت آباد اجداد
 عمل کرده مدت سی سال دیگر بدان ثقل بسر برد و بعد از آن و دیعت حیات سپرد و مرد در مدت
 عمر سه فرزند از او تولد شد اصغریش که اشتها رنیا قه است اظهار نشد و ارشدش مستی بدو لجان است
 چون سر مست خان وفات یافت و دو لجان بهرش خور و سال بود لاجرم حیات سلطان بنی عم سر مست
 خان که ولد خدا داد سلطان بود متکفل امر ریاست نمود و بایکدیگر بیکی طرح دوستی افکنده ابواب
 اخلاص شکاری کشود روزی بخدمت بیکدیگر رفت و بعد از آنکه مجلس سماع کرم شد و سابقان بهمین
 ساق می خوانند و مجلس را ستند حیات سلطان نیز بلا به بیکدیگر پی و غور جوانی دو سه قبح راج بیک
 نوشید بعد از آنکه دماغشان از نشاء می سرخوش گردید بیکدیگر بیکی از روی تدلیس المیس آسا سخن بوالفت
 در میان آوردید که الحال چون شیوه ارتباط از طرفین مربوط است اولی آنست که طایفه جلیله ابدالی با کبر و
 منعل عقد خویشی و موصلت مضبوط دارند تا من بعد از شایبه خلل بود و حالی باشد حیات سلطان چون
 از غلیان منی سر کران بود بدان دوستی از عان فرموده فردایش جماعه منعل خند پی از خلعت با آورده
 سر کردگان را منعل ساخته و کوسن خویشی بواختند سر کردگان را متعلقان پرسیده که این خلایع بی سبب
 چیست جواب دادند که بموجب قرارداد دو شین بجهت دوستی که با حیات سلطان مقرر شده که بهفت
 دختر رنیا منظر افاعه را منماات فلان بمنعل بدهند و بهفت و دوشیزه پاکیزه منعل صبتیه فلان و فلان
 با فلان بدهند حیات سلطان چون از نشاء دوش بهوش آمده بود قبح انقار و ادا داد آنست بفت
 نام و حیران ماند مبارکت نام افغان که مرد معرب و گفت خویشی و قرابت امر بعیت که بغیر حضور و
 رضای او بن دختران صورت پذیر نیست صواب آنست که رفته بعد از مشاوره اقربا بصیادت انجام
 آن مهمات ننایم و فی الفور حیات سلطان را برداشته بشهر صفارفتند و در عقب ایشان بیکدیگر بیکی

بیان طایفه ابدالی

چند نفر از رؤسا با ضعیفه با بجهت تأکید آن امر ارسال شهر صفاسا ختنه چون انجیر در میان الوس ابدالی
انتشار یافت جنگی نبره حیات سلطان آمده در چاره آن گفته بیج صریحا گنگاش کرد و دولتان پسر سر
خان مرحوم نیز که در آنوقت بن رشد و تمیز رسیده بود داخل المجلس شد و برین قرار داد که آشتی
که بران مغل که آمده بودند گفتند که نخست شما دختران خود را خواسته با بسیارید تا طایفه وحشی را
مانیزه و گرفته صبیات خود را بدهند و الا صورت پذیر نخواهد شد سران مغل گفتند که دختران مادر
اصفهان اند بدین زودی کی میتوان آمد لهذا حیات سلطان گفت که چون اختیار الوس داری از
دستم برآمده است و بدولتان وابسته از دستفرشاید و دولتان چون بفرموده حیات سلطان پسر
کرده الوس شد هر چهار نفر مغل را که بجهت خواستکاری آمده بود بقتل رساند و عجزه را که همراه آورده
بودند بمسور نام با نیزه ای دادند تا از صحبتش محفوظ و مسرور شد و چون انجیر به بکیر بیکی رسید
دو دیرت بکاخ داغ او پیچید و فرخ نام را با فوجی دلیز بجهت تنبیه ایشان فرستاد و دولتان
نیز با جمعی بمقابله پرداخت و در حدی که با ایشان جنگ کرده فرخ خان را کشته لشکرش را
منهزم ساخت در این گرت بکیر بیکی از فرط خشمناکی لشکر دیگر در کمان بیایی بر ایشان فرستاد
قصای از مردانکی زمره ابدالی بدان نیز شکست افتاد و من بعد با ایشان مقابله ننمودند در وقت
حیات سلطان ولد خدا داد سلطان که از سرگردی قوم سنیغا خواسته بود عازم هندستان شده
بلتان رفت و دولتان در کمال استقلال را از یک ریاست نشست بعد از آنکه عرایض بکیر بیکی داد
بنی بر بردستی و مالش طایفه ابدالی با بنامی دولت صفوی رسید و انطعای نایره فساد انقوم
پیش نهاد ایشان بود بسبب بعد مسافت کار برور باز و پیش میرفت لاجرم از در حیل درآید گفتند
بشیرمی یکی نامد توان گشت برای لشکر برایشکنی پشت پس بکیر بیکی بهانه اینکه با کرده ابدالی
که بفرزندی با مستی بودند پرخاش نمودی موقوف و کرکین خان کرچی و آلی کرچیان را بجایش منصوب
کردند کرکین خان بجز در سیدن اینجا بدولتان از در آسمان درآمده بنام دوستی گذاشت و
بجهت دولتان انعامات و افره ارسال داشت و در جزو میر و بس غلجانی بهوکی و عزت و عطل نام

سدوزانی بعد از آنکه دو دشمنی دو لشکر کجاست و گفت هرگاه دو لشکر را از پا آورید ریاست
 الوس ابدالی بفراموشی اعطال و غرت باشد و ملکی ایل غلجانی به تنهایی از میرویس است و ایشان به
 فرقیه شده بعد از چند سالی بیکدیگر بیکی اعلام کردند که بالفعل دو لشکر پرون از قلعه شهر صفاد قلعه
 چه جا و اردو گرفتن و سهل است بیکدیگر بیکی از آن مقدمه دولت و البته فوجی را بصورت ایل
 برانقوم جبار کیسل کرد و فوج مذکور در شب ناز در قلعه چه ریخته و دو لشکر را با نظر محمد خان سپه
 و قتیله نام غلامش سیر کرده و سیکه نزد کرکین خان آوردند و کرکین خان فی الحال او را بدرجه شهادت
 رسانید و الوس ابدالی را زیر و زبر ساخت و در بندت از دو لشکر سته سپه بود یکی نظر محمد خان که
 بر فاقه پدر بعلالم باقی سفر کرد و دیگران رستم خان و محمد زماخان بودند که بر افقت و اتفاق
 الوس بهیچوجه کرکین خان را سر فرود نمی آورد تا اینکه کرکین را علاج شده اعلام کرد که اگر رستم خان
 زماخان برادر خود را بهما بصورتی بفرستد و او پس ریاست ایل ابدالی بوی تعلق دارد و لاجرم
 رستم خان بجهت حفاظت ناموس زماخان را بصلاح الوس بکرکین خان داد و کرکین خان او را بکرمان
 فرستاده ریاست ایل ابدالی بر رستم خان مذکور که مرد بهوشیار بود چنان با کرکین خان ساخت که علم
 فضیلت از یکنان افراحت و سرود خان با میرنی ولد بختیار خان و کتبه کوئی زنی الکوزنی
 را بمنصب پیشکاری نواخت و بمشاوره ایشان بهر کردگی طوایف ابدالی پرداخت بجدی که
 محمود اقران شد و میرویس غلجانی و غرت و عطل سدوزانی خارا اردو در دل و پای امید بکل
 نشسته تخم کینش در ضمیر کاشتند و او را دشمن جانی انگاشتند بعد از چند سالی که طایفه بوج کوا
 یعنی افراشتند و سر طغان برداشتند بیکدیگر مذکور از رستم خان اعانت طلب کردند و رستم خان با جمعی از ایل
 رستم سان با اعانت روانند قضا را بعد از رسیدن رستم خان و جنک کردن با بلوچان لشکر عطل
 مغلوب شده اکثر بیا مردم شافند و بقیه تسیف رخ از هر گاه بر تافتند میرویس غلجانی که بسوس
 بنیان فتنه و تباهی بود و بخوابی خاندان سدوزانی راضی بود بفرار ماضی بر افقت و عطل
 بخوابی رستم خان که بستند تا بفرار دو لشکر از پا برداشته و او را از پای انداختند و خود ریاست پرداخت

کومی مراد بازند در فرضی خود بکر کین خان رسانیده گفتند که این شکستی که بطایفه کرجیه رخ نموده
از فتنه رستم خان و فساد ایل ابدالی بود بالفعل که رستم خان مزبور در دست است و تیر مراد شخصت
علاج او ضرور است و الا نه عقده دست بدندان خواهد افتاد و آنستایطین لاس نقد آتش
کینه افروختند که نور فحاصمت بیکر بیکی نیز فتنه شد و بطایفه لاجل رستم خان بجایه را که از آن
حادثه آگاه نبود بدست آورده بس نمود و میر و بیس خان غلجانی و عطل و غرت سدوزانی که نشان آن
فساد بودند حکم قتلش فرمود حاجی میر و بیس که مردی هوشیار بدان کار دشوار مبادرت نمود به
لطائف لاجل بر داخته اظهار ساخت که چون غرت و عطل از طایفه سدوزانی اند و بار رستم خان هم
چشمی دارند سخنان شکنی بنمایان ایشان موجب مطلب و پیشرفت امورات شاست بیت
که خرگوش هر مرز را بی شکست سگ نولایت تواند گرفت باین بهانه پای خود را از آبنیانه
بر آورده کاسه بد نامی را بر سر آنها کشست و بیکر بیکی را این سخن پسند افتاده این را از رابا غرت و عطل
در میان نهاد و بوعده مرورانه ریاست طایفه ابدالی ایشان را فرقیته بقل رستم خان مصمم ساخت
و غرت بپاس غرت کلانی لوای انغرم نه بفراخت اما عطل عطل بعد ذلک زمینم بهادتش
تقسیم نموده بدهره تیر خوزیر از پایش انداخت بیت مرد که با خون تن خود بدست چون
کرمی دشمن جان خواست لیکن چون تحریر بیکر بیکی محصل مطلب خود و فریب و دعا بود
با وجود کتاب آن امر شیع توس مرام ایشان در میدان مد عالنت و میدان نیک نامی بل عصبه
نیک سرانجامی بر آنها تنگ شده بجز از زردی رنگ حاصلی بچک نیاریدند تفصیل این اجمال که
در حینی که رستم خان از جهان فانی رخت بر بست کر کین خان تجریک میر و بیس خان بغرت و عطل گفت
که ریاست ایل ابدالی بشرطی از شاست که رفته ایشان قوم ابدالی را کو چایند بیاورید که قرب
شهر مسکون کردند نه غلی و ذللی با مورات سرکار رسانند غرت و عطل که نا علاج بودند رفته بهر
صورت که توانستند الوس را عازم قیام قرب شهر کردند و ایل ابدالی چون بی سر کرده و نظام
بودند از ترس کر کین خان محال ارغستان را گذاشته بقرب شهر آمدند در موضع سمی بقبات علی آباد

بقا
جود

که سه فرسخی شهر سبست شرفیست فرو آمدند بعد از چندنی کرکین خان که در صدر دکن ایشان بود و وصرت
را طلب مینمود بشی که ایشان غافل از جزواری داخل بودند بجزیمت میردیس خان غلجانی جمعی ارباب را حیل
ابدالی فرستاد و در آن شب ماردار روزگار ایشان را آورده اکثری را و برآه عدم بناوه بقیه ای
اسیر زندان کرکین خان شده شرفمه قلی بی را و در حیل عیال بر داشته با طرف قهار شوراکت کبوه
فرار یزند و کرکین خان اکثر رؤسا و امرا را بکمران فرستاده احوال معروفه داشت و در ازای
آن خدمت خلعت سلطانی و لقب شهنواز خانی یافته بر اقران لودای سبقت فرستاد و طایفه
ابدالی در آن قهار بای از آب و علف خالی در کمال بد حالی در بدر و آب و سرسبز سپردند تا آخر از میردیس سبست
عالی کمال رتی کردند چنانچه پایدا نشاء الله چون احوال میردیس غلجانی در میان آمد لازم است که صورت
احوال ایشان را نیز بقرار واقع بیان سازیم زیرا که او نشان نیز خود داخل طایفه افغانه میسازند و لفظ
افغانی لفظ میسازند و مدتی چند سلطنت نیز کرده اند بنا علی بذاکدارش ایشان علمی میکرد داشت الله

در گذارش گروه غلجانی و پادشاهی در قندار و ایران

از فرار که در صدر گذارش طوایف لودهی مذکور کردیم که از بطن بی بی متود خورشید سبست که زوجه
شاه حسین غوری شد و و پسر پیدایشد نخست غلجائی و ثانی لودهی که در هندوستان پادشاهی کرد
چنانچه مرقوم شد و مورخان گویند او را ازین جهت غلجائی گویند که قبل از کلاخ بدزدی پیدا شده بود زیرا
که در لفظ افغانی غل بدزدی پسر را گویند یعنی پسر بدزدی اگر چه گذارشش بفضل خالق دهور در
خاتمه کتاب مفصلاً مذکور و مسطور خواهد شد لیکن در اینجا نیز شمه از آن ضرور است تفصیل انمیقال الله
شهرزاده سام نام غوری در سنه پانصد هجری که لشکر غزنویه بدیوار غور مستولی شد نزار خان و مان
دوری کرید به بند رفته تجارت را پیشه ساخت و در آخر چون حب وطن و امنکیرش شد بعبال
از راه دریا متوجه دیار غور شد تا که با مخالف و زیده کشتی شکست و تمامار فاعرق شدند
بجز حسین پسر سام که از بیم جان دست بر تخته پاره گرفته بعد از سه روز بدکناره افتاد و متوجه به

آبادانی شده بشهر آمد و شب در دکائی بخت قصار جمعی اعیسان او را در دکان کرده گرفته در در زندانش کردند و مدت هفت سال در حبس ماند بعد از آنکه حاکم شهر امر فنی طاری شده باطلاق اساری فرماید حسین مذکور نیز نجات یافته روی براه غرین نهاد و گذرش بر جبل سلیمان که در آن افغان سکون بودند افتاد و حضرت شیخ بیت چون در چهره اش آثار سنجابت یافت و لش بر غربت حسین سوخته او را بجانانه برد بالاخره خوف عبادت خالق مشغول شده امور و بنویر بحسین سپرد و حضرت شیخ را دختری پری پیکری بود متونام که مطاع دل همولان عالم را بر لطف چون دام بسته بود و از کمال البری رونق بازار پری شکسته دلبری ساده که بد موی سیه بر ویش چون یکی دسته سبیل که دما از کلنار بعد از بلدیست تمام با حسین دام و دل حسین نیز از کینه زلفش در دام شد و بمطابق اقتضای بشری در خیفه سلسله موصلت بجنبانیدند و ضمناً بوس را حالی از اغیار یافته کسیت مرام جهانیدند بعد از مدتی که آثار حمل بر متوطا هر شد و مادرش مخبر شیخ بیت را بران داشت که دختر ابعده نکاح شرعی بحسین سپرد بعد از آنکه مدت مجلس سپر آمد و از بطنش بعد از محاض سپر او را غلزی نام نمودند و بسبب کثرت محاوره علجائی موصوف شد و برادر دیگرش ابراهیم نام که بعد نکاح پیدا شد به لودی معروف و این که از نشات از کتاب نواب خا بجهان خان لودی و گذارش شاه حسین از کتاب تاریخ فرشته از بحث پادشایان و ملی و سلاطین غور مسطور گشت و از قرار که در کتاب نواب مذکور ثبت است که از غلزالی یا علجائی سته سپر پیدا شد که مستی بابراهم دوتوران و بولر بودند و از دوتوران دو سپر بار و بابو نام پیدا کردید و آنچه از زبان معمرین آن گروه مخوفنده شنیدم گفتند که از بار دو سپر پیدا شد طوخی و هوتکی و از طوخی برور شهر او لادب بسیار طور کرد و در سته برار و سی و چهار بهجری سر کرد کی طایفه علجائی با ایشان تعلق داشت چنانچه طخی نام بن محمد طوخی در آن عصر بخانی ایشان قیام داشت که برافقت سلطان خجکی یعنی خداداد سلطان درانی از قرار که باین شد املاک را فیما بین حجاجه ایل ابدالی و علجائی قسمت کرده هر یکی را حادی گذاشت و بعد از و حاجی ابدل سپرش بدان امر قیام داشت بعد از آنکه دو لتمان صد و زنی در سته مقصد و پانزده بهجری

برایشان لشکر کشیده اکثری را زیر بر کرده حسین بن ملکیار بن هوتکی را که پدر میرویس باشد گرفته جمع عیال بصیغه برغال آورد و در شهر صفا بسر میبرد و او را پسری بود میرویس نام تا اینکه بعد از فوت جعفر خان صدوزنی کامران خیلی زوجه اش در خوانام و دخترش خازاده نام بی داشت بودند میرویس ابداد پسند نمودند تا دامورات ایشان قیام ورزند و خازاده نام فرکور را بعد از دو جش در آوردند میرویس آنرا از فتوحات عینی و فیوضات لاری و انسته حسب المرام بدان پرداخت و مخور بدان سبب محرم طایفه سدوزانی ساخت تا رفته رفته کار بجائی رسید که بیکلر بیکی قنبار کرکین خان بشهنوار خان طرح محاوره انداخت بعد از آنکه گروه ابدالی از حرکات او بد سکالی بیکلر بیکی با طرف فراریدند میرویس خان مذکور را کل مراد شکفته غنچه مقصود را بنجار و کلبه معشوق را بی اعیان یافت و بصلاح کرکین خان الملقب بشهنوار خان کرجی در اصفهان جهت آسان بوسی انسانی دولت صفوی شافت و از انجا منشور ریاست افغانه علمای بنام خود حاصل کرده رخ سمیت دیار قنبار یافت و روزی چند بدان شغل ارجمند قیام ورزید و اکثر طوایف علمای را به نیروی رای رزین و فکر متین با خود متفق ساخت و بعدی در آن کار تداخل بخوبی کرد که محمود افغان و سر آمد انبای عصر شد و در خدمت بیکلر بیکی قنبار نیز کمال راستی و درستی کمر سمیت بسته از دل و جان کوشیدی و بیکلر بیکی مذکور نیز او را از دولخواهان صادق و مخلصان موافق دانسته بی مشوره او بجاری پرداخت و بغیر اجازه اش اقدام صلح و جنگ ساختی و اکثر مالیات دیوانی و در دست را بدراقت و مطابقت او بدست آوردی یعنی لشکر را بسر کردی میرویس خان باطراف میفرستاد و مالیات حصول مینمودند تا بر اینصورت عهد موالات و موافقت و رمانی بدین منظر سر رشته مودت قیامین او و کرکین خان بیکلر بیکی الملقب بشهنوار خان محکم و مربوط بود تا اینکه فلک آفران بعد از مرور دهم و کرد و شهور در لوزینه ایشان سیر کرده دوستی و واد و محبت و اتحاد و پیرباز ایشان را بشمنی عیان و عداوت نمایان بدل ساخت و در محفل خلش سنگ تفرقه انداخت تبیین این مقال آنکه چون میرویس خان مذکور میخواست که در ادوای خدمات که در حق شهنوار خان بیکلر بیکی

قد بار کرده بود کوی مراد را بچو خان مقصود باز دو علم سرفرازی بقرار دو لتخان افرازد لیکن چون طایفه
 کرجیه میدانستند که برگاه فرقه غلجائی نمید کردند بسان گروه ابدالی حاکم وقت را از دست ایشان
 بخرید عالی صورت دیگر دست نخواهد داد پس او را بهانه متهم و سختی عوم ساخت و از آن مرتبه
 بنیداحت و کرجیه که با اتفاق او در قندبار میبودند نیز ابواب بی اعتمادی باز و دست تسلط
 برافاغنه دراز کردند میر و بیس غلجائی چون دانست که عهد شهنواز خان را چون عهد حسن آمدان
 وفائی نباشد حج تکیه بر عهد تو باد صبا نتوان کرد چون از ظلم گروه کرجیه بستمه آمده بود
 غم در بار فلک شکوه صفویه نموده چون در دربار شاهی دادرسی و مربی خور کسی نیافت
 روی از دست برافاغنه بیکه مظهر شافت پس از مناسکت حرمین الشرفین کردن اقتدار دارد
 قندبار شد و از اتفاق و مصلحت الوس خود بچاره کار تا اینکه شبی که کرکین خان بغرم بنیه طایفه
 کاکری در منزل ده شیخ ارغستان بود با جماعه غلجائی تعاقبش نمود و شب بر سرش ریخته شهنواز
 خان را در شکیه ساخته با تمام کارش پرداخت و این واقعه در شهر صفر سنه هزار و صد و بیست و
 یک رخ نمود پس از انتشار این خبر کجینه و خان برادرزاده کرکین خان از دولت صفویه بخون خواهی عم
 با افواج کرج و عجم بتنبیه میر و بیس مصمم شد و در عرض راه جماعه ابدالی که با گروه غلجائی مساعد بود
 به نیروی زمان خان صدوزائی بن دولخان که او را دل آسا کرده با خود از ایران آورده بود جمع
 آمده قلعه قندبار را یکسال محاصره کرد پس از آنکه طرح یورش انداختند و بر قلعه تاختند در اثنا
 کیر و دار کلود از قلعه بر مقل کجینه و خان رسیده بعم خود پیوست و شکرش گشت و میر و بیس از
 تأیید دولت از آن بلیه رست در ثانی بقدر یکسال محمد زمان خان قورچی باشی از کرمان بالشکرش
 مقرر آنطرف شد اما بقندبار رسیده در عرض راه تباه شد اگر چه بیاید بعد فقر چشم
 بم افتاد تا بر هم آرند چشم بعد از آن چون دولت صفویه با خر رسیده بود بجلومت قندبار پند
 و میر و بیس ناگه بالا شغال شده بواسطه آنکه مناسکت حج را بجا آورده بود خود را بجای میر خان بلقب
 نمود و هشت سال کامل حکومت را مستقل ساخت اگر چه ربه شاهی داشت کونیند کوس سلطنت

بنام خود نواخت و علم حکومت بفراخت دل مظلومان خست و درخت سستی بر بست و اهل غلجانی او را
از بزرگان وقت و ولی عصر میدانند و در حق او یقین کامل دارند و مرقدش در قریه کوکران سمیت غربی
شهر کهنه و چهل زنیه واقع است و بعد از فوت میرویس مذکور چون محمود پسرش خورد سال بود و با مرطیت
قیام نمیکردست نمود لاجرم روسای طوایف غلجانی عبدالعزیز برادر میرویس را رئیس و نام خود باستان
بدست یکسال حکومت قندهار پرداختند تا اینکه محمود ولد میرویس بخرکت بعضی از مفسدین در قضا
جمعی را از و بکینه شجاعت آئین شی علی الفطله تیغ کین افخته و برعم کرم تاخته از پایش انداخت و علم
ایالت افراخت و در نظام امورات ایالت کوشیده کمال استغفال بهم رسانید و برخلاف پدر کوس
شاهی نواخته خور ایشاه محمود ملقب گردانید بعد از چندی چون شنید که گروه ابدالی از لطاف ذو
الجلالی هرات را از متعلقان دولت صفوی متصرف شدند و لشکر کشیده قلعه قره را که در تصرف
گروه غلجانی و ملازمان محمودی بود مفتوح ساختند لهذا محمود حبه استرداد قلعه فراه بالشکر بسیار
از قندهار حرکت کرد و از آن طرف اسد الله خان ولد عبداللہ خان سدوزنی بمقابلہ اش شتافت
چنانچه در احوال ایل ابدالی گزارش خواهد یافت و تلاقی فریقین بر ساحل غربی فاش رفو موسوم بدلارام
رخ نمود و سنه هجری هزار و صد و سی و دو بود پس از کیر و دار بسیار باد نصرت برجم محمودی وزیر
اسد الله خان سدوزانی که شیر بشیه حمیت و مردانگی بود بقتل رسید و محمود چون استرداد قلعه فراه را
در خیر محالات و دست خور از آن کوتاه دید بهمان قتل اسد الله خان انگفا کرده بسوی قندهار
گردید رضیت من الغنیمه بالایاب و صورت حال افخر خود دانسته بدولت صفویه
نخواست و معروف داشت که چون طایفه ابدالی از دربار عالی سر برداشتنده مجبوس دولتخواهی این کار را
کردم امید که موکب شاهی از آن طرف عازم خراسان گردند تا من از آن طرف باز مره غلجانی بجهت
رسم و از دو طرف بدفع طایفه ابدالی که در بدسکالی مواظب اند پر داریم و تخمه ایشان را براندازیم
انسانی صفویه ساده لوح تدلیس اورا بعین دولتخواهی دانسته خطاب حسین قلیخان باو عطا و خلعت
فاخره را با حکومت قندهار باو انگفا کردند و نکته سخنان قزوین تاریخ قتل اورا چنین گفته اند

امیر اسک شاه ایران درید یافتند در سال دیگر محمود بانه تنبیه طایفه ابدالی وارد حوالی سیستان
شد چون طوایف بلوچ عازم تاراج کرمان بودند و ابدالی کرمان التماس مقدم محمودی نمودند لهذا محمود بن
سلطان الکزی را که ساکن فراه بودند نائب قندهار کرده خود عازم کرمان شد اهل کرمان از آمدنش بترسان
شده در بر ویش بستند و محمود نه ماه محاصره پرداخته چون از شورش فارسی زبانان شنید عا مراجعت
بسوی قندهار افراخت صورت واقعه آنکه چون بنحین سلطان بقندهار رسید محمود را دور و نوراکا کل
امور دید با ملک جعفر خان سیستانی که بندی بود صلاح کرده بطوطیه و تمیداه قلعه قندهار را بتدریج از
افغانه علجانی خالی کرده با اتفاق گروه فارسی زبانان و صوابدید ملک جعفر خان سیستانی سران کریمان
دولتموایی صفویه بر آوردند و صلاهی شورش در داده جمعی از افغانه را که در شهر بودند مقتول نمودند علی
البتاح که این اخبار با طراف انتشار یافت افغانه بیرون شهر واقف گردیده از یکمیت قلعه که
داخل شهر شدند و جنگ در پیوسته بنحین سلطان را با ملک جعفر خان سیستانی و دیگر فارسی زبانان
بقتل رسانیدند پس از آنکه شاه محمود از کرمان بصورت ایغار آمده داخل دیار قندهار شد جمعی از
سرکردگان فارسی زبان را که خیال خود سری در سر داشتند سر بریده سودای بهبوده سلطنت را
از دماغشان کشید و زمستان را در قندهار بآرامی گذراند در سال دیگر بارسوق تسخیر کرمان گریبان
گیرش شده با هشت هزار کس از افغان و بلوچ رفته کرمان را محصور کرد و قوت و نقصان و افرازان
اطراف رسانید چون از دولت صفویه احدی بامداد نرسید اهل کرمان ناچار پیشکش بامی فراوان
فرستاده در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان حمله طلبیدند شاه محمود را چون بر بخت
روز افزون و طالع یا و ر با و ر بود استقامت عامی ایشان بسمع قبول اصفا نموده بعد از گرفتن ارمغان
عازم تسخیر اصفهان شد ارکان دولت صفویه چون از قدم محمودی شنودند ناچار هتیه حرب کرد
جمعی از روشانی و بازاری را که از قون سیه داری عاری بودند بدرع و خفتان و سیف و شنان
آراسته ثانی رستم ساختند و به جمعیت تمام آن شهر اصفهان برآمده بآهنک جنگ پرداختند و در
روز دوشنبه سوم جمادی الاول ۱۰۲۶ هزار و صد و سی و چهار هجری در موضع کلون آباد که چها

فرسخی شهر است آن دو گروه با هم متعابله و متعانه کردند بیت دور و یه ستاد بر جای خنک
 نمودند بر پیش دینی در نکت تا اینکه بعد از گیر و دار و کشتن و کوشش بسیار شاه محمود غالب شده قزلباش
 شکست فاحش خوردند و اکثر از ضربت تیغ افغانه مردند بقیه السیف نیم خان با صفهان رسانیده
 در فراهم آوردند و افغانه بعد از تصرف توپخانه ایشان شهر را محصور کردند و در موضع فرج آباد فرود آمدند
 و محمود بجای آنکه مبادا از کدام طرف فوجی بیاورد صفویه برسد سملک جمعیت خود را از هم نمی پاشید بعد از
 زمان محاصره دو ماه امتداد پذیرفت صفویه فکر کسر خیم را این کردند که سلطان محمد میرزا ولد ابرک شاه سلطان
 حسین را در بنعم شهر حجب و لبعده کرده برخو حاکم ساختند و بعد از چهار روز خلعتش کرده صفی میرزا برادرش
 بجای او بر مسند ولیعهدی نشاندند ثالثاً در بیست و نهم شهر مذکور باز فتح غنیمت نموده بولیعهی
 طماسب میرزا پرداختند بیت چو ایرد ز کس می برآرد دمار همه آن کند کش نیاید بکار و در بیست
 سیم شهر رمضان که پنجم ماه محاصره صفهان بود شاه زاده مذکور اردانه کا نشان ساختند که شاید دست
 قزوین و آذربایجان جمعی منعقد و لشکر متعقد کنند و بامداد قزلباشیه آمده بر لشکر افغانه خود را زد و بعد از
 خروج طماسب میرزا افغانه در استحکام محاصره کوشیده در کرد شهر سلامت کو چنانچه اختمند و جاده
 زرد را بکباره مسدود ساختند پس باین تمام کمال خاص و عام قزلباشیه ره یافته متعمر شدند و با وجو
 آن آتش غلا و نایزه بلاسجدی بالا گرفت که در و نه برای کرده نانی چون توز میوخت و ساکنان آید
 جان عزیز بر کرده نانی که پیشیزی بها داشت میفرخت و کس نمیخرد بیت اگر بر شدی دودی
 از روزنی نه بودی بجز آه بوه روزنی لهذا انمای دولت صفوی را سر رشته طاقت کینجه و خاک
 مذلت و جوان بر سر عینیه شد تا آنکه بدان شهر راضی شده در پانزدهم شهر محرم الحرام ۸۳۰
 هزار و صد و سی و پنج بهری بعد از آنکه زمان محاصره هشت ماه و ده روز امتداد یافت شهر را تسلیم
 نمودند همان شب شاه محمود غلجانی کس بجنبه ضبط خزان و کار خانات شاهی بشته فرستاد و خود
 بعد از دو روز داخل شهر شده روس منابر و دوجه در اهرام را با سم خود مطرز کرده جلوس نانی نمود و نکته
 سنجان آن مرزمار پنج جلوسش آفرماه محرم یافتند و شاه محمود در ماه صفر بعضی از افغانه را بده اخلال کا

در کشتن شاه حسین صفوی *

طماست میرزا مانور قزوین نمود بعد از درویشان به فرسخی قزوین طماست میرزا باقلی که همراه داشت
از شهر رآمه سرخویش در راه آذربایجان در پیش گرفت بیت کسی را که ابرو کند یاوری که آرد که با او
کند یاوری ابالی چون پادشاه را فرار و بارعب و دشمن را پر زور و صعب مشاهده کرد پس از استیلا
و معاينه افغانه را داخل شهر در آورده قلعه را تسلیم نمودند و افغانه از راه بخردی و کوتاه پنی بدست دراز
و ترکنازی پرداختند لاجرم سیمغنی در حوصله قزوینان بکنجیده سر از طاعت بچپیده شمشیر حیت چستند
و اکثر ایشان را بکاک بکاک انداختند و افغانه که در خارج شهر بودند سر اسیمه شده عازم کریمه و بمبت
اصفهان گمارانیکه گشتند شاه محمود از استماع این خبر بغیر دفع قزلباشیه حیره سرافاده شروع بر ملاحظه ساه
امر او معارف کرده بدان بهانه یکصد و چهارده تن از کبارین را معروض تیغ یا سنانوده و نیزه
غبطش از فواره خون مقبولین نشتند در هر موضعی که کمان معروفی میرفت بطایف الجبل بدست آورد
میکشت نظم آیین سیاست را بر افند بنیاد امان را پاد افند آن ملک را بینی می یافت
کر عین سیاست انجور یافت و یکی از امرای خور با جمعی به تخیر شیراز مانور نمود و ایشان رفته
نه ماه شیراز را محاصره نموده مفتوح کردند و شاه محمود و ولایت را بی محل نموده شاه حسین را در خور
جبهه حکومت قندهار مانور و روانه ساخت و خود ب حکومت صغمان پرداخته بعد از چند و سوسه
نفس او را بدفع شاهزادگان انداخت و سی و یک نفر از اولاد و اخفاد شاه عباس ثانی را به نیروی حسام
قاطع قطع زندگانی نموده نفس ایشان را بشهر قم ارسال داشت و مدت دو سال دیگر بر سر ری حکمرانی
لوائی جهانانی افراشت بیت زمانه تابع حکم روانش سلاطین خاک بوس آسانش چون هر
حالی را مآلی و هر دولتی را استغالی در عقب است بعد از آنکه بخیال در عمارت گذاریند فالج قومی مراد
طاری شده افکار و ظنونش بر مجرای طبیعی نمانده ببا لخیلیا و جنون بخرشد و بدان سبب امرش
از نفاذ باطل و فراموشی از جریان عاقل گردید لاجرم اشرف بنی عیش که با نظر مرکب شاه محمود سیر
جمعی از افغانه را با خود همداستان نموده در شب دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۰۳۶ هجری قمری دخل
سر پرده شده بقصاص عبدالعزیز پدر خود و خفیه او را بکاک ساخت و از کنج اعتوال بر آمده نوب

شاهی را من حیث الاستقلال نام خود خواست نظم جهان کار از اینگونه بسیار کرد زمانه نخستین این کار کرد یکی را زرد بر سر آفرینند دیگر انجاک سیه در بند بچشم اندرون مردمک را کلاه هم از مردن میشد سیاه

در گذارش پادشاهی شاه اشرف بن عبدالعزیز توکی غلجائی

بعد از آنکه سریر جهانبا نی از جلوس شاه اشرف مشرف شد رؤسا و امرای غلجائی را استالمت و دلدهی نموده بتمبرغیات و نوازشات شاهی بواخت و باتفاق ایشان قدم بر آورند و فرما دبی گذاشته سیدالخان باصری را که مرد صاحب تجربه و کرمت بداران دیده بود بر بته پهلدار منصوب ساخت و در اول جلوس او را با جمعی از افغانه به تیغریز و کرمان مامور نمود و مذکورفته بحرب و لطایف الجمل آن ماران را منقوح ساخت و در ثانی او را به تیغریز قزوین که در حیات شاه محمود اباالی انجایغ بکین افغانه آخته بودند امر نمود و سیدال مذکورفته القلعه سین ز مدتی مدید محاصره کرده نیز تیغریز نمود و تا سرحد پل کرپی که راس الحید عراق و خراسان است بخیطه تصرف آورد باصفهان مراجعت کرد و چنانچه مذکور شد که چون شاه طهاسب از قزوین باز بایجان شافت و در اردیل حل اقامت انداخته چند می تسکین یافت بعد از آنکه علی پاشا نر عسکر عثمانی به تیغریز اردیل مامور شد طهاسب صفوی از غایت بی اوضاعی قرار بفرار دانسته عازم طهران شد و رومیته آمده اردیل و معانات و رنجان و سلطانیته را بدست آوردند و شاه اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت شاه طهاسب را بجانب طهران شنید پس در سال دوم جلوس بالشکر کن عازم طهران گردید و کوچا کوچ آمده قریه اندرمان را که در جنب طهران واقع است مضرب خیام سپهر احتشام ساختند و در موضع سلیمان آباد بهر دو لشکر بمقابله یکدیگر در پیوستند و پس از کوشش بسیار قریه را بشیبه هزمیت یافتند و شاه طهاسب را بدایرج تافته از جاده بازداشتند بسمت هسره آباد شافت و شاه اشرف سیدالخان را با جماعه افغان بمحاصره طهران بازداشتند و بعد با شوکت فراوان باصفهان معاودت کرد و شاه طهاسب چون از مراجعت شاه اشرف

واقف شد فتحعلینخان قاجار را با جمعی از قاجاریه و اهل ترکمان بمداغه افغان روانه طهران ساخت و افغانه بفرستاده کی سیدالخان ناصر می دست از محاصره باز داشته بمقابله فتحعلینخان پرداختند و ایشان را شکست داده بنه و آغوق را متصرف شدند و در ثانی بمحاصره مشغول شده طرانیان چون از آمدن صفویه مأیوس شدند قلعه را سپرده اطاعت نمودند و ابالی ساوه و قم که تا آن زمان با اهل افغان طریق مخالفت می نمودند ایشان نیز قلعجات را سپرده ابواب متابعت کتودند در سال سیم از جلوس شاه اشرف احمد پاشا و الی بغداد با اتفاق عبدالرحمن پاشا و الی بهمان و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل با فوجی عظیم عازم تسخیر مملکت ایران شده بزیر آباد که در بنا کرده یزد وجود است وارد شدند و سفیری جنه شاه اشرف را رسال داشته پیغام نمودند که افغانه طایفه بمیر و پاو بدون ابلت و استحقاق مالک سر ری و افسرند پس لازم اینکه شاه سلطان حسین صفوی را که در نزد شما محبوس است گذاشته از سلطنت ولایت عارضی کناره گیر گردند و املاک محکومه صفویه را بان ستمی ابلت بپارند ببت سلطنت را اصل باید پادشاهی را بتار شاخ را چون پنج باشد سست را در بر گیرند و آلا نه حرب رومیته را آماده و پیکارش را مهتا باشند شاه اشرف را از استماع این خبر و دغیرت بکاشانه دماغ صعود نمود چون در آنوقت در موضع کلپایگان اقامت داشتند چا پاره با صفهان فرستاد سلطان حسین را که در اصفهان محبوس بود معروض تیغ بایسا نموده سرش را در نزد احمد پاشا رسال داشته بانخ ایشان را این فرد نکاشت ببت ملک بمیراث بگردگی تازند تیغ دودستی بسی اینخی ناره افروز خشم ترکان شده احمد پاشا سر عسکر و دم با کلی شکر آرزو بوم از بهمان رایت افراز هجوم شدند و شاه اشرف افغان نیز با لشکر فراوان بیابانه بر ایشان عطف غمان نمود و آندو لشکر فراوان و عسکر بیابان را در شهر ریو تلافی افتاد نظم دوشکر نگویم دودریای خون به بسیاری آزاب دیا فرون بتدبیر خون بختن تا خستند ابایکد یکریغ کین آختند پس از کیر و دار و کشتن و کشتن بسیار باد نصرت بر پرچم شاه اشرف وزید و رومیته مغلوب گردیده رخت غمیت بوادی هر میت کشیدند و شاه اشرف اکثر ایشان اعلف تیغ و برف کلوله نموده منظره مضور با صفهان مراجعت کرد

در سال یکم با احمد پاشا والی بغداد با جمعی در کمال استعداد و ذوق به اتصال افغانه گردید شاه اشرف چون
 خبر یافت فوراً اسان لشکر دیده در نهایت شوکت بمقابله اش شافت چون مفصله بین العسکرین پ
 احمد پاشا که در سنه گذشته ضرب دست افغانه چشیده و شور ایشان دیده بود ابواب مصالحه کشود
 و بحدید حدود را بدین صورت نمود که ولایت خورستان و لرستان با زنجان و خلخال سلطانیه و
 اردبیل و بعضی از ملاکات دیگر آذربایجان بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز
 بحکومت افغان معلق باشد و شاه اشرف به مضمون بابت اگر پیل زوری اگر شیر خنک نیز یک
 من صلح بهر زنخک دور اندیشی نموده به صلح راضی شد و بدان عهد و میثاق اتفاق و رفع غایله لغات
 کرده هر یک روانه مقام و اوتاق خویش گردیدند و شاه اشرف بهائسال ادر صفهان بحکومت
 انام و فراغت تمام گذرایند در سال دیگر که سال پنجم جلوسش بود راشد پاشا نامی از جانب سلطان
 احمد خان ثالث بن سلطان محمد خان شایسته روم برسم سفارت برای تنیت جلوس و تاکید
 صلح در نزد شاه اشرف با صفهان آمد پس از محاورات و مکالمات محمد علیخان بلوچ که مرد زبان دار
 بود بسفارت روم مأمور و همراه یلچی مذکور روانه دربار عثمانی نمود و شورش چندمی که در آن زمان برپا شده
 جمله را بر شمع تیغ تیز و دم خنجر خوریز انظفاداد اول صفی میرزا نام بود که در اطراف محال بختیاری
 بهر سید حقیقت حال او اینکه او شخصی بود از طایفه کرانی و در خلیل آباد بختیاری منبث شده شهبان
 پسر شاه حسین صفوی که بدست شاه اشرف کشته شد در داد چون طایفه شیعه را باو اعتقاد زیاده
 بود محمد حسین خان جاکم بختیاری با غیره سرکردگان دروغ اورا راست پنداشته مقدم اورا محترم
 داشتند و بعد از آنکه شاه طماسب وارد قزوین گردید مذکور بجانب ابرقوه رفت و در آن جا
 رقم مجموعی اختیار عتات فارس و کرمان بهر شاه طماسب بنام خوجیان کرد و با جمعی از خواص کالام
 که خریدار چنین کارند عازم دیوانات و مرودشت فارس که در بشت فرسخی شیراز است گردید
 زبردست خان افغان که حاکم شیراز بود جمعی بمقابله اش فرستاده در سر پل خان کارزار نموده صفی میرزا
 ملقب بسید احمد منهرم شده واپس با برقوه رفت و مردم ابرقوه از مجموعی و اقوال او می مذود

واقف شده اورا محبوس کردند و بعد از دو ماه فرار نموده به جرم رفت و در اینجا نیز خوراشن زاده خوانه جمیعت وافر بهر ساینده و ارباب و نیز برزرا که مواضع مشهورند تصرف نموده و بدان اکتفا کرده بر کرمان لشکر کشید و آنجا را نیز بدست آورده در سنه هزار و صد و چهل و نخت شای جلوس نموده خطبه و تسکینام خود کرد در بنوقت شاه اشرف جمعی از افغانه را بهدافعه اش مأمور نمود و سید احمد مذکور نیزم شده در قلعه حسن بهما محصور شد و بالاخره افغانه اورا بدست آوردند و در اصفهان برده بامر شاه اشرف غلجائی اورا کردن زدند و هوای سردی از سرش بدر کردند و یک شخصی در سمت شمال پیداشده گفت پسر شاه حسین صفوی ام و سلطان محمود میرزا نام دارم و در شمال با پسند نفر از ارباب بنادر برخو جمع کرده در بلوچ رفت و جمعی از بلوچیه با و گردیده به باغرز آمد و اهل باغز نیز با و جمع شد به بند رفتند و محاربه نموده بندر و شمال و مینا را بحیطة تصرف در آورد و استقلال بهم رسانیده و اشرف دفع اورا بهم دانسته زبردست خان را با جمعی بابتصالش ارسال داشت و او بعد از محاربه شکست یافته بطرف بندستان گریخت و بندر به طرافش ضمیمه و لایت افغانه گردید و بعد از آنکه مادرش را افشار خراج نموده سپهسالار شاه طماسب شد و پس از چند می بهدافعه طایفه ابدالی و تخیر هرات پرداخته باندیار خان حاکم اگرده صلح نموده به مشهد مقدس معادلت کرد و لشکر را حضت با و طاون خود را چنانچه در جهالکشی نادری بالیف میرزا احمدی استرآباد می فصل مستور است اشرف افغان در جنگ پیشدستی نموده بمیدان آمد و بدور رسید آنچه رسید تفصیل این اجمال آنکه در حسنی که مادر شاه متخیر هرات شتافت و توقع انجیر در اطراف ممالک شیوع یافت شاه اشرف که متصدی امر سلطنت بود چون عرصه را خالی دنا در شاه افشار را مشغول کار ابدالی دید با جمعییت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام ۱۰۲۳ هجری مطابق سال ششم جلوس خود بعزم تخیر خراسان ایستاد و دفعه بر سر قلعه سبید علی قاضی که در حد فو سمنان است رفته قلعه را بتصرف و قاضی را بدست آورده بمحاصره سمنان پرداخت و مادر شاه پس از استماع انجیر با جماع لشکر و پاخنه در بیجده هم شهر صفر گرفت شاه طماسب از راه شاپور و سبزواری بمقابل شاه اشرف آمده توپخانه را از راه بسطام فرستادند شاه

شاه اشرف چون بخیبر رسید سیدالخان ناصر را که مقدمه الجیش او بود بر سر توپخانه ایشان فرستاد و سیدال
بلد گرفته در حین آنکه در حدو بسطام توپخانه وارد وی نمود شاه دو فرسخ باهم تبعه داشتند سیدال
به کیفر سختی بخار رسید چون از اتصال توپخانه و لشکر شاه مجبور گردید بلد را گشته خود پس رفت و در وقتی
که شاه در شهر بند بسطام منزل کرد سیدال با جمعی از افغانه بر توپخانه ایشان بشیخون برد و بواسطه اخلال
اضداد اهل فساد و عناد کاری ساختن بی نیل مقصود مراجعت کرد و اشرف شاه نیز دست از محاصره
سمنان داشته و بمقام شافیه در موضع سمی بهمان دوست با سیدالخان مذکور پیوست و در میان جا
نتیه جنگ نموده در روز شنبه ششم شهر حادی الاول در میان آن دو لشکر جنگ پیوست نظم
دو دریای آتش علم بر کشید زمانه بغفلت قلم در کشید سخن رخنن نیز شد تیغها بر آمد و دریای خون
میغها ز بس کشته افتاده بر سنگلاخ شده روزی زباغ و کرکس فراخ و در کنار آب همادوست طریقی
دست از جان نشسته بمغاله او بختند و اشرف فوج خود راسته دسسته قرار داده از کمال تهور از سر طرف
بر افشاریه و قزلباشیه بجهتند و شاه تمام فوج را در آن روز یکتیب قرار داده عقب توپخانه داشته
بود چون افغانه را سخن جگر غازی کردند و افغانه با وجو آسمال مردانگی را از دست نداده اکثر افواج ایشان
بر هم زد لیکن چون اخترشان یاری نکرد و سجد و جمد کاری پیش نبردند نظم جو زور آورد و پنجه جمد مرد چو بازو
توفیق یاری نکرد کلاه طغر چون نباشد بدست بازو در فتح نتوان شکست شاه اشرف بعد از آنکه در
کمال مردانگی از سده ساعت روز ناعصر تنگت نایره جنگ مشتعل داشت چون فلک را بار خضم را
دید و اکثری از دلیران کار آمدش کشته گردید و بقیه سبف عسکرش بصورت نیات النفس از هم
پاشید لابد آفرار بر قرار خست یار کرد بیت عنیت بدست راه گریز که نادان کند با قضا پنجه نیز
و توپخانه و جنایم و اسباب ایشان بدست افشاریه افتاد اما بعد از آنکه شکست شاه اشرف کوش زد
افغانه طهران و اسلام خان را کم آنطرف شد بودن خود را در اینجا منافی از خرم و دور اندیشی دیده پس
بموجب اعلام شاه اشرف معتبرین آن شهر را بجهت امضای مصلحتی در خفیه طلبیدند و در میان آنکه
در حکمت شهر بود جمیع کرده رسته حیات بجاعت را سجدت حسام بریدند و قلعه را خالی نموده با قضا

هم داه فرار پیوده در حبسی که اشرف از محمد دست بور این آمده توقف داشت باور سید ند و
 املی طران بعد از فرار ایشان دست بغارت اموال انجاعت گشاده بقلعه ارک بخشند و در آخر روز
 با مشعل افروخته بجهت مناشا داخل جبه خانه شده اتفاقاً سواره از آن مشعل مباروت افتاده بیکبار
 افروخت و هشتاد نفر ایشان آن نار حایمه که دود و دانهاس و البجاره بود سوخت و بعد از آنکه اسلام
 خان طوخی حاکم طران در موضع در این شاه اشرف پیوست داد طلب حرب شده تو پنجاه متعه
 با پنجاه نفر افغان برداشته موضع سر دره خوار را که فیما بین دو کوه واقع است بوجود دیران فولاد
 پوش سدها بن بست و تفکیک پیاور را بر فراز جبلین سنگ فرموده خود با سواران شجاعت آیین در
 کمین فرصت نشست و نادر شاه افشار پس از افشار این اخبار از دامنغان برایشان کوچ نمود و
 بر زمگاه رسید و پنج شش هزار تفکیکی که همراه داشت مقدمه الجیش نموده بر جبلین مذکورین صعود نمود
 و تو پنجاه را در محارمی دره بازداشت و شش جنگ پیوست پس از جده وجد اسلام خان چون از ستاره
 باری ندید لابد بجانب اشرف که در و را این بود در عین شرمساری فراری کردید و شاه اشرف
 نیز پامی ثبات نموده توپ قلعه کوب را که چندی قبل از اصفهان آورده در و را این بود شکسته
 بطرف اصفهان فرار نمود چون در آن جن حکومت قزوین از طرف شاه اشرف بسیدال خان ناصر
 مختص بود و خود ملازم رکاب و عیال و اطفا لش در اینجا بود پس خواست که خود را جریده و تنها به
 ایشان رساند چون جغتای خان و غیره با مراد در شاه قبل بران با نور قزوین بودند لهذا سیدال خان جاده
 در و را آن سمت را مسدود یافته و افسر بیوی شاه اشرف شافت و ولدش که در قزوین بود در
 قلعه محصن حبست و جغتای خان محاصره قزوین بجهت دفع الوقت موقوف نموده و شاه اشرف چون
 با اصفهان رسید و خود را فراری از آن مکان میدید تخت حکم بقبل و عام روسا و سرکرده بامی اینجا
 کرده سه هزار کس از روسا و معارف و علماء شیعه را از تیغ تیر گذارینده و از آن طرف نادر شاه
 و شاه طلاس چون افغانه را مضحک دیدند کوچ بر کوچ روانه متحجر اصفهان کردند و شاه اشرف
 چون از آمدن نادر شاه با آن تعیل شنید حکم العزیز نوشت بکل حشیش از سر عسکر دولت عثمانی که در

همان بود اندوطلب سید و سرعکروم جمعی از پاشایان را با جمیعت شایان معاوضه روان ساخت و آنرا
از آمدن ایشان مستطرشده در موضع بورچه خورت بمقابلۀ مادر شاه پرداخت و از آن طرف مادر شاه
در باغ میران که دو فرسخ از بهم فاصله دارد در محل اقامت انداخت بیت فلکات فرس سیف و چون در
نوشت بر آورد و سر صبح با تیغ و طشت در روز بیستم بیع الثانی پشت کوه مورچه خورت را بمیدان
میدان رزم مقرر داشته طالبان نام و نکت بخواش جنک آهنگ نمودند و شاه اشرف دین
روز تمام لشکر را یکفوج مقرر نموده در عقب توپخانه باز داشت و سید خان را با جمعی از متهوران از
پشت لشکر فرلباشیه فرمود که حمله بیاورند و حسینی که افواج نادری سپاهیکری نموده توپهای افغانه را
منصرف شده و سید خان با جمعی از یک تار از پشت سر ایشان بر قول و ساقه حمله در کشته آتش قتال
افروختند لیکن لشکر را در برابر اقبال نادری نموده پایدار می کردند و بسیاری از افغانه را از کسوت چنان
عاری ساخته باقی را فراری نمودند بعد از آنکه شاه اشرف کار خور اقباله و روز دولت را سپاه و جمیع
توپخانه و اسباب شاهانه را گذاشته از و فرستاد و با طریش سرخویش و راه اصفهان را پیش گرفت
بیت در آخر چو ابدار بروی شافت ز میدان چو اقبال خود روی یافت و هنگام شام داخل
اصفهان شده فی الحال جمعی از افغانه و برخی از اهل عیال با بر بختی برگشته بختی بسته در بهمان شب
بطرف شیراز فرار کرد ولی چون برافروخت قذیل هر جمال جهان را بیارست چو اهل محالات
و قری واقف شده بهتر بختند و با بعضی از افغانه که فرصت گریز نیافته بودند در آویخته شده
جیات ایشان را به تیغ و نیزه کشتند و بعد از خطرناک در شاه خبر شده داخل شهر گردید و اکثر از افغانه
را که اسیر شده بودند اغراض مردمی کرده کردن زدند و پس از چهل روز توقف چون شنید که شاه شهر
و شیراز با جمعی از اغراب و عشایر فارس را فراهم آورده و باز بسته دارد دفع او را ابراهیم دانسته
در سیم جامدی الاخر بهیضالش روانه شد پس از آنکه در موضع زرغان که شش فرسخی شیراز است
منزل کرد شاه اشرف باز لشکر آذانی نموده در بین رنسان که از شدت سرما جنین در رنبدان
لف میشد و بجهت جمعیت و دشنام نموده با استعداد تمام بمقابلۀ مادر شاه پرداخت و طرین

تمام کار افغانه علمانی در ایران

نویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف کرده رایت جنگ افراخته سخت اسلحان افغان
 بر قول شکر افشار به غنای غنیمت سبک نموده اکثر ایشان به تیغ نیز دل خراشیده از هم پاشید
 و از طرف دیگر سیدالخان افغان بر صفوف میمنه حمله آورد ایشان را در بدر کرد و نزدیک بود
 که قزلباشیه منهدم گردیده افغانه مطهر شوند که ناگاه مادر شاه خرابی خورد دیده با جمعی از پیاکان
 برایشان تاخته اکثر ایشان را از پا در انداخت و بقیه السیف برافقت شاه اشرف بمصنوع لا
 یتما و الا قد تلت با ریوم بطرف شهر شیراز رایت بر میت افراختند و در حین فرار اکثر از قبا
 شکر ناری جان شیرین باختند روز دیگر میت دم صبح کین قدمان سپهر همه کینه گردید بگذشت
 مهر شاه اشرف بماصدیق و ملا غفران و سیدالخان را در زرغان نزد مادر شاه برسم ستمیان
 فرستاد و در ضمن آن میخواست که روزی چند محلت باید که تا بعضی از کوچ و عیالش که در ارگ قزوین محصور
 بودند برسد ایشان رفته از مادر شاه چنین جواب آوردند که اسرای اخفاء صفویه را که در نزد شماست
 اگر مطلق العنان سازند و خود دسته دسته بخدمت و همکارانی بندگان ما پردازند البته اعتذار شما قبول
 است و الا فلا چون منظور از ایستمان محلت و طول زمان بود و لذا دو نفر مسوره از اسپران آنجا آمد
 را برافقت سیدالخان و ملا غفران و بعضی از خواجه سرایان ارسال نمود و سیدالخان چون در اردو
 از خلاصی عیال و اطفال خود از ارگ قزوین شنیده آمده همان شب شاه اشرف را تعلیم گیره نمود و او
 قرار بر فرار داده دو نفر از مسورگان حرم خود را با چند نفر از متعلقان و اسرای خاندان صفوی که بدون
 میتوانست با خود برداشت و ولدان شاه محمود را با چند نفر از عموزادگان و سپرده نفر زمان که
 منکوحه و همیشه و دختران او محمود و میر و بیس بودند که فرصت بردن نمی یافت در شیراز گذاشت
 و خواجه دیو صورتی را برای قتل آنجا عت پرستی میت گذاشت و خود با جمعی از ملازمین و تبارکار
 فرار بهت قند بار زاند و خواجه مذکور همانقدر فرصت یافت که دو نفر زوجات اشرف را که
 که یکی از آن خواهر محمود بود با مادر محمود و شربت محبت چشایند و با بقیه استعرض نشده فرار برقرار گریه
 میت اهل تحقیق برآیند که برنوتان خورد از درختی که بر دسایه بیاض و کرمی و شکر ناری تعاقب

نموده در سرپل نسا از عقب افغانه رسیدند و در آنوقت شاه اشرف از پل گذشته بود و پیر محمد خان
 ملقب بمیاجی را که مرشد او و محمود بود و در میان افغانه عزت داشت با جمعی از سربازان در عقب
 گذاشته بود تا محافظت پل کنند که افغانه بخاطر جمعی تمام از اینجا عبور کند فضا را یکی از تعاقبان تفنگی
 بسوی ایشان کشاده و کلوله اش بر قتل میاجی آمده شمشیر شد و افغانه را از مشایده اسخا لال زدست
 رفته اکثر ایشان از خوف جان بامید نجات خود را در آب زدند و غریق شده خود را بسا و فدا دادند
 و میان صدیق و ملا نصران نیز در عرض راه با بعضی از تعاقبان دو چار شده باده پازره نفر دیگر افغان
 بدست ایشان گرفتار شدند و بحکم نادر شاه محسوس شده مأمور سمست اصفهان شدند چون بر سر پل رو
 خانه شین رسیدند ملا نصران مذکور را و فور غیرت مرک را بر زنده کی چنان بر حج داده و از میان
 مجوسین بر بسته خود را بدیدار انداخته غرق شد ع کجونا را و ملا عارا که مردن به زبده نامی و محصلان
 مابقی را با صفهان برده نقش حیات ایشان را بکوکلت بیداد حاکت کردند و محمد علیخان بلوچ که از طرف
 شاه اشرف بایلچی کوی روم رفته بود چون در بهمان از استیصال اهل افغان شنید چاره بجز تسلیم
 ندیده و از خدمت نادر شاه گردید و نوشته جاتی را که از طرف سلطان احمد خان سلطان روم
 و اعیان دولت آنروز بوم آورده بود از نظر نادر شاه گذاریند و از طرف نادر شاه مؤدحان
 شده بایالت کونگیلویه سر بلند گردید و شاه اشرف بر کشته روزگار بعد از آنکه از شهر شیراز مر حله
 پهای وادی فرار شد بجانب لارفت و ابالی اینجا حق نکات را بر طاق سپان گذاشته در برویش
 بسته راه مخالفت کشودند چون از اینجا مایوس شدند عینیت سمست قند بار تافت و از جادیم
 و زما شیرستان شافت و در هر جا رستیزه فلک عسرت با کشید تا بقلعه لمخان که در کرم سیر
 بر ساحل نهر میرمند واقع است رسید چون بحجت قتل شاه محمود از شاه حسین برادرش که حاکم قندهار
 بود میترسید لهذا از راه ریگ عازم بلوچستان گردید شاه حسین چون از آمدنش آگاهی یافت با حقیقت
 کامل بطرف لمخان شتافت چون در اینجا اشرف را یافت ابراهیم نام ملازم خود را با جمعی طلب
 اویقین کرده خوفند بار رفت و ابراهیم مذکور تیغش بی و اثر از اشرف بخار نموده در بهمان شب

خاتمه کار اشرف شاه

بزرگوار که دو هیئت مغلی شورابک واقع است رسیده فضا را اشرف اجل گرفته نیز در اینجا منزل کرده بود چون از آمدن ابراهیم شنود نکاد و برگرد و ابراهیم در تعاقب سرعت کرده با تفنگت آماده مقابلش شد و اشرف چون حیات را باخته دید با تیغ آخته در کمال بنور برابر ابراهیم تاخت و نکته ابراهیم اعرض عن بدار او و زبان ساخت و ابراهیم چاکه سستی نموده بکلوله تفنگت که در دست داشت او را از پا انداخته و اسرای صفویه را با خود برداشته بقند بار رفت و مدت شایسته ای اشرف بعد از پنج سال هفت ماه ابداد یافت با انجام رسید نظم که داند که این دهنه دام وود چه ناریخا دارد و از نیک و بد چه نیز نیک با بخردان ساخته است چه کرد گلشان را سرانداخته است و در حبسی که شاه شهر قلعه شیراز گذاشته بطرف قند بار رفت اما غنچه دیگر سر اسیمه شده بعضی بدینال اشرف شتافتند و برخی سلام نادر شاه را کرده امان یافتند و قریب هزار نفر در بهمان شب بهشت لار رفتند پس از آنکه نادر شاه از احوال ایشان آگاه شد فرمانی شعر بر دلا ساری آنها نگاشته فرستاد که البته در کمال اطمینان حاضر در گاه شوند که در باره شافقتان بال ضرر عیال نخواهد بود اینجا حکم نادر شاه را تمسک نموده بهانه سلام نادر شاه روانه شدند و در هر جا به نیروی کاغذ نادری خج میگردشتند و در هر جا که دست میافتند به تعصب مذہب مال مردم را غارت میکردند و از اینجا گذشته در بلاق بختیاری به پیر محمد خان حاکم جام که عامل اینجا بود برخورد و چون فرمان نادری بدست داشتند خان مذکور عرض نموده ایشان بجا طر جمعی تمام گذشته خود را بقلعه جات در جزین رسانیده و قلعه جات را تصرف شده لوای خود سری افراشتند چون این خبر مسموع نادر شاه شد جمعی را به قلع ایشان فرستاد و ایشان بعد از آنکه دو ماه محصور شده و داد و مردی دادند چون از هیچ طرف امدادی نداشتند لا علاج شده اردر سیمان در آمده در وب قلعه را گشادند و عازم ملام نادر شاه شده و حبسی که نادر شاه در قزوین بود ملاقات نمودند تحت از طرف جناب نادری حکم بر قتل ایشان شد در ثانی به شفاعت اسحق سلطان افغان که در هنگام حکومت شاه اشرف حاکم بزرگ بود و بعد از استیصالش رو بدر گاه نادر شاه آورده بود از آن مملکه جان ننان امان یافتند و در تحت لوای خان مذکور ملازم رکاب نادری شدند

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين

نقطه و در ثانی بطرف قندبار حضرت شده و بعد از قتل شاه اشرف شاه حسین ولد میرویس الملقب
 سجاجی میرخان چون میدانست که توس افساد ایران پدرم میرویس و برادرم محمود شده بود البته مادرش
 بعد از مراجعت آذربایجان در استیصال دروغ نخواهد نمود بخت علاج واقع قبل از وقوع باید کرد دروغ
 سود ندارد چه رفت کار از دست پس از در حمله درآمد ملا غفران نام ملازم خود را با مراسلات اخلا
 آمیز در نزد مادر شاه فرستاد و استدعا نمود که اولاد و نسوان محمود را که در شیراز گرفتار شده بود
 اگر از روی رافت مرض اینطرف نمایند برآینه را خلاص و عقیقت این کیسه خواهد فرود و در خفیه
 با طایفه ابدالی که در هرات بودند از در ساز کاری درآمد بنای تود با ایشان گذاشت و از روی
 خرم و احتیاط ایشان را بخالفت مادر شاه گذاشت و اجتماعت را و سوسه او مورث شده و او
 غنیمت تاخت مشهد مقدس افزاشتند چنانچه در محل خوابیدند و الله تعالی پس از آنکه در سنه
 هزار و صد و چهل و سه هجری مادر شاه دفعه دوم بغرم تخریرات آمد و ذو الفقار خان صدوزانی حاکم
 انجا از شاه حسین استبداد طلبید لاجرم شاه حسین فوجی عظیم و لشکری جیم متعده نموده با استدعا کرده ابد
 و استیصال مادر شاه بحوالی اسفرار رفت بعد از ورود انجا چون بثنای اتحاد از طرفین استحکام نیافت
 و پس بطرف قندبار شافت و از قرار که مذکور شد که چندی ما قبل ملا غفران نام ملازم خود را بخت
 اتخلاص اسرار در نزد مادر شاه ارسال داشته بود و او آمده از طرف مادر شاه چنین جواب نمود که
 بعد از آنکه شهادت کان صفوی را که در نزد شما مجوس اند مطلق العنان سازند برآینه اسرای شما نیز اطلاق
 خواهد یافت لهذا شاه حسین وقت را مناسب دیده استخلاص اسرای خود را بهانه ساخته عریضه مشعر بر
 استدعای حضرت اولاد و نسوان شاه محمود نگاشته با دو نفر از محذرات سرادق صفوی که در
 نزد او مجوس بودند با ملا غفران در اسحاق سلطان ناصری حاکم سابق بزرگ مادر شاه او را ازاد کرده بود
 و آن خدمت مادر شاه نمود و مسئول او درجه قبول یافته تمامی اسرای او را که مذکور آوانا تا چهارده نفر بود
 تسلیم فرستادگان مذکور کرد ایشان را با حصول کام باز کرد ایند و در هنگام رفتن بقندبار رسیدن خان
 ناصر بود که مردی کار دیده و در سابق سپهسالار شاه اشرف بود با سه هزار تن از جبار با عانت

افغانه برات ارسال نمود و مذکور با جمیعت خود داخل شهرات شده چهار ماه کامل با افغانه اید
 کشتن و کوشش بقدر طاقت بشری کرده چون اکثر شکرانیش در محاربات عرضه تیغ فدا و بقیه از فدا
 قوت گرفتار جمع و غنا شده لابد در شب غره صفرجویای مفر شده از شهر آمده بطرف اسفرآباد
 مدت یکم ماه در اینجا بسر برد و پس از آنکه افغانه ابدالی و ذوالفقار خان را از حکومت برات عزل
 نموده بنای بر انحصار قوت اندیاز خان را بر نحو نصب نمودند و ذوالفقار خان با برادرش احمد خان
 با اسفرآباد چنانکه در مجلس باید سیدالخان تمام افغانه ابدالی را که در اینجا بود بمهرافت ذوالفقار
 خان و احمد خان کوچانیده روانه فراه ساخت و مدتی در اینجا محل اقامت انداخته توسط افغانه
 ابدالی با ظمیرالده و له ابراهیم خان برادرزاده شاه که مامور تسخیر قلعه فراه بود بقلعه دارمی و حرب پرداخت
 و بعد از آن بقصد باز رفت اما بعد از آنکه محصورین قلعه فراه کرده ابدالی برات را در مانده روز
 خویش دیدند از معاونت ایشان مایوس شده کسان فرستاده از شاه حسین غلجائی استمداد طلبیدند
 و شاه حسین باز در ثانی سیدالخان مزبور را باد و هزار جوان کار آمدنی بمعاونت ارسال داشت
 معارف آن چون اندیاز خان وارد فراه و ابدالی اینجا رفیع هرات آگاه شدند بمطاهرت سیدال
 اطاعت نادر را در احوال دیده افغانه غلجائی و ابدالی وقت شام بطرف قندهار فراری شدند
 و نیز همدران ایام چون امام ویردی بیک نایب کرمان با مرزدار شاه بتاخت کرشک و قلعه
 بست من اعمال قندهار مأمور شد و مذکور با جمعی از سواران جرار بدان بدان طرف در کمال عسر
 و تناب ایغار کرده و غفلتاً بر قلعه بست مستولی شده قتل و غارت و افر نمودند و بعد از توقف شاه
 حسین جمعی از افغانه غلجائی را بسرکردگی یابو جان بابی افغان که در زمان استیلای شاه محمود و شاه
 اشرف در ایران حاکم لار و بندر بود و پس از استیصال ایشان آمده در قندهار بسر سپردند بمذفعه
 امام ویردی بیک ارسال نمود و مذکور رفته در غایت مردانکی غنائیم و اسرار از افشاریه باید
 انهار بطرف فراه مطرف نمود و نادر شاه از مضمون چنین افعال همیشه نقش توهمات خیال حسین
 شاه حسین بر او محمود غلجائی خواندی و خیال تسخیر قندهار را بهماره بر ضمیر گذرانندی لکن چون حرمان

امور از طرف خدای عزوجل بحکم الامور مبرهنه باوقات معطل محل اندوہولای مخفی صورت نہ بسنه در
توقن مباحثہ و تا چون تخریج و ابروان کردہ مراجعت بقرون و اصفهان نمود و عامی تخریقہ ہار و دفع
فتنہ افغنہ اندیاز مکرر مجسم شد باوجود آن دلاور نامینی کہ چند ہی پیش از ہرات کریمتہ در نزد شاہ
حسین رفتہ بود و باغات او در محال زمین داور بکمال فائیت گذران مینمود و دین وقت از شاہ حسین
رنجیدہ در نزد مادر شاہ رفت و سبب نقاشی از شاہ حسین علیجای ابن شد کہ مراد از پختی بود پری
پیکر و حقیقت علی در لباس بشر عربتہ لغاغرۃ تحت شعرا کتبیل صبح تحت خیم مساء
قطعہ رخ بقامت خوشنشا در نوری خرمین مو بعارض چو بکزار زکون فرکاہ غرہ غرار از صورت
خوبان فرنگ طرہ طراز لطینت افغان فراہ و شاہ حسین غایبانہ مفقون آن بہرین ہنگامہ خرد کرد
و یکی از امرای خور اجہت ترویج آن پرپوش نامزد نمودہ نزد دلاور خان فرستاد و پیغام داد کہ چون فلجانی
را با طوایف نامینی بواسطہ ہمبسی غایت اتحاد است چہ کہ طایفہ نامینی شعبہ از فرقہ کا کہ بیت ہرکاہ از
روسی تو وصیتنہ کہ میہ خور ابکم توالد و انسلا و در عقد ازدواج مادر آری ہر آیینہ اورا ملکہ مملکت تور
صاحب جاہ و ذی ایالت خواہم کرد و بواسطہ رفت جیم و عطفوت عیم بر ما منت گذاری دلاور خان
چون بایشان بتاہیدہ بود مصاہرت اورا از مطلق خالی ندیدہ در چنان موسم مناسب نہانستہ بلچی
مذکور را بی نیل مقصود بہ قند ہار مراجعت نمود و بختہ قطع مایہ فساد دختر را یکی از بی انعام خود داد و بدین
سبب نایرہ ختم شاہ حسین اشتہاد یافتہ جمعی با بغارت و تاراج او فرستاد بیت پادشاہ و عاشق و
مفقون و انسان دلبری چون تواند دید اورا طقت با دیگر کی و دلاور خان چون خور امر و جنک او
منیدہ در نک یانیز از طریقہ خرم بعید دانستہ از جادہ غور و ساغر آب نک ہرات کردہ بخدمت
شاہزادہ رضا قلی میرزا رسید و اورا شیخ کنابان سابقہ در نزد مادر شاہ کردہ بہ تخریقہ ہار تحریک
نمود بنار علی ہذا مادر شاہ در ہمدہم شہر جب سہ ہزار و صد و چل و نہ ہجری از اصفہان حرکت
کردہ از راہ ابرقہ و کرمان و بم دیستان عازم تخریقہ ہار کردید و در سجدہ ہم شہر شوال از جادہ دلچاک و
دلاورام بقلعہ کر شک رسید جمعی از افغنہ کہ از طرف شاہ حسین بحفاظت آن قطعہ مانور بودند از

در قلعه داری درآمده گذارش را بشاه حسین اظهار نمودند و شاه حسین هر سیمه شده در فکر قلعه بندی جماع
 و خیزه گردیده از انواع حیوانات و سایر با محتاج انبار با انگشید و در هر قلعه محصل گذاشته غله حاصل
 اینجا هر چه کار بود در شهر آورده اندوختند و باقی را از قلعه بست که در وقتی نهرین بهر بند و از غنچه
 واقع است تا خاکریز و محله جات شهر از غله و دانه آنچه بود آتش زدند و سوختند بخت روز اندیش
 اند و حیوانات گاه نکردند تعظیم نعمت گاه جمعی را بحفاظت قلعه بست فرستاده خود با جمعی به تپه
 قلعه بندی و شکست و ریخت شهر پرداخت و محمد خان بهر خور با بعضی از اکابر قلعه داری غلات
 که بنا به پنجاه میل به سمت شرقی قندهار واقع است فرستاد و بعضی از امرای به کادشت حصن شهر
 صفها امر کرد و همچنین بعضی از افغانه مردان را بهر کردگی بهادر خان افغان و پسرش بصیانت قلعه بین
 داور فرمود و خود تمامی افغانه را بنا به بیات نواخته هر یکی را کاری نامزد نمود و از آن طرف نادر
 شاه قلعه کر شکست را محصور نموده چپار با و توپهار بر قلعه بسته در کلوله اندازی تقصیر می کردند و
 محافظین اینجا چون بروج را ویران و باره را با خاک یکسان دیدند از در استیمن درآمده قلعه را
 سپاری ندادند و شاه کلبعلی خان افشار را با جمعی به حصین بنمیداد و امام ویرد می خان را با شکو و پشیمان
 به پنجم قلعه بست ارسال داشت و خود در بیت و یکم شهر شوال از آب بهر بند عبور نموده بکوشک
 نخود که بیت گروهی قندهار است نزول نمود چون شاه حسین بجای غلات را بقلعه کشیده و باقی
 باقی تلف نموده و نیز بواسطه فضل رنشان صحاری خالی از خلف بود از کوشک نخود غارم شاه مقصود
 شده بار کبر ابل اردور افرمود که رفته از نهرین و در اوست غله بیاورد و دوازده روز بهجه حصول
 غله در اینجا اتراف نمود و در سپردیم از اینجا کوچیده رسا حل نهر از غنچه در محاذی مزار فیض آثار
 بابای ولی نزول نمود و کیندهران شب شاه حسین با فوجی در با موج شبرنگ جلالت را بغیرم
 پشخون زمین کرده از آب از غنچه بصورت بیل بهاری گذشته آتش قاتل را در دومی نادری از حوض
 و در آن شب آتش را کمر نادان را بنا بره کار از سوخت و رفته اقله هم حیت و جد نمودیم را بر کریان
 ایشان دوخت اگر چه فانی بسیار کردند لیکن مبارزان نادری با یکی بدان نکردند و بر وایتی شکست

نادری شکست فاش خوردند و مادر شاه هر چند ایشانرا از گریز مانع شد فایده نکرد آخر پوزنه آشود را گرفته
 فرارین را طوعا و کرها مانع شده بار دو آورد و شاه حسین چون از فتح بخیبر بقیه بازگشته بود لاجرم مادر
 شاه صبح بفراری که کس از شکست شب خبر نداشت و در همان روز بجهت یافتن گذراب در برابر
 کوکران رفته عبور کردند و از دامن جبل بر پا بال بطرف شمالی شهر گذشتند و از آنطرف افغانه از
 برج چهل زبیه که در سمت شمالی شهر واقع است توپ کوه کوب را بر شکر مادر شاه بستند و بدین
 سبب اکثر برابگر خسته بنجاک بلاک پیوستند اما مادر شاه از کمال تنور بکوشه چشمی ملتفت نشده بی
 پروا گذشت در سمت شرقی قلعه منزل کرد و در روز دیگر فتحعلی خان افشاره با فوجی از چاکسوران
 بناخت قلات نامور ساخت و در شب سیم زندانی از قلعه قند بار فرار نموده خبر آورد که شاهین
 چون از فرسنگ فتحعلی خان بطرف قلات شتودنی الحال سیدالخان باصری را با چهار هزار سوار مادر به
 اعقاب فرستاد از اجتماع انجمن مادر شاه سر اسیمه شده خوبا چند هزار از دلیران معاونت فتحعلیخان
 ابلاغ کرده در حسنی که فتحعلی خان در حد و دجله ک در دامن کوهی بقراول و پاسبان غوده بود و
 سیدالخان نیز ایشانرا غافل یافته خیال تاخت و تار می نمود و بهر وقت ایشان رسید سیدالخان
 چون از بلای ناگهان آگاه گردید و سلک جمعیت خود را پاشید دید لا علاجه بقلعه قلات رفته
 محضن گردید مادر شاه مظفر و منصور بار دو معاودت کرد و در ششم ذیحجه الحرام از محکم کاه تخت کوهی
 در موضع موسوم بر سرخ شیر که عوام آنرا شیر سرخ بابا گویند نصب سرادقات نمودیم از دینجا به حضور
 قلعه اشغال و زید و جای اردو را بجهت ساختن شهر پسند کرده قلعه طرح انداخته و به مدت قلیلی
 شهری ساخته بنادر آباد موسوم کرد و در روز سیدیم شهر ذیحجه الحرام اشرف سلطان غلجائی طوی
 که در زمان سلف حکومت غلجائی با جداد او اختصاص داشت از قلعه فرار کرده به بلانست مادر شاه
 رسید و در باره او غمایات و افزه مبذول بخلع فاحره سر فرار شد و تا آن تاریخ هر روز جمعی از
 غلجائی از شهر رانده در حصول باج نیاز تردد می نمودند تا اینکه در آن روز با بعضی از ایشان برآمده ناگهان
 هزار غناب رفته بودند و مادر شاه پس از اجتماع انجمن جمعی بر اثر ایشان فرستاد و اکثر ایشان را

در کتاب بر باد فدا داد و بقیه تیغ کشتن و کوشش خود را از آتش حرب ربانیده بجاک زیر و فصل
پوشیده و بعد از آن خیال پروان رفتن رستند در چند برجی در پروان خندق آسمای کاری نشانیده و خندق
خمر نموده محصور نشستند و مادر شاه بعد از آن بمحاصره و کوشیده در اطراف قلعه در چند جا بفاصله یکمیل از
همه قلعه با ساخت و در هر یک از هزار نفر کاری نشانیده و در بین فاصله هر قلعه از دیگری در هر صد قدم
کاسه برجی خوب بنا کرده در هر یک ده نفر تفکیکی فرموده و بدان تدبیر کیا به بر قلعه کیان راه تردد
مسدود شد و در سه هزار و صد و پنجاه بجزی در سیم محرم غریبه از مامورین قلعه بست رسید مبنی
بر اینکه بعد از آنکه توپ با و خمپاره بار بار در مدینه بر آورده بقلعه بستم افغانه اینجا تاب نیاورده امان
آوردند و اکثر سرکردگان محصورین قلعه بست را بسلام رسانیده ند چون در حین الطغاری در عقب سیدال
بواسطه نه بودن توپخانه به تخییر قلعه شهر صفا نزد اخته بودند لهذا در بیوقت فوجی کار برد با توپخانه و
استعداد به تخییر اینجا امر نمودند و ایشان رفته بعد از چندی احوال فرستادند که بجز در سیدن چون توپ
قلعه کوب بر قلعه بستم افغانه بنیاب شده قلعه را سپردند و مستحقین اینجا را بحضور آوردند از طرف مادر
شاه جمعی بحفاظت قلعه مذکور مقرر و بقیه دیگر با انصراف اردو مامور شدند و در سلخ شهر دیکچه امام ورد
بیک قرقلور با جمعی از دلبران و توپخانه از در دبان تخییر قلعه فلات و تنبیه سیدال خان ناصری و
محمد خان پسر شاه حسین که مستحق اینجا بودند مامور نمود و آنها رفته بعد از چند روز برورش برده برج مشهور
بقلعه باز را که در سمت شرقی قلعه است متصرف شدند و افغانه در ارک و قیلول حصن جسته و دست
دو ماه خود داری کردند چون امداد از هیچ طرف نداشتند از در استبمان در آمده قلعه را سپردند و امام
و یرد می بیک با اشاره اقدس نادری جمعی از نعلک چیان را در اینجا گذاشته خد سیدال خان محمد خان
پسر شاه حسین را بر داشته بخدمت مادر شاه آورد چون سیدال مرد هنگام طلب و گیر و دار پسند
بود لاجرم مادر شاه از او هر اسبیده بگزاکت بیداد جهان نمیش ابر آورد و چ چشم پوشید زبیداد
سپهر و محمد ولد شاه حسین را در محال حفاظت فرمود در این اثنا خبر رسید که دو هزار نفر از اقوام
کاگری و ترک که آمده قلعه فوشج را که غلبت سرکاری در آن بود و جمعی از طرف مادر شاه حفاظت آن نمودند

محصور کرده اند لهذا محراب سلطان نامیرا با چندی از دلبیران بدفع آن فتنه و حکومت شور با یک نامزد
 نمود و بجزد و وصول او در فوشخ افغانه که بی سر کرده و نظام بودند از هم پاشیدند و حقیقت زمیند اور
 اینکه در چینی که از کرشک کلبعلی بیک کوسه را با تو پخانه و استعداد روانه آن طرف کرد و مذکور
 رفته نوه ماه انقلعه را مرکز در میان گرفت و در آخر بعضی از افغانه را که همراه داشت طلبیده
 مهند نموده فرستاد که رفته افغانه را که مستحفظ بودند با خود همداستان سازند که در همین پورش درواز
 را بدست بدهند اجتماع بدین بهانه رفته قلعه کیان را از آن فتنه اعلام دادند و بجهت قتل
 افشاریه چنان ساختند و مراجعت کرده کلبعلی بیک را مرده فتح دادند و کلبعلی بیک فرقیته
 در شب با جمعی از متعلقین بغرم قلعه کیری دویدند قلعه کیان که پیشتر آماده انکار بودند دانستند
 که حج صید را چون اجل آید سومی صیاد در دو کلو که تشین برایشان بکیار باریدند و اکثر ایشان را
 سجاک قفا سپاریدند تمه تقدیر را مخالف تدبیر دیده فرار کردند و نادر شاه از استماع این خبر
 کلبعلی را نزد خود طلبیده و از آواز انچنان سوء خرم فراشی کرده چوب زد و دیوان قلی بیک افشار
 یاری بیک توپچی باشی و بعضی از نقب کنان با منور آن طرف کردند و با مامورین در جفر سلامت کوچه
 و نقب با تقصیری کرده برودی بهای قلعه رسیدند و بهادخان افغان حاکم اینجا چاره بجز تسلیم
 در ضامیده قلعه را سپرد و پسر خود را برسم استیمن در نزد نادر شاه فرستاد و از این طرف امان
 مال جان یافته با متعلقین خواستنان بوس درگاه دید و افغانه قند بار در قلعه داری نهایت
 بیدار و در کار جنگ بغایت مشیار بودند بعد از آنکه زمان محاصره مدت ده ماه کامل طول کشید
 نادر شاه را غم پورش خرم شد پس در دهم شوال سنه مذکور جمعی از سرداران را به تنخیر بجای خارج
 شهر که در تصرف قلعه کیان بود مامور نمود و ایشان پس از یک دواری یکبار را متصرف شدند پس
 از آن ایشان را به تنخیر بر جی عطشی که بر فراز شسته رفیع که در برابر چهل زینه واقع بود و در آن چند ضرب توپ
 نیز بود امر کرد چون تائید الکی ایشان را یاد می نمود آرا نیز بر جوی بدست آوردند و پس از آن هر
 باران را به گرفتن برج سنگین که بر قلعه کوه چهل زینه بر قلعه مشرف واقع است فرمود و ایشان دهن

در بیان کیفیت تسخیر قندبار

همت چست زده پوشش بردند و سصد نفر افغانه را که مأمور حفاظت آن برج بود اسیر و مقتول نموده
 برج مذکور را با چهار ده برج دیگر گرفتند و از محاورات مشایخ عظام مسموع شد که پس از آنکه راس جبل مشرف
 بر قلعه بدست لشکر نادری آمد فرمود تا توپها و چهار بار ابرقله کوه برآورده بر برج مشهوره ده در و قیو
 و شهر بسته زنند چون صبح و چنان توپهای کلان که کلوله هریک هشت فوه من بود بر اس جل و شوار
 بممود لهندا به یزخی رای زرین چنان قرار دادند که مویر را با پنبه کوفته در سخت عرادی توپ انداختند
 تا توپها بر سنگ چسبیده بالا رفو خادمان حسب الامر نادری در لکله خروار با مویر و پنبه کوفته
 کل حرکت ساختند و در سخت عراده با انداخته بدان سبب توپها را ابرقله جل افراختند و این برج
 شکن بر قلعه کیان و برج ده در بستند و الله اعلم بعد از آنکه از ضرب توپها بنیان برج ده در
 زلزله پذیرفت از طایفه بختیاری و اگراد چشکرک و افغانه ابدالی که همیشه خواش داشتند
 از هر فرقه سصد نفر در یوم خشنه بیت و دوم و بقعه الحرام با مر نادری بنسکام طلیعه فجر برج
 مستی بده در پوشش بردند چون ابالی برج قبل از آن مجروح و تنهایی دفع بودند زخم ایشان بود و می بخشد
 و بیست نفر او طلبان مقول و مجروح شده تمهت بحصول نیل مقصود مراجعت کردند بیت دیگر در
 کین ترک سلطان شکوه بر آورد روی گابین زکوه باز بهینه اسباب پوشش پر خستند و مادر شاه
 طایفه بختیاری را با چهار هزار نفر از سر بایان جرات بخت ساختند و در شب دوم و یحیی ایشان را
 نزدیک فرستاده تا هنگام ظهر فرود آمدون آنکه مستحفظین در کت این معنی کنند و بر بگو له با و زوایای کوه
 و شکاف سنگها بسر برند و بعد از آن بقرار فرموده عمل کنند و خود نیز انشب را در برج چل زینه در پناه
 کوه در جای که از نظر قلعه کیان مستور بود بسر برد و در اول ظهر که افغانه را وقت زوال دولت و افشای
 را وقت استظهار بود بعد از آنکه ابالی برج در کمال غفلت بودند سخت از طرف برج ده در پوشش
 پوشش افکندند و کرده بختیاری را چون سکر آن طرف بود تاخته در گرفتن برج آنها را بخت یاری
 نمود در ثانی ایشان را بگرفتند برج سیمی بچهار برج فرمود مستحفظین آنجا نهایت مردانگی بطور رسانیدند
 چنانچه بسیاری مردان لشکر نادری را بجاک هلاک افکند و دو دفعه ایشان را دوانیدند چون

در بیان کیفیت تسخیر قندبار

نادر شاه را طالع یار و بخت بیدار بود و دفعه ثالث پادگان تفنگچی تازه را به ملک ایشان و گرفتن برج باعث نمود در این دفعه افغانه سرکوب طبعی یافته از معرکه رخ بر تافتند و از طرف دیگر نیز تمام اردوی سکر نشین امر شد که از لکن کین جسته پورش برند و آنها بیک دفعه از هر طرف تاخته به پای مردم سلم بر بروج عروج کرده در دوازه متصرف شدند شاه حسین چون ادا باره بر خود تاخته و سلطنت را باخته دید با قلیلی از افغانه عیال خود را برداشته به برج قیلول که در طرف جنوبی شهر است پناهیید و بقیه لطایفه ذکور او انا معاوضه حدت شمشیر و نتمه اسیر کنند تقدیر گشتند نظم ز سرخه با قضا و قدر نما اگر قرار شد سرسبز همه را فاده سرانند کنند زن و بچه شان نیز رفته به بن چنین است این کینه کاخ که گاهی بود تنگ و گاهی فراخ نماز جهان جو و دانی یکس خدا می جان جاودان است بس در آنوقت نادر شاه فرمود که تو پهای که بر قلعه جبل اند بسوی قیلول زنند تا شما حسین از قضا و مشایب سلام آید و با مقتول گردد و شاه حسین چون از ضرب تو پها تر زلزل در بنیان برج دید شب را بهزار رعب و هراس گذرانید و چاره کار بیسوی چه نمیدید و با خود میگفت نظم که چون سازم این داویر بر بیسج چگونه دهم خرج را گوش بیج اگر حرب سازم مخالف قویست و گرنه بر خیال باید گریست ز بهر فکر کان در شمار آمدش پرستش گری حنیار آمدش روز دیگر که شهنشاه قادی بیخ شعاع هجوم هجوم را معدوم نمود بیت باتش بدل گشت مشت سزار کلچو شد آنسیم کاورس خوار زینب نام خواهر خود را که عاقله او بود با چند نفر از سرکردگان غلجانی برسم ناوآت بنجد مت نادر شاه فرستاد و منشور امان حاصل نموده با ولدان محمود و اقوام و اتباع و روسای افغانه بنجد مت نادر شاه با حالت مستمند آمدند و بنوید جان بخشی خور شدند و بعد از چندی او را با تمام اهل و عیال و اهل غلجانی که در قند بار بودند کو چاییده بهمازندان و جهان بهر قرار داشتند که ایشان در جایکرات طایفه ابدالی که بعد از گرفتن هرات بحکم نادر می در آنجا رفته بودند بسر برد و کرده مذکور بواسطه خدمات شایسته عبدالغنی خان الکوزئی از آنجا کوچیده بهقرار محمود و حسب مشروط آمده و در حدوق قند بار و قلعه بست وزمین داویر سکنی و رزیده با ایلت قند بار مشغول شوند

و سرکردگی طایفه طوخی را با حکومت قلات با شرف سلطان توخی که در هنگام محاصره نجف آمده بود مرحمت نمود و شاه حسین با باقی روسای غلجائی در مازندران رفت و بهمدراجا بزمهر قهر نادرى با باجل طبعی در گذشت بیت مدتی که چه کوس حکم نداشت رفت و منزل دیگر پرداخت و زمان حکومت او پانزده سال بود و در دهم شعبان ۱۱۴۱ در مازندران جان فانی را بدره نمود و بجز وفاتش بنا در شاه در سندرمانیکه از فتح هند فارغ شده بقصد بارمرحبت داشت رسید بعد از و آحال کسی از لطایف غلجائی بر تیره سروری نرسیدند و بحسب اتفاق روی خورسندی را ندیدند و ابل احرار این شقاوت داد بار در نتیجه آزاد میا عبدالحکیم صاحب کار می قدس الله العظیم میدانند تبیین این مقال آن که ایشان بزرگوار و زکار و مقبول ابرار و مرجع خاص و عام و مرشد کافه انام بودند و اصل ایشان از طایفه کاکری است که شعبه است از غوغشت و در طفولیت بحکم فطانت فطری و لیاقت جلی از برای تکمیل علوم و تحصیل فنون بدرس خواندن پرداخت و بعد از فراغ عبودیت و بندگی خالق خود را بمطالعه کتب مشغول مباحثت و خاطر بمارست و مباحثت هر فن کماشتی و لحظه را بعبث نگذاشتی بجهان برد و کوششها کرد و آنکه زمانی نگذشت و فلک دوری چیدنگشت که در شتافات علم صرف و قواعد سخو و قوانین منطق و آیین حکمت و نکات بدیع معانی و بیان اصول و نیزان حدیث و دلایل تفسیر و سایل فقه و قواعد احکام و فوائد کلام سرآمد عصر شد بعد از آن از مجاز به حقیقت پی برده دست گیری نمود و در اندک آن لطایف را نیز حل کرده کوی سبقت از اقرا ن ربود آری بیت بهمت عالی فلک بگذرد مرد بهمت ز ملک بگذرد و بارشاد مازون شده جمعی امرید ساخت و از لطایف شیرین شوری در شهر انداخت لاجرم گروهی از کامل و کانا و ابنوهی از جا بل و دانا از خواص و عوام انام بر او گردید و از ارشادش بس منزل کجاست رسیدند هر آینه عوام کالانعام از عوم انعام و هجوم از دحاش سینه شاه حسین غلجائی را از از دحام و هجومش آگاهی دادند و بر او چون ابار تاخته بود از عین لجاج حکم بر اخراج آن بزرگوار نموده فوراً چاوشان و موکلان عقوبت در کمال صعوبت در خانقاش ریخته

و بریدان و متعلقانش او بخته اورا طوعا و کرها از مسکن بالوف و منزل اُنوس اداره غربت و سزاوار گزشت
 کردند و از شرط سجا بل نهایت بی غری مرعید شدند و شیخ گفت همچنانکه مرا اداره دارد دیار کردید شمارا
 نیز از دولت و سلطنت کناره و تا قیام قیامت از ظلم دیگران بچاره خواهیم و بعد ازان از راه شال
 و مشک هندستان شافت موضع مل و چو نیالی سکونت گزیده همدر اینجا وفات یافت نسبت
 آنکه جان بخشد اگر کشته رواست نایب است و دست او دست خداست همچون مادر شاه شاهر
 شاه حسین را منهدم کرد بحسب استدعای طایفه ابدالی خانقاهی او را خراب نمود و در زمان ایالت در آن
 به تعمیر آن خانقاه افزودند و تا حال که سنه هجری هزار و دو بیست و هشتاد و یک رسیده است
 خانقاهی مذکور معمور است و ملائذ و جاردوب کش و نظیفه خور و مسقرند شیخ سعدی میفرماید
 جزای حسن عمل من که روزگار نهوز نراب می کند بارگاه کسری را

در بیان بقیه حکومت طایفه افغانه ابدالی از رعایت ذوالجلال در هرات

و از قرار یک مذکور شد که چون بیکلزیکی محال قند بار طایفه ابدالی را بریم و خراب نموده ایشان را
 در حکومت و غلی مذاوند بلکه داخل ولایت هم نکذاشتند و آن قبایل موفوده که از پنجاه هزار خانه
 و از کبابش بودند از اسبجاریجده خاطر کوچیدند و قبایل کثیرش در موضع بلوکه که مرغ مرغ و چراگاه
 وسیع است بجهت دعی اغنام دفته سکنا و مقام گزیدند عربیه با جود تبصره لغا و غیره و دغا و جاهد
 سجد مرا عا کثیرا و سعیا نظم کر آب و خاک زیننی نباشد و مساز چو باد بگذر و آتش قرارگاه ها
 چون نفس را طریبی نیست از کنوس مراد چه در بلاد خراسان چه در دیار حجاز و بعضی طلیش بشور آبک
 شافتند در چنی که کینه و خان برادر زاده شهنواز خان که جمعی بخون خوابی عم حسب الامر شاه حسین
 صفوی به تنبیه میرویس علجالی مصمم شد کرده ابدالی که در کمین انتقام بودند محمد الله خان و لد حیا
 سلطان سدوزانی را که باید رنج و در چین حکومت و دو لجان از قند بار بسلطان رفته بودند و خداوند
 او نیز بمشغول نسبت چه قدرت باقی جضم غدار بسکت امتلا مغرش بر وزن آره با اتفاق

اسدالله خان و له خود از لمان نزد کچرخ خان شافت و اظهار اخلاص بخاری کرده ریاست کرده ابدالی یافت تا اینکه از نقد برات پردانی که تغییر و تبدیل را در او راه نیست مقدمه قذربان بخو شد و الو سانش در اطراف هرات برعی مواسی سپهر سپردند پس از چند می عبدالله خان با پسرش در هرات رفت در آن وقت از طرف شاه حسین صفوی عباسقلخان شاملو بایالت هرات مقرر بود چون از ناعینه حال عبدالله خان ادعای سلطنت مشا به کرد با خود گفت بیت کر این سل را نه بند و کسی خرابی بدیده آید از وی سبی و او را با ولش محبوس ساخت در خلال این احوال قزلباشیه هرات بر عباسقلخان شوریده و او را بسیدخل کردند پس از آنکه انجیر لهر من انمای دولت صفویه رسید جعفر خان سنا جلور بایالت هرات و تنبیه قزلباشیه مأمور و روانه کردند در جیسی که عباسقلخان مغرول شد و جعفرقلخان هنوز رسیده بود عبدالله خان فرصت یافته با پسرش بکوه دوشاخ که در سمت غربیت تاخت و در اینجا بعضی از ابدالی را که برعی مواسی مشغول بودند فراهم آورده شاخ سرکشی افراخت و علی العفله الیغار نموده قلعه اسفرار را تصرف ساختند و تمام قبایل ابدالی را از احوالی فراه و بکوا خواسته به بیات مجموعی به تخییر هرات پرداختند و جعفر خان حاکم اینجا نیز جمعی از ابدالی و پیاده منفذ کرده به استقبال شافت و در یکفرسخی شهر وصول عسکرین حصول یافت بیت براند قزلباشیه دوشکروش رسید آسمان را قیامت بکوش و افغانه کمر مرداکی استوار نموده جعفر خان را محبوس و شهر را محصور ساختند و در کمال جد و جهد در خرقه قوت و کوچه سلامت با مشغول شدند و ابدالی اینجا هر چند که از شراش را بشاه حسین صفوی نکادش کردند جواب با صواب شنیدند بعد از چندی چون از امداد مایوس شدند از شمشیر کاسته در خفیه و آشکارا با افغانه راه سازش و طریق آمیزش کشودند تا در شب بیست و ششم شهر رمضان سنه هزار و صد و هجیت و نه هجری چند نفر از قریه بلدان من اعمال هرات که در جزو با افغانه همداستان بودند از سمت برج سلیخانه که درین درب عراق و در رب ملک واقع است راه دادند و افغانه به پیروی نزد بانها بالاشده تیغ کشیدند و بنده را مکان تقبل و غارت کوشیدند و پس از تخلیه شهر افغانه اسفرار را نیز طلبیدند و

و در اندک فرصتی غوریان و کوسان و بالامرغاب و بادغیس و او به را تصرف کردند و اسد الله خان
بعد بفرستید قلعہ فراه افتاده و شبی با جمعی از دلیران ایلیاد نموده در جسی که مستحقین غافل بودند به یزوی
سلم حیلہ بر فراز حصار مقصود برآمدند و ابدالی قلعہ وقتی آگاه شدند که کار از دست رفته بود عجب چونکہ دانستم
نواستم بود و آن ولایت را ضبط نموده بهرات مراجعت کرد و در این اثنا فتح علی خان ترکمان از دولت
صفوی به تنبیه کرده ابدالی مأمور شده آمد و افغانہ نیز جمعی فراہم آورده بسر داری اسد الله خان بمقابلہ
شافتند و در محال کوسویہ ملاقی فریقین شدند و افغانہ چون بی نظام رفته بودند سخت مغلوب شدہ
بسمت غوریان برگشتند از اینجا کہ طالع نامساعد و بخار غرور و پندار در دماغ سردار مقصود بود فتح علی خان
با جمعی نجابت ایشان اسب انداختہ بی باکانہ بر منہ زمین باختند افغانہ نیز خضم را خیزه و چشمن از بغا
پندار برہ دیدند برگشتہ فتح علی خان را با جمعی انیش تازان از لباس ہستی عاری ساختند نظم بسی در قہای
ہر بہت مران بناید کہ دور افتی از یادوران بگیرند کردت بزوپن و تیغ ہوا پنی از کرد ہجیا چو منیع و
ار دور اغارت کردہ مظفر منصور بہرات مراجعت کردند و بعد از چندی در سنہ ہزار و صد و سی و دو
ہجری محمود ولد میر و بس غلامی بغرم اسد و اقلعہ فراه شکر کشید و از این طرف اسد الله خان کہ در
حقیقت اسد بیشہ و غابود با جمعی از دلیران مقابلہ نمود و در موضع موسوم بدل آرام کہ در سمت شرقی
بکوادر بسا حل نہ خاش روضہ واقع است تقارب فریقین واقع شد اسد الله خان ہر چند کہ حملہ بای مرد
و کار را عجیبانہ کرد لیکن سلم تقدیر چون قتلش را تحریر کرده بود کوشش سودی نکرد بہت قضا چو
بقتلش را آورد دست اجل حشم بادیک نبینش بہت و محمود از اینجا بکرفتن بہر داختم مراجعت
کرد و افغانہ ابدالی نیز در کمال حال بہرات معاودت کردند پس از آنکہ از تقریت پردہ شدند
چون عبد الله خان پراسد الله خان را روز جوانی بشام پیری دنا توانی بدل شدہ بود و نینہ بواسطہ هجوم
عموم مرگ فرزند لبند از خرد بیکانہ و سر اسیمہ دارد و دیوانہ میموند اکثری از رؤسای ابدالی اورا
قابل بایست ندانستہ می گفتند بہت سری کو سزاوار باشد بتاج سرون گاہ او مشک بہتر
نہ عاج و جمعی سنک تفرقہ بر شیشہ خیالش میزدند نا اینکه عبید الغنی الکوزئی کہ مرد الوس دارد و ہوشیا

بود و عبداللہ خان دلگرافی نیز داشت بنواخواهی زمان خان برادر ستم خان بن زمان خان بعد از سنی
 که مرد شجاع و جواد بود برآمد و طوعا و کرہا اورا براریکہ ایالت بر آورد و زمان خان چون بنان دولت
 رسید در اسمالت قلوب و وسای قبایل ابدالی کوشید و جعفر خان اساجلو را کہ تا از زمان حسب الامر
 عبداللہ خان مجبوس بود با جمعی سرکردگان قزلباشیہ در خیابان باغ نوبسیاست رسانید و عبداللہ خان
 را بواسطہ تعاضلت کہ با او داشت بجای جعفر خان مجبوس گردانید و زمانہ اورا علاوہ بر غم فرزند در
 بند نیز کشید شاہ سلطان حسین صفوی چون کرہ و غلجانی و ابدالی را مشغول خرابی کید کردیدند و محمود علیخان
 نسبت بخود از بنواخواہ میدانستند فرصت را غنیمت شمردہ صفی قلیخان رگستان او علی را بسر دار
 تعیین فرمودہ با جمعیت ثانیان روانہ ہرات ساختند و از این طرف زمان خان بن دولت خان
 با جمعی از مردان کاری بمقابلہ رفت و در صحرائی کا فرقلعہ فیما بین او و زمان خان حرب صعب واقع
 شد بالاخرہ صفی قلیخان کشتہ و لشکرش منہزم شد و زمان خان اردوی ایشان را غارت کردہ باغیام
 نامحصور مظہر منصور بہرات مراجعت کرد و عبداللہ خان صدوزانی کہ در زندان بود در آن ان
 نیز بایزہر یا باجل طبعی در گذشت و زمان خان بعد از ان کہ دو سال و پنجاہ حکومت کرد از دافانی
 بسر منزل باقی خرامید ثبت در این داستان چون زمانی گذشت فلک فرشت او نیز در ہم نشست
 پس و وسای انگورہ باتفاق محمد خان ولد عبداللہ خان را از شورابکت خواستہ بایالت پسند نمود
 و اورا در سنہ ہزار و صد و سی و پنج ہجری بر خوجا حکم ساختند در جینی کہ محمود علیخان بر اصفہان
 مستولی شد محمد خان را نیز بنواخواہی بنیجر مشہد مقدس دامنگیر شدہ رفت و مدت چہار ماہ کامل قلعہ
 بضیق محاصرہ انداخت و بعد از ان اطراف و نواحی را تا ختہ را بہت عنیت بطرف ہرات
 معطوف ساخت و در حین مراجعت قلعہ شنگان را کہ در سمت غربی غوریان و از توابع خان
 است بدست آوردہ جمعی از افغانہ را بجا فطت و حکومت انجا مامور نمودہ خو بہرات آمد و
 بعد از ورفو افغانہ بر او شوریدہ اورا از حکومت انداختند و دو الفقار خان ولد زمان خان را
 کہ از تسلط او بشورابکت رفته بود آوردہ در ہرات حکم ساختند و در سنہ ہزار و صد و

حکومت افغانه ابدالی

۱۰۱

سی و هفت هجری رحمن ولد عبداللہ خان کہ پدرش در ایام حکومت زما سخنان پدر زو الفقار خان
 نقل سیدہ بود بخو اہی پدر باغواہی بعضی امر او در ہرات کشتہ احدث اتفاق و نزاع نمود
 تا اینکه افغانہ بحجت اطفای نابہ رفتہ ذوالفقار خان را بجانب باختر و رحمان را بطرف فراہ
 روانہ کردہ اللہ یار خان ولد عبداللہ خان برادر محمد خان حاکم سابق را از بلقان آوردہ در سال ۱۰۱۰
 و صد و سی و ہشت ہجری بر مکن حکومت ممکن ساختہ و چون عبدالغنی خان الکوزئی کہ سمت ہوا
 خواہی ذوالفقار خان ولد زمان خان را داشت و از اللہ یار خان متوحش بود پس چند وقت ارا
 وحشت انیز کردہ عاقبت پردہ از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باختر آوردہ یا
 اتفاق افتادست چون مرد الوس دار و کار می بود اللہ یار خان نیز او را مضحل نتوانست و بدان
 سبب فیما بین ایشان مدت شش ماہ نابہ قتال شغال داشت تا اینکه بحجت مصلحت وقت
 افغانہ دامن از صحت ہر دو در چیدہ ذوالفقار خان را بحجت حکومت مار و چاق و اللہ یار
 خان را بطرف فراہ فرستادہ ہر یک محال و ناقصی را متصرف شدند و افغانہ ہرات بی حاکم و
 سر کردہ بسر میردند در جہتی کہ خبر توجہ مادر می گوش زد ایشان شد پس ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز
 سازش کردہ فراہ را بد ذوالفقار خان و ہرات را بہ اللہ خان محض نمودہ بچارہ کار و استحکام ثغور
 پرداختند و زمانی کہ مادر شاہ ستیج راضی اقدس نمود چون تنبیہ افغانہ سنگان کہ ہمارہ داران
 حدود اتاحت و ناز میگردند منظور نظر مادر شاہ بود پس در ہفتم شہر ذیحجہ الحرام سنہ ۱۰۱۱
 صد و سی و نو ہجری بملاقات شاہ طہاسب باہشت ہزار نفر از مشہد منضت نمود و قرآن فیہ
 مجیم عسکر کرد و جمعی را از فراہ خاف فرستادہ توپ قلعہ کوپ را نیز از ہمان راہ خواست و در
 چہارم شہر صفر سنہ مذکورہ قلعہ سنگان محاصرہ کرد چون قلعہ مذکورہ نہایت منین و مستحفظینش
 بغایت شجاعت آہن بودند مادر شاہ بصلح راضی شدہ پیغام فرستاد کہ سیورسات اگر نہ مہند از
 محاصرہ دست خواہم داشت کلاً سر سنگان بآن راضی شدہ مژدہ ورزیدند و مادر شاہ لا علاج
 شدہ توپ و چہار بار بقلعہ بست و در دور و ز در قلعہ رخنہ با افکند و افغانہ قلعہ گذارش را بحت

استیلاي افغانه ابدالي بهرات

الله يار خان د افغانه غوزيان نوشتند و ادا طلبيدند تا قبل از رسيدن کومک از درهستان
 آمده قلعه را سپردند و بسلام نادر شاه رسیده و قبول سورات نمودند اما چون از رسيدن
 شنيدند کلاں را ايشان واپس قلعه رفته دوباره سرکشی بنمادند و در اين دفعه نادر شاه حکم بر ورش
 کرد و سپاهش بکيفه فاخته از رخنه باهي که توپ انداخته بود داخل شده قلعه را گرفتند و مردان و زنان
 افغان مقتول اسير کردند و اسرار اينز کردن زد و در اين هنگام مستحقين با خراج رسيد که هفت
 هشت هزار نفر از افغانه بهرات با دوا بملنگان و اردو پادکشتند نادر شاه در خوف سنگر
 منين در کرد و خود ساخته بمقابله شافت در روز و هم ماه مذکور افغانه بجنگ پيش آمدند چون در
 جنگ قزلباشيه مير بودند با شمشير هاي آخته بر ايشان تاختند و اکثر ايشان را بر زور تبخ از پا در آند
 جمله را داخل سنگر و چهار روز ايشان سنگري بودند و از هماغجا بدن توپ و تفنگ مير و جهند
 در شب پنجم بي آنکه غالب از مغلوب امتياز يابد افغانه بميت بهرات رفتند و نادر شاه خورسند
 شده و تعاقب را نيز صلاح ندانسته بارض اقدس معاودت کرد و در سال هزار و صد و چهل و يك
 هجري روز چهارم شوال المکرم که چهل و شش روز از روز منقضي شده بود نادر شاه افشار باقشون
 بسيار بر سر بهرات حرکت کرد تا بترت جام رسيد الله يار خان بعد از اشاع انجمن هزار سوار جرار
 بگرفتند قلعه فرو مند که در باختر تحت حکم نادر شاه بود فرستاد بعد از آنکه نادر شاه ان محصور مي قلعه فرو
 شنيد با چهار هزار سوار بر ايشان طيغاد کرد ليکن افغانه قبل از رسيدن نادر شاه بکوسان واپس
 رفته بودند و از آنطرف الله يار خان با جمعي از دليران در موضع کوسان با تعاقب شافت و افغانه
 مانور فرو مند نيز ايشان پويستند و نادر شاه سرسيمه شده در باب صلح شرعي بر وسامي ابدالي
 نگاشت که جنگ کردن خطري عظيم است و آفت جسيم و شجاعت خوف ريفته شدن و بروت خوف
 اعتماد کردن خطا نيست پس عيم چه شمشير دوروي دارد و باد نصرت را از هر دو سوي امکان پذير
 است همان به که بصلح کرايم و از ستمزه اغاضي نمايم محبت کن ستمزه که هرچ از ستمزه کاري خوش
 ره ستمزه به بند دستيره کلاں را و ايشان جواب احواله شمشير تيز کرده نوشتند محبت

میان ما پس از این که پام خواهد بود براس نیزه و نوک حسام خواهد بود و نادر شاه لا علاج شده روز دیگر نوچانه و نوچیان لشکر را احضار ساخته بسوی کافر قلعه حرکت افغانه اول بطرف مینه عسکر حمله کردند و در مانی چون از ضرب نوچانه توانستند دست بپشمشیر بسوی پای دکان هجوم آور شدند و پای دکان کانهم جراد منتشر را گنبدند و بسوی قلب حمله آور شدند و عهد انشای گیر و دار زخمی بر پای راست نادر شاه زده زخمی شد لیکن او را نشناختند نزدیک بود که کار نادر شاه تمام شود که از قضا آلهی کلوله بر یکی از پیش تاران افغانه که در شجاعت ضرب المثل بود خورده از پا در آمد بخت بیک خیم کو خور و در حد فرق بدریای خون شدنش جمله عرق و بد آن شب جرات ایشان نشست چون شب شده بود نادر شاه در همان مکان و افغانه ابدالی در حوالی کافر قلعه نزول کردند چون در حال نزول نادر شاه آب نه بود در ویش در آن شب از بی آب بی تاب گشتند و بعضی از ایشان بهیسه آب از اردو برآمدند اما از افغانه چنان کلوله های تشین دیدند که اکثر در خاک غلطیدند و با بسان باد بار دو دیدند و در میان اردو چاها کنده آتش عطش ابدان منطفی کردند روز دیگر که که سپاه دار خاور از کافر قلعه طلعت عیان شد بخت بر آورد و رایت سپه در شرق شه غروب در بحر خون گشت عرق افغانه کو چپ و از پل کوسان گذشته الطرف رفو در آمدند و اردو نادر می بطرف غرب نهرات منزل کردند و در آن روز بیچیک سنجک اقدام نکردند و شب در اینجا با هزار خوف و رجا غوغا کردند چون صبح شد دیدند که الله یار خان نوپ خانه خود را به بمخا می اردوی نادر می آورده مینای جنک اند و نادر شاه لا علاج شده سنجک شتافت و الله یار خان فوج مخور او دسته کرد فوجی را از مرود خانه و جمعی را از طرف مینه برایشان فرمود و ایشان باز بدین روز سابق دست بپشمشیر بر آنها باختند و آغاز خیزگی نموده برخی کثیرا از پا در انداختند لیکن درین دفعه نادر شاه مخوراکشته دانسته از اسب پیاده شده لشکر را سنجک ترغیب کرد تا ایشان دلا در شده با سدا عانی نام و نوک و شغال نیرو و تفنگ کوشیدند و از بنکام طلوع تا حین ظهر نیزان قتال اشتغال داشت بعد از ظهر شکست فاحش بر افغانه راه یافت

شکست افغانه ابدالی

جمعی کثیر تلف شدند و بقیه السیف عیال و اطفال ایشان که در قطعه غوریان و غیره بودند باخو
برداشته بهرات رفتند و عاقلان دانند که آن شکست از کمزوری نیافتند بلکه از بی نظامی
بی تعاقب بود چه که بجز رسیدن بهرات الله یار خان باز ایشان را بوعده و وعده فرغیده نموده
گفت ملت اگر یار باشد جهان آفرین به تیغ از حد و باز خواهم کین و باز جمعی منعقد نموده و جمعیت را
داراسته در موضع باطربان که ده فرسخی شهر است بمقابلۀ شتافتند و در آنجا از ابتدا بی طلوع
تا نیمروز بجای دیوانه نبرد نمودند که نام رستم و اسفندیار در آن روز قریب قصص زد و دزد اگر چه بعد بانقض از
ایشان بجاک ملاک افتادند لیکن از کمال هتور بکوشه چندی تلفت نشده بقت می نمودند بجای سید
که کار تیر و تفنگ معطل شده دست بجار و شمشیر برده بهم دیگر آویختند نظم سوی قول مانند سیل
دمان شدند آن هزبران کشیده کمان بلان را شد از هر طرف چوب تیر چور کهای غیرت
بقن جایی گیر و افشاریه و قزلباشیه ناب مقاومت نیاورده پس نشنند که ناگاه بادی چیره
و غباری تیره برخاست که چشم هر دو رویه سپاه زجره کرد نظم زکودی که برخاست از دژ نگاه
جهان کرد در چشم مردم سپاه بدان کوند شد در آن کرد مهر که محبت با صد چراغش شمع زلب تا
بکوش آمد آواز مرد دو صد بار کم کرده را زد کرد لکن ابر کس منزل خود رفته دو شبانه روز درین
از کثرت کرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان در ناکت کردند روز سوم که کثرت باد
و شدت غبار تکین پذیرفت باز نا در شاه بسیار از ابله رعب کرد و از جانب الله یار خان
تیراوم آمده طریق مصالحت جست و از طرفین عهد و بیاق مو که نمودند و نا در شاه سؤل آن عجا
را قبول بجانب قریه یوزک عطف عنان ظهر شمول کردند و دیگر از خبر از طرف الله یار خان
و عبد الغنی الکوزئی آمد که چون دو الفقار خان با جمعی فراوان با مداد رسید ما از معا هدۀ بواسطه
اطمینان پشیمانیم بعد از رسیدن این خبر نا در شاه هزار سوار جرار را بناخت حد و فراه که مقروض
الفقار خان بود در سال داشت و خود کو چیده در قریه شکیان قبه بارگاه برافراشت و در روز
در آنجا اتراف کرد و در رسم باز جمعیت افغان چون بلانی که ان اشکار و الله یار خان از جانب

مشرق نایره افروز حرب و پیکار شد و ذوالفقار خان که در کمین فرصت بود از طرف میمنه بر
اردویی نادری رفت و باز بهنگام بهنگامه شده نایره جدال اشتعال یافت و نادر شاه باز توبه
بارادیر پیش رو قایم شکر کرد و توب انداز می مشغول گردید و تا بهنگام شام کیر و دار و کلا
زار کردند نظم چه کوهر بر آموذگی تاج شه چین فرود آمد از تحت عجاج دولشکر در اینجا کرده آمد
شب از خصومت سئوه آمدند و افاغنه در حد و دقلعه یادگار منزل کردند و دیگر که کوکبه زرین
هر خاوری آغاز جلوه کری کردند نادر شاه شاه طما سب را در حد و دقلعه یادگار منزل کردند و دیگر که کوکبه زرین
کوچید افاغنه باز باین شکلیان و کوشک به تنیه جنگ پرداختند بعد از تقارب فستین از قرا
عادت خود با دست بهمشیر غمان را با کرده آمدند و نادر شاه باز بقرار معهود با نداشتن توب
و تفکات مشغول شد و تا شام از موضع خود حرکت نکرد و شب در بهانجا ماند و روز دیگر افاغنه چند
کس بحجت مصالحه ارسال داشتند نادر شاه پیغام داد که حج تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان
کرد هرگاه چند نفر از رؤسا آمده بعهد تو دکنند خوب و الا فلا بعد از آن عبدالغنی خان
الکوزنی که مرد کار دیده و هوشیار و الوس را بود با جمعی که باین بخدمت نادر شاه آمد چنین
گفتند که چون کرده غلجائی چشم از مردمی پوشیده مصدر رستخیز اصفهان و تمام ایران شدند
و ما محض نیازخواهی دولت صفوی با ایشان محاربات بی پایان کردیم اگر به مقتضای فوت
اول تنبیه طایفه غلجائی که مصدر فتنه اند پردازند و او را از ولایت بدر اندازند البته
باطوایف ابدالی بیش از پیش در مقام اخلاص شعاری خواهند بود و نادر شاه نیز بدان راضی
شده ایشان را خلعت داده رخصت انصراف و خود بجانب شکلیان غمان غریمت را انعطاف
داد و حکومت هرات را باز با اللهیار خان داده رفتم عطا کرد و فارسی زبانان را که در آن
حدودات بودند خاسته بچوالی جام و لنگر سکنا داد و معماران آن عیضه را اللهیار خان
رسید که سواران که بناخت فراهم مقرر بودند از آن اطراف را تاخته و اسرای بسیار آورده
از اینجا جمعی از قارب ذوالفقار خان مجبوس اند اگر اسرای مزبور با ایشان، دگر در بهرانیه بعید اند

بیان احوال طایفه ابدالی

همه بانی نخواهد بود و مادر شاه امرای ذوالفقار خان را گذاشته مجید و ابرامی الله یار خان خلع
 فاخره با شمشیر مرصع ارسال داشت و در چهارم و پنجم وارد ارض اقدس گردید و مدتی سفر نکور به
 ماه کشید و بعد از آنکه بتأیید مادر شاه قزوین و اصفهان و شیراز از تسلط افغانه غلجائی
 برآورده بعد از آن بحجت دفع فتنه رومیته بجانب تبریز و غیره املاک آذربایجان نهضت
 فرمود چون حسین غلجائی که در آنوقت حکومت قندار داشت از تصادم عساکر نادری خائف
 بود و میدانست که بالاخره قرعه این فال نیام من خواهند زد پس از قرار که مذکور شد در نیامی
 چاره انکار با طایفه ابدالی از در سازکاری درآمده ایشان را بمخالفت مادر شاه تخریب کرد و آنها
 نیز چون مادر شاه را گرفتار کار رومیته دید و عرصه خراسان را از وجود ابدالی خالی یافتند هوس
 تاخت مشند مقدس از صمیم ایشان سر بر زده الله یار خان که مردم هم دیده و بهوشیار بود
 نیز آنافاناً انتشار اخبار دولت خدا داد نادری را استماع ننمود و از روی حزم میدانست که قبل
 بیدار و بخت کامکار و بخت چه کجینه باز بر بارش کشد چه مقصود با در کنارش کشد پس
 به نیرودی عاقبت اندیشی پا از جاده پیمان بخرف نمی ساخت و سنگ تفرقه در صندوق غنیمت
 ایشان می انداخت و میگفت که چون عاقبت بد عهدی مذموم است و نقصان بپای شکنی ظاهر
 و معلوم شوی چون درخت آدمی و پنج عهد پنج را بتار میباید بجهد خصوصاً با کسی که او را زور
 در بازو و کران سنگ او در زانو بوده باشد نظم ستیزندگی با خداوند بخت ستیزنده را
 سر بر چون درخت بر سر از غلط بازی روزگار که چون مابسی را بسی را غلط کرد کار و امر
 افغانه اقوال او را مضر خفات انگاشته بدین جهت از و سر کران شدند و در خفیه کس نزد
 ذوالفقار خان و لد زمان خان که حاکم فراه بود فرستاده او را خواستند و او نیز چهره مقصود را
 در مرات خیال مشابه کرده بقصد خلاف تیغ از غلاف کشیده و از دامچه هرات شد و الله
 یار خان از در محالفت درآمده او را داخل شهر نکنداشت لاجرم دو فرقه کی در طایفه ابدالی
 پدید آمده کرده الگوئی بسرکردگی عبدالغنی خان بهوخواهی ذوالفقار خان سراندر میان جنود بر

برآوردند و مابقی قسم ریاست باسم الله یار خان میرودند تا کار از مکالمه بنجامه انجامید و دس
سه ماه میدان جنگ و بازار تیر و تفنگ گرم بود بالاخره با دلفضرت بر پرچم ذوالفقار خان وزید
در سیم شهر شوال سنه هزار و صد و چهل و دوی هجری معاونت عبد الغنی خان الکوزنی داخل مرز
شد و الله یار خان با کوچ و اتباع خود روانه مار و چاق گردید و افغانه ذوالفقار خان را بکومت
اختیار داشته بغرم ستیز مشد مقدس لوا می عزیمت افراشتند و الله یار خان نیز کوچ و عیال
خود را در قلعه مار و چاق گذاشته بامود و دقلنجان حاکم سرخس و بعضی از حکام اوبماقیه سده روز پیشتر
از رسیدن لشکر ذوالفقار خان بمشهد رسیدند و از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان برادر نادر شاه
که حاکم اینجا بود شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت باو بعمل آمد و ذوالفقار خان با بیست هزار
نفر افغان آمده در زاویه خواجه ربیع نزول کردند و ابراهیم خان هر روز پشت به دیوار قلعه با ایشان
جنگ میکردند چون نادر شاه ازین واقعه آگاه شد جهت ابراهیم خان تا کبید با نوشت و او را از
جنگ میدان و حرب صفت ممنوع کرد چرا که دلاوری اهل افغان را خوب برای العین مشاهده کرده
و اعلام نمود که از روی بیداری مشغول خود داری باشند که بندکان ما نیز از معامله تبریه ستخراج
یا فتنه خور اغتریب میرسانم و ابراهیم خان تحریک بعضی از امرای سخن نادر شاه به اسمع بقول اصفا نمود
و رسمت کوه شکین با کوبه رنگین را بیت جنگ صفت افراخت افغانه سبر کردی ذوالفقار خان
که اساعت را از حد امحو استند دلیله بجزب پرداختند و در روز سیزدهم شهر محرم الحرام
سنه هزار و صد و چهل و سه هجری نوایر قتال از طرفین اشتعال یافت نظم به جنبید لشکر
آواز کوس چه شب خفته کان از صدای خروس فرو برد و سرور کی بان فراغ فرو مرد آسودگی را فراغ
در شامی کبر و در ذوالفقار خان به یکبار چون هر بر مر غار با بعضی از سواران جرار با شمشیرهای آخته
بر ایشان تاخته و به نیروی تیغ سیاه کون اکثری را از پا در انداختند و با قرقان که یکی از ابرامی کبار
و تفکیکچان را سردار بود زخمی داشت سر بازان چون او را بد اسحال میدید همه بیکبار دل از دست داده
قرار بر فرار خستیار میدیدند و ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخت که ایشان را از کرپر برگرداند و چون

ضرب بشیران را دیده بودند سودی نکرد و با بقی لشکر مراجعت ابراهیم خان را محل برقرار او کرده
 بیکه روهی شهرستان بر میت نهادند بیت ترزل بخیل مخالف ققاد کرزان خس و خا
 زان تندباد ذوالفقار خان چون جغد ابر بار کی اقبال سوار دید بتغائب ایشان است ایکنه
 اکثر سواره ایشان را از مرکب هستی پایوه ساخت و جمعی از پیادگان خور از بهم جان بچاه و قنوا
 انداختند و ابراهیم خان غایب و خاسر نعلبه در آمده محصور شد چون ابراهیم خان از خجالت
 حالت یارای عرض نداشت لاجرم شاه زاده رضا قلی میرزا احوال او بساطت چا بار عرضه
 داشت و نادر شاه بغایت سر اسیمه شده زبان طعن و توجیح بر ابراهیم خان کشود و شهادت
 رضا قلی میرزا به حفاظت قلعه و بیداری مأمور نمود و خود نیز بنه و آخر و قی را گذاشته بجنب
 خراسان الیغار فرمود و از این طرف ذوالفقار خان چون از توجه موکب نادری شنید سی
 و یکروز بمجا صره پرداخته و بعد از آن مراتع و مزارع را علف تیغ بیداد و ساهفتند و نایره بید
 افروخته خرمن مای محمول مزارع را سوختند و پس از کمال خرابی روانه هرات شدند و نادر شاه
 چون از مراجعت ایشان هرات استوده خاطر شد و لشکر را رخصت با و طان خود داد که
 در بیتیم دلو بغرم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شوند و در آن مکان از الله یار خان افغان بضمیه
 مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان بنادر شاه رسید و جوابش بر این پنج ارسال شد
 چون از مطالبه آن اظهار مردانگی و دلیری ذوالفقار خان و سایر افغانه معلوم میشود و لهذا
 بحسب مناسبت نکاشته شد که عالیجاه اللہیار خان بداند شرجی که در خصوص عفو تقصیرات
 اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود که چون مشارالیه از بطالعی خود شرمیده و از وقوع
 شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است من بعد زبان قلم او را نیاز دارد و به
 شرمساری و خجالت زدی خودش که از باب حمیت را غدایی بهتر از آن نیست و اگذار در انجا
 مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان
 در کار است اما بعد از آنکه چهره شاد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت انظار

که قبض و بسط جهان معنی و در تقدیرات الهی اختیار می نداشتند بخوابد بود و بمضمون کریمه و ما النصر
 الا من عند الله کشایش ابواب فتح و طفر منوط بمقالید مایندات ایزد و او راست نه بر و سر
 پنجه سعی بشرو با وصف نهی آنیکه فی الجمله از غیرت بهره درند به نیزه و سنان عدالینه سپر مبارک
 اما بطعنه پردازی نیزه خطی کلک امثال و اقران تن در میزند و تیغ نیز دشمن کردن تسلیم نمیند
 و بچو بکاری عصای خامه پدر و برادر راضی نمیکردند حرف نذر اکشنده تر از ضیف قاتل و روی
 ترش را تلخ تر از زهر بلابل میدادند و بمفاد اینکه بیت در دوزخم بنفیکن و نام کنه مبر کاتش کبری
 عرق انفعال نیست از صدر و چسین امی ما دام الحیوة در شکمجه خجالت و کرمات رقیه طامت
 بوده محات را بر حیوة راجع بشمارند چنانچه اظهر من الشمس است که پشید از برین لواهی عمر بعد از
 آنکه از عمر که سپهر با تیغ کشیده رو به بریت میکند و از رنگت زرد می برین فرو میرود هر وقت
 که رایت جهان کشانی از مرگ نقطه نصف النهار مخرف میسازد و از فرط شرمساری آفتاب
 عمر خور اقرین زوال می بیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره طامت بر شمار الیه دارد و نمی آید که چرا از
 دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا این همه سمرش را بر خود و اساخته و از تیغ
 تیز و ماقه و لیکن سخن در این است که با وصف اینک مکر از جانب ما در باب خجاک رو
 برو ممنوع و از اوج سماء و اطراف الهام با اثر خطاب یا ابوا هیم اعرض عن هذا اور سموع
 شده بود باز برخلاف ماثول مصدر اینگونه جهل و فضول کشته بایست بر بهونی دلیل عقل طریق
 مصلحت پدید آید راه رضامی خاطر ما را بر وفق ارشاد جوید در این صورت که سالک
 منبج احد الامرین و تابع مدلول و هدیناه الجدیدین طعن و توبیخ را سر اوارد و ثابته
 رنجش و از ارمیشناسد حال چون آنجا لجه این دفعه زبان قلم را شفاعت نگار و در مقام
 التماس برآمده بود حسب المسؤل آنجا لجه این دفعه زبان قلم را از آرزوین او ممنوع و کوتاه و
 جهان تو نجات سابقه اور امور و استباه ساختیم فقط و ما در شاه از اینجا در سلج ربع الثانی
 داخل مشهد شد در نور و زفر و زانسال در روز یکشنبه پانزدهم رمضان المبارک از ارض

اقامه روانه تیغ برات شد و ذوالفقار خان بعد از استماع این خبر در تنبیه آذوقه و اسباب
 قطعه بندی کوشیده هزار باخروار غله را در انبارها انداخت و سپاهی را سخاوت و علوفه
 داده و تنبیه کارزار نبشت و استقبال شرافت را مصلحت ندانسته و بر روی مادر شاه
 بست و مادر شاه آمده جوی نقره را که سه فرسخی بطرف غربی شهر است منزل ساخت و بعد
 از سه روز صفوف آراسته متوجه رزم شد و ذوالفقار خان نیز برای اظهار حلاوت از
 قطعه برآمده دلاوران هر دو طرف تا عصر تنگ نزدیک شهر بنکامه ساز عرصه جنگ شد
 بنکام شب هر دو لشکر مبارز خود مراجعت کردند نظم بار آمکاه آمدند از نبرد رن
 زخم شستند و از روی کرد شب نیره بی پاسبان گذار شدند ز شب تا سحر پاسبان میداشتن
 که جمعی از سواره و پیاده افغانه ابدالی با سیدالخان غلجانی که بکلیات ایشان از طرف شاه
 حسین آمده بود و بفرم شیخون از طرف مهر شکسته که بار دوی مادر شاه پیوسته بود و در جبین
 که لشکر مادر شاه در منازل خویش آسایش گیرین آن گروه ابو و دفعتا در کنار رود بصد
 توپ و تفنگ پرداخته از اتفاقات برجی که مادر شاه در سر شهر ساخته خود نیز در اینجا بودند
 مفران آن افغانه با فیلکهای سوزان مانند خیل هجوم از شهر کمکشان ظاهر شدند و جمعی با جاطه
 برجی که مادر شاه در آن بود پرداخته آغاز خیره کی کردند مادر شاه سر اسبمه شده با پشت
 نفر تفکیکی که در اینجا حاضر بود بمداغه پرداخت و دلیران لشکرش نیز با استعمال توپ و
 تفنگ مشغول شدند و تا صبح همین غوغا در اردوی برپا بود ببت سحر که آن که ز گردن
 فروغ مهرنیر چون تیغ خسرو افان گشت عالم کبر طرفین مستعد قتال و تنبیهی ابدالی شد
 و بعد از محاربه مادر شاه تاب نیارده کوه سخت سفر صعود کرد و سواره و پیاده افغان
 به بنال ایشان تاختند مادر شاه نیز با جمعی از تفکیکیان متوجه سر کوه شد و جنگ سخت در
 پیوست و تا شام بازار کیر و دار کرم بود چون شب آمد هر دو لشکر آینهک مرعبت
 روز دیگر که باز هر دو طرف آینهک جنگ صف کردند ناگاه ابر نیره پیدا شده رعد

کوس حرب فروگرفت و آسمان کلوله لکرک فرو ریخت بیت برآید یکی ابرز کارکون فرو ریخت از دیده دریای خون جانین لابد بمهر خود نمودند بعد از چند روز ذوالفقار خان تمام امرای افغانه را جمع نموده عهد و پیمان را بنهیده فیما بین خود با به تکلیف و ایمان موکد ساخته و م عهد کردند که ایند فعه تا جان در تن و رمق در بدن است به کشتش و کوشش بپردازیم و بجهت حصول نام و نکت سر خود را در میدان جنگ کوی با بچه طفلان سازیم شاید بچوکان بهت کوی مراد بر بایم عربیه علی سعی فی طلب المعالی و لیس علی ادراک النجاح بیت ز پاشت آتش مانند خاکستر اجزایش بسی منشی بهم غیرت کار انجمن باید و در صبح آروز ذوالفقار خان بنا بر تعهد دوشینه با گروه افغان بهیت مجموعی در روز روشن بر معسکر نادر یورش آوردند و از آن طرف نادر شاه پیادگان تفنگچی را برایشان فرمود و جنگی در نهایت صعوبت واقع شد آخر با دلصرت بر علم ذوالفقار خان و زیده لشکر نادر برادر پیش بر داشته سکری کرد و قلعه ساق سلمان را که در جوار معسکر ایشان بغایت قریب واقع بود تصرف نموده سنکرگاه خود ساخت و هر روز از آنجا هنگامه آرای جدال شده بر اردو نادر شاه بتاحنت تا اینکه بعد شش روز نادر شاه دفع ایشان را بهم دانسته با توپهای آتش نشان و پیادگان توپچی برایشان یورش آورد و گروه ابدالی نیز دامن بهت چست بسته از خمهای کاری پهلونی منی کردند و از هر طرف برایشان حمله بامی آوردند لیکن چون قلعه متین برات بدست داشتند بمناسبت ساق سلمان نزداخته آنرا واکه داشتند و نادر شاه طعه ساق سلمان را تصرف نموده مسبت و دور و دران مکان بسر برد و گروه ابدالی هر روز از قلعه برآید پشت بدیوار قلعه با ایشان محاربه میکردند چون نادر شاه را محاصره کردن چنانچه طرف برات منظور بود پس در روز سبت و سیم محمد سلطان نام را مقرر کرده سته هزار کس کرده بتاحنت و تار طعه فراه و خاش و کده فرموده فرستاد چون افغانه ابدالی سواحل نهر برات نگاه میداشت خوف نیز به جت اینکه در دیکه جا با آب برات رود و طغیان داشت

نیمت زنده جان و پوزه کبوتر خان را بخت استغلا برافراشت و افغانه جرسنده سر راه برایشان گرفت و در قریه مشهور شمس آباد جنگ در پیوست نادر شاه او لایپادگان را فرمود که به مقابلۀ ایشان اقدام کنند و خود با فوجی از دلاوران در کمین فرصت نشست چون گروه ابدالی متوجه پیادگان دید از عقب آنها یکدفعه ناخسته اشتغال جنگ و رزید افغانه چون از دو طرف حذور گرفتار غما و سرد و چار بلا دیدند سلاکت جمعیت ایشان از بهم پاشید و لشکر نادر عقب کرده بسیاری از ایشان را در نهرهای عمیق گرفتار نموده بدار البقار رسانید و فوجی از بهم جان حذور را بجهت حفاظت از آتش محرق توپ در آب نمر زده جسم خاکی را بر باد فنا دادند و جمعی کثیر از ایشان بمعرض تلف درآمده تیغ نیز را علف شدند و بقیۀ السیف نهر مانده را شتافتند و میرزا محمد یحییان محمدرجها کشای نادری کوید در آرزو سه هزار نفر از لشکر ابدالی مقبول شدند و العمدۀ علی الراوی عربیۀ امین الافرازیوم علی الفتی ادا عرفت منه شجاعت بالامس روز دیگر بیت بامدادان کافآب خاوری سرزد از بام منهدم شد از قدم عسکر افوج شام نادر شاه کوچیده عازم بل مالان گشت و در هنگام شش بقریه ناکمان رسیده لصب جہام نمود و دو روز در دورا لشکرستین فرمود پس بکیم لشکرستین ساخته برجهای رفیعش بر بطلکت سود و برکت از نهران لشکر در کرد منزل حومور چال و خد فی ترتیب داد و هفت روز در اینجا اتراق کرد و دلاور خان یامینی نیز بآبته نهران بملکت آمد و از غریب امورا اینکه روزی در هنگام عصر نادر شاه از حیمه برآمده بتفرج قلعه شتول بود که ناکاه توپچیان ابدالی حیمه نادر شاه به نظر بسته از برج خاکستر توی انداختند که کلوله اش سقف چادر را شکافته در جایکه نادر شاه می نشست بر زمین آمده یکدفعه سجاکت نشست هرگاه نادر شاه بحیمه بود هرانیه از اسمیش میرست چون ده هزار نفر سپاه را بحفاظت لشکر نمره که در غربی شهر است گذاشته بود لاجرم ده هزار کس دیگر ابهر کرد و بعضی از امرای کار دیده بحفاظت لشکر ناکمان که در جنوبی شهر است گذاشته و ده هزار نفر دیگر را امر نموده که

در چهارم ذیقعد با توپخانه و تدارکات از هرات عبور نموده در محاذات راه کنج که در سمت شرقی شهر است سکر بسیارند و به بیداری تمام توقف نموده راه مرور بر افغانه میسازند و بعد از چند روز خود از قریه ناکمان کوچ کرده قریه اردو خان را که یک فرسخی است از مخیم خپام کرده در این روز ذوالفقار خان جمعی از سکر را بمقابله فرستاده ایشان را تا رسیدن بقریه اردلان سمرگردان گردان نادر شاه همان جا را معسکرو سکر ساخت و در همانجا خبر رسید که چون محمد سلطان مروی نامور تاخت و تاز سمت فراه شده بود و مذکور از حد و فراه گذشته با مصطفی خان نام ابدالی که حاکم قلعه خاش بود جناب کرده اورا مقتول ساخته قلعه خاش و کده را تصرف کردند و در همانجا توقف داشتند لهذا نادر شاه ثانی امام و بریدی بیک حاکم سیستان را با قشون سیستان و کرمان با تفاق محمد سلطان مروی بمحاصره فراه فرمود و مقرر شد که ابراهیم خان برادر نادر شاه با قشون سرحدات خراسان از راه طبرستان عازم شیر فراه شد سمرگردان حسب الصلاح او اقدام خدمت نمایند و ایشان رفته در موضع ده نو که تا قلعه فراه یکم فرسخ تباعد دارد سکر کردند و در روز و رواد ایشان در سکر علیردان خان برادر ذوالفقار خان که حاکم فراه بود با افغانه اسجاد و حوالی فره رود سریره برایشان گرفته محمد سلطان را با جمعی از سمرگردان قشون کرمان مقتول کرده بقیه سیف سکری شدند و علی مردان خان و روز بمحاصره سکر پرداخت در دوازدهم جمعی از قزاقان لشکر ابراهیم خان در آشنای کپوردار بسر وقت ایشان رسیده افغانه را از پیش برداشته داخل قلعه فراه کردند و بمحاصره قلعه فراه پرداختند و نادر شاه در حسینی که بقریه اردو خان توقف داشت در روز یکشنبه بنهنگم محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و چهار هجری ذوالفقار خان با جمعی از دلیران افغان از هرات ره عبور نموده بر سر سکر نادر شاه یورش آوردند و نادر شاه خود از این طرف با تمام سکر بفرم رفت و جمعی کثیر از طرف شرقی هرات برایشان فرمود پس از گردان بسیار و گرمی کاژدار ذوالفقار به مضمون عیب مزین با سپاهی زخوب بشیر که توان

تسلط نادر شاه بر افغانستان

زودن مشت برنشته و امن از دفع آنها برچیده عازم شهر گردیدند اما گاه سبش در میان آب هرات غلطیده از اسب جدا شد و به نیروی شناوری خود از آن محله که راهبند بهار رسایند بهیت بدست چپ و پای کردی شناه بدیگر دشمن همی جست راه و بواسطه دیگر سوار شده داخل شهر شد اما اسب سواری او بدست شکران نادر شاه افتاد و نادر شاه شکران خود را از چهار طرف فرمود که در آن محاکم محاصره بکوشند و نگذارند که افغانه جهت حصول نیاز بجای نماند اما افغانه بدان باکی نکرده هر روز از قطعه برآمده از اقسام ضرورت بدست می آوردند چون نمک از سایر ماکولات در هرات نایاب بشی فوجی را ذوالفقار خان برای تحویل نمک بهمت کرخ ارسال داشته و نادر شاه مطلع اشغال شد جمعی را با سستیصال آنها ارسال داشت و هر دو گروه با هم ملاقی کرده خیلی در محال صعوبت پیوست و اکثر افغانه در عوض نمک شور جان شیرین باختند و بقیه با قلیلی از آن بیضاغت شهر رسیدند ع بر غیر که در کان نمک رفت نمک شد همچنین هر روز از طرفین مایه جدال اشتغال داشت تا زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت و سیدالخان ناصری که از طرف شاه حسین غلجی حاکم قندهار بکمک ایشان آمده بود چون اکثر لشکریانش عرضه تیغ قنای بقیه از فقدان قوت گرفتار جموع و غما شدند لابد از شب غوغا صفر با جمعی خود از شهر برآمده جو پای مهر گردید و ذوالفقار خان نیز بواسطه رفتن سیدالخان دلی نظامی و نفاق اهل افغان که حصلت جلی و خاصیت فطری ایشانست دست چدر راست و اسباب شکست را درست دید پس چند نفر رؤسای ابدالی را خواسته با ایشان صلاح کرد که سبب نفاق حبیب خصوصاً درین موسم که بصورت نادر شاه دشمنی قومی در پی است مبادا که از شامست بی اتفاقی شاد دولت ابدالی منقرض گردد هر گاه بریاست من ضامن نیستم یکی دیگر که شایسته این امر جلیل میدانند پسند نمود با بابت کریمیه زیرا اینکه بحسب بی اتفاقی نام خود را از فقر مردان ملک نمایند ایشان سخن را پسند نمود و گفتند که ما بکومت الله بارخان رضا بید ذوالفقار گفت چند دولت بر خیزش

رجع میبندیم بسم الله پس چند نفر از رؤساء سرکردگان را نزد ائمه بارخان که در خدمت از
بود فرستاد و ایشان رفته بنا در شاه گفتند که حاصل از بیعت و ما چیست هرگاه واسطه گرفتن
هرات است ما نزد ائمه بارخان که پناه بآن درگاه آورده و در رکاب حاضر است میباریم
نادر شاه پیر چون از جرات ایشان استواید بود قبول نعمت نموده در هر دهم ماه فروردین سال
را با سرکردگان روانه شهر کرده بجلو صفت سرافراز ساخت و ائمه بارخان شهر رفت چون شب
برج دوباره را دیده او نیز با جمعی گردیده و در برومی نادر شاه بست تا اینکه در سیزدهم ربيع الاول
جمعی از دلیران را بر سرکردگی موسی خان و فوکی تباخت و ناز محال با غیث که در سمت شمالی شهر
هرات است فرستاد و سردار مذکور در شب از حوالی چشمه قرقظ در گذشت چون نادر شاه
از آن حال آگاه گردیده لهذا با جمعی از بناداران را با خود گرفته در محل موسوم بحجر نیل با ایشان محاربه
در پیوست و تا بیک ساعت شب رشته جیات جوانان جابین بدیره تیغ از هم سخت
تا صبح صادق رسیده فارقی اندک کرده شده هر یک بمنازل خویش رفتند چون غله و نمک
در شهر نایاب بود دفعه ثانی ائمه بارخان موسی خان سخت زنی را که رستم ثانی بود بلکه رستم بن
طفل خور و سال منمود ببت نمودی برش رستم نامدار سرخش چون طفلکتی نی سوار بطرف
بلوک سیاهو شان که در سمت شرقی جنوبی شهر واقع است بجهت حصول بختاچ از سال داشت
و نادر شاه باز جمعی را به تعاقب فرستاده جنگ سخت در پیوست چنانچه عرصه خاک از هجوم
خون گشتگان بسان خون سیاوش نگیس شد دفعه دیگر خود ائمه بارخان با جمعی از دلیران در
قریه کوزران که در سمت غربی شهر است بر ساحل هرات رود واقع است رفت چون
داشت که نادر شاه با توپخانه وارد حام موفور بتعاقب شنافت لایه آن هنگامه آرامی
قال گردید و نا هنگام شام از هر دو طرف بازار گیر و دار گرم بود ببت چو کو هر از آن دو
بناج سه چن فرود آمد از تحت علاج هر یک بجای و مقام خود رفتند و در جیت و یکم
شهر ربيع الثانی بنازی جمعی از فاعثه را ائمه بارخان بطرف کفر خان پوزه که در سمت غربی

شهر تباعده هفت فرسخ است بجهت حصول اطعمه ارسال داشت و جمعی از لشکریان نادرشاه که
 سرحد چنان حال بودند برایشان مطلع شدند و پنج هزار نفر کس حسب الامر نادرشاه برایشان تاخت
 و تفتاناً و غلطاناً فوجی از ایشان را بنحاک هلاک انداختند ایشان چون چشم بخت را از خاک
 غفلت بیره و دشمن با چیره دیدند بویرانند و حصارهی که در نزدیکی فریه کز بران واقع بود تحصن نمود
 شب را درهما بنجا نبر بردند و لشکر نادری قلعه را مرگروار در میان گرفتند تا اینکه طلعه فجر که
 خضر و زین افسر همراه با کاب شهب زرتین لگام سپرد داشت نادرشاه نیز با جمعی باستیصال
 محصورین علم غنیمت افراشت الله یار خان نیز واقف حال شده جمعی از دلیران استخلاص
 محصورین ارسال داشت و ایشان کمردانکی را بر میان بسته از میان لشکر نادرشاه که از
 مور و بلخ فروزن تر بودند به نیروی تفکک آغاز جنگ و بنای عبور قلعه گذاشتند و در آن بحر موج
 داخل شده بخرک عصای موسی که عبارت از تفکک باشد بملول آید گرمیه فاعلق البحر
 فکان کفر فزق کالطود العظیم لشکر نادر را که چه کرده بایران خود پیوستند و این اثنا الله یار خان
 نیز با جمعی از فرمان کین کمبک رسیدند و قلعه کیان نیز از قلعه خرابه برآمده جنگ کنان
 عازم شهر شدند اگر چه بعضی از ایشان مقتول شدند لیکن بخلاف مظنون اکثری از هجوم لشکر نادر
 که بجیباب بودند سالماً بقلعه رفته و از چنان حشر عظیم که بایستی احدی جان سلامت نبرد
 صحیحاً بهرات رسیدند چون فارسی زبانان موضع او به در جزو با افغانه و مساز و در مصلحت
 بهرامز بودند لاجرم الله یار خان دو هزار کس را بسر کردگی شنیدم و یار خان و اشرف
 سلطان افغان شخیخ قلعه او به که از طرف نادرشاه سهمیل خان اثنا جلوسجا غلش میبرد
 مأمور کرد و ایشان از بهرات عازم او به گردیده شب در خارج قلعه مزبوره کمین کردند
 هنگام صبح که در بچه خمدان نور مفتوح و دروازه قلعه کشاده افغانه بر قلعه ناخته و سهمیل خان را
 بار قهقش به دارالحواد فرستادند چون قلعه مستحون بدخایره و افره بود اکثر ایشان را بهرات
 فرستادند و باقی را جمع نموده بنای قلعه را بر گذاشتند و نادرشاه جمعی را به نیخرا و سجا فرستاد

بعد از کشتن و کوشش پویش برده قلعه را تصرف و ایاز خان را با جمعی بقیل رسانیدند و اندیاز
خان در مردمی و همت بیج کوناهی نکرد و با وجود اینکه در شهر هیچ آذوقه از جنوبات و نمک نبود
پنجاه کاهم قلعه را نگاه دار کرده در عین که سنگی که ابر شهر از شدت جوع بر حصول دانه بخوشه
پردین را میخندند و بجهت مشتی گاه عقد خرمن کهکشان میسختند و بیاداست منات
و سببال شیر از تابش صبح میسیدند و در هر طرف جانی بنانی و متاع خانه بخوانی میفرستند
و مشتریان از بی بضاعتی نمی خریدند نظم هرگز ایداران بودی هوس قرص خور بر آسمان دید
و بس کشته زان سنگی جانی تنگدل کرسنه نالان و سیران سنگدل مردانه و از هر طرف
آذوقه مراند و دخت با وجود اینکه اکثر لشکریان او که از کربان حصار سر بر میگردند و در عرض
حصول ماکول کلوله اشین نوش جان میکردند و در هر روز چندین رحم کاری میخوردند و هنوز در
بشام و شبی بر صبح نمیرسید چون عیال و اطفالش را در حین که بنادر شاه باغی شدند مادر شاه
جمله مجوسا آورده در نزد خواجه میداشت لاجرم در او ابر شهر حجب شیخ الاسلام فغان
با سعادت نام مقصد خود نزد مادر شاه روانه کرده اعلام کرد که هرگاه افغانه که در قلعه او به
محصورند یا کوچ و عیال بنده که در حضورند مرخص گردند سر آینه بدون خدر سلام خواهیم آمد
مادر شاه که چنین حالت را از حد امن خواست کوچ اندیاز خان و محصورین او به و شافلان را
رخصت نمود و اندیاز خان پس از حصول کام و وصول مرام زرش را که چندی در نزد مادر شاه
بندی بود مقتول نمود بیت ابر تحقیق برانند که بر نتوان خورد از درختی که بر دسایه سیاه
دکری و خود باز سپر غیرت بر سر کشیده رایست مخالفت برافراشت و در روز چهارم
شهر حجب در حینی که مادر شاه بتفرج فرار کا ز کاه مشتاقه بود با فوجی از دلیران از شهر
بر او تاخته آهنگ جنگ کرد بیت زهر کوشه بر خاست شور و شغف داده برآمد
زهر دو طرف و بسی مردانکها نمود لکن چون از طالع یآوری نبود باب متعاضبت
نیاورده شکست فاحش خورده بقلعه رفت نظم چه دولت نه بخشد سپهر بلند نیاید مردا

محاصره و تسخیر هرات

در کسند و در اثنای فراخمره سلطان فخرزئی که بر تنه و کالت ممتاز بود اسیر گردید چون
 محافظت بکردار از جانب الله یار خان بطایفه فخرزئی مختص لاجرم از هم جان مستعد
 شد که هرگاه در قتل او اغماض شود طایفه من در واره بر روی کماشکهان نادر می خواهند
 کشود پس نادر شاه بجهت امتحان مد عا در شب بیستم رجب امان خان فخرزئی که مجوس حضور
 بود بنا بر صلاح حمزه سلطان مستدعی تقدیم انجذمت کشته روانه شهر شد الله یار خان که مرد
 صاحب خرم بود دانست که مدعی امان چیست بجد و وصول شهر او را گرفته بر هر قدر
 بکشت حج گرفتن همان بود و کشتن همان بعد از ظهور این واقعه نادر شاه را نیز خشم گرفته حمزه
 سلطان را بکشت پس در هر طرفی از اطراف شهر باز کی قلعه بندی بنیاد نمود و از هر
 شکری فوجی از بهادران بقلعه جات مرکوره مامور نمود که بشده محاصره کار را بر قلعه کیان
 تنگ و غذای ایشان را منحصر بکجوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز که اجتماعت
 دیگر مفری و بجزیر قلعه مهر می ندیدند از مد استیمن در آمدند و الله یار خان جمعی از سرکردگان
 را نزد نادر شاه فرستاده رخصت کوچ و اتباع خود را خواست که بملتان بروند و شهر را
 بسپارد و در غره شهر رمضان المبارک استدعای او قبول گردیده سالم و غنائم با عیال
 خود بملتان تنافت و نادر شاه بعد از یازده ماه محاصره داخل شهر شد روس منابر و
 وجوه در اہم را با اسم خود زیب و زینت داد و برای کوچ و اتباع سا بر کرده ابدالی
 بار کمر از هر قسم دواب و الاغ سرانجام نموده امر نمود که ایشان رفته از سر حد مشهد تا سمنان
 جامی گرفته سکنا گیرند چون الله یار خان از هرات بفرار رسید ابدالی که تا آنوقت
 بقلعه دار می مشغول بودند از آمد او مایوس شده بعضی بقصد بار رفتند و برخی بخدمت نادر
 شاه تنافتند و نادر شاه خانی ابراهیم را به عجب الغر خان الکوژی که مرد بوشیار و
 اخلاص کیش بود داد و او را از قید اسار رهایی داده بجلاع فاضله سرفراز کرد و اکثر و
 ابدالی را برومی غنبد و سان دیده بسر کردگی او ملازم خود کرد و عجب الغر خان مذکور شش

سال کامل در خدمت نادر شاه در کمال اخلاص شعاری بسر برد و در اکثر محاربات جان فشانها کرده فتح بنام او ختم شد چنانچه در دغستان بهت کرد تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و صد و چهل و شش بجزیر سرخای خان لکزی تهر و زید و نادر شاه بقصد دفعش وارد قفقاز شد و سرخای با تمامی لکزیه دغستان بجد جمعیت نموده در کنار رودخانه در یکفرسخی فوق سکرست و پلی را که معبر مختصر بر آن بود شکسته عینای قتال و جدال نشت چون آن رودخانه در میان دره تنگ پس عقب جاریست چنانچه آینه موج روی آبش چهره نمای پشت ماهی است و از تنق قعرش کار غواص اندیشه در بناهی نادر شاه چون جاده را منحصر بجان بکت که اردی که لکزیه سکرست بود ندان جبران شد پس عبد الغنی خان الکوثری را که غضنفر میدان شجاعت بود بدفع آن فتنه فرمود و خان مذکور بجا با سر کرم عبور با جمعیت خود شد و به تدریج با طایفه باریکه از موی سر پیدا کرده چون نور بصر بمعه از دحام خود از رفو خانه گذشتند نظم بد انسان بدریاد روان داشتند که از خشکیش باز شناختند ستوران در آن آب سقائم به بردند از اسبان نازی کرو و سرخای خان چون آن چنان دید که در حوز باز دی انسان بود با جمعی از لکزیه تار رسیدن لشکر افغان خور آبکوه کشید و افغانه در تیر اندازی تقصیری نکردند هر چند که بسیاری از لکزیه در جین فرار بدار البوار رسیدند لکن سرخای خان که سر فتنه بود با معدود کوچ و اتباع خود را جریده بدیار چرکس کشید و مابقی لکزیه اکثری قبیل و قبیله اسیر افغانه شدند و خزینه و دینیه سرخای خان ظاهر و پنهان بدست عبد الغنی خان افتاد و جمله را بغیر عرض بخدمت نادر شاه رسانیده بشتر یفات مناسب با جمعی از اقربا خود سرفراز گردید بخت از خطر خیزد بزرگی را آنکه پیوده چهل بر نه بند که تیرسد از خطر باز در کان دوم آنکه چون نادر شاه بقصد دفع احمد پاشای عثمانی طو رفته او را در بغداد محاصره کرد و نزدیک بود که شهر مفتوح نماید که ناگاه خبر رسید که توپال پاشای سر عسکر دولت عثمانی که صدر اعظم سابق بود با یک لک لشکر وارد کرکوئنه شد احمد پاشا

محمود بعد از استماع این خبر در ابغامی عهدت و در قلعه دار سخت شد پس مادر شاه در عهد و
چاره شده دوازده هزار کس را با اتفاق بعضی از امرای محاصره بغداد بازداشت و خود در شب
یکشنبه ششم شهر صفر با بقیه افواج که کس خبر نشود از خارج بغداد برسم ابغمار حرکت کرد
روز دوم بامره رسیده به حضور لشکر سرعسکر که در انظراف دجله منزل داشتند فرود
آمد مادر شاه چون آن بجزوای را مشاهده کرد در کار خود حیران ماند و سحرگاهان بمقایله متعاً
لا علاج برخاست چون آن فخرادر خور بازوی خمینید به عبد الغفران با جمعی از ابدالی حاضر
در گاه شده و او طلب آن معامله شدند مادر شاه از درویشخواستند ایشان را قراول
ساخته بجنک فرمود و ایشان خور ابدف کلونه توپ و تفنگ ساخته بمحاربه برخاستند
و تعارب فستین بر برف فرسخ رسیده بود که جنود عینی و مبت لاری پی باغات افغانه بر
خواستند حملات مردانه و صدمات دیرانه کردند و رویت را به نیرو باز و ظفر پرور
از پیش برداشته بقلب سرعسکر که با کمال شوکت و شان در تخت روان مراد بر خوردند
و سرعسکر از مشاهده آن حال لاچار عازم فرار گردید که بکیده دیران سهکین و پلان عرصه کین
ستاقب رسیده بایشان در آویختند مادر شاه که چیتا فرار بود کسی را باظهار احوال معرکه
فرمود و او رفته احوال آورد که لشکر عثمانلو شکست فاحش خورده کسی نیست مادر شاه آن
امر عجیب را باور نمیکرد که متعاقبش عبد الغفران سر توپال پاشا را به حضور انداخته گفت
لظم که آتش ز دشمن برانگیختم باقبال شه خون او ریختم مادر شاه از نوید این مرده که در
خور بازوی خود نمیراست بغایت شادمان شده گفت آنچه خواش دارد بگویند که در
عوض چنین جان فسانی ادا کرده شود ایشان استه عاگردند که دود عا و ابریم اول اینکه
اسرار را که محسوس اند مطلق العنان سازند دوم آنکه هرگاه قند بار در انصرف شد به علان
را بصرف آن بر فرار نمایند پس مادر شاه اسرار ایشان را بمان لحظه اطلاق داد و در باره
دادن قند باز و عده نموده موقوف بوقت گذاشت و عبد الغنی خان را که شایسته تربیت

بود بخطاب خانی و حکومت کرده ابدالی صاحب رتبه عالی ساخته اورا با سایر سرکردگان افغان به
 تشریفات فاخره نواخت بیت از سر گذشته اند و بمیدان نهاده پای صاحب دلان که کوی
 سعادت ر بوده اند و مذکور همچنین با کرده ابدالی ملازم رکاب بود و خدمت شایسته نمود
 تا اینکه در سنه هزار و صد و پنجاه و هجرت نادر شاه فتح قندهار نمود پس ایالت انجرا بعبده
 خان الگوزنی عالم ابدالی که سالها طریق اخلاص و زبرد خدمت سکائی بود از قرار تعهد با حکومت
 زمین داور و کرم سیرات رحمت نمود و مذکور الحوس ابدالی را که حسب الحکم نادر شاه در حوض
 نشا بور و سایر ولایت خراسان بودند خواسته بقندهار آورد و اطراف و نواحی را از قرا
 تقسیم برادرانه فیما بین ایشان تقسیم نمود چنانچه تا حال بهمان تقسیم عبدالغفر خان ایستاده اند چون
 پس از چندی عبدالغفر خان مذکور چشم از بیداد پسر ربسته رحمت حق پوشت ح ح چشم ربست
 زبیداد پسر لاجرم نادر شاه نور محمد خان غلزالی را در عوضش ببرداری کرده ابدالی مقرر فرمود
 و در حینکه ذوالفقار خان ولد زمان خان با برادرش احمد خان از بهرات برآمده زرد شاه حسین
 غلجائی در قندهار آمدند و شاه حسین از قرار که مذکور شد ایشان را مجوس و مغلول نمودند و در حینکه
 نادر شاه قندهار را گرفت در روز فتح قلعه ایشان نیز از محبس نجات یافته زرد شاه آمدند
 نادر شاه در باره ایشان رحمت بیکران مبذول داشته ایشان را مامور ب حکومت مازندران
 کرد و احمد خان ریسا و ل صحبت خود کرد و هر دو برادر را از مالیات دیوانی مازندران معیشت
 بوجه کفاف مقرر فرمود و احمد خان همیشه در حضور خدمات شایسته و جانفشانیهای پایسته
 بطور سیرسایند کوبیده بشی نادر شاه از خواب برجسته اورا بحضور خاست و گفت بعد از
 مرگ من رتبه سرور بر تو خواهد رسید لازم که از من فراموش نکرده با ولاد من احسانات
 منای و بجهت شهادت قول خود یک گوش اورا فدر می چاک کرد و آخر بمصدق غریبه
 ارباب دول ملومون همچنان شد که نادر شاه گفته بود و او نیز در وقتی که خراسان را گرفت از
 حقوق نمک نادری یاد آورده شاه رخ شاه نواده اورا ایالت خراسان داد و چنانچه متفضل

نخاسته خواهد شد انشاء الله تعالی و پس از آنکه مادر شاه در شب یکشنبه پانزدهم جمادی الا
 قری در سنه هزار و صد و شصت و شصت بخری در قح آباد جوستان باغوامی علی قلیخان برادرزاده
 اش گشته شد بیت بشاگاه سرفعل و نایب داشت سحر که نه تن سرنه سمرناج داشت
 بیک گردش جرج نیلو فرس نه مادر بجا مانده اداری سحر کاها که اینجور انتشار یافت اردو
 اندر شاه بهم برآمده طوایف اوزبک و افغان بفر کرده کی نور محمد خان غلبرائی با اتفاق احمد
 سدوزانی برادر ذوالفقار خان ولد زمان خان حاکم سابق هرات که مرد می جبار بود و بهواه خواه
 دولت نادری نیز بود پاس حقوق اجاق را مرعی داشته یا کرده افشاریه که منب اموال
 می نمودند آغاز سنه کرده اند افشاریه نیز جمعیت منعقد نموده با افغانه بجاد که پرداختند و
 ایشان را پیش انداخته اردو را غارت کردند احمد خان و نور محمد خان چون کشتن و کوشش را
 بیفایده دیدند دسته افغان را برداشته روانه قندهار گردیدند و اهل ابدالی بفر کرده کی نور
 محمد خان مذکور که بعد از فوت عبدالغفر خان بفر و سردار ابدالی بود بفر سپردند و احمد خان صد
 رانی سیاوول نیز با ایشان بهمنان و قندهار رسیدن تابع امر و نهی نور محمد خان علیه ای میبود
 چون بقندهار رسیدند اعیان افغانه ابدالی نور محمد خان مذکور را که مردی خشکی دماغ بود و او را
 شایسته مرتبه بزرگی نمیدانستند از حکومت و سرداری معزول کردند و ع لایق افسر نو دهر
 و رؤسا و سرگردان هر گروه چون حاجی جمال خان بزرگ نئی و محبت خان فوفلزی و موسی خان سحان
 زنی مشهور بدو یکی و نور محمد خان غلبرائی و نصر الله خان نورزی و عجزه در مرار فیض انار شیر سرخ
 بابا که در وسط مادر آباد واقع است جمع گشته و مجلس مشاورت نشسته گفتند که چون پس ازین
 ما طایفه را در دولت ایران وجه معاش نماند پس بهتر است که یکفر از مبان خود که شایسته
 سرورزی و لایق به تبه بزرگی و برتر داشته باشند گردیم و بتا بعش یکدل و یک جهت
 بوده با اتفاق او از صدمه دولت بیکانه ایمن نشیم متوئی جمع کنند آن امیران آن بان
 آنچه بودند اشکارا و نهان جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهر بار

احوال احمد خان درانی

۲۳

چون بود کا قلم مار شاه نیست بیش ازین بی شاه بودن راه نیست یکدگر راه که تیا یاری
 کنیم پادشاهی را طلبکاری کنیم زانکه چون کشور بود بی پادشاه نظم و ترتیبی نماند و سپاه
 پس همه در جا بجای آمدند سرسره جوای می شاهی آمدند چون هیچ یکی از ایشان سرسره وری
 و بگری فرو دهنی آوردند چند روز در میان ایشان هنگامه قتل و قتل و معرکه اغماض و بیان گرم
 بود احمد خان صدوزائی در آن میان کوش بجاورات ایشان داده از غایت همت اظهار
 از خود نمیکرد تا اینکه در ویشی مسمی بصابر شاه که در اصل از لاهور بود چون از محاوره سرداران متوجه
 گفت که گفتگوی عبث نکنید که شایسته شاهی و بایسته شهنشاهی احمد خان صدوزائی بوده است
 بعد خوشه گندمی برآورده بر سر احمد خان بجای افسر زدهم از آن روز احمد شاه پادشاه درانی شد
 و صورت حال صابر شاه نوعی است که مذکور از باشندگان لاهور بود و همواره بهیئت محمد و
 کردش میکرد و چینی که احمد شاه از اردو و زمار سر جدا شد مذکور نیز برافت ایشان بقدر
 آمد بعد از سلطنت احمد شاه اورا بسی احترام کردی چنانچه گویند در حین بارعام اکثر ایام مخصوص
 سخت نشسته دست بکوش و پنی شاه زده گفتی از احمد بین که چه سان سلطنت احمد شاه
 و بعد از چند روز ویش مذکور بلامور رفت و در اینجا نیز اکثر روزها که بای کر با بن ابطل حنیه
 بر پا کرده اسبها را زکمر ساخته را در پیش حنیه قطار میکرد و میگفت سلطنت احمد شاه ابدالی
 را در لاهور جتا میکنم و شهنواز خان این ذکر با خان حاکم اینجا این سخنان را حوصله اش بر نماند
 اورا شهید کرد فقط در حین گفتن صابر شاه در ویش اکثر خوابین درانی چون حاجی جمال خان
 بارگرنشی و سردار جهان خان فوغلرشی و غیره نیز سلطنت احمد خان رضادادند بحجت اینکه
 قوم صدوزنی در طوایف درانی شرفیه قلیل بود و ایشان میدانستند که او در سلطنت
 ملاحظه خاطر امراء و درانی را خواهد کرد و الا اگر بملاحظه نفس سرکش تسلط و مغلوب نمود هرانیه
 خرابی دولتش در طوایف درانی سهل و آسانست
 اورا از پا در اندازیم.

باب در ذکر سلطنت احمد شاه

چون در سنه هزار صد و شصت و یک هجری مطابق هزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی احمد خان جالس سریر ریاست شد در اسمالت قلوب اعیان درانی و روساء ابدالی کوشیده هر یکی را بفرار مادر شاه خطابه‌ها ازانی داشته چنانچه شهنواز خان بامیرئی را که در اصل یکی خان نام داشت بمنصب وزارت و لقب شاه و لیکنانی سر فراز و سردار جهانخان فوغلزئی اسپهان کرده بلقب میرز بن خان و خان خانان و شاه پندخان بحق زبیر الملقب امیر شکری ممتاز فرمود جهاندار گشت و شهنشاه شد فلک حشمت و آسمان جاه شد چون نقد و جنسی که بدان اسباب سلطنت را تمثیلت پذیرد بدست نداشت بسی اندوه کین میبود قضا را در آن وقت از مویذات اقبال انیکه نفی خان اخته یکی شیرازی را که مادر شاه بهجت آوردن مالیات کا بر و پشاور در حین حیات ارسال داشته بود درینوقت برافقت ناصر خان و خزینه دار قند بار شد احمد شاه از اجکم سالی که نکوست از بهارش پیداست نیک گرفته نامی مبلغ را که بقدر دو کرور بود متصرف شد بدان سبب امر سلطنتش نظام کلی پذیرفت و ناصر خان بعد چند از محبس فرار کرد و بقولی بعضی رجعت احمد شاه رفت و به پشاور رسیده مورث شورش و فساد گشت و احمد شاه روس منابر و وجوه ذاینرود را هم بنام نامی خود مقرر نمود حکم شد بر قادیچون با احمد پادشاه سک زن برسیم و زراشت ماهی ناباه و خاتم را بشکل طاس ساخته بر فکش رقم کرد الحکم لله یا فتح احمد شاه در درانی و بعد از انتظام امور قند بار چون از نزد ناصر خان شنید از قند بار عازم تاجیکه و پشاور گردید بعد از رسیدن جابل شنید که ناصر خان طینان دارد و حاکم کابل که از متعلقان ناصر خان بود تا ب مقاومت نیاورده بهمت پشاور گریخت و ناصر خان در تنبیه اسباب نبرد شده اول بقطع صد خان محمد زئی که از اعظم روسای اشقر بود چپاول انداخت صد خان بجوی جلال آباد فرار رسیده در محال لال پور بقصد موبوسی احمد شاه

مشرف شده در سلک امراء عظام درآمد و احمد شاه بعد از تسخیر کابل و سرانجامی امور بخرو و کل سپاه
 انجارا باخو برداشته عازم سمنیال ناصر خان شد و در موضع لال پور که مابین جلال آباد و پشاور است
 صمد خان محمد زئی اشتر سرسلاطین فارزنده بجلاخ فاخره سرافراز شد بر جی کونین چون احمد شاه
 از محال کابل سرور جها بجهان فو ظر نیز امتدته الحیش کرده بود صمد خان با سرور مذکور یکجا شد
 احمد شاه را ندیده عازم تنبیه ناصر خان شد و ناصر مذکور چون خور ابانی ناصر دید از پشاور
 بی خبک و جدل فرارید و داخل چچه و هزاره گردیده و احمد شاه همچنان سرور جها بجهان را
 فرمود که تعاقب ناصر خان را از دست ندهد و خود با کمال حشمت داخل پشاور شده اکثر
 بلکه تمام روسای یوسف زئی و خفک و غیره بشرف قد مبوسی اش مشرف شدند و همه
 جلاخ فاخره داده بمناسب ارجمند فواخت و بعد از سرانجامی امور انجاء عریضه از سرور جها
 خان رسید مبنی بر اینکه بعد از آنکه غلام عبودیت فرجام بعزم تنبیه ناصر خان از دریای
 سند عبور نمود ناصر خان باب مفاومت در خود ندیده سمیت لاهور فرار کرد و عیالش
 با مال و منالش بقصر اردو می کیهان پوی درآمد الحال از هر قرار که امر باشد بسر و جان
 پذیرایم احمد شاه چون در اندک زمانی فتوحات چنان که کمان داشت دست داد
 لاجرم هوا سرک کبری و بخت آزمائی در داغش صعود کرده نکاشت که تا آمدن بندگان
 ما بهدر انجا هست بر توقف و تهیه سامان سفر باید کجاست که ما نیز بعد از سرانجامی امور
 بسرعت تمام رسیدیم و اکثر سرکردگان پشاور را سان دیده بباط سفر و جاده نور دیده
 و در برابر قلعه اتک بر نرسند جسر کشی با بسته پار کردید چون در آنوقت حکومت لاهور
 از طرف پادشاه دلی مفوظ حیات الله خان الملقب شاه نواز خان پسر زکریا خان
 خواهرزاده قمرالدین خان وزیر بود خان مذکور کاغذ متضمن بر نصرت احمد شاه ابدالی
 بذریعه قمرالدین خان خالوی خود بدار الخلاف نوشت و استمداد طلبیده هنوز فوج ابدانوار
 شاهجهان آباد رسیده بود که احمد شاه ابدالی بدانجه دور رسید و شهنواز خان کبکرت شکر

خود مغرور شده از لاهور باد بد به سنگین برآمده ساحل نهر چناب را محسوس کرد احمد شاه در محاذی مذکور درین طرف نهر منزل کرد و چندی در فکر چاره کار شده روش پورش نادیر را که در جنگ بغداد و عبور از دجله کرده بود بخاطر کدز ایند پس باده هزار سوار انتحالی نه کام صبح کاذب الیغار بسمت کدز کاسی کرد که چند فرسخ از اردو بالا تری بود نمود و بجای توکل اعلی الله عبور کرده بجانب شهر لاهور راه رسید چون شنوار خان طلیعه شکر احمد شاه که بدان سرعت کمان نبود شود سر اسیمه شده بمصدق و قذف فی قلوبهم الرعب تمام اردو اسباب را بر حال خود گذاشت و فرار راه سمت دہلی را برداشت چون فردا صبح خبر فرار شنوار خان شایع شد و شکر باش در خیال فرار بودند که احمد شاه رسیده تمامی اموال و توپخانه و اسباب اردوی شاهی را متصرف گردید و روز دیگر اردوی خود را از دریا عبور داده بحضرت تمام حسب المرام داخل شهر لاهور شد اما چون شنوار خان را اسباب و توپها و شاهین با و اقبال بسیار مانده بود احمد شاه در اینرا از انصاف آن شوکت و حشمت افرید و راجه کان جنو بامو با سایر راجگان محال خجیب بشفرت قد موبوسی فا گردیدند فقط محمد شاه کورکانی حاکم دہلی چون قبل از آن سپاه فراوان بسر کردگی احمد شاه پسر خود و سر کردگی نواب قمر الدین خان و وزیر و ابوالمنصور خان صفدر جنگ و کسری سنک رجب جیپور و جالمان تالپری و دراکله جکروانی و الله سنک حیت زمیندار پتیاله و عبداللہ خان و فیض اللہ خان پسران علی محمد خان و وهیلہ بقلع احمد شاه درالی فرستاده بود در عرض راه شنوار خان بابیشان پیوسته صورت احوال را عرض نمود و بعدی بحسب اینکه او را به بیدلی و بجعلی منوب سازند جلال مہیت و محال قوت افغانہ و دہا پرستخسہ ایشان را بیان فرمود که از شنیدن آن ہراسی در ملوب امرای دولت کورکانی پدید آمد چنانچہ نواب قمر الدین خان و وزیر عیال و احوال و ائصال خود را بمعہ عبداللہ خان و فیض اللہ خان پسران علی محمد خان و ہلہ بسر ہند فرستاد و خود بہ جنگ اقدام کرده بمعہ افواج متوجہ ماچی و ارہ شد و احمد شاہ و رانی برین قضیہ اطلاع یافتہ فوجی جرار را بسر کردگی بعضی از امراء کبار بہ تسخیر محال سر ہند

بصورت اظهار سال کرد و او شان رفته سر بند را گرفتند و پسران علی محمد خان را با غلام
فراوان بار دو آوردند نواب قمرالدین خان از شنیدن این خبر سر اسیمه شده عازم محال سر بند
شد چون احمد شاه درانی نیز عازم سر بند بود تلافی عسکرین در محال مالو پور که شش گروهی
سر بند است رخ نمود چند روزی جنگ فراوانی بود بعد از آن کسری سنگ راجه صیور که از
اعظم راجهای هند بود به نبرد احمد شاه ابدالی پیش آمد پس از جبهه تاپ شمشیر ابدالی را
بناورده در محال بد حالی بگریخت و در آنای جنگ کلوله توپ از قضا به چینه نواب قمر
الدین خان وزیر رسیده بر روز بروز دو مرد و جنگی صعب در پیوست اگر چه دلیران درانی
در جنگ هندیان چیره بودند لیکن از اتفاقات غریبه چند عراده بان که در لاهور بدست
درایان آمده بود درینوقت آورده خواستند که کار فرمایند چون نمی فهمیدند و در طرف
ارو و خواتش دادند قضا را بدالبیب حادّه غریبی رخ داد اکثری از درایان بدست خو
درخواست زده سوختند و باقی عمل نبریت اموجند ازین جهت احمد شاه درانی را دست
از کار مانده پس نشست و عازم صلح گشت و بقرار ازادر شاه آب سدر احد صلح مقرر کرده
مراجعت قضا بار نمود و احمد شاه کورکانی نیز بدلی بر گشت در عرض راه از واقعه بایله بدخو
محمد شاه کورکانی شنید و بدلی رفته بعد از تفریه جالس سر بر گردید و نواب صفدر خلیف
منصب وزارت و بمنو پسر نواب قمرالدین خان را بصوب داری لاهور و ملتان
مقرر کرد و احمد شاه درانی علم مراجعت افراشته در بر ولایت متصرفه جده خو معتمدات
مقرر کرده بقصد بار آمد بتایید یزدان و پروی بخت خداوند کشور شد و تاج و تخت
در کج بکشد و لشکر بخواند بدامن زروسیم و کوهر فشانند ازین جهت نایره حسد بریاطن
بعضی از امرای افغانه مشعل شده بعضی از ایشان باهم مصیحت کرده عازم قتل احمد شاه شدند
یکی رفته پادشاه را بران مطلع نمود و احمد شاه که در سابق از ان از لوح حسین ایشان نقش حسد
استنباط می نمود و این سخنان نیز بران افروخته لاجرم فور محمد خان علیزئی میرافغان و مجت خان

فولزی و که و خان و عثمان خان پوچی باشی و بعضی دیگر از امراء افغانه که مایه فساد و فساد و غنا و بخت
 و حبس که سوار شده در موضع شمالی شهر بر تپه موسوم به مقصود شاه فرار داشت حکم قتل فرمود
 و اسبجار به مقصود شاه موسوم نمود و در بهمان سال که سال سوم جلوس بود شوق شیخ خراسان
 و امنیکه شد بطرف هرات با سپاه فراوان روانه شد چون حکومت هرات از طرف شاه رخ
 بامیر خان عرب تعلق داشت عزم احمد خان را بشاه رخ نکاشت و خود علم متقابل افروخت
 و احمد شاه بهرات رسیده چهار ماه کامر شهر را محصور کرد چون محاصره طول کشید از
 طرف شهرخ امدادی رسید فخط و غلام بسیار رخ داد و اهر سر تنبگ آمده برج خاکسرا
 بلا زمان احمد شاه سپردند و در اینان داخل شده قدم استیلا افشردند و امیر خان پاک
 ثبات افشرد و کشته گردید و شهر تصرف افغانه آمده روز دیگر احمد شاه داخل شهر گردید
 بعد از انتظام امور ولایت چون شنید که شاه رخ حشری عام انجمنه تربیت شیخ جام
 رسیده است پنجاه سوار اتجایی را بسر کردی سردار جهان خان فولزی بعزم شیخون
 اردو شاه رخ از سال کرد بعد از رسیدن اسبچارون دید که شاه رخ بعد از شنیدن اخذ هرات
 و کشتن امیر خان از سر که رخ بر نافته است خود با ساقه لشکرش رسانیده جعفر مقول و جزیر
 مغلول ساخته مراجعت کرد و صورت حال امعروض داشت احمد شاه بعد از انتظام
 هرات در ویش علیجان هزاره را حاکم شهر کرده خود با لشکر بهر بهتصال شاه رخ و شیخ
 مشهوره سپرد شاه رخ را تاب حرب نماده حصار می و در شهر طوس متوار شدند
 بر بنیوال کشت و بر روز دو نفر سواره یک نام از شهر در کمال مردانه کی بر آمده با جمعی از یک
 نازان خود بر لشکر درانی میا خستند و شمشیر کین آخته اکثر را از پامی انداختند و پس از
 توجه لشکر درانی در کمال آرامی و تنور بشهر میرفتند پس از تحس و تحقیق معلوم شد که نادر
 قلی میرزا و نصرت میرزا نواد های نادر بودند پس از امتداد محاصره فخطی عظیم در شهر مشهود
 رخ نمود و شاه رخ بر اسیده به مصالحه احمد شاه راضی شد و احمد شاه نیز بدان راضی شده شهر را

شزاده تیمور را که آخر ملقب بنمور شاه شد و از زمان مادر سردار ارض اقدس کرد و رود خلا ساخته و مبلغ کذا فی بصیغه نعل بها گرفته دست از محاصره برداشت و توجه به تخیر نیشابور که در دست عباسقلخان بیات بود گذاشت عباسقلخان مذکور چون از توجه احمد شاه شود لا علاج پایی بیات افشوده لشکر آراست و بمقابله برخاست اما لشکر درانی سپاه اورا لمحظ ابریش برداشته در شهر نیشابور محصور ساخت و بمحاصره پرداخت عباسقلخان چون احمد شاه را بر زور و خورام مقهور دید حیران شده با سیف الدینخان عمورخو که مرد مهربان و پیر بود در آن باب مشوره نمود مذکور در جواب گفت چون نتوان عدو را بقوت شکست بحلیت باید در فتنه بست در بیوقت که قرب زمستان است صواب آنست که لشکر دزانی را بامید مصالحه مدتی معطل نمایم تا اینکه دست برد دست برد نماید و تاب از ایشان بر باید ما بر ایشان تباریم و از پایشان در اندازیم چون ز سرهای سخت و بر شید بفسر و همچون مرد میاه ما چو خورشید اندران حالت از کمین که برون روم ناکاه کوه بامون ز بول حمله ما پر شود از خروش و او یلایه ریزد آنقدر خون که چون ما بر هفت کردون بهم کنند شاه عباسقلخان را مشوره عم پسند آمده با احمد شاه بنا گفت تمام از در مصالحه در آمده مدت دو ماه بلیت و لعل اورا معطل نمود تا اینکه سر از زمستان شدت کرد و برودت هوا افزو بعد از آن احمد شاه دانست که سخن در کجاست پس بی استیاضه غالب را مغلط از دوره شهر برخاسته مراجعت بهرات کرد اتفاقاً در آن زمستان برودت هوا بصورت استیلا کرد که زبان خامه از شرح آن عاجز است چنانچه گویند در حین نزول کافر قلعه که در سمت غربی بهرات است شب بحد رسیده که مرد مرطاعت طاق شده اکثری شکمها اشتران خود را پاره کرده در آن در میزدند تا از سرمای پایند و جمیع که خواستند تا خود را از سرما بره و قریب رسانند در حین عبور از آب بهرات رفو به تنه اش خاک هستی بر باد میدادند القصه مشقه نفر از زمره لشکر در آن سفر شدت سرما لقب شد و توپها ناند و احمد شاه در

کمال به عالی بالشکر ابدالی و اعلی شهر برات شد چون از ناصیه حال درویش علیخان هزار به یکریکی
برات خط فساد ظاهر بود او را معزول و شاه زاده تیمور را بجلو مست آنجا منصوب کرد و خود نظر
قند بار مراجعت کرد در سال دیگر که سنه هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بود باز غم تیغ خزان
خصوصاً نشا بور او را دامنگیر شده پس بجهت فتح قلاع چون توپ کلان نبود هرگاه بود در نش
دشوار می نمود لهذا چاره اندیشید و چنان کرد که هر سوار را یکین تبریز چو دن داد که تا نشا بور
برده در انجا بدهند و پس از وره در جلگامی نشا بور به نیرو استادان فرنگ و هند و شا
قالب ساخته توپ عظیمی ریخت که بوزن سبب من تبریز کلوله مجوز دپس از ریغ و اتمام توپ
را بر باره نشا بور بسته اول کلوله که انداختند بقول علی قلی میرزا المللق باغضا و سلطه
از دیوار قلعه جسته از دیوار انطرف باره شهر گذشته ربع فرنگ دیگر رفته بقدر سه ذرع
در خاک نشست لهذا نشا بور یان را از صدمه و فریاد توپ رشته طاقت کیخته از در
ایمان درآمد و عبا سیلخان پاپی ثبات افشرد آخر او نیز چاره بخر تسلیم ندیده بسلام
احمد شاه فارغ شد و در کمال خجالت عذر کنایان گذشته خاست احمد شاه نیز او را بخشید
و جوش را بخلع فاخره آراست و مردانکی مرهم بیات را پسندیده جمعی از ایشان ملازم مخف
با عیال کابل را در چنانچه تا حال در محال غنیم و کابل سکنا دارند و حکومت نشا بور را مطابق سابق
به عبا سیلخان داده خود عازم مشهد طوس گردید و سردار جهان خان فخر علی و نصر خان بلوچ را
با فوجی از سپاه بدفع علیمردان حاکم طون و طبلس امر کرد آنها رفته در لغورات آن ملک قتل و غارت
بسیار کرد و علیمردان خان بخت پیش آمده در موضع کاخک و کیا باد تلافی فریقین دست
داد و هر دو لشکر کمال مردانکی کردند چنانچه کار از بتر و تفکات شبشیر رسیده بلکه ازین نیز
ندشته طرفین پیاده شده در هم آویختند و مشت و گریبان هم را گرفته بضرب خنجر
خون هم میر میختند آخر سردار جهان خان غالب شده علیمردان خان با جمع مقتول و بر مغلول
شدند بقبیه السیف نیم جانی در ته پاکشیدند و سردار مذکور بعد از انتظام سرحدات نزدیک

و دور بارض اقدس مراجعت کرد و بوقتی رسید که احمد شاه بجا صره مشهد مشغول بود و همچنین پنجبر
سوار انتخابی را بسر کرد که شاه پسند خان اتخ زنی بناخت و تاز سبزووار و بسطام فرستاد
و مذکور رفته بعد از تاخت اخذ غنائیم نامعدود بدست آورده معاودت کرد و قنار
در عرض راه جمعی از سواران قاجاریه ستراباد بر خورده جنگ برپا شد و شاه پسند خان کور
شکست فاحش خورده جمعی کثیر از ملازمانش مقتول و مغلول شدند و بقیه در غایت شکسته حالی باجه
شاه پیوستند احمد شاه بدان سخن باکی نکرده همچنان مشغول محاصره بود و بعد از آنکه طول محاصره
بشش ماه کشید شاه رخ را تاب نمانده پسران خود را با جمعی از سادات و مشایخ شهر محبوس
فرستاد و بجزیت روضه امام رضا و حق نعمت نادر را در اورا بمصالحه ساخت و قرارداد
که مبلغ کذا فی البصغه لغیر هیا بخرانه عامه رسانند و خطبه و سکه را بنام احمد شاه بلند آوازه
دارد و محالات جام و با خور و تربت و خوف و ترشیز را که باین هرات و مشهد
با احمد شاه واکدارد شاه رخ انام را طاعت بر دیده گذارده یکفتمار سمعنا و اطعنا لب ترکرد
و شیخ مهر ابدین قرار یافت از الطاف احمد پادشاه شاه رخ بر تخت شاهی تکیه کا
و پس از انعقاد مصالحه احمد شاه مراجعت هرات کرد و از اینجا بقندهار رفت بعد از
استقرار اینجا چون مکررا بسمع انورش رسید که معین الملک میرمنو حاکم لاهور و ولد نواب
میرالدینخان از فرط استقلال و زارت احمد شاه کورگانی و مادرش را میل کشید و خود بعد از
چند برض منبطه در گذشت طره بارخان ملازمش و مغلانی یکم زوجه اش بر تنی و فوق میرداخت
و بهکار خان و لدروشن الدوله طره بارخان را که مختار کار میرمنو بود منهم کرد که میرمنو را بر
داده قید کرده بقتل رسانید خود والی شد لاجرم تسخیر لاهور را و جبهت ساخته با سپاه منصوب
نامحصور از جاده کابرو پشاور عازم آنطرف شد چون آدینه بیکت خان دو آینه الی عازم
لاهور بود ازین جهت مغلانی یکم براسیده از سردار جهانخان خانان امداد طلبید
و احمد شاه در رفتن سرعت کرد و بجنبان داخل محال لاهور شد و بعد از انشطام اینجا چون دید

که کار دولت کورکایه بانجام رسیده است قصد تنجیر دہلی کرد و بار سال مراسلات اکثر
 امارات با خود متفق ساخت و از راه سرہند کوچ بر کوچ را ہی شد نواب نجیب الدولہ قریب
 بکرنال بہنقال آمد مشرف قذیبوسی شد و عماد الملک غازی الدینخان وزیر مع غریز الدین
 عالمگیر ثانی بن جهان دار شاہ بن بہادر شاہ بن اورنگ زیب پادشاہ کورکائی در قبضہ
 زیلہ کہ دہ کروہند دہلی است بسلام فایز ند و از طرف احمد شاہ تغقات وافرہ مہندول
 شدہ باتفاق ہمہ گیر داخل دار الخلافہ دہلی کردیدند پس از آرا مر حیدر احمد شاہ درانی بصلاح
 و صواب دید عالمگیر ثانی وزیر مع سردار جہانخان از تنظیم الدولہ سپرد و مکر نواب قمر الدین خان
 برادر میرمنو چاہ لکت روپیہ طلب نمود کہ بدیجبت منصب وزارت ہند را بقرار پرد
 بہ مذکور سپارد و چون مومی الیہ قبول نکرد لہذا بجرم خان خواجہ سرگفت کہ در صد و پنجست
 شدہ اموال و مبالغہ اورا معلوم کند و مذکور بعد از تخص و تجسس مکان او مبلغ دو کروہ روپیہ
 رایافتہ داخل خزانہ عامرہ احمد شاہ درانی کرد و قریب چہرہ وز در دہلی مقام کردہ سردار
 جہانخان فو فلزنی کہ بتعاقب عماد الملک غازی الدینخان فرار سال کردہ بود پس از
 فرار غازی الدینخان مذکور بصوب فرخ آباد و قتل عام ہنود متہرا اورا تنہا بر بعضی سخنان
 بہ خصوص غاست و در عوض آن وزیر شاہ و لیخان را ہمہ ارسال کرد وزیر مذکور نیز بعد از ضبط
 اموال انجا شرفیاب حضور یافت احمد شاہ درانی صبتیہ محمد شاہ کورکائی حضرت بکرم صنا
 نام را بجمتہ خود و دختر عالمگیر ثانی را برابر تیمور شاہ پسر خود خواستہ بعد از پرداخت نفای
 دہلی را بہ غریز الدین محمد بن محمد شاہ بن محمد عالمگیر تفویض کردہ و نظام الدولہ پسر قمر الدینخان وزیر
 منصب وزارت و نواب نجیب الدولہ را امارت اسجاد اذہ خواجہ و فیروز کو حال بہ
 روز مراجعت محال افغانستان کرد بعد از رسیدن بہرہند عبد الصمد خان محمد زئی ہشت
 مکرر بر حکومت انجا سر فرار نمودہ بپاہور آمد چون سکھان امرت سر کہ اکنون با بر سر مشہور
 اکثر اوقات بی اعتدالی میکردند حکیم والا بقل ایشان صادر شد بعد از قتل ایشان و انباشتن

مالاب امیر سرشزاده تیمور را به نیابت سردار جهان خان فوغلرئی در لاهور گذاشته بلندخان
سردوزائی را بصوبه دار کشمیر و جمو سر بلند ساحت و خود از راه پشاور علم مراجعت قندھا
افراشت چند در اینجا درنگ نکرد که اوازہ اختلال هند و سرداران اینجا کوش زد
بمایوش شد توضیح انبمقال آنکه بعد از رفتن احمد شاه چون راجگان هند و سرداران پنجاب
دیدند که عرصه در حرب از وجو احمد خالی ماند آدینه بیک خان که از عمده سرداران پنجاب
بود در حین بودن احمد شاه در هند خود را در جبال سواکت مخفی میداشت و قنطرقت
میبرد درینوقت سیرانجام سپاه کرده بادی به فراوران عازم سیخ لاهور شد و سکان آمد
سر نیز بادی دو ملک بر خاسته و با تیمور شاه چند دفعه جنگها سردانه کرده در بر دفعه
فایق شد ندو در هندوستان نیز چون عماد الملک غازی الدین خان که از سردار جهان خان
که بختی بفرج آباد رفته بود در اینوقت فرصت یافته از صوبه دکن و غیره املاک جنوبی امداد
طلبید از آنطرف کنوا و صوبه دار ملهار و ناپل سپه سالار جنگور او و سورج مل جات بالشکر
بای بسیار بادی آمدند و نواب غازی الدین خان مستطهر شده به سیخ و دلی عازم شد و نواب
نجیب الدوله شکست خورده در دلی حصار می شد بعد از امتداد زمان محاصره بطرف
سهارنپور که بخت و دلی را عماد الملک متصرف شد از آنطرف آدینه بیک خان بر سر
لاهور آمد سردار جهان خان و شزاده تیمور چون دید که لشکر کم است و خصمان بلوای نیلایا
دارند ناچار لاهور را گذاشته در چار محل و زین آباد رفته سنکرستین بر کرد و خوبستند و
قنطرقت دوم احمد شاه نشند و آدینه بیک خان بعد از تصرف لاهور خواجه میرزا جان نام را
حاکم شهر کرده خوب بالشکر بر سر سرفراز خان افغان که از طرف احمد شاه بصوبه دار رود آبه
میان سیلج و بیاه قیام داشتند رفت و بعد از جنگ صعب او را شکست فاحش داده
دو آبه را متصرف شد و لشکر مرتبه را نیز بادی خود ترغیب کرده بحضور غایت با اتفاق
ایشان بجنگ محمد خان بهشت لکری میبردند رفته صمد خان مذکور از کمال تنو و دور خصم و

و کمی خوراک بایکی کرده در صدد حرب ایشان بجنگ پیش آمد و پس از کبر و در بسیار و قتل کفار آخر
 گرفتار شد و اکثر از سپاهش شهید شدند و سپاه مرته بعد از تاخت و تاز محال نمرهند تمامی و نج
 بلاهور آمدند و از اینجا با اتفاق قازم چهار محل و قلع شهزاده بنمور شدند شهزاده و سردار جهانگشا
 هر چند جنگهای تنهائی نمود لیکن چون سپاه افغانی کم و لشکر نمرهند زیاده بود پس از نیم آنکه
 مبادا شهزاده مذکور دستگیر گردد و بلا رود که سرزند فوج افغانی را با خود به بهانه شلخون
 آراسته به کام خفتن سوار شده نامبر نمرهند هیچ جانه ایستاد و اندر یار پاره شده پشاور را
 مسکن نموده عرایض احوال محبت پدیدار سال کرد چون از فرار شهزاده آدینه بیک خان
 و شکر مرته شنیدند و قضا سوار شده داخل اردو شهزاده گردیدند و اکثر مسلمانان را
 شهید کرده اردو را غارتیدند و مسلمانان مغلول در محال قضیت بامبر سر برده تالاب کلان را
 که احمد شاه انباشته بود و سپس بایشان از خس و خاشاک پاکت کرد و شهزاده را تا کنار نهر
 سند تعاقب کردند در اینجا تا پل را بمعه چند هزار سوار گذاشت که سوار اهل نهر انکبائی
 کرده نگذارند که داخل دیار نمرهند شوند و آدینه بیک خان با لشکر مرته مراجعت کرده بسر
 نمرهند رفتند و حکومت سر نمرهند را بصدیق بیک خان داده خود بدو آیه رفت و لشکر
 مرته نمرهند رفته بر فاقه عماد الملک و غیره بحیب الدوله را در مقام سکر مال محاصره
 کردند شورش عظیمی در اطراف نمرهند و ستان در هر موضع برپا شد در بوقت غازی الدین
 از نواب شجاع الدوله استمداد طلبیده و بحیب الدوله نیز از نواب شجاع الدوله مذکور
 کمک خواست نواب مذکور در امداد احدی از امرین متردد بود آخر بواسطه هراس علی ای
 غازی الدین خان که با جنکبار خان افغان نموده بود تقویت بحیب الدوله را از روی حرم
 بهتر دانسته بالشکر فروان درین شده و جنگ داخل قلعه سکر مال شده از غایت شجاعت مرته را
 شکست داد

در بیان جنگ احمد شاه در هند با قوم مراته

چون از عرایض شهزاده تیمور و سردار جهانخان و نواب نجیب الدوله گذارش شورش هندستان
 مشهود خاطر احمد شاه درانی گردید جمع آور سپاه قندهار و کابل بنموده به تخیل تمام داخل
 و غارم غزاه کفار و استر و دلاهور و دلی شد از استماع آمدنش تا بیل مراته که خبر کبر لشکر افغان
 و کلبهان ساحل انک بود بطرف هند که بخت و آدینه بیک خان نیز برض صعب در گذشت
 عماد الملک غازی الدین خان چون از آمدن احمد شاه شنید فی الفور داخل دلی گردید غریز الدین
 محمد عالم گیر ثانی را با انتظام الدوله و لدم الدین خان بهانه اینکه با پادشاه نوشت و خوان دارند
 مقول ساخت و علم جنگ احمد شاه افراخت و جلکورا و مراته را با سپاه جرار فراول کرده
 خوابا دیگر مراته در عقب راهب شد و جلکورا و بعد از عبور دریای جمنا متصل محال کج پوره با تا
 بیل که از آنک نمیا آمد ملاقی شد بعد از احوال معلوم کردن احمد شاه به در اینجا منزل کرده بنکر
 متین بر کرد و خود کشید چون احمد شاه از دریای سند عبور کرد شهزاده تیمور و سردار جهانخان
 را مقدمه الجیش کرده خود با سپاه کینه خواه در عقب نهضت نموده داخل شهر لاهور شده
 خواجه میرزا جان را بدست آورد در اینجا بسیار از سرداران و امرای افغانه چون حافظ
 رحمت خان و غنایت خان پسرش و دوندیخان کنهزی و عیبه سرداران در اردو شرفیاب
 حضور شده بکلم شاهی روانه خدمت شهزاده تیمور شدند و هم از اینجا خوار با فوج رو بپسله به
 سکر مراته با که در کنار نهر جنبه بود رسانیده حرب سخت بر پا کردند لیکن سبب پیادگی از
 خدمت سواران مراته و جات نیک به تنگ بودند اگر چه از دور غارت اخلای نمینمود
 بعد از آنکه احمد شاه از احوال رو بپسله دانست جمعی از لشکر سوار جرار را با مداد سال در
 و خنیز در فستن سرعت نموده بعد از دشتن صورت جنگ شنگ جان را امرزدن
 شک کرد و ایشان از اشتراک خود حصار می ساخته بزین پرداختند و دسته غلامان نصف

شکن نیز حسب الحکم او از کداز دیگر از در بای جنبه از طرف پشت سکر حضم ضروب کلوله با
 ساختند بعد از یکروز بسیار تا پهل کشته شده جنگور او زخم برداشت و باقیه السیف مرده
 علم فرار داشت و عماد الملک غازی الدخان را نیز هراس و آفرافزوده دلی را گذاشت و
 جاده کپه و سورج لجات را برداشت احمد شاه سکر آبی را بجای آورده در محال استقلال
 داخل محال دلی شد اما از بی نظامی سکر افغان اکثر بازارهای دلی چو رشد کونیند در دلی ناسته
 روز احوالی بود که کهنی حشر بر پاشد روز چهارم جاز زده امان باقی ماند کان حاصل شد چون
 بعد از کشته شدن عزیز الدین محمد خطبه و سکر دلی را با اسم علی کوهر شاد که پسر عزیز الدین محمد شاد
 بن جهاندار شاه بود بلند او ساختند بودند زیرا که پدرش عزیز الدین او را ولی عهد کرده بود
 احمد شاه درانی او را خواسته و بغایت مهر بانی در باره او مبدول داشت و اکثر ارجا
 عده هندوستان مثل اجماعی حیو و مار واره و غیره چون از آمدن احمد شاه شنیدند از اسباب
 پیشکشها کرده مطیع گردیدند بعد از انتظام آنخدهوات با سکر اسلام عازم سمنیصال سورج لجات
 شد در اقل رسیدن به قلعه ثابت که که سورج مذکور خزانة خورادران گذاشته آرام کرده
 نام گذاشته بود در سیده بعد از محاصره شانزده روز قلعه را مسخر کردند و دخیار را بدست
 آوردند و حافظ حمت خان بحسب استدعای عماد الملک و سورج مل زوشاه رفت
 و عفو جرایم ایشان را استدعا نمود و نیز نواب شجاع الدوله بهادر و نواب احمد خان نیکش
 از فرخ آباد بقدموس احمد شاه آمدند بعد از نوازش فراوان نواب شجاع الدوله بواسطه
 مردانگی که با نواب نجیب الدوله در باب دفع لشکر آدینه بلکان کرده بود بلقب
 فرزند خانی لقب شد چون موسم برشکال سجد احمد شاه بسبب گذراندن موسم باران
 در انوپ شهر رفته خمری کرد چون خبر قتل دپا و شکست باچی را و جمع و کنیان رسید و
 حیرت از کاشانه و ماغ شان برآمده و اکثر سرکردگان نشان برافقت سردار کل مرآت بهاد
 نام برآورنداده بالاچی پشوا و دیگر سرکردگان چون وسواس را و پسر حاجی را و جنگورا و

صوبه دار ملک بهار و شمیرا و پسر باجی را و که مسلمان بود زیرا که از بطن مسلمة تولد شده بود
 زیرا که قاعده هندو است که فرزند تابع ماد است باده هزار سوار و دوازده پلتن هزاری که
 نواز مردم انگریز که داخل دیار بند شده بودند و ابراهیم خان کار و سر نیز با جمعی از دلبران که در تنور
 طاق بودند و بمعه یک هزار توپ و ششک که توپچیان ایشان اکثر مردم فرنگی بودند و دوازده هزار
 راوت و پته باز و غیره پیاده و سواره که کوفته عدو ایشان بسته گت که معادل سه صد هزار سپاه
 باشد میرسد روانه استیصال احمد شاه و استراد محاکم بشدند چون از آمدن مرا تته های
 دکن احمد شاه شنید در شش درجیرت افتاده لیکن چون دانست که قندهار و وراست و خدا
 بخور متوکل علی الله بعد از انقضای موسم باران باتفاق صوبه داران هندوستان عازم هندوستان
 گردید و باتفاق نجیب الدوله و حافظ الملک و فیض الله خان پسر علی محمد خان رود سیله راهی
 شد چون قبل از ان نواب عماد الملک غازی الدین خان و سوریج ملجات که از دربار تاهیه یوس
 بودند داخل افواج قوم مرا تته شده ایشان را سخت به تخر و دلی کشید چون حاکم اسحاق میر یعقوب علی
 خان بامیرشی که در شاه جهان پور سکنا داشت و وزیر شاه و دینان بواسطه هم قومی خود او را حاکم
 دلی کرده بود سپاه مرا تته او را در شهر حصار می کردند و بعد از چند روز یعقوب علی خان مذکور بر رضا
 وزیر قلعه دلی را گذاشته روانه اردو شد و بهاء و غیره سرکرده دکان مرا تته دلی را متصرف شدند
 و در کمال سخت با هم می گفتند که بعد از قطع افغانه مسجد جامع دلی را بتخانه عظیمی می سازیم هم این
 سخن دبدبه و جلال او را معلوم توان کرد و عبدالصمد خان محمد زئی بهشت کمری و میان قطب
 شاه و غیره سرداران را در اسحاق با نجابت خان بندلت تمام شهید ساختند و بر قلعه کنجوره
 تاختند چون خبر تاختن لشکر مرا تته بر کنجوره گوش زد احمد شاه شد فی الفور در حرکت بصورت
 کنجوره و دفع خصمان را سرعت نمود و چون از مقتولی محمد خان بهشت کمری و میان قطب شاه
 و سنجاب خان رئیس کنجوره در موضع با کیت شنیدند روانه و به کلاخ و غش سحبه و غارت
 که لبان ریج و صف از آب دریاں جنبه پارت شو و در آن بهر زمین از آتش بازو بر کفار کلوله بار

لیکن چون از دفور باران دریای مذکور طبعان داشت چیران شد و بجای غلام خانه حکم کرد که
 فی الفور جهور در آب بزنند و اطراف ایستاده شوید زیرا که کشتی با جمعیست سواره
 غلامخانه که چهار هزار سوار میشد متوکلًا علی الله جهور در آب زدند و بعضی گویند که اول کسی را
 که احمد شاه حکم اسب در دریا انداختن داد احمد خان خیبری بود که با دو هزار قوم خود
 بدر با جمعا انداخت و جمعی از قوم مراته که کلبهان سواران نهر مذکور بودند چون حال را بدینوا
 دیدند بر ایشان کلوله باران نمودند احمد شاه چون احمد خان را در میان بلاد در چهارم وجهت
 بملا دید سواران را دلدی داده که آب دریا کم است بیکت یکت پیاده را بر سوار بر پشت
 اسب بردارید و قدم در دریا گذارید و خود نیز بسم الله مجرا با و مرسا با کویان اسب در
 نهر جنبه انداخت و بسوی ساحل تاخت سواران لشکر چون پادشاه را داخل نهر دیدند لا
 علا جانہ تمام داخل دریا گردیدند فظم بدانسان بدر بادرون تاختند که از خشکس باز
 نشناختند دلیران که شتندزان آب تند ز تیزی دریا بگشتند کند اگر چه از آب
 در بازمان ندیدند ولی جمعی از ضرب کلوله کفار بدر بقا رسیدند چنانچه احمد خان خیبری
 مذکور را در میان آب تن از آتش نفک سوخته خاک و جوش بر باد فارت و سفینه
 و جوش غریق لجه اهل شد بعد از آنکه تمامی اردو از افغان و هندی از آب جنبه پاشند و کلبهان
 مراته عازم فرار پس احمد شاه حکم فرمود که هر کسی نمد زین و رخوت جهور امروز در آفتاب
 انداخته خشک نمایند و بیاسایند که فردا احتیای جنگ ایم و مسفل توب و تفک مردم
 اردو لباس ما خشکایند شب بیاس گذاریند و صبح کوچ نموده و دگر ده رفته قریب سرا
 سنا لکه که مخیم سپاه مراته بود زوال اجلال فرمود و صف بار آراسته بخمال جنگ اینک
 پیش رفتن کردند سخت سردار شاه پسند خان استی زنی که بحضورش ایستاده بود امر فرمود
 که فرما این امروز از دست به پنجم تا با سپاه دکنی چکنی سردار مذکور به چشم گفته با سوار بای خود که
 قریب شته مرار سوار بود سوار شد و با قراولان ایشان برخورد و جنگ پیوست جمعی از کلا

سینہ بجلوئے تفکحت سپاہ مراۃ از دست بردش فرارید و خان مذکور سر بای مقبولین را
بریده از نظر انور شاہی گذر ایند احمد شاہ این فتح را الفاتحہ الکتاب دانستہ خان مذکور را
تختین وافر کردہ خلعت پوشانید چون انجیر بہیاء و غیرہ سرداران دکنی رسید از بچہ پورہ کوچ کر
داخل محال پانی پت کردید و احمد شاہ سواران درانی را بتاحنت و ناز فرمودہ دور و پیش تمام
اردو ایشان را بجدی گرفت کہ یک سوار جمعیت خود جدا نمیتوان شد و از این جہت
لشکر مراۃ در دور خود خندقی بس عمیق کند و از شنجون اہل اسلام فارغ باشند احمد شاہ چون
در دور ایشان شکر دید متحیر گردید کہ با ایشان چکنہ زیرا کہ ہم بسیار مذہب ہم شکر دار پس حکم انحراف
خدیعہ از روضہ حیلہ دو ستہ کردہ واپس کردید تا کہ بخیال خصمان رسید کہ سپاہ اسلام را نیز دومی
کا از ارنیت منجوا بہند کہ ہمیں نہانہ خود را واپس کشند و بولایت خود روند بیک دفعہ از لشکر
برآمدہ عازم غارت گردیدند لاجرم سردار جہاں خان فو ظرئی را کہ با جمعیت خود در جنگلی منتظر فرست
بود بیک دفعہ بر سپاہ مراۃ تاحنت و بزور بازوی خضم افکنی اکثر کفار را از پا در انداخت کونینہ
چہار پنج ہزار سر کفار و ابریدہ بخدمت شاہ والا جاہ رسانید و مورد انعام شایان گردید و روز
دیگر سرداران ہندوستانی متحابہ مثل نواب شجاع الدولہ و نجیب الدولہ و غیرہ بہ حضور پادشا
آمدہ عرض کردند کہ ایوم کفار مراۃ کونینہ پندت نامی را بسر کردی چند ہزار سوار جہانہ برسم ایضا
بر سر عیال و اطفال و فرستاد ہر گاہ چنین وقوع یابد ہر آئینہ مرکب برزند کی مار جہان دار دشاہ را از
شیندن انجیر زک غیرت در حرکت آمد حاجی عطا محمد خان و حاجی کریداد خان بامیرئی را کہ ہمد
روز از قند بار رسیدہ بہ حضور بودند حکم فرمود کہ برای حفظ ناموس سرداران ہندوستانی
فی الفور سوار شوید و راہ گویند پندت مذکور را گرفتہ اورا نکند از ند کہ عازم غارت مسلمانان
کرد و حاجیان مذکور در نماز دیگر روز مذکورہ با سوار و جمعیت خود سوار شد و شش نفر عباس
و پانصد سوار رسالہ نواب عثمانیت خان ولد حافظ الملک خان را از اردو می شایہی با خود
برداشتند و راہ جنگل برداشتند و در شب تار بمعبر دریا می جنبہ رسیدہ پار شد ند و درین

نماز صبح طاقی گویند پندت و سپاه کفار شده غفلت با کفار و بختند و جمعی کثیری را به تیغ پدید
 خون ریخته بقیه البقیه راه فراد پیوند و سر گویند پندت را بریده با هفت هشت هزار سوار
 برداشته مراجعت اردو نمودند هنگام دیگر و دیگر داخل اردوی کیهان پوی گردیدند از
 آوردن سر با پادشاه خوشحال سپاه هند و ستانی مرفه الحال شدند خلاصه کلام که مدتی دراز
 مرد و فوج هند و مسلمان سپاه در لشکر باختر بودند و روز جنگ قرار می نمودند لیکن در هر
 دفعه دوسته هزار کس مراسته از تیغ سپاه احمد شاه خسته و نباله میگردیدند زیرا که حکمت بالغه اقتضا
 داشت که لشکر کفر از دست فوج اسلام کند و بهم از این گونه حد و ثبات بود که لشکر اسلام دلیر شد
 بجنگ کفار اقدام نمود و لاله ایشان را چیدار که با وجود وطن و ملک بیکانه و کی لشکر با سپاه
 مراسته که در عدت از مورد و طمع بیشتر بودند محاربه نمودند اما کارهای خداوند را تعبیر راست نیاید
 و عجب نماید چنانچه گویند در شبی در جنب اردو اسلام سپاه بر نمودار شد و بتانی سپاه اسلام
 هند کرد و در اینجا لشکر داشتند جبران شدند که ایشان لیانند که بیک دفعه از سپاهی سوار بر پیش آمده
 بلفظ دکنی پرسید که پاگاه یعنی لشکر کدام سردار است مسلمین چون زبان و کفن شنیدند دانستند
 که سپاه خصم است تیغ آخته شد و برایشان تاختند بعد از کشت و خون بعضی دیدند که ضعیف
 بای بار با خود دارند چون پیش رفتند معلوم شد که خزانه بسیار از شهر دلی بار کرده و اردو
 کفار میبرد لیکن در شب تار جاده را غلط کرده از طالع احمد شاه بدینجا رسیده پنداشتند
 که اردو مراسته است و گرفتار شدند چون خزانه بدان بسیاری که در حقیقت کج باد آور بود
 احمد شاه را بدست آمد تمام را بر سپاه اسلام چه هند و چه افغان قسمت کرد و سخن گویا چون
 سپاه مراسته از بیم تاخت و تاز فوج اسلام از لشکر میخواست بیرون شدند ازین جهت آذوقه
 برایشان بسته شده قحط و غلامی و افروغ نمود و محصور لشکر ایشان بچاه بلالی طول کشید بعد
 در اردو برایشان محطی شد که اکثر استخوان حیوانات را مثل اردو ساییده میخورند و دو ایشان
 بعد از آنکه کاهی کا میزند که روی حیات را چون جو کا میزند آخر الامر دستکشند که هر کا

در سرک ملاک تویم بہتر آنت کہ در میدان جنگ بقل سیم پس مقابلہ را جہتا شدہ از سرکر آمدند
ازین طرف سپاہ اسلام اعلام جنگ افراختند و بر کفار تاختہ کفار در اول مرتبہ غنایت خان
سردار اسلام ہندستانی ولد دوند خان را شکار روار در میان گرفتند و میجو استند کہ
کارش را تمام سازند کہ احمد شاہ درانی مطلع شدہ حاجی عطائیخان قندہاری بسر کرد کی بعضی
از سواران بامداد غنایتخان ارسال کرد خان مذکور را چون آب و دانہ تمام شدہ بود اہل
دامن گیر شدہ کسان کسانش برد تا اینکہ بر قتل کلولہ خورد و جان بقا بقض ارواح سپرد بعد از
احمد شاہ درانی ستہ چہار فوج جرار اسچا بلکی کی پی ہم بخلاص غنایتخان ارسال کرد چنانچہ ایشان
مرتبہ بہ مرتبہ پیش شدہ تفکات ہامی خود را سر میدادند و پس می ایستادند و باز فوج دیگر ہمین قرار
بیش میشد و از سریش خصمان سینہ ریش چنانچہ از کلولہ بارانی ایشان بہا و راو کہ کلان ترین سر
داران ایشان و بواس او کہ سردار دیگر بود جان بہالکت دوزخ سپردند و فیلان نیز از جہم
کلولہ و صد ہامی پی در پی شکست رزم کردند چون فتح و ظفر منوط بتایید ایزد او راست نہ
بروز باز وی سعی بشیر از تہاجم پیلان اضطراری عظیم در اردو کفار غارض شد شکست خوردند
و از این طرف سواران درانی با وجہ کمی دست از کم یاریدہ بحکم کم من فتنہ قلیلہ غلبہ فتنہ کثیر
در شکرے پاؤں سر دکن افتادند و داد و لیری دادند و دلاوران مسلمان ہندستانی نیز در
جان سانی کفار در بیغ نکردند غرض کہ اہل اسلام تا ہنگام شام سلاح آسا بدیج کفار قیام کردند
یکی از سرکردگان مراٹھ زندہ رفت مکرملہا راو کہ خود را در سرک مسلمان ہند زدہ بواسطہ
ناشناسائی بدر رفت و دیگر مہاجی سند بیاعم دولت راو کہ با وجہ زخم کار فرار نمود و
و بقول صحیح چندان مردم از کفار مراٹھ کشتہ شد کہ کفنش قابل اور و علوی سازد چنانچہ
یکت لکت ضبط کردہ اند کہ تمام دشت پانی پت از لاش کشتگان پر بود و بسیاری
اسیر کردند چنانچہ یکی از اسیران ابراہیم خان کاروی بود کہ اورا از نظر احمد شاہ گذرانیدہ
واحمد شاہ حکم قتل اورا فرمود ہر چند نواب شجاع الدولہ شفاعت اورا کرد فائدہ نداد

زیرا که احمد شاه چند دفعه بواسطه بهیمی اورا ترغیب کرد قبول نمود و غنایم لایعده و لایحیی که در حیطه ضبط نیاید بدست چند فیروزمند افتاد و هر یک از سرداران مسلمان هند سالی بخلع فائزه سرفرازی یافت و احمد شاه از راه عنایت بغایت خان فرمود که این فتح بزرگ بتو مبارک باد آفرین بر مردانیکهای که از او سرزده و دیگر از آنکه گفت که فتح بدین بزرگی بزور سرچشمه این مشت خاک نسنده است بلکه از رحمت باری یزدان پاکت بود که اهل اسلام را از دست کفار سفاک خلاص نمود الحال شکر از یزد متعال بر تمام اسلام بلکه بر کافه انام فرض و فرض است اکنون که هند و سستان از ابل غرور داخته شد باید که بآرامی و آسودگی در آن گذرانیده بدعای از دیاد عمر و دولت خدا داد قوی بنیاد بنندگان ما مشغول باشید که من غم مراجعت افغانستان دارم و از میان شما نواب شجاع الدوله صوبه دار لکنه نور با خود میبرم چرا که اورا فرزند خوانده ام سرداران متفق الحکم عرض کردند که چون رایات عالی عازم ولایت است نواب مذکور را باید که در اینجا بگذاریم تا ما را بهار از شر کفار نگاه دارد

پادشاه نیز به حسب مرضای ایشان ساکت شد و حکومت دلی را بشاه زاده عالی کهر بن عزیز الدین المقلب بشاه عالم داد لیکن چون مذکور در بنگاله بود میرزا جوان بخت پسرش را به نیایش در دلی گذاشت و وزارتش را بشجاع الدوله و امارت لشکرش در کف بنجیب الدوله داده خود در سنه هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری علم مراجعت بمبت قندهار برافراشت و دیگر بحال دلی نیامد اگر چه دو دفعه دیگر نزد داخل بنده شده است لیکن از ابناله و سرهنه گذشته است چنانچه بیاید فقط بعد از آنکه در سنه مذکوره احمد شاه درانی باشکوه سلطانی از هندستان مراجعت نموده داخل دیار قندهار شد چون همیشه بخیال داشت که شهر نادرا باد را که بواسطه قرب جوار چین و ذباب و آجام بهوایی روی داشت خراب کرده شهری دیگر در منزل خوش و موضع دلکش بسازد در یوقت غمش جرم شد سخت بخت انصرام آید مرام تهری عمیق در سمیت غری نهر از غنذاب کشید بدشت برد تا در اینجا شهر

بماز و لیکن چون آن موضع در قمت غنی خانی متعلق کرده الگوزنی بود و ایشان از ساختن شهر
در جوار خود بایستاد و فسخ غنیمت نموده بعد از چندی که والد شاه روانه دار بقاشد برده در
انجاد فن ساختند و آن موضع را بروضه موسوم کردند بعد از آن خاست که شهر را در حد فسخ غنی قرار
مسی بر دو قلعه بسازد و آب ترنگ را که در غن و بنبت با تسنیم و کوثر لاف مساوات نمیزد
در میان شهر جاری کند اما طایفه بارگزیده نیز بصورت الگوزنی تعمیر شهر را در جوار خود
نکند اشتد احمد شاه که مرد حلیم بود ایشان را نیز آزرده نمود تا اینکه طایفه پول زنی را رک
هم قومی و وسیله صلح رحم در حرکت آمده با احمد شاه گفتند که در هر موضع از املاک ما که
شمارا بجهت تعمیر شهر پسند باشد مضایفه نداریم احمد شاه از ایشان خورسند شده در موضع
که حال شهر است آمده رجحه کشید و دوازده قلعه زمین را بهنای شهر پسندیده و بقرار
قمت برادرانه تمامی اقوام درانی و غیره را در اینجا جاداده تا هر کسی از برای خود مسکن و
موسن بسازد و دیوار قلعه را به نیروی استادان خردمند که از اطراف هندستان و این
حاضر آمده بودند خیلی زمین و بسی متین بر آورد و قبه کلانی در وسط بلده بر سر مطلقای چار سون
بنا کرد که سی ذرع و سی ذرع است لیکن از استناد معمر شنیدیم که معمار کسب چار سون
استاد بندی بود در غایت هوشیار و خند سی در نهایت پرکاری بعد از آنکه پایه ها
کسب را تمام کرده افراشت و احمد شاه در ساختن خیلی سرعت داشت و استادان کور
بجبت اینکه تا بنا لنگر خور انما نمکند کسب بدین وسعت را پوشیدن بجز در است سهل انگار
نمید و بعد از آنکه بلوغ شاه پوشیدن قبه بسیار شد استادان کور در حقیقه بطرف نشا بور کرخت
و احمد شاه پس از خبر شدن هر چند استادان دیگر را به پوشانیدن کسب امر میکرد اما چون پیش
کسب چنان وسیع از دست اهدی نیامدی اقدام نکرد و پایه مدت شش ماه همچنان بماند
بعد از آن روز در همان استناد سابق آمده عرض کرد که چون بنا نشست خور انما نمکند کرده بود
اگرش می پوشیدم هر انیه می غلطید الحال که پایه ها خشک شده وقت پوشیدن است بعد از آن

کنید در غایت استحکام پوشانیده مورد انعام گردید و پس از تمام باره و برج و خندق
اکثر شایخ و سادات و علما و فزارا خواسته بعد از دادن انعامات و نذورات بدار
پرداخته گفت رَبِّ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَدَرْقِ اَهْلِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اَمِنَ مِنْهُمْ
بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَاَمْتَعَهُ قَلِيلًا ثُمَّ اضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ
وَبَلِّسِ الْمَصِيْرَ و بعد از آنکه از عمرش پرداخته او را با احمد شاهی موسوم ساخت و مدتی
در اینجا باری و استراحت بسر برد و در سال دیگر وزیر شولیان با میری را بسر کرد و کی شش
هزار سوار جرار به پنجر محالات بلخ و بدخشان امر نمود بعد از رستن وزیر مذکور شاه مراد خان
پی حاکم بخارا بمعاذنت اهل بلخ برخاست و وزیر مذکور صورت حال اسجدت احمد شاه
نگاشت و پادشاه مذکور بعد از استماع این خبر با جمعی از لشکر جرار بصوب بلخ ایلعار کرده از
جاده هرات رفت و از مرور و عبور نموده میمنه و اند خود شیرخان را متصرف شد و
شاه و لیخان مذکور را به پنجر قندز و بدخشان امر کرده ارسال داشت و خود علم غم تنجر بخارا
افراشت شاه مراد خان با جمیعت فراوان در قرشی بغرم مقابل و مقابل احمد شاه آمد
احمد شاه درانی از حرم بمصالحه راضی شد و ختم سخن بر این شد که نذر آمویه فیاچین دولین
حد باشد و خرقه رسول الله صلی الله علیه و آله را که سلطان و بیس قرنی رسیده و مبرور دهور
بمال بخارا نقل شده مانده بود و برادر احمد شاه بفرستد تا زیارت نماید و شاه مراد پی
خرقه مبرکه که را در کمال عزت و عظمت نزد احمد شاه فرستاد و احمد شاه او را از فتوحات
غنی و عطا فات لایسی دانسته بعد از تیز نذورات و نصیبت صدقات زیارتش
مشرف شد چون میدانست که خرقه حضرت در تحت ملکیت احدی نیست هر که او را
بغظیم نگاه دارد عزت و تجلیل رود و در خور قولیت است پس از آنجا خود برداشته
مراجعت نموده بار کرد و نوالیان آن خرقه مبارک که اکثر مردم اوزبک بودند و چون حال را
بینموان مشاهده نمودند پس در شبی صندوق مبارک را کشوند و موضعین لکتنین خرقه را

که محل مس مبارک عهد نبوت قطع نموده جاده بخارا پیمودند و احمد شاه خرقه مبارکه را از جاده
کابل بقندهار آورد و چندی در حال میدان اورا گذاشت تا مردمان کابل بخود و کلبه زیارتش مشرف
گردیدند چنانچه تا زمان ما در حد مشهور برای مسجدی را مزار ساخته اند و گویند در اینجا چندی خرقه
مبارک بود و بعد از آن اورا بقندهار آوردند تا مدت حیاتش در مسجد جامع کهنه که در جنب
جنوبی محله بردار نیست موضوع بود و بعد از طعش تیمور شاه پسرش در جنب شرقی مقبره پدر
کنسید و مسجد و حوض ساخته اورا در اینجا که هست نقل نمود فقط وزیر شولیان مذکور بعد
تسخر قندار و بقلان و پندخان و نشان زن حکام در آن شرفیاب حضور شد و مورد انعام و
مهور و مدتی در بابانی شکرکشی در احمد شاهی بآرامی سپرد تا اینکه در سنه هزار و صد و هفتاد
هشت شیند که طایفه سنگان از کپرنجاب جمع شده و قریب بقناد هزار کس قلعه خنداله را
که از شهر امرت سر هفت کرده مفاصله دارد محصور کرده اند و تمام پنجاب را پر شور و شور
لاجرم وزیر شولیان بامیران را امر کرد که تو اچیان بجبت جمع آور و شکر امر نمایند که بزود
بیایند بعد از اجتماع عسکر سبت پنجاب ره سپر شد بعد از عبور نهر سند سگان چون خبر
ورفوش کرد درانی را شنیدند دست از محاصره باز داشتند عازم فرار گردیدند و بر سر
زین خان میهند و بهیکن خان بالیری و مرتضی خان بریچی و قاسم خان و غیره که از طرف احمد شاه
درانی حکام و غیر محالات بودند ایلغار نمودند و احمد شاه پس از مجر شدن بران قاصد می
رؤ زین خان که در قریه مشهور کبکوب بود ارسال کرده اعلام نمود که اضطراب نکرده بردانگی
تمام بحرب و غزای سگان قیام کن که انشاء الله تعالی در آن رخ فلان بنده کان با قانع سر
سگان خوابم شد و خود در عقب ایلغار کرد و در حین سپهر وقت سرداران رسید که ایشان را
از کارزار سگان کارزار بود و سینه با افکار و چند فیروز مندر با بقتل سگان امر کرده در
طرقه یعنی کفار افر بلکه کانم جواد منتشر شده و بسیار می پیود مردار شده در خاک است
افتادند و سر بیاورد و اند همه هندوان سینه ریشان شدند چو زلف مجنم پیکان شده

مخاطبه احمد شاه با طایفه سکه

سر بلندان زیر پلخت لخت فرو ریخته جویند از درخت گویند قریب بیت هزار شنگ
مغلول و مغلول شده بقیه استیف روی بود برقرار نهادند و احمد شاه شکر الهی را بنقدیم رسایان
بعد از سکنا می چند روز مراجعت محال افغانستان نمود و بدستور سابق حکومت انجمن را به زین
خان حصار داده بقصد باز آمد در سالی دیگر که با رستم افورش رسید که شنگان امرت سر حشری
انگیزه شب در روز بغارت و تاراج پرداخته زین خان تنگ کرده اند و هوا غرا و هوس تاشان
سواد بند و انکیرش شده بالشکرتشایان در موسم رستمان روانه هندوستان شد بعد از
رسیدن محال لاهور و تادیب شنگان محال مزبور تا موضع انباله تشریف فرما شدند و در انجا
بجیب الدوله بها در شرفیاب حضور حضور شد و نواب شجاع الدوله صوبه دار لکنو متاعین
نموده پیش کشی بای و افرنجیت فرستاد و مخونیا و بعد از انتظام و آرامی نظرف حکومت
سر بلند را به نواب بجیب الدوله مذکور غایت نموده حکومت لاهور را بسجیب خواست
وزیر شولیان با رستم سکه داده و امر سکه مذکور در اخلاص شکاری دقیقه فرو گذاشت نکرد
و از محال خلوصیت خور امر سکت با میر می گفت و احمد شاه چون بقصد بار مراجعت نمود
خواین انجا با استقبال پیش آمده سلامانه از حضور گذرانیدند و چند سال بفرات تمام باری
مالاکام گذرانیدند چو دریا بکسر خوان نوال بر در جهان رسم و رسم سوال بعد از آن که
بیت و چهار سال حکومت کرد مرض اکل را که سابق برین داشت درینوقت باز عود کرده
تمامی و ماغش را خورد و چون طبیبان حاذق از مداوایش عاجز شدند نخست به جهت زیارت
ملاضر و آخوند بدیده که سمت شمالی احمدشاهی است رفت و بعد از مراجعت انجا چون طبیبان
می گفت که بجبت بند میر آب و هوا بکان نمره با صفای خوش هوا باید رفت تا مرض دفع
و اکل رفع شود بکوه توبه که در خوش هوا طاق و شهره آفاق است رفت لیکن چون زمان
اجلاس فرارسیده بود تغییرات و هوا سود و مطالبه اطباء بهبودی نگذرد به مضمون صدق
صدق متشون فلان الموت الذی تقرون منه فانه ملائمتکم و در شب جمعه

ذکر احمد شاه درانی

۱۴۷

بیتم ستر رجب المرحب سنده هزار و صد و هشتاد و شش هجر در گذشت و بساط جیات در
 نوشت پس از فوت احمد شاه با فوت خان خواجه مرا که محرم خاص بود مردن شاه را بهمان شتاب
 و غش اورا در خیفه با خزانه و حرم برداشته بصورتی با احمد شاهی رسانید که کسی بران مطلع نگردد
 پس از و رو به شهر شزاده سلیمان که ولایت وزیر شو بلخان بود با خضر خورشید شاه را برداشته در میان
 شهر در باغی که سمت غربی ارک واقع است مدفون کردند و احمد شاه مذکور در اخلاق ثانی
 داشت با کمال حشمت و مرفه میزد و از کمال علم شایان بحسین بود و مورد آفرین چنانچه گویند
 حشمت مرتبه بود که در حین محاصره شاور چون مردم سپاه تنگ دست بغایت بودند با اتفاق هم
 خزانة شاهی را با تاج نمودند صندوق دارانی اوبی سپاه به حضورش استغاثه نمود اما جواب لا
 و نعم نشود لاجرم قدم در مضارک ستاخی نهاد احمد شاه پس از اطلاع اورا توبیخ نموده گفت
 ای ابله نادان من نیز یکی از ایشانم که با اتفاق ایشان و ضرب شمشیر آنها بدین دولت رسید
 چرا ایشان را شریک دولت خود ندانم و هر وقت که ایشان از مال من که در حقیقت
 نتیجه همت خودشان است چیزی مطالبه دارند و من نه هم به نزد خالق و خلایق ملاست خواهم
 بود عبت خوش آن پادشاهی که چون در گذشت از و بار ماند چنین سر گذشت و از یاسا
 اوست که زن نبویه را ورثه میت ستاند نه دیگر مرد و منکوحه را طلاق دادن قباحست
 عظیم شمرد و اولاد خود را گفت که سلیمان را از کورنش معروف که هیات سجده دارد و منع
 نمایند بلکه بفرمایند که دست بر سر گذارند و بغیر از علما و فقرا کسی دیگر را در حضور خود نخواند
 مذکور در هر شب جمعه علماء و معتبره و مشایخ معمر را بار داده و می حبث علوم و زمانی بنحان سلف
 گذارینده با ایشان گنج طعام تناول کنسید و بنهار جمعه حاضر نمید و در حین سیاست گوش مینی
 میرید بلکه در سیاست بقرار امر جدا جدا آید و خو نیز مادام الحیات اذین قرار بوده گذشت
 که می گفت چون سخن آن پادشاه دین پناه گفته شد لازم آمد که اصل و نسب اورا با عنین بد فرمود
 کلک در رسالت نمایم تا اظهر من لثمن باشد و ابر من لاس از قرار که معلوم است که تا غنچه در

دربیان نسب احمد شاه

اصل نامی از نسل عبدالرشید پنهان است و عبد الرشید مذکور ستم پسر داشت نخستین پسر
دوم شیخ بیت و سوم غوث که او را بلجه افغانی غریب بنیم فارسی نیز خوانند و اقوام ابد
بقرار که در صدر گذشت در نسب طوایف درانی قلمی شد که از تیرین پیدا شده اند و طایفه
سدوزنه شعبه است از طایفه پوی زه و پوپل و مارکت و الکو سپران زیرک بودند و نسب
احمد شاه بدین قرار است که احمد خان برادر ذوالفقار خان بن بان خان بن دوغان بن مرست
خان بن شیر خان بن خواجه خضر خان بن سدوزن بن عمر بن معروف بن بهلول بن کنی بن بامی بن
حبیب بن پوپل بن جرک بن عیسی بن رشید بن افضل بن تیرین بن شرف خان بن سمره بن بن عبد
الرشید پنهان که احوال مفصل اجدادش در نسب نامه طایفه ابدالی قلمی شده فقط و از پیش
پسر محبته سیرانی ماند چون شهزاده تیمور و شهزاده داراب و شهزاده سلیمان و شهزاده شهاب
و شهزاده سکندر و شاه زاده پرویز که بنجر تیمور شاه و سلیمان و دیگران بی نام گذشتند

دربیان سلطنت تیمور شاه بن احمد شاه درانی

شهزاده تیمور بزرگترین اولاد احمد شاه بود در حبسی که مادر شاه را در طاس تپه فوجان گشتند
احمد شاه بقصد بار میآید شهزاده مذکور بقول اعتضاد السلطنه بن عباس میرزای قاجار در کلا
بود و پدرش بی فرزند بقصد بار آمد بعد از آنکه عازم سنجکلات شده رفت و با شاه رخ میرزا
افشار صلح نموده شهزاده تیمور را نیز از اسبجاء خلاص کرده با خود آورده در هرات حاکم ساخت
و معین رفتن به هندستان او را خاسته با خود برد و هنگام مراجعت او را به نیابت سردار
جانشان فو طرشی در لاهور حاکم کرد در سال دیگر که احمد شاه عازم هندستان شده پس از
مراجعت تیمور شاه را با خود آورده باز حاکم هرات ساخت و تا هنگام حیات بدر حکومت
اسبجاء میردخت در حبس که پدرش از مرض آلوده در کوه قبه خراب شد بعد از استماع انجیر خشت
از عازم عیادت پدید کرد و در لیکن بواسطه نقاری که وزیر شولیان از وی داشت پدرش را

ذکر سلطنت تیمور شاه

۱۴۹

بدان کماشت که ماسلات سخت سخت از برای تیمور شاه نکاشت که بعد از مطالعه اگر چه ماحل
 و اشیر که بشتا و گروه بعد از قند بار دارد و مراجعت بهرات کرد اما بعد از آنکه از حادثه ناکریرید
 در بهرات خبر شد بعد از طی بساط تعزیت از بهرات بحجت کستردن فرش فاسخ خوانی عازم
 قند بار شد بلکه سبب غمش بقند بار رسیدن سرداران درانی بود تفصیل این احوال آنکه بعد از
 آنکه احمد شاه درانی پدر و جهان فانی وزیر شهولیان شهزاده سلیمان را که دامادش بود جالس یک
 خسروی فرمود لاجرم اکثر امرا مثل بدخان استخی زنی و غیره بواسطه تسلط وزیر مذکور از شهزاده
 روگردان گردیده بهرات نزد تیمور شاه فرستند و ماجرا گفتند چون شهزاده تیمور قند بار را
 از وجود و الی خالی و خوانین درانی را بدان بد حالی دید عازم تحیر قند بار گردید و با لشکرش بایان و
 سپاه فراوان از جاده فراه و بکوارا می شد چون غم تیمور شاه بقند بار رسید وزیر شهولیان
 بشورت شهزاده سلیمان داماد خود باستقبالش روانه شد تا او را بلطایف الجمل او را رام و در
 دانه حیلست بدام کند لیکن قبل از آن خوانین درانی چون قاضی فیض الله دولت شاهی و غیره کار
 او را ساخته بودند یعنی به تیمور شاه گفته بودند که وزیر مذکور در سخن سحر آفرین است هرگاه بخدمت برسد
 و پیشتر از شرفیابی حضور مقتول گردد خوب و الا نه اگر کارش بمکالمه و محاوره کشید از فصاحت
 و بلاغت کلام خود را بری الذمه ساخته هر انچه صدر نشین مجلس خاص خواهد بود و اگر صورت چنین
 وقوع پذیرد پس ما را خود امکان نیست و آنقدر مذکور کار بردند که شهزاده تیمور عید کرد
 که او را ندیده مقتول خواهیم کرد پس از آنکه منزل سیاه آب که در سمت غربی بکوه است محکم
 بنام ظفر افشام شد وزیر مذکور با دو پسر محبته سیرود و خواهرزاده زیبا منظر و یک صد و
 پنجاه سوار دیگر بار دور رسید لهند از طرف پادشاه تیمور الکو خان بامیر سی قباشش نامور گردید و
 خان مذکور رفته آن وزیر بی نظیر و مخلص صاحب تدبیر را با پسرانش شهنید ساخت و خواهر
 زاده کانش را اسلام خان به تیغ بید ریغ از پا در انداخت معمرین و مجتبرین طوایف درانی همه
 متفق اند برین که وزیر شهولیان و وزیر فتح خان هر دو در شیوه سخاوت و شجاعت در تمام

ذکر تیمور شاه بن احمد شاه درانی

ایل ابدالی طاق بلکه شهره آفاق بودند از سخاوت ایشان تمام طوایف افغانستان بکین محبته
 و از تنور و شجاعت ایشان دولت افغانه را گویند ریاست سنگین کوی مردیرا بهمت از رستم
 درستان زمانه میر بودند و بازیر درستان غایت دلبری نمودند و تهریف و توصیف و زیرک
 زیاده بر این است که خامه با وجود دوزبانی او صاف او را ادا نماید و از خصایر مرغوبش
 آنقدر نظر با کرده اند که موجب حیرت اولوالابصار است و شهنشاه تیمور از اسبها کوچ بکوچ
 عازم قندهار شده و اخلاص و باطنی امر از بزرگ در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش
 هجری مطابق هزار و مئصد و ستم سی و یک پیرا ورنک فرمانده برکدشت و خور الطبق
 به تیمور شاه ساحت و برقص خاتم این بیت نکاشت بیت علم شد از غنایات الهی بعلم
 دولت تیمور شاهی و مبالغه نقد را بدین سکه مسکوک نمود چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید
 و ماه نازند بر چهره نقش سکه تیمور شاه و خوانین درانی را علی قدر مراتبم بقرار احمد شاه
 پدر خود بهمان منصب های قدیم قایم داشت و با فوج سنگین باطنی امرای درست آیین مثل
 سردار جهان خان فو ظرنی و غیره بعد از تقریر چند ماه در قندهار و نظم آند یار روانه محال کابل
 شد چون اکثر امرای از بواسطه قتل وزیر شولخان آزرده خاطر بودند و همیشه تیمور شاه غیبت
 مینمودند بعد از اطلاع تیمور شاه بقتل دیوان یکی خان و چند نفری دیگر سرداران فرماندادند
 امر اینکه در قندهار بودند چون از کشتن دیوان بکجان و دیگر سرداران شنودند برومی که داشتند
 افرمودند و عبدالحق خان صدوزنی را که مرد سوسبار و عمر بود و خود را عموی احمد شاه می
 دانست با عوایر تیمور شاه انگیختند تا مصدر شورش عظیم شده و حشر حیم انگیخته از قندهار
 بفرم سنجیر کابو و قلع تیمور شاه عازم کابل شد و عازم قندهار درینوقت با تیمور شاه زیاده از
 شش هزار سوار بود لیکن متوکل علی الله تنیه نبرد کرده از کابل استقبال شنافت بعد از ملاقی
 فریقین با محراب خان شیرزای بزرگ و دلاور خان اسحق زنی از عبدالحق خان مذکور
 با سوار که جمعیت خود گردان شده به تیمور شاه پیوستند و جمعیت عبدالحق خان شکسته

ذکر حکومت تیمور شاه

۱۵۱

و بعد الخالق مذکور دستگیر شده بحکم تیمور شاه ملیش کشیدند و دلاور خان لقب مدد خالی و پائیده
 خان لقب سرفراز خان سرفراز گردیدند هم از آن روز کار سردار پائیده خان مذکور که بدامجد
 بندکان امیر صاحب است ترقی یافت و رحیم داد خان برادر بزرگش خراب شد و بعضی
 دیگر سلب را باعث عزل رحیم داد خان و نصب پائیده خان بنده شده اند که چون رحیم داد
 خان مذکور از وقت احمد شاه مرحوم سردار طایفه بارکزی و در مسافرات برات و غیر
 نقد شزاده تیمور را میبود چون تیمور شاه او را بواسطه کبرین عزت بسیار میکرد و در حینی که تیمور شاه
 پادشاه شد خان مذکور بهمان نظر سابق بدو نظر کرده و اکثر محاورات از جاده ادب مخرف
 شده پادشاه کساحی مینهاد و تیمور شاه را اگر چه چهاره از وضع بی ادبیش بد می آمد لیکن
 سکوت اختیار کرده سخن را موقوف بوقت میکشید تا اینکه درینوقت اکثر سرکردگان
 بارکزی مثل محراب خان و کدو خان بارکزی و غیره از سو، خلق و شتم فحش گفتن رحیم داد خان
 مذکور بجان رسیده در نزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی که در حقیقت نفس لطمه تیمور شاه بود
 رفته از پوچ دهنی و جباری و سو، خلق رحیم داد خان مذکور به سخفا نه گرانیدند قاضی مذکور رادل
 برایشان سوخته صورت حال را بخدمت پادشاه عرض کرد پادشاه نیز که از کساحی با بی خان
 مذکور نیک تنگ بود و بجهت شرم حضور او را معزول نمی نمود درینوقت سخن را بروفق
 مرام دانسته سرکردگان بارکزی را برانگیخت تا در شکام بارعام آمده عرض کردند که ما را
 از سو، خلق رحیم داد خان کار بجان و کار دبا سخنان رسیده است اگر از روی غلامان نوازی
 ما را در عقب کدام ملوک بفرماید چلی خوب و بسی مرغوبست که از پوچ دهنی رحیم داد خان
 بستوه ایم و در غایت اندوه پادشاه فرمود خدا سخناسته باشد که زمام اختیار قوم خود را
 در کف غلام تنم هرگاه رحیم داد خان مذکور را برادری یا پسری که لایق سرکردگی بوده باشد
 بیارید تا بعد از خلع خان مذکور بر سرکردگی شما پردازد و گفتند بی پائیده خان نام برادر سردار
 که علامات شهادت و اثار فحامت از چین بسین اولایج و دواصح است بدانش جهان و فکر

ارجمند بنده پیر و بکوهر بلند پس بادشاهش بحضور طلبیداشت پیکرش را بخلع فاخره آراسته به
 سرودی ابل بارکش کماشت و از اتفاقات حسنه اینکه رحیم داد خان مذکور که از طرف شاه مأمور
 حفاظت اطراف بود مردم اینجا را تفلش ستوبیده و او را غزل نموده بمبت کابرد و آیندند و
 خان مذکور بعد از رسیدن کابل چون دید که خصمان کار خود را ساخته و او را از درجه اعتبار انداخته
 است از شرم هر چه شفت بیج بلا گفت بلکه با خود میگوید آفتاب طربیم برب و یوار رسید سالها
 بود که از روز چنین رسیدم بهر صورت سردار پاینده خان را بقب سر فرار خانی نواخت و
 دلاور خان را لقب بهد و خان نموده پسر سالارش ساخت و شیخ عبداللطیف خان وکیل را که به
 سلسله نسبش شیخ طویل احمد زنده پیل میرسد بوکالت مملکت و اخذ منال دیوانی برگزیده و سنیفا
 بیا کل ممالک خود را بنور محمد خان بابر می که جوانی حسین و حساب دادان بود سپرده این الملک خطاب
 کرد و دختر او را برادرش زاده زمان بهر خود نامزد کرد و خزان را با التفات خان خواجه سر التفات کرد
 و فتح الله خان صدورنی کامران خلی را که جدید از ملتان آمده بود به ندیمی خاص مقرر فرمود و میر هزار
 خان الگوزنی را بهر کردی طایفه الگوزنی نواخته بعد از بغاوت در اینان قتل بار بهر کردی عبدالخالق
 مذکور از طایفه درانی را بجنیده بنجر همین دوسه نفر دیگران را بنظر پرورش نمیدید بلکه زمره از قار
 زبان و قزلباشیه بکار کنی پسندید بصورتیکه در خلا و ملا و حضور سفر اکثر وقت بهدم و محرم بودند
 و کار و قرار اینرا بهنا و اسپر و ملا عجمه الغفار نام که نخست مذکور بودند و در عهد احمد شاه
 اسلام آورده تعلیم علوم دینی کرده بود کار پرداز حمام و متوفی سلطنت فرمود و بارامی تمام بهر
 میر و دران رستان از کابریا برشته به پشاور قشلاق فرمود و قصیه غنی رخ نمود اینکه فیض الله
 خان خلیل که از عمده زمین داران پشاور بود از بی فکری بفر دوردور از سلطنت افتاده پس برای
 این مرام با قوت خاص خواجه سرار با اتفاق اسد الله خان که او نیز از عمده زمین داران بود و
 جمعی دیگر از خوانین را با خود یار کرده از و سرخرمه به تیمور شاه که گروه سنگان در محال حجاب کرده
 فراوان بجهر ساینده دپلی اندو از اظهار میلینند اگر بغیر نمایند تا از گروه خیل و مهند که در اطراف

شده اند جمعی را منعقد نموده بقطع ایشان پردازیم پس تیمور شاه بمشور آنکه قصد امر خیمه نموده است
 اجازه داد و فیض الله وغیره از قوم خود و دیگر افغانه قریب بیست هزار پیاده را نوکر ساخت
 تا اینکه روزی بعد از تناول طعام چاشت تیمور شاه در بالا حصار پشاور بخواب بود که بیکه فتنه
 خانان مذکورین با جمعیت خود داخل قلعه ارک گردیدند کشیکچیان و محرمان سر پرده گفتند چون
 پادشاه بخواب است کجا میرود گفت که پادشاه از برابر ملاحظه سان ما را خاسته است الفرض
 که اگر خروج شان در قلعه درآمده از کمال جمل بیادشاه نارسیده با در بانان دست اندازی
 کردند و کینه ان سر پرده چون انحال مشاهده کردند درون رفته پادشاه را بیدار ساختند و یاد
 شاه بر بنگه که در سمت جنوبی حصار است برآمده زین را بکشید و بدسته غلامان و به دست
 چوکی داران که در سخت ارک بودند فرمود که داخل ارک شوید و احدی را از دستار بندان
 زنده نگذارید و آنها بفرموده عمل کرده انقدر از مردمان لوسی پشاور را کشتند که زبان خامه
 از تعداد آن عاجز است چون حکم قتل دستار بندان شده بود اذان حجت بسیار از طلبه
 و علما بناحق شهید شدند و فیض الله خان بمعمر پسر گرفتار شده بقتل رسید و اکثر قتل آن نمک
 حرامان را امیر خان جوان شیر نمود صورت احوالش اینکه امیر خان مذکور که بواسطه ایتلاف
 مال مدانی مقید شده در زندان بود در نیوقت که صورت چنان خم نمود با پای بسته از
 محبس برآمد و خجور اکتوده بتغیر از دست کسی بدست آورد آن مرد جوان شیر چون شیر جوان
 که خجور بر کله رو باه زند یا چه شایهنی که غم گرفتن کبوتران کند برایشان ناخست بعد ازان که
 کارایشان را تمام ساخت تیمور شاه از بالا باز برآمده او را در بغل گرفت و کلیات منال دیوانه
 را بمنذگور بخشید خلع فاخره عطا کرد و اسد الله خان جمعه بطرف لال پور وغیره کوستان
 با جور فرار کرد و چون میان محمد نور شیه شیخ عمر صاحب ساکن فریه چلبکی استنید که نیزه داشت
 بغایتیان بود لاجرم در اقل تاریخ فریه مذکور امر فرمود اما در آخر بواسطه شفاعت خواصین
 درانی او را معاف داشت و چندان خرابی بسیار بقریه مزبور نه رسید اما یا قوت خان

ذکر سلطنت تیمور شاه

خواجہ سرا یاقوت ازین سرارفت و بعد از ان علم مراجعت افراتمه داخل دار السلطنت کابل
جنت تقابل شد چون تیمور شاه کار خود را اکثر بدست مردم فارسی زبان داده بود و ایشان ابرویش
میگردانند اگر چه در وقت احمد شاه و یار قند بار پائخت بود بر خلاف آن کابر داد از الحلافه مفر
کرده میگفت که بواسطه از قند بار بهتر است و میان ولایت است و بهر طرف که کار پیش آید
نزدیکتر تا اینکه بسمع انورش رسیده که اگر چه طایفه شکان چهاره حد فدا لاهور و ملتان را تاخته شور
در شرمیکند چون از طرف پادشاه رکضتی و حرکتی ندید در ثانی پنجاه شصت هزار سوار جوار سیر
کرد کی که ام سوار قاصد باخت دیره غازی خان و اسمعیل خان شده باز در یابی جناب و را کو
عبور کردند و پس از تاراج دیره با عازم تصرف ممالک سند شدند لهذا پادشاه سخت حاجی علیخان
مانعی را بجهت سفارت نزد سکنان ارسال کرد تا ایشان را بدلائل و براینه قنایده بجا ده
مستقیم آرد و من بعد پاکی نکند و لاکن چون شنید که کفار سکمه بجز در رسیدن حاجی علیخان مذکور
بر درختی بسته بدف کلو که تفکک نموده کشتند و اکنون در قیام حرب داشت ازین جهت
نایره غضب تیمور شاه میشتعل شده برار قلع سکنان با لشکر فراوان برآمد و رخت سرخ را که علامت
قدر و خیز نیست بزبر کرد و پیش خانه را بدر و زنگی خان حاجی بابشی را بسر کرد کی عجب هزار سوار
جوار بر رسم ابغار بر سکنان کفار ارسال کرد تا بخیر بر ایشان تازند و ایشان را از پا در اندازند
و سردار مذکور با فوج خود سوار شده یکت پاس روز باقی بود که از نر نیلاب عبور نمودند و تمام
شب منزل ده در جین نصفی روز دوم بهشت کروچی محالی که در ان سکنان بودند رسید منزل
نموده اسبان اکاه وجود اند و شب را با راحی گذرانیدند هنوز پاسی از شب باقی بود که
سوار شده قبیای کازار و بجیر بکفایه تاختند و شمشیر کین آختند گروه سکنان چون آن بلای
ناگهان را دیدند لاچارانه فراریدند و سپاه درانی تعاقب را از دست نداده اکثر کفار را به تیغ
تیر سربیدند و سوار را برداشته با فوج و فیروز رنجست تیمور شاه رسیدند پادشاه او را و
سردار الکن که با مذکور در آن سفر همراه بودند مثل شاه ولیخان سپهر فحان کمال نی و بهادر خان سپهر

فیض ظلیحان محمد سی را مورد احسان و درخور تحسین و آفرین دانسته بخلاص فائز و سرفراز فرمود و از انبیا بغرم تسخیر ملتان کوچ فرمود پس از محاصره چند روز شهر ملتان باالی انبیا طالبان شده شهر را سپردند و تیمور شاه پس از انتظام حکومت انبیا را بشجاع خان صدوزانی غنایت کرد و خوف از نبرد کنندگانش در کمال اطمینان به پشاور مراجعت کرد و از انبیا سردار مدد خان اسحق زئی را به تنبیه و تادیب بفرستاد حسب خواهش حکام شکار پور را سال داشت سردار مزبور رفقه بعد از استیصال انبیا غیاث بقیان را رجوع بجا کثرت پور کرده خود مراجعت قدیموئی اشرف کرد و پادشاه از انبیا با فتح و فیروز کوچ کرده بهار و تابستان را در کمال اطمینان بجا بهر سلاطین کرد و در سال دیگر که از غریض شجاع خان صدوزنی بوضع پوستان که بهاول خان عباسی و حافظ الملک نصرت جنگ سردار قوم داد و پورته ملک بسیار از فواج سند و ملتان در تصرف خود آورده خراج و باج بکسی ننید و حکمرانی میکند لاجرم پادشاه را خیال تسخیر بهاول پور در خاطر خطور کرده پس در موسم خریف عازم ملتان شد زیرا که شهر بهاول پور سی و پنج کوه جانب مابین مشرق و جنوب از ملتان بتاقدار در چون بهاول خان از غم شاه شیند بواسطه اینکه خود را در خور مقابل او نمیدانست و لا اطلاقه مع اهل و عیال از بهاول پور کوچید و در قلعه که در ریاستان بی آب ساخته بود ساکن گردید و فیج قراول تیمور شاهی بوضع بهاول پور رفقه تاراج کردند و اکثر مکانات خاصه را سوخته بعد از رسیدن پادشاه بهاول پور بیت هزار سواری را بر کردی سردار مدد خان اسحق زئی فرمود که از وفه و آب سی روز راه را برداشته بقلعه که بهاول خان در آن متواریست رفقه تاراج و تاراج مذکور در انبیا رفقه قلعه را محصور کرده از برای آب دو سته چاه عمیق کند لیکن هر چند توپ زدند رخنه بدیوار قلعه نکردند تا اینکه قضا را کلوله چنبار از کلام دریچه در آمده بجای خانه بارو افتاده در گرفت و از تضاد مثل اکثر اطراف دیوار و عمارت با غلطیده بسیاری مردم مقتول شدند ازین جهت بهاول خان را تاب مقابله نماده از دستستان در آمد و پادشاه جرایم او را معفو داشته براجم حسروئی اش اطمینان داد و حکومت انبیا را باز به کور داده

خارج و باج بر او گذاشت و از انبجاء مراجعت کا بهر منتهی داخل شد و اطمینانیش کا همچون اگر او قاتل
 بسمع شریفش میر رسید که شاه مراد خان پی روز بک حاکم بخارا بسیاری از اطاقت بلخ و خراسان
 را که تیار زد و در حریفی با دولت درانی بسیار و خصوصاً در بنوقت که پادشاه عازم محال بود
 بود چون عرصه را از کلمات ابدالی خالی دید عازم تاراج مرو شاه جهان عالی گردید و اکثر اطراف
 را تاخته بسیاری از عایای بخارا کو چایند بخارا برد لاجرم نایر غنیش فروخته بلکه از انبجاء
 و باغ سوخته با فوج بسیار و لشکر کا بهر وقت بار از جاده با میان بصوب بلخ ره سپرد پس از
 رسیدن بحال فجیه که قریب دریا آمو است نامه مشعل بر مواعظ و بضایح و متضمن بر سخنان
 دوستی و بیم دشمنی در نزد شاه مراد خان پی ارسال کرد شاه مراد مذکور از کمال غرور و طعنت
 جواب نشده با سپاه بسیار عازم مقابله شده قرشی را که آن طرف نهر آمویه است عسکر کا
 ساخت و فیما بین عسکرین همواره جنگ فراوانی قایم بود تا اینکه شاه مراد مذکور برادر خود را
 باسی هزار سوار بحجت تاراج عسکر تیمور شاه از دریا عبور داده تا پیشخوان زده شکر افغانه را
 مستاصل کند لیکن چون تیمور شاه قبر از آن آگاه شده بود و شکر خود را در کمال با خبری میداد
 دستبرد می نمود روز آخر بیکه فوج شکر از بک بر توپخانه تیمور شاه تاختند و تیمور شاه
 توپچی بار حکم فیر داد اکثری از او زبکان را از اسب انداختند و بقیه روی بودای فرار نهادند
 و سرداران ابدالی تعاقب از دست نداده بسیاری از ایشان را مغلول و مقتول نمودند
 تا اینکه سیاهی شام حایل غم سپاه خون شام گردید و شاه مراد خان ازین شکست شکسته
 خاطر شده طالب صلح با تیمور شاه گشت و تیمور شاه نیز بواسطه هجوم محظ و غلا و دور روی سپاه
 بمصالحه راضی شد و بر این قرار دادند که نهر آمویه فیما بین دولتین حد باشد و داخل یکدیگر دران
 بد پس از آن شاه مراد خان جنگ را بکذاشت و راه بخارا برداشت چون منستان قریب
 بود و لشکر غریب چندان بانتظام انبجاء پذیرد آهنگ کا بهر ساخت و از جاده غوری و
 بند و کشن علم مراجعت افراحت در عرض صعود انکروه برانکوه از دست برد و اکثر اسبان

ذکر حکومت تیمور شاه

۱۵۷

و آدمان اردو بکف عدم خریدند و باقی هزار جریقیل بکابل رسیدند چون اهل بلخ بواسطه بی نظامی تیمور شاه و هم قومی شاه مراد خان و تحرکیش هوا سپندار بدماغ راه دادند دست تسلط و بجهت بغی کشادند و حاکم انجارا که از طرف تیمور شاه مقرر انجا بگاه بود جواب نمودند بعد از استماع انجنیر تیمور شاه حاجی کریداد خان بامیزنی را حکومت کشمیر و میر هزار خان الکوزئی را بسروار و سرنگه در محال بلخ و تاتقرغان ارسال داشته فرستاد پس از رسیدن میر هزار خان بد انجا اهل موعود را بسبب حاجت گفته مردود و بیعت حیات سپرد و تیمور شاه بعد از انکه از مرک میر هزار خان شنید که بغور حکومت انجا بی پرداختن ازین جهت که چون مردم قلاش و او باش که تقسیم خرس و بوزینه بساخت هرگاه میگفتندش که زانامور بلخ ساخته از هوا گرمی آن آتش آب کشته خود را بخاک انداخته ترش میکشت و رخ ترش کرده عیش شیرین را بر خوتلج میکرد فقط در سال دیگر که بسمع انورش رسید که حاجی کریداد خان بامیزنی بدرد جهان فانی نمود لاجرم فرامین بام آزاد خان سپهرش فرستاده او را بسجایش بکومت کشمیر سر بلند نمود و آزاد خان مذکور که در شجاعت و سخاوت نظیر نداشت چون بکومت کشمیر پرداخت بسیاری از مردمان جرار و کارکن را کار دار خود ساخت و ده هزار سوار جرار را نوکر گرفته ملازم خود ساخت و فراخور حال هر کسی قبا بای کخاب و تفنگ و تمشیرهای دسته مرصع با قوت ناب بایشان می بخشید و چندان ضابطه در حکومت پیدا کرد که اکثر می خوانین که صحیح سلام میرفتند ابرو و عیال ایدرو میکردند تا اینکه قریب دو سال حکم کشمیر را کرد و اسباب و غرت و دیوی روی بوراورد و بحکم ان لا انسان لطیفی ان راه ستغنی برادران خود را از کشمیر بدر کرده بد تیمور شاه باغی گردید و باطلال بکومت انجا کرنا کشید تیمور شاه بعد از استماع انجنیر بغایت آزرده خاطر گشت بعد از مشوره دولخواهان میرزا محمد علی مخاطب بکفایت خان موسوی را بامانه مشعل بر وعظ و نصایح زودش فرستاد تا بنصایح و مواعظ دلپسند او را بشاه راه بدایت ترغیب کند میرزای مذکور بعد از رسیدن کشمیر و دیدن انچنان دبدبه و بیعت بی نظیر بازاد خان در بساخت و دوسته لکت و دوپیرا

برای پادشاه گرفته علم مراجعت افراخت و سخن بخی ازادخان مذکور بای زیاد و نقصان به
 تیمور شاه عرض کرد لهذا پادشاه مرتضی خان و زمان خان برادران کلانش را با سپاه فراوان به
 مقابله اش ارسال کرد بعد از رسیدن ایشان بهمال کلی ازادخان نیز با جمیعت فراوان و سپاه
 شایان ساحل بهر منظر آبا در منزل کرد و از فرط تور سپاه را از دریای مذکور نیز گذرانیده
 بر برادران حمله کرد و بطرفه یعنی سپاه برادران را کانهم جراد منتشر ساخت بر چیز مقتول و بر
 خان فو ظفر بنی با جمعی مغلول گشتند و بقیه السیف سلامتی خان را بهتر ازین و آن دانسته که بخت
 و ازادخان منظر و منصور کشمیر مراجعت کرد و ملا اعظم خان را که امیر کبیر لشکرش بود و در جنگ
 مقتول شده بود پس از تاسف و تلمف او را در کمال عزت دفن نمود و اسیران فوج شاهی
 خواسته فرمود که هر کسی که ملازمت ما را اختیار نماید باشد و آنکه مراجعت افغانستان را
 بخیال دارد بر فو ازین جهت اکثر اسیران را خیال وطن بالوف و امنیکه شده مراجعت کرد
 و ازادخان ظالم کشتی با نهایی منظر آبا در فرمود که ایشان را غرق کردند چون این سخن در کابل
 گوش پادشاه نصرت تقابل شد بسی متفکرو زیاد متحیر شد پس مدد خان اسحاق زئی را که مرد
 جرار و سردار اخلاص شعار بود بفرستاد و کی ده دوازده هزار سوار با هم اتصال ازادخان فرستاد
 و مذکور از نهر سند بگذر تا تک عبور کرده وارد فواح کشمیر گردید و ازادخان بمقابله آمده چند
 جنگ فراولی فیما بین جاری بود و سردار مدد خان در حقیقت چند نفر سردار بای ازادخان را
 از سخط تیمور شاهی بهراس داده و بالطف پادشاهی امیدوار نموده با خود متفق ساخت بعد
 طرح جنگ در انداخت اکثر سرداران که از ظلم ازادخان بجان بودند در آشنای جنگ بود
 مدد خان فرار نمود و ازادخان را از ظهور اسخا داشته دامن آفتاب از دست رفته به سمت
 کوستان پهنس که گریو بار و سوار و مسکن بجهت رستم خان خضر او بود فرار نمود متواتر مراسلات
 سردار مدد خان در باب گرفتن ازادخان برستم خان مذکور رسید و راجه مذکور از سخط تیمور
 شاهی بهراسیده در روزیکه ازادخان مذکور در حجره تنها خفته بود و خضرش در وازه حجره را از

بیرون مسعود نمود و مدد خان را اعلام کرد مدد خان اسلام خان فوکلرئی پرنایب کل محمد
برسم ایلغار بد بخار سال کرد بعد از رسیدن اسلام خان مذکور چون آزاد خان خود را بد اسخال دید
مرک را بر زند کی چنان بهتر دانست تفکیک که با خود داشت بر آورده بر جگر خود سرداد و سر
ببالین عدم نهاد و اسلام خان رسیده سرش بریده نزد مدد خان برد و مدد خان تنه و سر
اورا با سرهای دیگر نزد تیمور شاه به پشاور فرستاد پادشاه اگر چه از مرک آزاد خان که مرد چنان
تور نشان بود افسوس نمود لیکن جسدش را دفن نکرد طعمه زاع و زغن فرمود و از عمرش بسبت
هفت سال گذشته بود و مادریه او را از قند بار خواسته گفت که معلوم که این برکت
و جزایرتیجی رحم است و الا نه اگر در صلب حاجی کریم آزاد خان بودی بایستی که پسران و کرش نیز
چنین شد و حال که از این امیران را بهم خوابی خود اختیار کن تا شاید پسری چون آزاد خان تولد
شود ازین مردانه در جو بگفت نه احمد شاه بانی پیدا میشود که تا تیمور شاه ازو پیدا کرد و نه
امیر شمر حاجی کریم آزاد خان خواهد بود تا آزاد خان فی صورت پذیر کرد پادشاه فرمود که جا
مذکور چه خاصیت داشت بیان کن بویه زن عرض کرد تا مادام زندگی بغیر وقت جماع بمن
یکجا نخفته است و اگر حیثاً بعد از جماع شبی مخفیست که هر شب بر من نکرده است که هر که خیال
پهلو کردیدن داشتی مرا به بغل برداشته بطرف که رو کردی گذاشتی و چون حاجت غسل شدی
هر وقت بود بر زانو غسل نمودی و گاهی دهن بجرام نیالودی و از لطفه حلالش بود که همچنین پسر
تولد شد هرگاه صفات مذکوره در یکی ازین امرامو جوب باشد بگویند تا من اورا بخوابم امیران که
بدان صفت متصف بودند از بخوابی اش ابا نمودند و پادشاه اورا بکمال عزت داری با فتح
خاک خان پسر آزاد خان که هوزد سال بود بقند بار روانه نمود و در عقب آن سوار مدد خان
از کشمیر به پشاور آمد و پادشاه اورا مورد لطف و احسان فرمود و اسد الله خان مهند که از
خدمت پادشاه فرار و در راهی چپ و لال بود متواری بود بعضی از مردم او با ش و غارتی و
دزد و افغانه را با خود به استان کرده جاده دره خیبر را که راه اردو بطرف کابل بود ناخست و

و تا میگردید اگر چه چند وقت فوج شاهی به نصیالش نامود شد چون کوهستان صعب المسالك بود
کاری از پیش بر دین جهت پادشاه اکثر اندوکیمن میبود و با قاضی فیض لایم خود در آن باره هتشی
نمود پس بعلاج نه گور بار سلطان محمدی نیامی مراوده و دوستی را گذاشته بطائف الحبل اورا
رام و بدانه دوستی در دوش آورد چه توان عدو را بقوت شکست بحلیت نباید در فتنه
بست به صورت شد اورا با میان و تحلیف مطمئن کرده در نزد خود آورد و مقید ساخته در
پای قتل انداخت بکشت همچنین فتح خان یوسف زنی اتمان خلی را که رئیس و سرکرده مظفر
آباد و راه کشمیر بود و اکثر سرکشی می نمود بواسطه فیض کلب خان محمدی حاضر در گاه شد و بعد
کلو افشردن معذب و تباہ و بدین صورت تمام ملک از اهل فتن پرداخته مادام الحیات
در آدمی بسر برد و مدت که در کابل بود شهادت ایوب پسر ارشد را بحکومت قند با اختصاص
داده فرستاده و شهادت محمود پسر دویم را بحکومت هرات و مضافات سمرقند بخشید و
شهادت زمان پسر سیم خوراکه بسیار دوست داشتی در کابل بولبعده می گذاشته بود تا اینکه در
پشاور بعیش و نشاط پرستی پرداخته در این باب با خف می گفت پیش از آن که تو فلک داده
خود بنام خدمت لعیش نصیباً و من العرضاب مدتی بعیش و عشرت پرداخت چون
سأول ما کولات متوغه افراط میکرد لاجرم مرض مراقبستلا کردید اطباء مسیحی نفس و حکماء
دقیقه رس بر چند با صلاح مزاج پرداختند لیکن چون مزاج از جاده اعتدال بجلی منحرف شد
بعجز و ساختن تا اینکه مرض روز بروز اشتداد کرد حکماء گفتند که هوای پشاور مزاج اقدس
ناسازگار است بکابل که در خوش هوای باید کار است مراجعت باید نمود شاید هوایش سود
و مزاج شاهی بهبودی بخشد لاجرم از پشاور عازم کابل شد و در موضع چهار باغ دو سه کروی
در سمت غربی شهر جلالت آباد است شهادت زمان میرزا که در کابل از مرض پدرشونده بود شمر
فیاضی حضور یافت و برسم الیغا رنجده شتافت چون در کمال سرعت آمده بود و واسب
سواری اش در عرض راه سقط شد العرض بعد از ملازمت پدر تیمور شاه اورا در کنار خود محبت

ذکر حکومت زمان شاه

۱۶۱

نام در اغوش شفقت بر ام کشیده رفت نمود و اسب خاصه سواری مخور ابمه براق طلا بدو
رحمت فرمود و با تفارش بجای روانه گردید روزی در عرض راه که شتراده و قاضی فیض الله برود
بر بالین پادشاه حاضر بودند شاه فرمود که دیشب در عالم رؤیا چنان مشاهده نمودم که کسی آمد
ظاهر شاه و افسر شمشیر را از سرم ربوده بر سر زمان شاه گذاشتند لهذا معلوم میشود که عمرم باخر
رسیده است از این سخن شتراده و قاضی و غیره حضار مجلس بگریه درآمدند و پادشاه نیز زرت
لرده گوش اورا بدر رضایح پر کرده و از انجا برخاسته و داخل کابل شد تا اینکه
هم در کابل یوم یکشنبه به قتم شهر شوال المکرم هزار و دویست و هفت هجر از این سرای پرشود
فانی بدار التور باقی شافت و نکته سخنان کابل ماده تاریخ و فاش را نکته تمورشاه مردیافتند
لیکن عددی گشت فقط اولاد ذکورش بیست و چهار نفر از و باقی ماند و بیست و یکسال
باره ریاست جهاندا سامی پسرانش بدینوجب است بامون محمود احمد زمان
سلطان نوره ملک کوهر اکبر حسین حسن عباس بلند اختر شرح شاپور
جهان والا فیروزالدین ابراهیم فرخ شجاع الملک خاور ایوب میرزا
میران میرزا کندل میرزا نادر پادشاه بر بوارام طلب که امورات دنیوی را
بامیران بسر بردی و مخوبارامی با سیمتنان راج ریحانی خوردی و همواره داد عیش و نشاط دادی

در بیان ایالت شاه زمان بن تیمورشاه

پس از وفاتش امرا کبار شهر قاضی فیض دولت شاه بی و سر فرار خان بابرگزینی و امین الملک
نور محمد خان بابر و ملا عبد الغفار خا نه چی نومسلمان و فتح الله خان صدورسی ملتان و
آختر خان نورزئی و امیر اصلا سخان جوان شیر و جعفر خان پاری در واره خانه راد و عقب
شاه زادگان دیگر بسته شاه زمان را گرفته نفس پادشاه را در چهار باغ و وسط شهر بردند
و بخاکش سپردند و در هشتم شهر مذکور یوم دوشنبه بمساعت عطار د شاه زمان را

شاهی برداشتند و شاعر در فوت تیمور و شاه زمان شاه تعمیه کرده نکته تیمور را از تحت
کم نمود و نواب زمان شاه را فرموده تاریخ کرده است چنانچه گوید و نقش چه جانگاہ
و چه دلخواه نشست خورشید برآمد از افق ماه نشست از گردش ماه و مهر تیمور ز سخت
برخاست و نواب زمان شاه نشست و شاه زمان در استمال قلوب مرا بجهت اینکه
از پدرم مبت و کینه پیر مانده است مبادا که ایشان برادر دیگر که از من بهتر باشد به
پادشاهی و سرکردگی انتخاب نمایند و بر من بشوزد کوشیده بر نکین خاتم بن تم کرد مبت
قرار داد از الطاف خویش بر زبان نکین حکم جهان را بنام شاه زمان و وجود در اہم و ذہب
بدین تسک مسکوک طرازیافت بحکم خدا سرود و جهان رواج تسک دولت بنام شاه زمان
و مدت عمرش در حین جلوس مبت و ستہ سال بود و از جمله شاه زاد بائی نظربند شجاع الملک
که برادر مادرش بود بحضور خاستہ باخو میداشت و کاغذی بجهت شہزادہ ہمایون کہ در حیات
پدر حاکم قند ہار بود نگاشت کہ درین ایام کہ زمام مہام ایالت بحکم پدر بدست من افتاد آن
برادر را اگر چه بزرگتر است مرا نقیاد بر خط تسلیم باید بناد و اعد عظیم بالرشاد چون شہزادہ ہمایون
بواسطہ کبر سن بد بردہ عازم تیجہ ولایت موروثی شد لاجرم شاه زمان سبقت کردہ بالشکر
جرا عازم تیجہ قند ہار شد و در منزل باغ ببرو کہ در سمت شرقی قلات غجائی بقدر دو کوہ
است تلاقی فریقین دست داده و در آشنای گیر و دار سردار مدد خان اسحاق زنی کہ قزاق
ہمایون شاه بود با جامعہ خوب سلام شاه زمان آمد ازین جهت ہمایون شاه را تائب نمادہ
تنہا بادلدار خان کہ خضرش بود بصوب قند ہار فرار کردہ از اسخا بمبت بلوچستان ایلغار
شاه زمان اردو را و را غارت کردہ بقند ہار آمد و بعد از سیاست باغیان و نظم امکان
شہزادہ فیض میر خضر را بہ پایت عبد اللہ خان بکومت قند ہار گذاشتہ خوام عازم تیجہ ہرات و
تنبیہ شہزادہ محمود برادر بزرگش کہ از ہمایون خورد تر بود شد در منزل کشک نخو غرض
شہزادہ محمود مقتضی بر اطاعت و انقیاد رسید لہذا شاه زمان نظربرجو صلہ رحم حکومت ہرات

ذکر حکومت شاه زمان

۱۶۳

به محمود واکذاشته بجا بل مراجعت کرد و در سال دیگر که شنید که بعد از مرگ نصیر خان بلوچ سردار
 انجاشه زاده همایون را به فتنه و فساد می انگیزند لاجرم پادشاه حافظ شیر محمد خان ولد وزیر
 شولیان با سپاه جرار از راه قندبار بلوچستان فرستاد و سید خداداد علور را که از سادات
 محال فوشنج بود نیز بهر ایش ارسال نمود و فرمود که سخت همایون را بنصایح برادرانه ترغیب
 فیضان حضور نمایند اگر اطمینان نداشت سید خداداد مذکور که با قرآن مهور محض است تسلی
 او را بهترین امور و هرگاه باند از رنجند بند بود و محاربه میکرد بجنگ و حرب او را بدست
 آورد فقط شیر محمد خان مذکور که بعد از فوت پدر او آواره و در بدر بود چون پادشاه او را
 دلیله کرده بر ترس بخشید لاجرم با خلاص و ارادت تمام عازم بلوچستان و انتقام شد بعد از وصول
 انجاشه همایون شاه را پیغام شاه را گذارده و او را نهایت تسلی داده با نحو گرفته عازم خدمت
 شاه شد لیکن با رسیدن بقندبار از وفور آمدن پیاده و سوار همایون عجز و پندار را بدست
 راه داده در عرض راه اکثر مردم سپاه را با خود همداستان کرد همایون با سید خداداد
 در ساخت لاجرم شیر محمد خان مختار الله ولد چون همایون در خیال منحوس دید برای پادشاه
 نوشت که شهزاده همایون با سید خداداد عازم است بنده را که کار ندارد اگر حضور
 طلب دارد بهتر است بدین بهانه اجازه گرفته حضور از میان بلا کشیده بجا بل رفت بعد از
 رفتنش سید مذکور فرصت یافته رشنه شاهی همایون را یافت و بسیار مرد مرا بر نحو
 کرد آوریده عازم شخیر قندبار شدند اما رقیب با چون سردار پاینده خان و یار محمد خان صدور
 و کدو خان بارگرنی و غیره یار محمد خان مذکور را بجست هر است قلعه در شهر و سردار پاینده خان
 بحسب اینکه پدرم از دل جان بشا بر احمد شاه و بنوه شاه استاد من نیز باید سپردید و را
 کرده در شاهی شهرمان کوشم پس از دل جان استاد گذاشته و خوشان شهزاده فیض را که در وقت
 هفت ساله با خود داشته از شهر برآمد بعد از تلافی فریقین شکست پرشگر همایون افتاد
 بعد از آنکه بقاعده مقرر سپاه فیض سرگرم غنیمت شد بد همایون برادر زاده حضور اتها دیده

پیر سرش آمد و بر خسارش که رشک نگار بود زخمی زده اورا دستگیر کرد در انیان قند بار چو
 صورت حال ابدان موالید مذحجران کردیدند و همایون کجال غرور و پندار داخل قند بار شد
 جالس میر شد جماعه امرا سردارانی چون عبدالمتد خان نور زئی و یحیی خان بختی بانی و کدو خان شیر
 زنی کر نیخته خود را در محال پشاور سجده شهنشاه رساییده ماجر ارا عرض کردند و باقی امرای
 قند بار با شهنشاه همایون در ساختن قضا درین وقت احمد خان نور زئی که حکم شاه زمان
 از بهرات عازم حضور بود چون احوال گرفتاری شهنشاه قیصر و گرفتن همایون قند بار را در عرض
 شنید بخیال قلع همایون افتاده عازم تنخیر شهر قند بار شد و همایون نیز بعد از اطلاع با فوجی بسا
 بمقابلہ برآمدہ موضع کوکرازا منزل کرد احمد خان بخیال تنخیر شهر در شب با سواران خود بمبت
 ستر المغار کرد لیکن عبداللکر نجمان پسر رحیم داد خان برادر زاده پاینده خان که از طرف همایون
 مستحفظ شهر بود دروازه را بر وی شمسد و دموذ و بر و شلیک کلوله کرد چون احمد خان از
 گرفتن شهر بایوس شد در همان شب برادر و همایون حمله برد پس از کیر و دار بسیار احمد خان پسر
 و یوسف خان هماندار بانی هر دو زخمی شده رو بفرار نهادند و در عرض راه بهیوش شده از اسب
 افتاده و ملاحسن نام درویش اورا برداشته بجانہ خود برد و از طرف همایون سید خدا داد
 زخمی شد و همایون منظره منصور بشهر درآمد عبداللکر نجمان ولد رحیم داد خان را بخلع فخره نوازش
 فرمود و سردار احمد خان مذکور را بآن مجروح حاضر کرده نخست حکم قتل فرمود در ثانی شفاعت
 امرا سردارانی اورا بخشید بشرطیکه من بعد از اخلاص شاه زمان بری شده در مقدم همایون خدمت
 کری کند فقط چون اخبار بهر میت فوج شاه بر و گرفتار سردار احمد خان و مجروح شدن شاه از
 قیصر شاه زمان رسید و دانده بکاشانه دماغش چپید پس با سپاه جارا از پشاور بغرم زرم
 همایون و استواد قند بار بکابل المغار کرد و از انجا سردار پاینده خان الملقب بفرار خان
 که امیرالامرا بود با سپاه بسیار قراول کرده فرستاد شهنشاه همایون نیز اگر چه فوج قند بار
 اعتماد داشت چار و لاچار غم عرب افراشت و در عرض راه فوج اعتماد را با خود مقرر کرد و

و غیر معتمد را بسر کردی سردار احمد خان فراول کرده سابقاً رسال کرد و سردار احمد خان که روز چنان را خوابان بود مجبور وصول بان سردار سرافراز خان بسلام شاه زمان فت و همایون را تاب جنگ نمائده سخت بطرف هرات فرارید بعد از رسیدن بحال فراه از راه رکیستان بلوچستان فت و از اینجا عازم ملتان گردید و منکوحه سردار پائیده خان که زنی مردانه بود و زنی از بسی مرد چالاک تر بکوهرزد در یابی پاکت تر برقع بر دوش انداخته و شمشیر بر کمر حایل حیات بارت آمد و قیصر را رحیس بر آورده بر او زناخت خسرو جالس کرد و شاه زمان بقصد بار آمده بعد از انتظام اینجا شترزاده قیصر را بقرار معهود حاکم اینجا کرد و حقو بجهت تادیب طایفه سکان که در مجال لاهور طغیان کرده بودند به پشاور مراجعت کرد در حبسینی که سنه هجری نزاری و دو بیست و دو هجری رسیده بود از کذرانک عبور نمود و منزل حسن ابدال را محجیم خیام فرمود قضا را شترزاده همایون با سلطان احمد پسرش که جوانی رغبا بود و سنجبال غم کثیر در محال لیه رسیده در زیر درختی فروکش کرده بود و حاکم لیه خبر شده با پانصد سوار بر سرش تاخته و بضر کلوله پسرش را از پا انداخته و او را وستیکم کرده نزد شاه زمان در محال حسن ابدال فرستاد و شاه زمان خورسند شد حسنخان قزلباش را فرمود تا چشمان همایون شترزاده همایون را بکمر لالت بیداد انداخته بر آورد و بعد از در محفله شانه نصوب کا بدر رسال کرد اگر چه در اینجا مراسلات پی در پی شاه عالم عالی کوهر بن عزیز الدین عالمگیر ثانی کورکانی پادشاه دہلی رسید که بدہلی بیاید لیکن چون بختین پوست که شترزاده محمود اراده یعنی و غم تسخیر قندیار دارد لاجرم عالی کوهر را عذر خواسته مراجعت قند کرد و از اینجا محال مہمند را موضع قرار و از آن طرف شاه محمود با اتفاق چهار و میاق و فوج نامعد و از رود ہیرمند عبور نمود و در موضع خاک چو پان تلافی عسکرین رخ نمود پس از مجاہدہ و محاربه بسیار محمد عظیم خان الکوزئی ابن میر نزار خان که پیش جنگ شہ محمود بود تاب جنگ بیاورده بطرف شہر قندہار کرخت و در قریہ ذاکر دہجانه میا عبد الحمید ہوتکی متوار شد و اورا شفیع کنابان کرد و پادشاهش بخشید و شہ محمود شکست خورده در حین عبور از نہر ہیرمند

اکثر امرايش مغلول و مقول شده و خوف را کرده از حد فراه و الهه با کلام الله شريف در زند شهنشان
ارسال کرد و شاه زمان مراجعت قند بار کرده بهرات را بوساطت مادراندر خوشه محمود
ليکن چون که آقا محمد خان اخته قاجار محرک شورش محمود است لاجرم که و خان بارگرنی را بعه
باج محمد حسن خان قراکوز لویاچي محمد خان مذکور سبب طران فرستاد و نحو چون بازار شورش طایفه
سنگان شود غم پنجاب نمود و در دوازدهم جمادی الآخر سال هزار و دویصد یازده هجری برهنه
سند جبرسته عبو نمود و از دریا جلم و چاب نیز گذشته داخل شهر لاهور شد و سنگان باطراف
فراریدند و روسای مسلمین مثل علان بنی نظام الدین خان و غیره بسلام فایز شدند و پادشاه پس
از قتل سنگان میخواست که بدلی رفو که عرایض امراء قند بار رسیده شعر برانکه شاه محمود با غلام
تخیر قند بار است لهذا پادشاه فسخ غم کرده عازم قند بار شد و احمد خان بارگرنی را بعه
خان قزلباش بکومت لاهور گذاشته بقند بار آمد و از اطراف شته محمود زمان خان و کدخدا
کریم داد خان را نایب حاجی فیروز الدین برادر خود کرده بهرات گذاشت و نحو علم مقابلہ شتا
زمان افراشت در عرض راه کسی عطا محمد خان مغور حاضر خان راشب در خفیه کشت و این سخن
باعث دل شکستگی امرا شده لهذا قلیچ خان تیمور که سردار جوار بود از شته محمود بغی و رزید و در قلعه
اختیار الدین باغی شد شته محمود را تاب مقابلہ ننماده سبب بهرات فرار کرد و قلیچ خان مذکور
که شهر را نیز تصرف کرده بود در برویش بست و شاه زمان را بکله خواست و بمکر و خدعه حسین خان
و میرزا ابراهیم را از شاه محمود خواست که قلعه را بسپارد و بحدور رسیدن قلیچ خان ایشان را مجبوس کرد
چون شته زمان نزدیک رسیده بود و لا علاجانه شاه محمود و حاجی فیروز الدین سبب ایران فرار
بنمود و شهنشان داخل بهرات شده پس از تقریر چهار ماه که امورات اسخار انظام داد شاهزاده
قیصر سپهر خود را به نیابت شاه زمان خان بن حاجی کریم داد خان در بهرات گذاشته در این اثنا که
خان بارگرنی را که نزد محمد خان به طران فرستاده بود با تحف و هدایا رسید و پادشاه هوا
خواهان محمودی را با خود برداشته از راه قند بار در ماه رجب سنه هزار و دویست و دوازده

ذکر حکومت شاه زمان

۱۶۷

هجر و اخگر کابل گردید و در زمستان آن سال در چهاردهم شهر شعبان بهرم تنبیه راجه مهابت سنگه
و غیره سنگان سمیت لاهور روان شد بعد از رسیدن انجارج مهابت سنگه خورام و میدان شاه
زمان ندانسته بطرف جبال سوا لکت گریخت و شاه زمان عبداللہ خان الگوزئی را بحکومت
کشمیر سر فرستاده لاهور را بدستور احمد خان مذکور داده بکابل مراجعت کرد چون بازار عریض
شماره فیض و زما سخاں ثورش شہ محمود گوش زد شد روانہ ہرات کردید بعد از رسیدن انجارج
چون دید کہ لشکر خراج محمود را در ارض صایب زما سخاں برہم کردید چنانچہ در احوال حکومت شہ
محمود بیاید خورسند شدہ ملا عبداللہی را با مراسلات بنجارج از دشمنان او خان فرستاد کہ یا محمود را
بدست او دہد یا اخراج البلد کند و خوف بعد از تقریب ہماہ چون مکرراً از عریض اراضی و ریشہ و
بوضوح پیوست کہ ابالی سنگان باز دست تسلط بر احمد خان بارگزی حاکم لاهور دراز کردہ بجا
برخواستند و احمد خان مذکور نیز با جمعی کہ داشت علم مقابلہ افراشت در حرب پای ثبات افشرد
تا جہی کہ مرد و سنگان لاهور را تصرف شدہ در نوب و قتل و اسیر کوتاہی کردند شاه زمان از
قتل احمد خان و خرابی لاهور اندوہ کین شدہ بنہ و آغوش را از راہ قذہار سال کرد و شہزاد
فیض را بہ نیابت میر فضل خان سخی زئی بن مدد خان در ہرات گذاشتہ زمان خان بن حاجی کریم
داد خان را با نحو برداشتہ در سنہ ہزار و دوست و دوازده ہجر بر از راہ ہزارہ دہ لکی
و بامیان بکابل آمدہ و بنہ و آغوش نو سامان کردہ عازم لاهور و دفع سنگان شد و سنگان را
چون آمدن شاه زمان بدان زہو سخاں نہ بود دست از کار رفته باطراف فرار کردند و شاہ
زمان چون ملک پنجاب را از دست سنگان خراب دید حیران شد کہ چہ کند زیرا کہ در وقت
مراجعت بلاد مورخہ باز خرابی خواہند کرد پس با نحو گفت کہ یکی از سنگان را از نحو بیا
کرد و بدان جیلہ لاهور را باید خورد کہ خرکوش ہر مرز ابلی شکفت سکت آن ولایت تواند گرفت
بنابران رجحیت سبکہ را کہ یکی از ایشان و راجہ مهابت سنگہ را دشمن جان بود بحضور طلب
فرمود و حاکم لاهور نمود و پس از حل و عقد امور پنجاب و لاهور و ملتان معاودت کابل کرد اگرچہ

ذکر حکومت شاه زمان

بسبب برسات و بارش در هنگام عبور از نهر حلیم اکثر توپخانه دهنه و آعروق او در دریا غرق شدند
 با وجوبی نظامی خوراک بجا بل رسانیده حکومت اسبجار اجتماع الملک برادر خود داده عازم قندهار
 شد و در اسبجاق قل امرا و سرداران درانی را کرد که بدان سبب خاندان صدوزئی را خرابی و افر رسید
 تفصیل این حال آن که بعد از فوت فتح الله خان صدوزئی کامران خیلی شاه زمان پسرش رحمت الله
 خان را که جوانی شکیل و خوش خط بود نواخته و مجمع ساخت اگر چه اکثر کبر اسرار سرفراز خان را
 که امیرالامرا بود گفته تا میتوانی رحمت الله خان را بقرب شاه مگذار که اخراج و دستش از دست تو
 دید سردار مذکور میخندید که از دستش چه خواهد آمد و رحمت الله خان مذکور سخت فقط کاه بر سخت
 پادشاه آمده و از سخنان نیکین مزاق شاه را شیرین میکرد و نرفته رفته کار بجای رسید که وزیر شده
 مختار امور است گردید و از غایت سخت که بحکم آن انسان لایطغی آن راه استغنی که بدعاش
 چسبید اکثر امور خصوصاً سردار سرفراز خان مذکور را پروائی نمیکرد و هر چند ایشان از بکسرش سخت
 پادشاه استغاثه کردند و بدلائل ناموجه متک حبت لاجرم امراء درانی و قریلباش لاچار بجای
 کار پرداخته در صومعه میا غلام محمد که از فقرا هستند رو بود و اکثر امراء و سرارادت بدو داشتند
 رفته کنکاش کردند که زیاده برین ما را طاقت برداشت سخت و وزیر رحمت الله خان نیست
 و پادشاه نیز بدان رضی است بهتر آنست که به صورت باشد او را مقول پادشاه را مقول
 مقول کرده شه شجاع را بپادشاهی برداریم و بر این سخن اکثر امرا مثل سردار پانیده خان لقیب
 سرفراز خان امیرالامرا و ضبط یکی فخرزئی موسوم با سلاخان و حکمت خان سرکائی و محمد عظیم خان ولد
 میر هزار خان الکوزئی و امیر اصلاخان جوانی و جعفر خان جوانی و یوسف علی خان خواجه سرو میزرا
 شرفیاجان منشی در اسبجا بهم و نور محمد خان بابر حلف قران مجید کرده برین قرار دادند که ایوم سرفراز
 خان جوانان بابرگزینی را از ذهاب در شهر بخوابد و فردا که یوم بخشنه است و رحمت الله خان
 مذکور بکار ریخته که در سمت شرقی شهر دکر و هراست بر اشکار میر خود اکنون به نور وزیر مشهور است
 محمد عظیم خان الکوزئی و عقیب رفته او اشکار کند و امیر اصلاخان و جفره که سرکشک پادشاه اندیشا

ذکر حکومت شاه زمان

۱۶۹

بندهی نمایند بعد از مقرری این سخن سردار سرفراز خان جماعه بارگزی را از دوبات بشهر خاست و پسر
اصلا سخنان نیز خود را بجماعه آراست که در همین شب میرزا شرفخان بنی بعضی احمد خان بارگزی را گفته
نزد وزیر رحمت الله خان رفته اورا ازین عهد خبر کرد و وزیر مذکور فی الحال اورا بخدمت شاه
برده آگاه کرد لکن وزیر مذکور فسخ غم کاری کرده فریاد بر بار رفت و پادشاه امر اسدکورد را
یکمیت بهیانه مصلحت بدر بار خاست و دروازه ارگت را مسدود کرده همه را قتل رسانید و این
واقعه در هزاره و دو سیست و پانزده هجری ختمود چنانچه از ماده تاریخ وفات سردار سرفراز خان
که بر لوح مزارش منقوش است مشهور است ز با قناده بر خاک سرفراز جهان بلند ناله و
افغان شد از همه افغان ز عقل سال و فاش بر سپیدم جواب داد که ظلم شهادة الرحمن اگر چه
در حین قتل امر اسدکورد متفق الکلمه گفتند که ما خدام را در حکومت صدوزنی که پرورده نعمت ایشانیم
حرفی نیست اما از سخت و پندار وزیر رحمت الله خان خیلی تبسکیم و زیاده برین تحمل نخوشتن کرد
کلیف شاق و امر ما لا بطاق است این همه زکات ریختن و فتنه انگیزتن از برادر و رفیق و رست
اگر الحال پادشاه اورا که ماده فساد و فساد غناد است از میان بردارد و کلمه سر بر خط فرمان گذارد
لیکن چون نایره ششم شاهی در تباها آنها فروخته بود فایده نمود بعد از آن بستاند باقی امر انقضای
ایشان را با قوام داده تا در کورستانهای خود دفن کردن و پادشاه وزیر رحمت الله خان را
طبقه بوفادار خان کرده در باب شرکار امرایا غی ساعی شد لاجرم فتح خان ولد ارشد سردار
سرفراز خان مرحوم با برادران و قوم خود را از دیوار شهر بعضی بزرگانداخته و برخی از دروازه خارج
مماخته بمبت کر شک فرار شدند و در قلعه ناد علی متوار سردار اسخا نیز چون از حبس و بر وفادار
خان شنود و زکات نموده از جاده بم و سیستان بمبت ایران فرار نمود و از اسخا به ترشیز نزد شاه
محمود رفت و میا غلام محمد درویش نیز با جمعی از مریدان بوسریند رفت و وزیر مذکور چون اورا
فتش آن سخن میدانست جمعی بواء بار به تعاقبش ارسال کرد و آنها در عقبش سپید اندر ویش
سالک را در حد سر بریده سردار از وزیر آوردند که اکنون در خارج دروازه هراتی قند بار

در سمت شمالی نهباب مد فون است و پادشاه پس از انتظام اینجا چون مکرراً از غریبش شنزاده
 قیصر میر فضل خان این فتحعلی شاه قاجار را بخراسان و محاصره نیشابور شنید پس بواسطه وزیر فاد
 خان طره باز خان افغان را که دفعه سابق در ایران سفارت رفته بود باز نزد فتحعلی شاه قاجار سال
 نمود و طره باز خان در وقتی بد بخار رسید که فتحعلی شاه شهر را محاصره کرده بود لاجرم طره باز خان
 با سخت و بدایا بنجدتش رسیده مراسلات شاه و وزیر و فادار خان را از نظرش گذرانیده خلا
 سفارت اینکه اگر فتحعلی شاه بعزم تسخیر خراسان شکر کشد و اگر کشیده باشد واپس کرد و شاه زبان
 نیز از جاده تعهد قدیم سحر ف کرد و الا فلا پس از ادای سفارت طره باز خان فتحعلی شاه چون رفت
 نیشابور را بسیار سخت دید بهمان بهانه بسوی دار الخلافه کردید و طره باز خان مذکور با سخت
 و بدایا مراجعت قند بار نموده شرفیاب حضور شاه و دستبوسی وزیر و فادار خان کردید چون
 از غریبش شجاع باز فتنه شکان شوع کردید پس در سنه هزار و دویست و شانزده هجری
 با سپاه جوار و عسکر خون خار بجبب احتمال محال پنجاب و قلع راجه مهابت سنگه سکت غزم محال
 پیشاور و پنجاب کردید و مهر علیخان اسحق زنی را که ملقب شاه پسند خان ملقب بود و بهیر خور
 اسحاق زنی شهرت دارد حاکم قند بار نموده بکابل رفت و وزیر فتح خان پس از استماع نهضت
 شاه زمان بطرف پیشاور چهره مقصود در امرات خیال دیده شاه محمود را به تیغز قند بار تحریک
 کرد و شاه محمود جمیع قبلی که همراه داشت با اتفاق وزیر فتح خان برداشته غازم قند بار شد
 و متوکل علی الله از راه سنان بدان دیار یلغار کرد و مهر علیخان ملقب بشاه پسند خان چون از دور
 شاه محمود شنود بدافع بر خاست و با پنجه از سوار در کمال آبشکی در موضع باغ مرند که در سمت
 غمینی شهر احمد شاه و واقع و موضع سکنا می قدیم طائفه اسحاق زنی است با استقبال شافت و پس
 قیل و قال و جنگ و جدال از غریب امور اینکه از ان شکر قلیل شکست فاحش یافته در کمال بد حال
 بصوب قند بار شافت و شاه محمود و وزیر فتح خان از شکست مهر علیخان اسحق زنی مستظرف شده
 اگر مر دم چون محمد اکرم خان علیجائی و غیره روسای درانی به پیرانش گرد آمدند و از رهو بهیرمند

ذکر حکومت شاه زمان

۱۷۱

عبور و شهر قندبار را محصور کردند و پس از چهل و دو روز محاصره یورش برده توسط بعضی فارسین بان با
شهر را گرفتند و مهر علیخان سخی زنی چون تقدیر را مخالف ندید پدید امام بخش خان و حسن خان که با
این فساد میداشت مقول نموده خود در کمال وحشت از شهر برآمده در نزد شاه زمان رفت
و شاه زمان چون از بلغار شاه محمود و تسخیر قندبار شنید دفع آن فتنه را بهم زد انسته عازم
صوب قندبار گردید و از موضع غریب سردار احمد خان فوزی را با ده هزار سوار جرار مقدمه
الجبیش قرار داده خود بر تعاقب و حرکت کرد و شاه محمود از آن طرف چون قندبار را متصرف
شد و از منصب شاه زمان شنید پس با اتفاق وزیر فتح خان عازم رزم شاه زمان گردید چون
ببلغ که بدان سرانجام شکر کند بست نداشتند با خود گفتند نظم بر نمیتوان شکر استن
به شکر توان کینه با خود استن همه کار دنیا بر بسته اند بر زرخه با می خطر بسته اند پس جمعی
سجاری گرفته و مبلغ وافر بصبغه قرض و دام گرفته بگروه که برگرد ایشان جمع آمده بود داد و تنه
اسباب کرده و در بدفع شاه زمان نهاد و باین مقر و کلات غلجائی ملاقی فریضین دست دادند
دو شکر در اینجا صف آرا شدند زهر بود لبران یکین خواستند چه آیین بکار شد ساخته فشا
شد از مهر پرداخته سردار احمد خان فوزانی که بغایت از اطوار ما سنجار و فادار خان شکسته
خاطر بوده و در اطاعت برافته با جمیعت خود بدرگاه شاه محمود شافت و شاه زمان چون
شکر خور ابدالصور است و در ملک و پراکنده دید لابد اغنان فرار بصوب کابل محطوف گردان
و در اینجا خواست که جمع آورد و شکر جدید نموده در ثانی بجنک برادر اقدام نماید لیکن چون سلک
جمعیش از بیم کینه بود نتوانست پس شاه زمان و فادار خان وزیر مصلحت در آن دیدند که
اسباب و خزانه خور ابا شکر برداشته بجلال آباد و در اینجا از شاه شجاع الملک برادر خود که
حاکم بناور بود امداد طلبیده با اتفاق او و افغانه خیر و یوسف زائی لشکری تازه ترتیب
داده بجنک شاه محمود اقدام نماید لاجرم بدین امید بجلال آباد رفت بیت او در این تدبیر
اگر نی ز تقدیر فلک صفحہ تدبیر اخط مشیت در کشد لاجرم جمعی کثیر بجهت اخذ دهم و دنا میر

از تر
بخ

بدارش جمع آمدند و شکری تازه ترقیب داد و شاه محمود از آنجا حرکت کرده کابری را منصرف
شد و اکثری از مردم قریلباش که بواسطه قتل پسر صلاخان جویشرو محمد جعفر خان از شاه زمان بدول
بودند بملازم شاه محمود شناختند و شاه محمود از مرافت ایشان متعجب شده باستعداد تمام
بمحبت قلع شاه زمان روی بطرف جلال آباد نهاد و شاه زمان از آنجا حرکت کرد و بجای خود در
منزل شهبان که سی کردوی جلال آباد است ملاقی فریقین دست دارد نظم و دو شکری تیغ و پیکان
تیز کردند و هلاک یکدیگر را بکفر کردند در روزه داس تیغ از جانفشانی زهر سوخت زار و زنده گانی
پس از کبر و در بسیار و کشتن و کوشش بشمار که نیز کبر غریت مغرب کرد ستاره اقبال محمودی از فوق
جرح طلوع کرده و شاه زمان شکست فاحش خورده و او غریت بوادی نهریت افراختند
و هنگام شام شاه زمان و وفادار خان را شکر جدا افتاده در آن شب تار در بیخوله متواری شدند
و علی الصباح که خورشید لعل باخبر شعاع برآمد شاه زمان و وفادار خان بقلعه عاشق شنواری که در
ایام سلطنت ویرانیت رعایت کرده در کمال حمایت داشته و قلعه اش نزدیک بود و محبت
استخلاص از دست بردار نمیدادند بیت چه توان بر افلاک دست آفتن ضرورت باگردش
ساختن عاشق شنوار رنگ حرام در ظاهر و در حق و دم ایشان خورسند بها کرده آنرا فخر خود
دانست و در خفته در صد و قتل ایشان شده عاشق شنوار بر عاشق مال و جاه شده و شاه محمود را از این
قضیه آگاه بر داده و خود را مخلص درگاه بقلعه داد و شاه محمود آنرا از فتوحات عینی و غیایات لایستی
کس بطلب ایشان فرستاد و شاه زمان چون گردش فلک را معاینه دید و دو لیکن کران بها که یکی بکوه
نور مشهور است و دیگری فینت در هر دو در زمین مشهور است و دیگری سیمی بخرج که بجزا جرمی از ربه
در نزدش بود چون از نظم عاشق رنگ حرام راه فرار نداشت لابد آکوه نور را در در و دیواری
از آن اطاق مشهور ساخت و بخرج را در جو بسیار را انداخت پس شاه محمود چشم از الفت اخوت
پوشیده جهان بین شاه زمان را بدیده ستم کشیده او را در بالا حصار محبوس و مغلول کرد و وفا
دار خان وزیر را با محمد خان برادرش که حاکم کابل بود و زمان خان نایب بامیر سی را بدست آورد

وفادار خان و محمد خان و برادرش را دعویٰ خون سرفراز خان سردار بارگزی پدر وزیر فتح خان بانی
 به قصاص حاضر خان برادر محمد اکرم خان کہ در آشنای حکومت ہرات حسب الامرش مقتول شدہ
 بود مقتول کردند بیت ورجان کرم است بازار مکافات عمل دیدہ کہ بنیابو دہر روز و خوشتر
 و مدت حکومت شاہ زمان با انجام رسید نظم درین چارویچ ہنگامہ نیست کہ کینہ بر مرد خو
 کا بہ نیست مقیمی نہ پنی درین دہر کس تماشا کند ہر کسی یک نفس و مدت حکومت شاہ زمان
 دہ سال بود و حدوث انقصینہ در سال ہم جلوس کہ مطابق سنہ ہزار و دویست شانزدہ
 ہجری بود خیمود البقار الملک المبعود

در بیان سلطنت شاہ محمود از الطاف خالی معبود

و از فراری کہ مذکور شد چون در سنہ ہزار و دویست و دوازده ہجری شاہ محمود با اتفاق شاہ
 زادہ فیروز الدین برادر شاہ زادہ کامران سپہر خو سبت ایران فرار کرد تا از اعلیٰ حضرت فتحعلی
 شاہ قاجار امداد جوید و چینی کہ فتحعلی شاہ مذکور در طهران بود مطابق دوم سال جلوسش شاہ محمود
 با شاہ زادگان دیگر بملازمتش رسید و از انطرف سمعیہ آقائی مگری کہ سابقا در نزد شاہ محمود بہ
 سفارت رفتہ بود بہمانداری و مامور شدہ باستقبال رفت و از شہر ریو اورا در محال عزت دار
 شہر طهران رسانید و پس از محاورات فتحعلی شاہ قاجار را خیال برین رفت کہ چند فوج از سپاہ
 ایران بمعاونت شاہ محمود بفرستد تا انتقام از برادر بکشد چون در آنوقت اخبار غنائش
 املاک آذربایجان رسیدہ موجب تعویق آن واقع شد پس چراغ علیمان نوائی را کہ از امرای بزرگ
 بود بہمانداری شاہ محمود مامور کا شان کرد کہ چند دریا بنجا بہ ابتہاج بسر سپرد و چینی کہ از معالہ
 و فتنہ املاک آذربایجان پردازم انشاء اللہ تعالیٰ شکری بیکران بمعاونت مامور انطرف سازم
 و شاہ محمود بقول این معنی کردہ بکا شان رفتہ چند می بسر برد چون زمان لشکر کشی آذربایجان بطول
 انجامید شاہ محمود از تعویق حصول مقصود چون سپند برآ دنا توان شدہ از کا شان بطرف حراشا

ذکر حکومت شاه محمود

حکمت که شاید در اینجا مقصود بدست آید و وارد قایمات شده امیر علیخان عرب خرمیه
 حاکم قایمات مقدم شاه محمودی را مکرّم داشته نهایت اغاز و احترام نمود و پس از اطلاع بر
 احوال و خیال او بمعاذنت شاه محمود برخاسته امیر حسن خان طیبی را با خود همراه استنان کرد و با
 چهار هزار پیاده اعراب شاه محمود را برداشته و بفره نهادند و فراره را از افغانه انجا بدجلو
 تمام بدست آورده با افغانه فراره عازم تیجره فرار شدند و از آنطرف شاه زاده فیضیه
 شاه زمان حاکم بهرات بمرافقت زمانخان جمعیتی فراهم آورده بمداخله شتافتند و در
 منزل غمارت که در سمت جنوبی قلعه اسفر است تلافی فستین فیما بین دست داد و بحکم
 کریمه **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** باد نصرت بر پرچم شاه محمود و زیدیه شهزاده فیضیه را در
 زاده اش شکست فاحش خورد و فراراً بطرف بهرات رفته محصور گشت و شاه محمود
 یک فرسنگی شهر بهرات را مضرب خیام نموده بمحاصره بهرات پرداخت چون تمامی
 ابالی فارسی بامان بهرات را در خیفه باشاه محمود دل یکی بود کار زمانخان به تنگی کشیده لا
 چاره ندری اندیشید بدینصورت که کاغذی بحجت امیر علیخان قایمی و امیر حسن خان طیبی
 باین مضمون کاشت که چون شما در باره گرفتن شاه محمود که عهدنامه خواسته بودید اینک
 حاشیه فرقان مجید و قرآن حمید را بخط آفتاب منط شاه زاده فیضیه قوم و بهمه
 مختم نموده ارسال داشتم که اگر تعالیجاه از قرار یکله اقرار کرده اند شاه زاده محمود را گرفته بما
 سپارند البته از ان برادر ممنون شده پس ازین شمار بر سایر امارات مقدم و حکومت خراسان
 را علاوه بر ان مسلم خواهم داشت پس آن مراسله را با کلام الله محمود بدست آدم کاروان داده
 در آنشب دیوچو را در روانه اردو و شاه محمود نمود مذکور در کنار پیرمالان گرفتار قراولان
 اردو گشت او را گرفته نزد شاه محمود بردند پس از مشاهده نکاشته براسی در دلش پدید آمد
 لذاش را با محمد اکرم خان سردار در میان نهاد و بهر دو آن خدعه را صدق محض دانسته
 صلحت چنان دیدند که از ان ورطه جانی بدر بردند و علیخان بعد از اطلاع برین قضیه هر چند

سوکند با خورده که اصلا از این سخن آگاه نیستم شاه محمود از انامی از مطلب دانسته در همان شب
 برادر و پسر ملا نجاشی بهمت پوزه کبوتر خان ره سپر گشت و هم از انجا شهزاده فیروز و کامران
 را در نزد فتحعلی شاه روانه ایران داشته خود را غربت بهمت بخارا افراشت و فردا صبح
 شهزاده فیروز را سخنان آگاه شدند با جمعیت تمام از شهر بیرون آمده اطراف جمع علیخان
 لشکر عرب را گرفته اکثر مقتول و مغلول ساخت و علیخان با معدود ستم جانی در تبه با سلامت
 برده بهمت قانیات تاخت و شاه محمود بعد از شکست از خارج شهر برات راه فرار پیش گرفته
 مانند کرد و بادی در کت و ثبات در گوه و بیابان بایم و جیران عطف غنان همی نمود پس از
 چندی وارد مرو شاه جهان شده از انجا بواسطه همدیگر روانه بخارای شریف گردید و دست
 التجار بدین شاه مراد بیک والی بخارا زد و شاه مراد بیک در اول تبرکش پرداخت در
 ثانی بعد از ورود ملا عبدالحق المظفری شاه زمان تخت خیال حبس او را کرد و بلاخره شفاعت
 بعضی علما و فضلا باد عارض شدن مکه معظمه حشمت ساخت و شاه محمود پس از استخلاص از بنجازه
 بحکم کتبه الغریق یتشبت بکل حشیش نزد محمد حیم خان والی او رکنج رفت چون از بنج
 شایبه رعایت نیافت بجهت اسکات نفس از جاوه اسرا باد باز بخدمت فتحعلی شاه قاجار نشاند
 و پس از تشریفاتی حضور علیحضرت مذکور او را در سردر عظم میرزا محمد شفیع خان منزل دادند و
 کمال احترام و در باره او مرعی داشتند بهیت بر سرید و بس میمانی نمود بران آمدن شادمان
 نمود و پس از چندی توقف فتحعلی شاه را اجمال مداد شاه محمود مجسم شده چنان قرار داد که
 بنفس نفس لشکر جبار و سپاه بسیار بهمت خراسان حرکت کند و از انجا بصوب افغانستان بهت
 نموده ملک موردی شاه محمود را از کف غاصبین و برادرش بر آورده بوسه سپارد و در خلال احوال
 طره باز خان از طرف شاه زمان آمده خواش نمود که نه شما با ملک افغانستان تعرض شوید
 و نه شاه زمان علاوه از بلاد خراسان را منصرف کرد و چون فتحعلی شاه را در باره امداد شاه محمود
 عزم خرم بود و لهذا طره باز خان بی نیل مرام مراجعت نمود و فتحعلی شاه با پنجاه هزار سوار در ۱۲۱۵

هجری عازم خراسان شد و سبزوار و نیشابور را از دست طار زمان شاه زمان متصرف شده
 حسین محاصره باز طره باز خان با شاره شه زمان با تحف و بدایا رسیده پنجم آورد که اگر شمار اتحاد
 با دولت افغان منظور باشد باید که بقرار عتد قدم بولایت خراسان که از املاک افغانستان است
 مزاحم نشوید چون فتح علی شاه بلاد خراسان اگر فتن آسان نمیشود الحاح شه زمان را پسندیده بطور
 مراجعت کرد و شه محمود را در محال تر شیکه گذاشته علوفه مقرر نمود چون شه زمان خباب سردار
 سرفراز خان بابر گزنی جدا مجد بندگان امیر صاحب را بدرجه شهادت رسانید لاجرم وزیر فتح
 خان سپه ارشدش که هنوز کمر عذارش بخط غمار داغدار نگردیده بود از شهر گریخته هزار جریقی
 در نزد شاه محمود رسانید و او را به پیچر بلاد موروثی تحریص کرد و شه محمود از افتوحات غنی
 دانسته در خیال تسخیر افغانستان شد در حبسی که شه زمان جنت تنبیه طایفه سکان به خباب
 رفته بود بر فاقست وزیر فتح خان با چهل و یکسوار از راه سیستان عازم پیچر قد بار کردید و همواره
 از نقش حسین وزیر فتح خان آیت فتح و فیه وزی میخواند و او را بغایت اغراز و اکرام میکرد زیرا
 که میدانست که نظام دولت بدم احمد شاه بواسطه همت جد وزیر فتح خان حاجی جمال خان
 استحکام پذیرفت و سلسله ریاست پدرم تیمور شاه هم بسبب مردانگی پدرش سرفراز خان مبرو
 کرد البته بنامی سلطنت نمیزامید است که به نیز و سرانده فرسخ آیت وزیر فتح خان که نقش نجابت
 از جبین پهنیش ظاهر است و علامات شهادت و فحامت از اطلاق نیکش باهر است بدلول
 الولد الحریقندی بابا اند العزیزوی آباد اجداد را خواهد نمود بر پا خواهد شد و نیز اظهر من
 الشمس است که طایفه بار گزنی جراتزین و بسیارترین اقوام درانی اند و وزیر فتح خان سر کرده
 این قوم جراتز است لاجرم آمدن و استجاد او را مرده دولت دانسته بر نقش با چهل و یکسوار
 که از بخله محمد اکرم خان غزنوی و شاه پسند خان سخنی و ابراهیم خان جمشیدی و میر علم خان
 نوزنی بودند راه قد بار را پیوند اندازبان بندگان سردار شیر علیان مسموع شد که فرمود و
 فتح خان میگفت که در حبسی که بمنزل ته گریش رسیدیم من از رزده شه محمود جدا شده پیش آمدم مأمور

بارگزی محال میرمندا دیده با خود بهداستان سازم به بابا حاجی تنهار سیدم وزنی را پروند ازده بر
توزجت ان پختن نشسته دیدم گفتم ایما در قدری نان عطا کن که گرسنه ام در جواب گفت که
وزیر از دست شهرمان در بدر میگرد من تو که نوکر شهرمانی نان نخواهم داد گفتم که من وزیرم یکدفعه
زن برخاسته در ده مردم بشارت قدم مراد داد و ملکان ده به بشاشت پیش آمدند و از دان
ببلغ و غله و اجناس و مواشی و ما بحتاج در بیع نکردند بعد از لمح شاه محمود و دیگران رسیدند بعد از
تناول نان چن دانستند که در قلعه کر شک از مردم شهرمان کسی نیست رفته قلعه را منصرف
شدیم فقط درینوقت وزیر از مردم بارگزی امداد طلبید و آنها بر ازواجی خجاء بر قلبه دو مرد
و غله و مواشی بر دمه همت گرفتند و از هر طرف مردمان بایشان پیوسته در کم ده بسیار مردم
برایشان گرد آمدند چون انخیزد رفتند بار بهر علیجان که حاکم انجا بود رسید از جمع آوری طایفه بارگزی
براسیده کاغذی بدانصورت نزد وزیر ارسال داشت که شنیده شد که شما محمود را پادشاه قرار
داده عازم تخیر دیار افغانست باید لیکن ظاهراست که او مردمی بد بر ورزگشته و بطالع است بشما او
بارش ارخوا بد کرد پس چه ضرور که شما خجاء در بستر مریض داخل میکنید لاجرم من باشما عهد می کنم
که ازین در بدر می دست بردارید آرام در کر شک باشید تا برف از راه کا بهر بر خیزد بنده از نزد
شهرمان قبول نکرد و جدا سو کند که حقیر نیز ما اقوام خور فین شما شد در اعانت شما و امانت شهرمان
مالی و جانی در بیع نخواهم کرد و وزیر ازین سخن خورم شده دانست که از دست او کاری نمی آید
درینوقت شنوار خان بارگزی برای وزیر نوشت که حال که گرفتن قند بار سهل است شما چه انکابل
میکند بهما داراه کابل باز شده از کابل برسد وزیر نوشت که گاهر سبب بی اسبابی و افلاس است
شنوار نوشت که در قریه اشقه محمد زمان نام کشائی تاجر است آمده او را تاراج کرده تیتیه اسباب
کند لند و وزیر با صد سوار رفته و زمان مذکور را به حضور خواست و به بهانه مصلحت صورت حال کاغذ
میر انجور را با وی گفت و صلاح خواست مذکور گفت که خوب میگوید زیرا که شهرمان پادشاه است
پادشاه سبزه نشاید کرد و وزیر گفت که شهرمان هم جنس قوم باست چه فوقیت دارد که نخست

او بیایلی کرد لاجرم حکم البادنی اعظم کنه از دست نه از من تا جرگفت شما با وی که پادشاه است
 پنج گونه مقابله نمیتوانید کرد وزیر بر اشفته اورا محسوس کرد و آنچه نقد جنس که داشت عارت
 کرده بکرشاک برد و در قلم حکومت جاری کرده و سوار سرقند باری و راجل بازده پنجه ماهانه مقر
 ساخت در صد دشتگیری شد مهر علیخان اسحاق زنی چون از لشکر کیری ایشان و تاراج خانه محم
 زمان شنید لاچار در غایت استکبار با پنج هزار پیاده و سوار عازم مقابله گردید ازین طرف وزیر
 فتح خان شه محمود را برداشته از ره هیرمند گذشت لاقی عسکری در محال باغ حرره که جنب
 کشت نخوت است دست داده از غرایب امور مهر علیخان با چنان لشکرشایان از شتر دمه
 ایشان شکست فاحش خورد در شهر محصور گردید و وزیر بجا صره پرداخته بعد از چهل دوروز
 شهر را زور گرفت و مهر علیخان امام بخش خان و حسن خان را که مایه فساد میداشت کشته خود در
 کمال وحشت بوی کا بر فرار کرده نزد شاه زمان رفت و او را بر ستر داد شهر قندهار تحریص
 کرد و شاه زمان از استماع این خبر پشیمان شده متوجه دفع این فتنه گردید با لشکری جبار استیصال
 برادر حرکت کرد و از موضع غرین سردار احمد خان نوزاد پسر اباده هزار سوار مقدمه بجیش کرده
 خود متعاقب در حرکت آمد شاه محمود چون از آمدن برادر مجبور شد در هیته حرب گردید چون
 زری نقد که بدان تدارک سامان لشکر کند موجود نبود به مصلحت وزیر فتح خان و محمد اکرم خان جمعی
 از متمولین تجار قندهار را طلب داشته با ایشان گفت که مبلغ دولک روپیه ما را بدین سیر
 انجام لشکر کرده پس از فیصله این امر ادا خواهد شد و ایشان اجباراً قبول این معنی کرده طوعاً
 مبلغ دولک روپیه را سپردند و وزیر فتح خان مبلغ مذکور را بر لشکر تقسیم نموده با اتفاق شاه
 محمود روی بحرب شاه زمان گذاشتند و در حد و داغ و جال آن دو بجز خار به استعمال توپ
 و تفنگ پرداختند پس از کوشش بسیار با دحضرت بر پرچم علم محمودی و زیده سردار احمد خان
 نوزادش بواسطه تقارن که از وفادار خان داشت با جمعیت مخوروی بار دوی شاه محمود نهاد
 بدین جهت شاه زمان را پای ثبات ننماده با بقیه الیف رخت غنیمت بودای نهریت

کشید و بکابل رفت خواست مادر ساجد شکر ی تازه تر قریب دید و بحرب برادرش بلیکن چون
نظام کارش از هم ریخته و سلاکت جمعیتش از هم گسخته بود و فادار خان وزیر و محمد خان برادرش که حاکم
کابل بود و زما سخا نایب بامیرنی چنین صلاح دیدند که چون شاه محمود بد بخا توجه نماید شکریه
در خور مقابل او باشد نیست بهتر آنست که بجلال آباد رفته از شجاع الملک حاکم پشاور و غیر
و مردم همد و خوکیانی امداد طلبیده با استعداد تمام بحرب اقدام نمایم بخت ببلشکروا
کردن این کارزار به تنها چه برخیزد از یک سوار پس باتفاق بجلال آباد رفته و جمعی دافرا مید
دار داد و جمعیتی کثیر فراهم آورد و شاه محمود در کمال تعجیل آمده کابل را متصرف شد و تمام طایفه
فرلپاش که بواسطه کشتن امیر اصلا سخا و محمد جعفر خان از شاه زمان بد دل بودند به محمود شاه
پیوستند و شاه محمود از معاونت ایشان متطهر شده در کمال حشمت و شوکت بسبت جلال
آباد حجت دفع برادر حرکت کرده از آن طرف شاه زمان نیز منتضی نموده در محال شان که در
سمت غربی جلال آباد است محاربه عسکرین دست داد و وزیر فتح خان ابن میر فرار خان چون
شیربان در کمال نور بمیدان در آمده کارزاری کرد که بنزد ستم و اسفندیار و ابابچه پشرد آخر الامر
شاه زمان شکست فاحش خورده اکثر لشکریانیش بقتل رسیدند و شاه محمود بفتح و فیروزی اختصاص
یافت بخت به نیز و بقبال آن شیر مست دوباره سپاه عدور اشکست و در کمال اطمینان
بکابل مراجعت کرد و نواب اسد خان برادر وزیر فتح خان به تعاقب شاه زمان فرستاد و اسد
خان مذکور رفته ایشان را در قلعه عاشق شینواری که در چپر مار است گرفته نزد شاه محمود بکابل آورد
و شاه محمود برادر خود شاه زمان را بکمال و وفادار خان و برادرش محمد خان و زما سخا را در عوض
خون سردار سر فرار خان پدر وزیر فتح خان و حاضر خان برادر محمد اکرم خان مقتول نموده خاطر از
ایشان برداشت و تمام خزاین و دفاین شاه زمان را که نقد او جنس باقیه و کور و جیشم از آن
پوشیده تمامی را با مراد شکریان علی قدر مرانهم قیمت نمود و جمع الله الله که نصف کرد که اندوخته
و در روز بیستم سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و دو یست و شانزده هجری بر سر ری سلطنت متکن

شد و در هیچ مهر خود این بیت نوشت بیت بعالم از غنایات الهی علم شد دولت محمود و شاهی
 و چاکران اخلاص کیش خویش را علی قدر در جاتم بمناسبت عالیه متفخر نموده از سایر روسای افغانه
 ممتاز ساخت و فتح خان پسر سردار پانیده خان لقب بفرزخان محمد زایر او زیر اعظم نموده بلقب
 شاه دوست خان نواخت چنانچه فضل خاتمش این بیت رقم کرد بیت دولت محمود را مازم کرد
 سرفراز ملک و دولت شاه دوست و شیر محمد خان پسر وزیر شاه و لیخان بامیر نی که مرد شجاع بود
 مختار لدوله لقب داد و عبدالله خان الکوزیر که شاه زمان از حکومت کشمیر معزول نموده در بالاحصا
 مجوس میداشت و از حیات خویش بایوس بود مطلق العنان ساخت و تبت بغایت مناسبه نواخته
 بایالت کشمیر مانور نمود و محمد سعید آخوندزاده خوا پنجه زنی بار گزنی را بمنصب قضا نواخته بدیم
 خود ساخت و مذکور در هیچ نگین این بیت نقش نمود بیت محمد سعید از فضل حق مشهور شد و قاضی
 القضاات شه محمود شد همچنین اکثر اماران مناصب مناسب عطا کرده پس از چندی چون دولت
 انگلیس بویهم اینکه شاه محمود و مجتهد بود و قاجاریه بمبادا مواظب شده ولایت را بایشان سپا
 باشد شجاع که حاکم پشاور بود بنای دوستی را گذاشته و الفستین را که حاکم معموره بمبئی بود مانور نمودند
 که با فغانستان فتنه شاه شجاع و لدیمور شاه را ملاقات کرده مراد را استحکم سازد و الفستین شاه شجاع
 را به تحریک مذکور شکر آراسته بهتصال شاه محمود برخاست و شاه محمود بعد از استماع انجیر شاه زاده
 کامران پسر خود را با سردار محمد عظیم خان و غیره برادران وزیر فتح خان با جمعیت شایان بدفع شاه
 شجاع الملک فرستاد باز در محال ایشان که فضائی بس وسیع است تلاقی فریقین دست داد و قضا
 شاه شجاع الملک شکست فاحش خورده از ده سیفند کوه و کرم به هندستان رفت و شاه زاده
 کامران مظفر و منصور معاودت کرد چون خبر سلطنت شاه محمود انتشار یافت میر افضل خان بخی
 زنی پسر مدت خان که به نیابت شاه زاده قیصر در برات بود با امید مال جاه و به سیزوی دور
 اندیشی شاه زاده فیروز الدین برادر شاه محمود را که دران سرفراز شاه محمود رنجیده زیارت بیت
 الله مشرف شده بود و پس از مراجعت در بلده یزد تجارت می نمود طلب داشت و پس از ورو

او شاه زاده فیض را در کمال خفت از شهر هرات برآورده شاه زاده فیروز الدین را بر مسند ایالت
نشانده و گذارش ابشا محمود کاشته اخلاص شکاری خود را عیان داشت و شاه محمود از مرده
این فتح شادمان شده او را بجلاط فخره نواخت و شاه زاده فیض را از آنجا نزد فعلی شاه فاجا
رفته فقط فرصت میبود و شاه محمود در کمال استقلال سیر میبرد تا اینکه گروه غلامی را که از زمان
مادر شاه افشار از زمان معدوم الجزوبی نام بودند بجایال پادشاهی افتاده غوغای سنکین
بلوای منین برپای ساختند شاه محمود پس از استماع این خبر دفع ایشان را واجب دانسته
وزیر فتح خان و سردار احمد خان نورزنی را باده هزار کس در سنه هزار و دو سیست و هجده
هجری بر سر ایشان فرستاد و ایشان سه چهار کت بر آنها تاخته در هر کت بسیاری از ایشان
مفقول نموده بقدر پنج شش هزار کس از آنها را در موضع شیباز که در سمت غربی ساحل رود رنگ
واقع است مفقول نمودند و سرهای لطایفه را بکابل نقل کله منار ساختند و منادی انداختند
بیت هراکتو تبا بد سر از شهر یار سنزایش همین است انجام کار و شاه پس از قلع و قمع گروه
غلامی در کمال حلال میگردانید تا اینکه در شهر کابل بر جدالی سخت فیما بین طایفه شیعه و سنی دست
داد تبیین این مقال آن که در سنه هزار و دو سیست و نوزده هجری مطابق سال سیم جلوس
میمنت مانوس مردی از طایفه قزلباشیه طفل ساده عذارا مردی را که از غایت حسن و جمال
چشم چرخ چنان آفتابی را دیده بود و نه بدست و هر چنان کاری رسیده رخساری چون
وصال تابان و زلفی چون شب فراق بی پایان قطعه فریه سرین لاغومیان روشن رخ
و شیرین زبان دل آهین و تن پریشان خط جوش و صورت پیر خویش چو آتش تو سنار ویش
بخوبی سوسنا کا الیم غنچا از زنی دالبه حسنًا از سفر از اهل کابل که از طایفه تاجیکت و سنی
مذهب بود فرقیه و سجانۀ خود برد و جمعی از رند و او باش و لوطی و قلاش که از خواص صحاب
و احباب وی بودند خواسته بر می آراست و بیست اجتماع بآهنک میبرد و میگفتند
نظم بده جام می ای سروسازی نو که ز تو از ما جهان خواهد نسی بود می جان پرورم ده در صبح

فَإِنَّ الرَّاحَ دِيحَانِي وَدَوْحِي بِيَارِ انْ بَادَهْ خُوش بُو جِي چُون مَشَكْتِ كِه بَه چُون بَانِي افْتَادِيم خُشَك
 بِيَا تَا كِي مِي دِل شَاد بَا شِيم دَمِي اَر غَم چُو سِرَوَا د بَا شِيم مِي وَ مَحْشُوق مَسْتُ وَ رُوزِ نُورِ رُوزِ زُتُو بِتُو بِه
 بَا يَدِ كَرْدَنِ اَمْرُوزِ وَ اَوْرَا اَز بَادَهْ نَابِ مَسْتُ وَ خَرَابِ نَمُودَه خُشِي الْمَقْدُور بَانِ بَحَارَه اَز عَمَلِ بَا
 شَيْخِ نَاشَا يَسْتَه اَنجَه تَوَا سَتَنَدِ كَرْدَنْدِ وَ پَسِ اَز چِنْدِ رُوزِ اَوْرَا بَا زَارِ نَكْتِ وَ شَرَابِ خَرَابِ نَمُودِ
 مَطْلُوعِ الْعَنَانِ سَاخْتَنَدِ وَ اَن عَا جَرَزِدِ بِدَرْ شَنَافَتَه بَا جَرَا يِ كَنَشَنَه رَا بِقَرَارِ صَدَقِ وَ صَوَابِ بَانِ
 كَرْدِ وَ پَسِ رَا اَز اِسْتِمَاعِ السُّخَّانِ دُودِ دَلِ كَا شَانَه دِمَاغِ عَجِيْبَه وَ اِجْمَاعِي كَرْدِه وَ صُورَتِ حَالِ اَبْنَاهُ مَحْمُودِ
 مَعْرُوضِ دَا شَتَه دَا دِطَلَبِيْدِ وَ فَرَا يَدِ وَ اَغْوَا بَا وَ جِ عِيُوقِ رَسَا يَدَه كَفْتُ بِيْتِ كَرْدَنِي دَا
 سَنِ اِي سَهْرَا يَرِ رُوزِ شَمَارِ زُتُو رُو دَا يِنِ شَمَارِ شَاهِ مَحْمُودِ چُون طَا يِفَه قَرْلُبَاشِ رَا كَرَامِي مِي دَا شَتِ
 اِفْصَالِ اِيْنِ اَمْرِ اَبْجَكَمِ شَرْعِ حَوَالَه نَمُودِ وَ خَبَابِ كِفَالَتِ اِنْتِسَابِ قَاضِي مُحَمَّدِ سَعِيْدِ اَخْنَدَزَا دَه
 بَا رِ كَرْنِي الْمَقْبُوبِ بَنَاجَانِ مَلَا فَا نِ مَبْصَدِ اَقِ حَدِيثِ نَبَوِي صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ تَسْلِيمُ لِهْ اَلْبَيْتَةِ الْمَدْعَى وَ اَلْيَمِينِ
 عَلِيٍّ مِّنْ اَنْكَرَا اَبْلِ تَا جَبِيْتِ دَر اَن بَارَه شَهُو دِطَلَبِ نَمُودِ چُون اَنْقَوْمِ رَا اِمْكَانِ اَقَامَه بِنِيهِ وَ كَوَا هُ نَمُودِ
 پَسِ دَر رُوزِ جَمْعَه كَلِمَمِ بَا سِرُو پَا يِ بَر بِنَه وَ كَر پَانِ بَا يِ دَر يَدِه دَر مَسْجِدِ جَامِعِ پَلِ خُشِي جَمْعَه شَدِه پَسِ رَا
 دَر پَا يِ مَنَسَبِ وَ اَغْطَا بَر دَه دَر ضَرْبِ خَدُو وَ شَقِ جَوَابِ اَلْفَدَر كُوشِيْدَنْدِ وَ چِنْدَانِ اِطْهَارِ جَزَعِ
 كَرْدَنْدِ كِه اَهْلِ مَسْجِدِ رَا فَرَعِ اَكْبَرِ خَمْنُودِ رُوزِ جَمْعَه رُوزِ عَا شُورِ اَشْدِ وَ تَمَا مَّ رَا دَلِ رِزَا رِي اِيْشَانِ بُو خُتَه
 وَ اَغْطَا فَيَقَه نِيْزِ سَبَبِ فَضْ وَ اِطْهَارِ اَن عَمَلِ شَيْخِ اَهْلِ مَسْجِدِ رَا حَكْمِ قَبْلِ وَ غَارَتِ گَرُوَه قَرْلُبَاشِ وَ تَمَا
 اَهْلِ شَيْخِ دَا دِ وَ بِجَرْدِ حَكْمِ وَ اَغْطَا اَهْلِ مَسْجِدِ بَا تَمَامِ حُجُومِ عَامِ نَمُودَه وَ بَا زِ دَحَامِ مَالَا كَلَامِ اَز مَسْجِدِ رُو بِجَلَه
 وَ مَسَا كُنِ قَرْلُبَاشِ بَا تَعْيِيْنَا يِ بِنَه مَخْتَنَدِ هَر كَرَا يَدِ نَكَشْتَنَدِ وَ هَر جِهَه يَا فْتَنَدِ بَر دَنْدِ وَ اَز كَحَالِ
 جَمْلِ وَ نَادَانِي اَكْثَرِ خَا نَمَا يِ اِيْشَانِ رَا آتَشِ زَدَه سُو خْتَنَدِ قَرْلُبَاشِه چُون اِيْخَالَتِ غَرِيْبِ مَشَاهِدَه
 كَرْدَنْدِ وَ جَانِ وَ مَالِ اَهْلِ وَ عِيَالِ رَا دَر مَعْضِ لُفْ دِيْدَنْدِ بِيَكِيَا رِ بَتَا بِلَه وَ مَجَادِلَه پَر دَا خْتَه خُورَا پَدِ
 بَر لَبَا سَا خْتَنْدِ وَ كَا رَا زِ چُوْبِ وَ سَنَكْتِ بَه تِيْرِ وَ تَهْنَكْتِ كَشِيْدِ چُون نَزَاعِ وَ قِتَالِ بَدْرَا زِي اِنجَا يَدِ
 وَ اِيْخَرِ بَا طَرَفِ دِمَاتِ رَسِيْدِ اَكْرَا بَا يِ قَرِي بَحْبِتِ لِعَقْصِ بِيَا بَحَا يَتِ اَفَا غَنَه رَسِيْدِنْدِ وَ

و بقدر بیت هزار نفر مسلح و کمل با قزلباشیه در آوینجه بر کوهیکه سجانهای قزلباشیه مشرف بودند
 کشته چندان کوشیدند که آنها را بسوه آوردند و شاه محمود پس از استماع هر چند استقام در تسکین فتنه
 و دفع آن بلوای عام مبنمود چاره و سودی نخبود پس مختارالدوله شیر محمد خان و سردار احمد خان نورزای
 را بدفع آن فتنه مأمور نمود و آنها نیز بواسطه قصد ملت از خیر دولت اغماض نموده افاغنه را بنمید
 آن انقلاب تحریک کردند تا بواسطه کشتن و کوشن بسیار شورش کارزار بجای رسید که در روز
 سه چهار هزار نفر از طرفین کشته میشد نظم در آن مسلح آدمی ادکان زمین کشته کوه از بس افتادگان
 زبس کشته بر کشته مرد این مرد شده راه بر بسته برده نورد بالاخره از ازدحام و مردانگی اهل سنت
 و جماعت نزدیک نشد که قزلباشیه با تمام بدف کلوله شده بکلی تلف کرد لاجرم وزیر فتح خان
 بجهت مصلحت ملی با سایر برادران بجای قزلباشیه و تسکین آشوب ابر افغان کمر همت پر
 میان بسته برایشان بشوریدند و طوعا و کرها ابالی قزلباشیه را از آن خطر جانی و مالی مایندند بهر
 آینه این معنی موجب آزر دکی خاطر اکثر امرای افغانستان شده میر و اعطاسید و مختارالدوله شیر
 محمد خان و سردار احمد خان با هم اتفاق نموده بطبیع سلطنت شاه محمود و وزارت و وزیر فتح
 خان همستان شدند و پیوسته در اندیشه بودند که مقامی بدست آورده بر مراد فایز شوند
 تا اینکه از قدرت خالق در روزگاری که شاه محمود و وزیر فتح خان را بجهت جمع آوردن مالیات
 محال هزاره و بامیان مأمور نمود امرای مذکور چون وزیر فتح خان را که شیر پیشه شجاعت بود دور
 و شاه محمود را غافل و مغرور دیدند فرصت وقت را غنیمت شمرده شاه شجاع الملک را که در
 حد فقه بار بود خواسته آوردند و با عوامی طایفه افاغنه که آنها از شاه محمود دلی پر کین خواهر
 نمکین داشتند بر سرای سلطنت حمله و کشتند شاه محمود چون در بای فتنه را باز و جاده غایت
 دور و دراز دید خواست که از آن ورطه راه گزینش گرفته جانی بسلامت بدر برد امرا می غنچه
 در بای خانه بر ویش بسته از حریف مانع آمدند در آن صحن شجاع الملک از راه لو که در بنوا حی کابل
 رسیده شهر را متصرف شد و شاه محمود را گرفته خواست که بتلافی جستمهای شاه زمان او را نیز

از حلیه بصر عاری کند لیکن شفاعت مختار الدوله شیر محمد خان میر بی از قلع عیدارش دست داشته در
 بالا حصار کابل پیش ساخت و خود بر اریکه ایالت جلوس نموده لواشی شاهی فراخت و شاه
 زاده حیدر را بحکومت قندهار مامور ساخت و میر علم خان برادر زاده سردار احمد خان لور ز
 را به نیابتی قندهار مامور نمود و ایشان با برافت عطا محمد خان مختار و سیدالخان باشش هزار کس
 رفته در موضع جکان با کامران و فتح خان جبت کرده کامران را شکست دادند و در کمال ذلت
 پناه بهم خواجه فیروز الدین که حاکم هرات بود بردور و ساسی قندهار شاه زاده حیدر را استقبال
 نموده بر حکومت قندهار استقرار دادند و شاه زاده فیروز حاکم هرات حکومت فراه و انصار
 بنوسط والده خوجه شاه زاده کامران برادر زاده خوجه مقوض داشت و بعد از چند می والده حاج
 فیروز محرک شده سپهر گفت که لازمست بجهت استخاض برادر سمیت کابل لشکر کشد شاید که
 بهمت سپاه هرات و بهمدستی اهل افغانه که طالب دولت محمودی اند برادرش استخانی دست
 دهد پس شاه زاده فیروز پسر خوجه شاه زاده ملک قاسم را برافت شهزاده کامران با جمعیت
 شایان به تیغ کابل و قندهار مامور نمود و شاه زاده قیصر پس از استماع این خبر با سپاه خون ریز آنهک
 سینه کرده و در نواحی قندهار فیما بین ملاقی رخنموده محاربه سختی واقع شد تا اینکه شاه زاده قیصر مغلوب
 شده کابل رفت و شاه زادگان مومی الیه قندهار را متصرف شدند و در خلال این احوال خبر
 که لشکر قاجاریه بسرگردکی شاه زاده محمد ولی میرزا والی خراسان بغرم تیغ هرات از مشهد متقد
 حرکت کرده اند لاجرم حاجی فیروز الدین شاه زاده ملک قاسم پسر خوجه به تعجیل تمام از قندهار
 خواسته بجهت مذکور نوشت بیت من گویم که زیان کن یا بفکر سود باش امی رفرفت
 بخیر در هر چه باشی زود باش و از نیر به مجرد استماع از قندهار حرکت کرده با جمعی رسید و حاج
 فیروز نیز جمعیت شایان از گروه افغان مانند عبدالواحد خان بارکزی و ابدال خان متوفی قول
 زائی و جبار خان نورزائی و ملا احمد خان و بعضی از بزرگان ملت را مانند ملا حلیم کاکرمی و صفی
 اسلام که از مشایخ کبار افغانستان بود با جمعی از اهل اویمایه هرات فراهم آورده باستقبال

محاصره لشکر ایران بهرات

۱۸۵

شاهزاده محمد ولی میرزا ارسلان است و ایشان رفته در موضع شکیبان که شش فرسنگی بهرات است منزل کردند و لشکر ایران بجای آنها در موضع مشهور بشاه ده فرود آمدند و شب را در اینجا بماندند و براس بسرب بردند اما چون طلوعه تابش صبح اثر کرده از تابشش سودا غلظت که در سوزید جهان استقامت پذیرفته بود پراکنده شد بخت خنجر زبر کشید از سوی خاور آفتاب ساخت روشن رنج مسکون را سر آفتاب هر دو لشکر در آن موضع که فضای وسیع بود صفوف آراسته بجای برخاستند پس از اشتداد مایه حرب و تبدیل طعن و ضرب لشکر قاجاریه بطرف اختصاص یافته خانه شکست فاحش خوردند اکثر ایشان مقتول و مغلول شده چنانچه صوفی اسلام با پنج هزار کس شربت شهادت چشیده بقیه السیف نیم جانی بسلاست بردند و شاهزاده فیروزالدین در شهر بهرات متحصن شده و لشکر ایرانی کجا محاصره پرداخت چون زمان محاصره چهل روز طول کشید امرای خراسان مانند برادر اتحق خان فراشی و محمد خان بگلر بکی هزاره و قلیچ خان نموری و میر غلام خان فانی و میر حسن خان طوسی به استان شده مصلحت چنان دیدند که تاوانند گذارند بهرات بتصرف دولت قاجاریه پس قرار مصالحه گذاشته چنین قرار دادند که شاهزاده یکتربخیر فیل و صد طاقه شال کشمیری بایک لک روپیه نقد بشاهزاده مذکور بدهد و پسر خوش شاهزاده ملک حسین نام را بصیغه رغمال در مشهد مقدس ارسلان دارد و شاهزاده مذکور چون خورادر شیر بهرات معذور بیداست باین مصالحه راضی شده دست از محاصره داشته عازم ارض اقدس شود و در سنه هزار و صد و هشتاد و نه هجری پس از آنکه شاهزاده ملک قاسم از نزد شاهزاده کامران بهرات رفت و او مدت چهار ماه به تنهایی حکومت قند هار کرده به حکم کینه صحیحه ان الانسان لیطغی ان داله استغنی به ظلم و زبردستی پرداخت و افعال شنیعه را شعار و دمار خو ساخته چنانچه همیشه بمباشرت مهور شاه بسم اندام و معاشرت اعمال منبیه حرام و شرب مدام شغال نمود می و از قیج سیرت خود بهاء خسته و شان بری طلعت را پادشکجه هوا فرمودی بخت بد اخلاق و خوشخواره و خیزه کش از تلخیص و عیب ترش پس میر غلام خان نورزائی برادر زاده سردار احمد خان که داماد وزیر قیج خان بود با خواجه محمد خان

فولانی همدستان شده درحیثی که شاه شجاع عازم شجر قند بار بود قبل از ورودش شهنشاده کامران
را از قند بار بیرون کردند و شهنشاده قیصر را که تا آن زمان در و هرات و هزاره جات بسر میبرد
طلبیده ب حکومت قند بار بر فراز کرده و شاه زاده کامران لابد ابسمت هرات معاود
کرده بقدر سابق ب حکومت فراه راضی شد و پس از چندی محمد اکرم خان علیزائی که از امرای کبار
شاه محمود بود آمده بامید معاودت طایفه خوشاه زاده کامران را به شجر قند بار و مقابل شاه
زاده قیصر تخریب کرد و جمعی از افاغنه درانی را نیز بر او گرد آورد و شاه زاده مذکور سطر شده بدین
صوب شافت و در قره صالحان که در طرف غربی احمدشاهیت یا شاه زاده قیصر مصفا
داده محمد اکرم خان مذکور با جمعی مقول شده و شاه زاده باقیه السیف عسکر شکست فاحش
یافت و در کمال اضحلال بطرف فراه عنان غربت یافت و در اینجا بسر میرد تا اینکه وزیر فتح خان
بمذکور پیوسته از ساعی جمیلش بر مراد فایض شد تفصیل این احوال آنکه درحیثی که شاه محمود باغوا
بعضی از مراد است شاه شجاع الملک مجوس شد و وزیر فتح خان که در میان بود از استماع
انسانچه چهرت فرا سر سیمه شده باخوگفت بیت چهره می نگردد خدایت قضا سیریت
مرسده را خبر رضا پس لاچار خدمت شهنشاده قیصر سر شاه زمان را از ملازمت شجاع الملک
بهنروانسته از راه هزاره بخد تشرف و او بعبایت شاه شجاع عم خویش وزیر مذکور را مجوس
کرد و درینوقت که بحسب شفاعت شیر محمد خان بامیر سی مختار لدوله اورا مطلق العنان ساخت
وزیر مذکور از اینجا دخیفه بصوب هرات گریخته در نزد حاجی فیروز برادر شاه محمود رفت
و اورا باغوا ای شاه شجاع و شاه زاده قیصر اغوا نمود چون حاجی فیروز مذکور از شرط کاسل نصیحت
مشفایه اورا بسمع قبول اصغامنمود بلکه اقامت اورا نیز در هرات باعث افشاش دانست
لاجرم از اینجا بابرادران خود بطرف فراه رفته چندی در خدمت شهنشاده کامران بسر برد و از
آنطرف شجاع الملک مختار لدوله شیر محمد خان را بطرف کشمیر مدفع عبداللہ خان الکوزائی حاکم
انجا که از طرف شاه محمود ب حکومت کشمیر اختصاص داشت و بدون اطاعت شاه شجاع در

در کمال استقلال بسر سپردن و مزو کرده پس از رفتن او تمام اختیار امور و رتق و فتق تمام مدام نزد یک ر دو در مملکت خود را به محمد اکرم خان بامیزنی که نهایت میل خاطر با او داشت سپرد و محل عقد امور قندهار را بشاه زاده فیض را در زاده خود گذاشته خود بعیش و طرب و لهو و لعب روزی شب می آورد و قول حکما را که چون در غرر بود دلیل نداشت چنانچه گفته اند نظم نشاید پادشاه است بودن نه در لهو و لعب پیوست بودن بود شه پاسبان خلق پیوست خطا باشد که باشد پاسبان است شبان چون شد خراب از باد و ناب رعد در معده که کان کند خواب در آینه که رسم ملک دار است ثبات کار دارد و هوشیار است و شیر محمد خان مختارالدوله بشهر رفته پس از مجادله و مقاتله عبداللہ خان الکوزیر گرفت و حکومت استخار را به عطا محمد خان سپرد خود عطا نموده خود بکابل معاودت کرد چون بکابل رسید اوضاع را در کنگر و دید یعنی بخلاف سابق خود را از وزارت عظم بر کنار و محمد اکرم خان بامیزنی را در امور ملکی مالی صاحب اختیار مشا به کرد بدین جهت انبجاع الملکات که بایم با و به عیش و عشرت بود آرزو و خاطر شد نزد وزیرید و در خیفه شاه زاده فیض را در زاده اش را بطغیان او و حکومت مسفل اعوا کرد و شاه زاده مذکور بقول مختارالدوله بشهر محمد خان بامیزنی که از امرای کبار دالوس دار بود و حبیبی که شاه شجاع پسران تبحر قندهار عازم سگار پور شده حکومت کاری را به شهزاده فیض را در شاه زمان داده بود مترجی شده در طغیان عم خود همداستان شد تا اینکه در او ان رنسان شاه شجاع بغیریت قشلاق سمیت دیر هجرت رفته محمد اکرم خان بامیزنی ولد حاجی که بمیداد خا زاده لغب بن الملکی و منصب و آراء فواخت لند مختارالدوله را نوا بر حسد مشتعل شده و فرصت وقت را غنیمت دانست و شاه زاده فیض را که حاکم کابل بود با خود همداستان ساخت و شاه زاده مذکور پس از نظام امور استخار به شکری دیده با شوکت جم بقصد سیفصال عم آهنگت پشاور کرد و شاه شجاع پس از استماع انبجهر محمد اکرم خان وزیر ابا امیر افضل خان سپرد دغان استخاری و جمعیت شایان مقدمه الحبش نموده خود در عقب روان شده به پشاور آمد و در منزل دو آبه تلافی آن دو سپاه نامعدود روحی خود علی الصباح که

که شاهنشاهی خاوری بفرموده اوستی ظلمت شب لشکر کشید و هجوم بخیم را منهدم نموده بر صفحه احوال شاه
خط بطلان در کشید نظم فلک سیمع شب را در زنجیر بر آنه زلال از آگوه کثیر در کرب و غم
چرخ سر کشیده نهادند این گاه از کشیده کماه جنود و غاده جیوش از هر دو طرف از فرط
تنور و بان پر کف کرده صفوف آراستند و باستصال یکدیگر بر جواز استند در اقل مرحله سپاه
قبضی بغیر و زی و اداری اختصاص یافته بعد از آنکه تمامی پراکنده شده بر یکی در عقب غنیمت شناختند
و شاهنشاهی الملک که با جمعی از دلیران در کمین کین بود فرصت غنیمت دیده بر ایشان تاخت
و شیر محمد خان مختارالدوله را تنها یافته با خواجه محمد خان نایب فخری و شاه نواز خان فخری
و جمعی دیگر از سران لشکر ابدان ساخت و شاه زاده قیصر را اختیار نموده لابد آفرار کرد و کابل
رفت و شاهنشاهی الملک بغیر و زی اختصاص یافته جمعی از دلیران را بفرستاد که میر علم خان نوزائی را
وزیر فتح خان بقاقت شاه زاده قیصر فرستاد و شاه زاده قیصر در کابل باز شکری تار و رتیب
داده با میر علم خان برادر زاده سردار احمد خان نوزائی بنای حرب نهاده پس از کیر و شکست
فاحش خورده بصوب قندهار فرار کرد و شاهنشاهی الملک از قبل شاه زاده قیصر مطمئن خاطر شده میر علم خان
نوزائی را بحکومت قندهار در ادای خدمت داده و خود متوجه کابل شد و از سوانح که در آنوقت
بعینا موجب حیرت سماع الملک شد خلاصی شاه محمود و باقی شاه زادگان از زندان بود و
بتین این حال آنکه علی محمد نام جنایط بواسطه محرمیت چهاره در زندان تردد کردی روزی با شاه
محمود و عده کرد که در چنین فرصت شمار از مجلس پاشی خواهیم داد تا اینکه بواسطه شکست شهزاده قیصر
برج و برجی در کابل بریدند و حسینی که میر علم خان از کابل بحکومت قندهار رفت و شاهنشاهی الملک
هنوز نرسیده بود علی محمد جنایط مذکور فرصت را که منقلب بود حاصل یافته بشی علی الغفله شاه
محمود را با سایر شاه شهزادگان بکریز آیند و شاه محمود را اینجا خود برده پنهان داشتند دیگر
هر که اماسی بدست آورده بجای رفته متواری شد و چون شاهنشاهی الملک از فرار مجوسین آگاه شد
مردم بسیار بطلب ایشان فرستاد تا شاید بدست آید لیکن اثر را ایشان پیدا نشد معاین

بی حصول مقصود مراجعت کردند و علی محمد خیاط بعد از آنکه چند روز از این حادثه گذشت و شوايع و طرق را از جویندگان مجوسین تنی یافت دوسته ای فراجم آورده شاه محمود را بر داشت و از راه هزاره و بامیان و ده زکی و غور که نشسته بفراه درآمد وزیر فتح خان و برادرش که بملازمتشاده کامران در فراه بودند رسیدن شاه محمود را امر مسعود و وصول او را بایه حصول مقصود دانسته شادمانیها کرده گفتند عبت کای دوستان بکام دل اکنون توان رسید کارام جان و راحت روح روان رسید و شاه محمود پس از چند روز توقف در فراه بخیال گذاشت که اگر در هرات رفو شاید حاجی فیروز حاکم انجابر عایت احترام برادر مبین روادار و حکومت برادر با وسپار دس بهانه شکار و قصد زیارت خواجه عبداللہ انصاری داخل هرات شد چون از برادر خود دران باره قولاً و فعلاً شایه می یافت نومید شده و اپسن سمت فراه شتافت در جینی که شاه شجاع الملک بغرم قسلاق زنشان به پشاور رفت توسط وزیر فتح خان و برادرش عازم تیغز قند بار شده بجمع آوری اسباب سفر و تهیه شکر کوشید چون بضاعتی که بدین لوازم سفر فراجم سازد نداشت لهذا قطع طریق پیش گرفته دو کاروان را که یکی از قند بار بهرا و دیگری از هرات بقند بار میرفت غارت کرده مالی وافر بدست آورد و تمامی اجناس و مبالغ را برافاخته فراه و توابع منقسم نموده جمعیت وافر گرد کرد و در هفدهم شهر حبشه هزار و دو بیست و سی هجری بصبوب قند بار ایلغار نمود وزیر فتح خان میر علم خان نوز زائی که داماد او بود و از طرف شاه شجاع بحکومت قند بار مبعوث داشت با سال تجایف و مرسله و تخان و پند بر دو سایل بدان رضی ساخت که حصار قند بار را بی احتمال بوت و تفنگ و اشغال نوایر جنگ بشاه محمود واکد ارد و خود کل اختیار دولتش شده ز نام حمام ظلالین بدست آمد میر علم خان نوز زائی نیز بدان سخن رضی شده قند بار را بی اشغال انس عبداللہ شاه محمود سپرده بفراغ نقد کفیل امور کلی و جزئی پادشاهی شد شاه محمود چون به نیروی رایزین و خرد و دبیرین وزیر فتح خان بی حرب و ضرب و کبر و دایر تیغز شهر قند بار نموده دانست که

مظلم گزیده شده باشد خصمت کردند بخود احسان نباشد به بند برای ضرورت بسازش خود
که از وی بفرصت توان کند پوست در بلندی مرتبش با قبی الغایه کوشید و پس از انتظام
مهام اینجا از قندهار آهنگت کابل کرد و سر در احمد خان نورزائی عموی میر علم خان که اقبال شایه
شجاع حاکم اینجا بود توسط برادرزاده باقشونی زیاده بهلار مست شاه محمود پوست واکری
از قزلباشیه نامدار کابل نیز بنا بر سوابق خود که از وزیر فتح خان در محاربه سستی و شیعه شایه
منوده بودند از شیه شجاع روی کردن شده و بنزد شاه محمود آمده که ملازمتش را بر میان جان
بستند و شهر کابل نیز شاه محمود را به نزدی طالع سعودی خبک و جدل مهر شد آری بیت
دولت چو به پیکاری آید هر کار چنان شود که شاید و شاه شجاع پس از اطلاع با سپاه کینه
خواه از پشاور بقصد دفع برادر ستافت شاه محمود نیز پس از انتظام احمد و مشاوره
دادن بنود با سپاه نامحدود غنان غزنیست باستصال شاه شجاع یافت چون میر علم خان نور
زائی کمال استقلال بهم رسانیده بود چنانچه امور ملک و مال را همیشه ورت وزیر فتح خان
انفصال داده در هیچ باب از او باکی نگرفته سوال نمی نمود لاجرم وزیر مذکور را از ان اوضاع
بیگانه جانی طافش چاک شده بغایت اندوهناک شد و شاه محمود را از کجای استقلال
او آگاهی داده گفت بیت نه آن بود آنکه ما را در کمان بود خیالی داشتیم و فی چنان بود
اکنون بر این منوالی گذاشتن او اگر چه داماد من است باعث اختلال دولت است چه که اکثر از
با او همداستان اند و اگر سکن غدیری اندیشد هر آینه آنچه بخوابد خواهد کرد شاه محمود را چون
بر اخلاص کیشی و وزیر فتح خان اطمینان بود حکم بر قتل میر علم خان نمود در حبسی که او را منزل
چکد لک کوچه در وادی که فیما بین سرخ بل و چکد لک است فرو آید ند میر علم خان گرفته
بحکم شاه محمود کردن زدند و آن موضع به میر علم گشته مشهور گشت چنانچه با حال رسم مذکور بران
محال جاریست و پس از ان وزیر فتح خان با نظام امور را مورد شده مشغول گشت و با امرای
شاه شجاع بنای مراوده و دوستی گذاشت تا اینکه به پیشگاه چی شاه شجاع مبالغه کراف داده

ذکر اختلال افغانستان

۱۹۱

در ابران داشت که بی اطلاع شکر و شاه شجاع سه منزل یکی کرده فرود آید تا لشکر از طول منزل
نوهیده بی نظام شود و ما بفراغت ایشان را فرود کویم شجانه چی مذکور چون مبلغ کثیر را
بر عوض آن خدمت حقیر دید حق نمک را بر طاق نیسان گذاشته انگشت قبول بر دیده
نمود و از منزل علی بغان که در سمت شرقی شهر جلال آباد به فاصله شش میل واقع
شیرخانه را برداشته و از جلال آباد گذشته در منزل نکه که در طرف غربی شهر به مسافت
هزده کرده واقع است فرود آمده وزیر فتح خان را از کیفیت حادثه آگاه کرد و او نیز لشکر
خود را آورده و شاه محمود را برداشته از منزل کند مک در کمال سرعت به طرف ایلعاء
لرده نمر صد مرتب نشست و شاه شجاع از آن طرف در کمال اطمینان از علی بغان کوچیده
بخیال اینکه در جلال آباد ثانیاً لشکر را انتظام داده بجنبک برادر اقدام نماید پس از آنکه توانا
شهر مذکور رسید چون شجانه او در ولشکر او در مرور دید پیش خانه چی را مقهور نموده در کمال بی
نظامی و جلدی ره نوز در کردید و در جنب باغ نکه ملاقی فریقین دست داده وزیر فتح خان
که شیر پیشه شجاعت بود در آشنای کبر و دار به محمد اکرم خان فوغلزئی بامیر شی بن حاجی گردید
خان که وزیر و بیشتر شاه شجاع بود متقابل شد و محمد اکرم خان تفکک دو نیله که در دست داشت
بر روی وزیر آتش داده خالی کرد اما گاه ملازمی از وزیر سینه را بدف کلوله او کرده رحم
کاری برداشت و وزیر فتح خان فوراً بر او تاخته و مقتول نموده سرش بر نیزه افراشت
نظم بران کرک درنده چون شیر مست بر آشف و پولاد هندی بدست چنان راند
برنده سمشیر را که سر در سم افکند آتش را چون محمد اکرم خان در آن کبر و دار کشته گردید و شاه
شجاع لشکر را بی نظام و پراکنده دید لا علاج شده رحمت بود ای هر بیت کشید و به نیروی
رامی رزین وزیر فتح خان نیم فتح و فیروزی بر پرچم علم محمودی و زید و فتمه اسباب و ضاع
سلطنت شجاع الملک را با تو شجانه منصرف شده داخل جلال آباد شد عبت بشمشیری
یکی تا صد توان کشت برانی لشکر را بشکنی پشت و ازان جاشاه زاده کاران سپهر خود

با جمعیّت شایان روانه پشاور ساختند که اگر شاه شجاع نخواهد که در آن سرزمین حل اقامت اندازد
 براینه تبعاً بله و مفاصله اش برود و بعد از درویش شاه زاده کامران به پشاور شاه شجاع مجال
 توقف را در آن مجال امر محال دانسته بگوستانات مواضع خشک که در سمت جنوبی ولایت
 است بنام سید و چندی در اینجا توقف کرده شاه زاده کامران عطا محمد خان برادر وزیر
 فتح خان را بجا حکومت پشاور گذاشته خود غنای غنیمت بهمت کابل افراشت و شاه شجاع سخت
 خواست که به کشمیر رود لیکن چون بواسطه قتل شیر محمد خان بامیر نئی محمّد آله و له بن وزیر پشاور و پشاور
 و طغیان عطا محمد خان پسرش بدان طرف روی نداشت در ثانی چون قندهار را خالی از بزرگان
 ابدالی را اگر از پشاور و آنجا میماند غم قندهار کرد که شاید در آن سرحد عقد کارس کشاید
 لاجرم از جاده راه بود و کار می بدینصوب رفت پس از اطلاع ابالی اسحاق از موکب او شاه
 پسند خان اتحققی و لدر محمد خان و کاستان خان و بوستان خان اچکزئی که از امرای کبار بود
 و بواسطه گرفتن میر علیخان نوزادش از شاه محمود روگردان شده فرار کرده بودند با شاه شجاع
 الملک متفق شدند و او را آورده بر حکومت قندهار استقرار دادند شاه محمود پس از اطلاع
 حکومت شاه شجاع در قندهار جمعی از دلیران را بفرستاد که شهادت کامران و سردار پر دل خان
 برادر وزیر فتح خان که مادرش غلجانی بود بطرف قندهار و دفع فتنه شاه شجاع الملک
 نامزد نمود و شاه شجاع پس از اطلاع با چند تن از امرای فاعنه بمداغه پرداخته استقبال کرد
 و پر دل خان از راه دور بینی صالحو خان اتحققی را که در خدمت شاه شجاع امیر کبیر و مختار و
 مشیر و لقب بشاه پسند خان بود بهزار لایه و تذویر با خود همداستان نموده چنانچه در وقت
 بتویه صفوف در غایت پر دلی غنای غنیمت بهمت شهادت کامران و پر دل خان معطوف
 نموده بملازمت ایشان پیوست و کاستان خان و بوستان اچکزئی را نیز تاب نمانده
 رخت نرمیت بر بست لاجرم از مشایده اسحاق شاه شجاع در جنگ در ناکت نکرده رفته
 نظام عسکرش از بیم کینت و لشکرش تمامی بر آکنیده در بهم شکست و قندهار بتصرف شاه زاده

کامران درآمده در کمال استغفال بر مسند حکومت اینجانب الامر بدینست وزیر فتح خان چون در استمالت قلوب کافه انام کوشیده ساعتی نبود که از وفور فیض و فرط بذل خبری نمی بخشد پس تمام اهل قریلباشیه و درانی طلقه اطاعتش در کوش و غاشیه اجابتش بر دوش کشیده در محافل و مجالس از محامد و مناقبتش تذکره مینمودند عبت سخاوت مس عیب را کیمیاست سخاوت همه در دبار و دواست و شاه محمود چون او را کافل بر امر و قابل بر کار دید لاجرم حل و عقد امور ریاست خود را در قبضه اقتدارش گذاشته او را اختیار کلی عطا کرد و او نیز خواست نفس ماره را پدر و دهنوده را خلاص شعاری کوشید و وزارت را از فرط بختی شاه محمود با امارت جمع نموده بر برادر را بجای حکومت ولایتی فرستاد و خود در رکاب شاه محمود حاضر میبود و در سنه هزار و دویست و سی و یک هجری شاه محمود از کابل بجهت قتلان به پشاور رفت و هم از اینجا بهمت دیره جات و سدد حرکت کرد و حکومت دیره و سدر را به نواب اسد خان و نواب صمد خان برادران وزیر فتح خان تفویض نموده خود کابل سلاطین کرد چون عطا محمد خان پسر شیر محمد خان حاکم کشمیر پس از گشته شدن مختار الدوله پدرش دم از خود سری زد و اطاعت شاه شجاع و شاه محمود نکرده در آن ولایت کمال استغفال بهم رسانیده بود و بجهت حفاظت ولایت و سه طرق قلعه منصوطی در موضع صعب بر کنار نهر آتک ساخته جهاد خان برادر خود را بجفا طغش امر کرده بود لاجرم وزیر بی نظیر در فکر تسخیر شهر کشمیر شد لیکن چون کوههای صعب المسالک و رفو خانه منظر آباد و سختی قلعه و حفاظت جهاد خان جمله مانع بود چاره در آن دید که با رنجید سینگه حاکم پنجاب طرح موافقت انداخته او را بخصه مالیه اینجانب ساری سازد و بر افقش به تسخیر کشمیر پردازد پس از براه حرم بالشکری انبوه بطرف پشاور رفته عزم رزم رنجید سینگه را اشتبار داد و از انطرف رنجید سینگه پس از اطلاع بآهنک جنکش جناب استیغال کشاده بود در ساحل نهر آتک ملائی فریقین دست داد وزیر فتح خان در ضمن عداوت بنای موافقت و مودت را گذاشته در ساحل نهر آتک فیما بین او و رنجید سینگه

ملاقات اتفاق افتاد و پس از تحکام مراسم و داد و در باب تسخیر کشمیر بدین گونه قرار داد که بشنند
 که برنجید سینگه وزیر فتح خان را از راه جمو که متعلق بخجایب است کشمیر راه دهد و به لشکر و ما بحتاج
 اعانت نماید و پس از تصرف کشمیر مالیات دیوالی انجارا سه حصه نموده ثلث برنجید سینگه
 و ثلثین امنای دولت محمودی را متعلق باشند برنجید سینگه این عهد را پسند نموده براه دادن او را
 شد و وزیر فتح خان بر این قرار عهد و پیمان را استوار کرده غریبت کشمیر نمود عطا محمد خان اگر چه از آمدن
 وزیر فتح خان نشود لیکن چون عبور او را از ره خانه مظفر آباد و جنب قلعه محمد ساحل نزاراکت
 که سد سید و قلعه خدا فرید بود محال میدانست در نهایت اطمینان باکی نکرده غفلت مینمود که نا
 گهان آوازه آمدن وزیر فتح خان را از راه جمو که اصلا پیرامون خاطرش نیکو نداشت شنود متحیر شده با
 بازده هزار کس از کشمیر بدافع شرافت و درجا بای صعب المسالك دعای کار نشانده خوف
 آماده حرب نشست و وزیر فتح خان با جمعیت شایان حریمیه کاللیت الجسود و النساء
 السیول در کمال جلالت محاربه کنان از ان کوههای بلند الوند مانند کدزان شده داخل جلگای
 کشمیر شد نظم نه گویی که روین تنی سخت سر ز روز فرومانده کی سخت تر در افتد کلاه از سر مهر
 ماه گذار بربالاش گاهی نگاه ستاره نظراف پیرانش درخشده چون زاله بردانش ز نظاره آن
 هراسان سپاه چه نادر از دیدن قرض خواه همان روز انکوه را بهد زنگ نمودند قسمت
 بردان جنگ دلیران افغان چه بنحجر کوه دویدند بالا کرده طاق طاق کران سنگها
 همی رفت هر سو بفر سنگها پس از آنکه در جلگای کشمیر بهدوشگر مقابل یکدیگر شدند چند روز
 در میان ایشان محاربات بیکران واقع شد و در هر حرکت فتوحات از جانب وزیر فتح خان
 رنج نمود ولی نه آنقدر که بیکبار هضم متناصل شده پای امیدش بجل ره بالاخره از ستور و ندایه وزیر فتح
 خان چاره بر عطا محمد خان منحصر شده گزیری بجز اطاعت ندیده تا اینکه با چند نفر از پیش خدمتان بی
 اطلاع مشیران غفلتاً باز دوی وزیر فتح خان رفت وزیر مذکور حضور او را از فتوحات غنی دانسته
 او را فوازش کرده داخل کشمیر شد پس از چند روز چنان مقرر شد که کشمیر را بوزیر گذاشته خود با عیال و

و مال در امان بوده بهر طرف که خواهد بود و وزیر بی نظیر حقوق محبت بای پدرش مختارالدوله شیر
محمد خان را که باعث خلاصی و از دست شاهزاده قیصر در قندهار شده بود مد نظر داشته
اورا و عده مرضی داد و عطا محمد خان در خیفه ضد و قی مشحون از لالی و جواهر مکنون در ازای آن
عطوفت بوزیر داده و خوب اهل و عیال فارغبال از کشمیر پروان رفت پس از مدتی چون وزیر خواست
که از آن در بای شین و جواهر سنگین بپاره از اسباب ترتیب پس از حضور چنان شخص شد که جمله
آکبینه نگیان است لیکن چون آنوقت کار از دست و تیر از پشت رفته بود با نحو گفت
ما توانستیم مدانستم چو سوید پس سردار محمد عظیم خان برادر خود را پس از انتظام اسلحه و حکومت
و صوبه دار می کشمیر قائم نموده خود از راه بارموله غزنیست کابل کرده در کمال استقلال بملازمت
شاه محمود رسیده با موزارت کفافی السابق شغال نموده چون در حین غزنیست تسخیر کشمیر
باراجه رنجید سیکه قرار داده بود که ایمنی از جانب او در کشمیر شسته نشد مالیات انجبار از
قرار معاهده باز یافت نماید بعد از تصرف آن نواحی چون فتح آن طرف را به نیروی بازوی
ظفر پرور کرده بود از آن تعهد سر باز زده خلاف عهد و پیمان باراجه رنجید سیکه در میان آورد
بود بنابراین پس از مراجعت وزیر رنجید سیکه با جمعیت شایان به تسخیر کشمیر و دفع محمد عظیم
خان آنست جنگ نموده محمد عظیم خان پس از اطلاع جمعی فراهم آورده بمقابله شافت اگر چه
لشکرش خمس عسکر رنجید سیکه بود لیکن پس از تلافی فریقین متوکل علی الله بغیرای هندو که مهت است
بمیدان نبرد درآمد نظم و کاور را به پیش صف برانگیخت و لشکر از کین چه در پاکف برانگیخت
سمندش ماه نو بر خاک می بست گندش فتح بر فراک می بست پس از کیرودار کوشش
کوشش بسیار بقدرت کامله پروردگار بمصدق کریمه که مرفیه قلیله غلبه
کثیره باذن الله و الله مع الصابین لشکر کفار شکست فاحش یافت و بقدر شهنشاه
نفر هندو از ضرب شمشیر غازیان بوادی جهنم شافت رنجید سیکه با بقیه السیف سپاه نیم جانی
بسلامت برده رخ از مهر که بر نافت و سردار محمد عظیم خان بفتح و فیروز اختصاص یافته اکثر اسباب

سلطنت رنجیدار متصرف شد که بشمیر آمد رنجیدار سینگه را چون از تنخیر کشمیر با پی عزیمت بنک
آمد از جانب دیگر با سپاه کینه خواه آهنگ تنخیر شپا ور کرد و وزیر فتح خان نیز با سپاه فراوان
دل بر غزوۀ هند نهاده بمقابله شتافت و در ساحل هزارانک از آب دور در وسط تابستان
در جایی که از تابش نور خورشید مایه در بحر بریان شد و از تاب آفتاب وحش در بیابان
نا توان کردید سر نظم آتشکده کشته کوه و کان هم تقصیده زمین آسمان هم مرغان چمن
در شاخ در رفته جزدگان سوراخ غم رزم را فیما بین خود با جرم کرده به تنبش و آویش یکدیگر
مشغول گشتند اما چون آفتاب بهمت الراس سید و از شدت حرارت اطراف و نواحی آن
بقاع افروخته گردید و شعله شمع آفتاب بمنابۀ ملتهب شد که هر که در هوا نظر کردی چون پروا
بسوختی و هر که قدم بر زمین نهادی بصورت افروختی زمینی که گرد بی آب تر هوایی دوفخ
جگر آب تر ناب آفتاب در کار آمده و مار از روزگار مسلمانان بر آورده از شدت
عطش قیام حرب نتوانستند و اکثر ایشان بامید آنکه شاید خویش ابرو خانه آنک رسانند
و آبی بر آتش عطش خوفاً نزد میل بطرف رهو کردند و بمنی باعث قوی دستی کفار و شکست
اہل اسلام شد اگر چه زیاده از دوسه هزار سوار اسلام در میان کارزار باقی نمانده بود لیکن
وزیر فتح خان کریم و فرار در آیین جنگ ننگ و عار دانسته بهمان شتر ذمه قلیل بحایت
رتب جلیل مردانه و آهنگ نبرد کرده باستعمال نیرو تفنگ کوشید نظم زمرودی در آن اوج
گاه سخت پی افشرد مانند بچ درخت چو شیر کی آتش زدم برزند دم مادیان را بهم برزند
و نهایت شوخی در کمال بتیابی عطش بطور رسانید و از آنطرف رنجیدار سینگه با جمل نیز اسوار
و پیاده صف نظام آراسته بنو پهای شعله بار دامن بادیه از شر افشانی بار و طمونه هاویه
کردند با وجو این وزیر بهمال نقد رستقامت ورنید که از اشتغال نار عطش مدبوش شد
در غلطیۀ نایکی از ملازمانش اورا از روی خاک برداشته و در پیشین اسب گذاشته بغل
تمام از میدان معرکه بیرون برد و در آنفرصه شکستی فاحش بشکر فاغنه رسیده جمعی از شدت عطش تلف

و برخی نزد کلاه تنگ را بدف شده بقیه سیف فرار برقرار اختیار کرده ره نورد و ادبی منت
 گردیدند و صدق این سخن که فارسان میدان تکمیل بر سبیل تمثیل ابراد کرده اند در باره وزیر فتح خان
 حقیقت شد شعر لیس الفراء الیوم عاد علی الفتی اذا عرف منه شجاعت بالالا
 پس در سال دیگر که سده هجری هزار و دصد و سی و دو هجر رسید وزیر فتح خان باز بهینه و
 سامان لشکر دیده برافقت شاه محمود و غریمت لاهور نمود و در اجبه رنجید سینکه نیز بالشکر و
 توپخانه فراوان بمقابله سپاه افغان شتافته ساحل نهر انک را سکر متین ساخت و وزیر فتح خان و
 شاه محمود چندی در مقابل رنجید سینکه نشستند چون سبب طغیان آب بدست آوردن محل عبور
 مشکل بود لابد افصح غریمت نموده از راه کوهستان غریمت دیره جات نمودند و چندی
 در آن نواحی نزول و مالیات سند و ملتان را از حکام انجا وصول داشته و در هر ولایت برادری
 از خود بصوبه داری گذاشته خوبرافقت شاه محمود و لوائی غریمت بمبت کابل افراشت و در
 اواخر همان سال چون سردار محمد عظیم خان پس از شکست رنجید سینکه سخت و پندار بخود راه داد
 در سال دویانی اجمال و زید و در اجرا احکام برادر غافل گردید لاجرم وزیر فتح خان بر آشفته
 با سپاه کینه خواه بصوب کشمیر و براه آورد و سردار محمد عظیم خان پس از اطلاع از آنهنگ برادر
 بدافعه اش کمر همت چست بر بسته معابر کو بهار از استحکام سکر از سم خیا ط تنک تر کرد و بر
 را از آمدن کشمیر منع کرد و وزیر مذکور چندی در برابر برادر با توپخانه و سکر بسر برد چون از تنگی
 علوفه و فحطی اذوقه نزدیک بود که و هنی بجانب وزیر فتح خان رخناید پس از کمال حزم چاره در
 منحصر داشت که بی تحضار احوان و مشورت و صواب دید و رسای لشکر در محفه نشسته بجهت
 سکر برادر رفت سردار محمد عظیم خان بحجراستماع و محضر اطلاع یابی از سر شناخته و باستقبال
 تاخته در حضور از زمین ادب را بوسه داد و عند کنان بان خاست و سر تعلیم برخاک راه نهاد
 و در رکاب برادر پیاده با معسکر خویش آمد تا وزیر او را اذن جلوس داد و در پی حضور ایستاد
 می گفت بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه سکر کومیت ای کار سار بنده نواز

پس زیر فتح خان سیاه خور خواسته بر دولشکر گرفت یکدگر وار دکنمیر شدند و وزیر فتح خان ترک مواخذه برادر گفته حکومت اسخارا کما فی السابق بسر دار محمد عظیم خان مفوض داشته خود پس از دو هفته در نک در غایت حشمت و شوکت آنک کابر محض و بقرار سابق مشغول کار خود شد و از کمال هوشیاری و جرار بر غیر از آن شاه محمود و شاه زاده کامران در امور دولت خوض نموده کار بار ابقا را تناسب جریان داد و نظم چنان شد که باز در باز او ننجید کس در ترانوی او ر بود از دلیران توانا تری سرزیرگان شد بدان تری بهر کار کوجب نام آوری در آن کار کردش فلک آوری نه آن کرد با مردم از مردمی که آید در اندیشه آدمی کشاده و دستش چو روشن درخش یکی تیغ زن شد یکی تاج بخش و شاه محمود را از حکومت بخرامی نماند لاجرم شاه زاده کامران پسرش که مردمی بود بیباک و تند خوی و شفا و از فرط ظلم چون قضای بزم بر پر و جوان بخشودی و چون اجل محموم بر خورد و بزرگ با بقا نکرد کویی ر بعضی و شرف و فساد آفریده بود و از ظلم و عجب و حشم و غضب پروریده بود و وزیر فتح خان حسد برده کیسه اش را در دل گرفت لیکن چون از فرط شوکت و وزیر مذکور که انظر من لشمس بود در آن اوان بخرامی کامی داشت مطلب را معطل بوقت گذاشت تا اینکه شاه محمود وزیر فتح خان در سنه هزار و دصد و سی و شش به بحر بختیخیرات و تنبیه حاجی فیروز الدین برادر خود کجاست و وزیر مذکور تنبیه شکر دیده با دوازده هزار کس روانه انظر شده دست جو دو سخارا بجهت افراشت که سخارا تم و جو معن را در افواه عالم ذکر نماید چنانچه مشهور است که در آن سفر که طولش از شش ماه بیشتر نه بود بغیر نخواه مقرر می نمود شش لک روپی را بصیغه انعام و بخشش صرف نموده بود و بهم از اینجا کمال حوادث او بر این کمال ظاهر خواهد شد قطعه ای بخشش لک تو در جهان آورده کان رکف تو کار بجان آورده از رشک کف تو خون گرفته دل کان در لعل بهانه در میان آورده الف مر با فرزندانی و شوکت سکندر و راد دهرات شده بهر حیل که توانست حاجی فیروز را با پسرش

بگرفت و برادرانش دست استیلا برآورده در تاراج و غارت کوتاهی نکرد و شاه محمود نیز چون
از گرفتن برادرشید از عقب وزیر فتح خان پاشاه زاده کامران روانه هرات شد در وقت
بندگان سکندر شان صاحبی امیر دوست محمد خان مغفور حبت مکان که یکی از برادران کهن
وزیر فتح خان بود چون تسلط و حتمت فراوان وزیر را مشاهده نمود بهر آنکه از و خرم و دو
بینی دانست که این جوار البته باعث شغال ناز خشم شاه زاده کامران و شاه محمود خوا
شد حج که آب تیز و زود افکند پل پس با حقو گفت بصلاح چنان فرست که در نزد
محمد عظیم خان حاکم کشمیر را در خورفته چند روز ظل حمایت او بیا سیم تا از پرده غیب چه ظهور
آید از نزد وزیر فتح خان کجا بر وقت و در عرض راه شاه محمود را ملاقات نموده بکشمیر نزد
سردار محمد عظیم خان را در خورفته مدتی در ظل رعایت او بیا سود و وزیر فتح خان پس از تخیل
هرات غم تصرف ملاک خراسان نموده در مسیت و ششم ذیحجه سنه مذکوره از شهر راکده
عالم آنطرف شد و از طرف دولت علیه قاجاریه دو الفکار خان سردار دامغانی بدفع او
بسیاه کینه خواه فراوان نامور شده در موضع کافر قلعه تلاقی بین الفریقین دست داد و نظم
چه لشکر لشکر دبا آورد و روی مبارز برون آید از هر دو سو سر پس یکدیگر در آویخته بسی
بنام و درگاه ریختند پس از دو حوزدافاغنه بر قاجاریه دست برد نموده ایشان را از پیش بر
داشتند اما از قصاص رزبان در آشنای شده و جنگ کلو که تفک برد بان وزیر فتح خان حوز
خون جاری و غشی بر او طاری شده از خانه زین بر زمین مدهوش افتاد تا یکی از ملازمانش از
خاک او را در غوش برداشته از میدان بدر برد اباالی لشکر چون سر کرده را بدان صورت
دیدند سر سیمه شده در عین غلبه مغلوب شدند تا هر دو لشکر از شکست یکدیگر بجز بمبازل خود
رفتند وزیر مذکور چون بعد از ساعتی شعور بهم رسانید و خورادر عین نصرت منظم دید بخیر
شد و خواست که بار دیگر بمجاریه قاجاریه پرداخته داد ان سناند لیکن چون سبک نظامش
از هم پراکنده بودند نتوانست چون در آنوقت شاه محمود و شاه زاده کامران بقصد بار

رسیده بودند پس صلاح در آن دید که بهرات رفته در ثانی بالشکر تازه به تنجیر خراسان پردازد پس بهرات معاودت کرده باغ راغان را که در سمت شمالی شهر واقع است مضرب خیام سپهر خشام نموده شاه محمود و شاه زاده کامران را بعد از آمدن ملازمت کرد و شاه زاده کامران کینه های گذشته را در خیال خود مجسم نموده دانست که تا وزیر فتح خان برپاست ما را از حکومت بجز نامی نیست پس در خضیه با شاه محمود پدر خود اظهار شوخی و خجارت را روا کرده گفت قطعه مخالف تو یکی مور بود و ماری شد برآورتن آن مور مار گشته دمار مده زانوش ازین پیش ای غفلت مست که از دبا شود از محلت تو یابد مار و بهر صورت که توانست پدر بی تمیز از نیز بر سهیصال آن مخلص غریز اضی ساخت روز دیگر که وزیر فتح خان بخدمت ایشان رفت شاه زاده کامران او را معاتب ساخته بهانه گرفتن شاه زاده ملک فاسم بن حاجی فیروز الدین و دخول حرم ایشان او را گرفت و در عوض آن خدمات شایسته از مردمی چشم پوشیده که هر پیش را میل کشید نظم در چراغ و چشم او زد تیغ نامش کشتن چراغ در تیغ زککش به تیغ کلکون کرد که هرش از خفه نیز نکرد بر سر خون و خاک می غلطید به که چشمش بود که خور ا دید حال خود که بچشم خود دیدی مگر را بر حیات بگزیدی چون خبر حبس وزیر فتح خان انتشار یافت سردار پردلخان و شیردلخان و عجز برادرانش که در اردو بودند سرسیمه شده بهما ساعت با طایفه بارگرنی فرار کرده به سمت قندهار شناختند و در قلعه ناد علی که در ساحل غربی نهر هیرمند و سمت جنوبی قلعه کرشاک واقع است وزیرین زرخره خوایشان بود و رفته سکنا کردند و مابقی برادرانش نیز پس از اطلاع با هم همدستان شده بقصد دفع شاه محمود و خرابی دولت سدورانی کوشیدند و آنها بهیست برادر بودند بدانکه سپه سردار پابنده خان مرحوم جمله بهیست و کینه فر بودند که اسامی آنها این است وزیر فتح خان سردار محمد عظیم خان تیمور قلخان سردار پردلخان سردار شیردلخان کهندلخان رحمدلخان هردلخان سردار عطا محمد خان سردار یار محمد خان سلطان محمد خان سردار پیر محمد خان سعید محمد خان امیر دوست محمد خان سردار امیر محمد خان سردار محمد خان

نواب محمد خان نواب حیدر خان سردار طره بار خان سردار جمعه خان خیر الله خان
 ثالث اول از یک بطن بودند و مادر پنج دیگر از طایفه غلجائی خواهر خدانظر خان مامائی سیاک هید
 خیل بود پنج ثانی را نیز والد به بالکوزئی متحد بود و دومی با قیر والد از طایفه قزلباش بود و سه
 دیگر نیز از مادر واحد و باقی علیحد بودند چون سردار محمد عظیم خان که برادر با اقتدار و توان
 و حاکم کشمیر بود از اسخا شده شود پس با تمام برادر با سپاه نامعد و ارکشمیر بمبت پشاور بنصرت
 نمود و قبل از ورود او چون شاه شجاع الملک دید که شاه محمود و شاه و شاه زاده کامران
 بطرف برات رفته اند فرصت وقت را غنیمت دانسته از لودیانه براه پنجاب عازم
 تخیل پشاور شدند و در یکفرسخی پشاور در موضع موسوم باغ علیمردان خان فیما بین او و سردار محمد
 عظیم خان محاربه واقع شده قضا را شاه شجاع الملک شکست فاحش خورده از راه کوهستان
 بمبت شکار پور رفت و سردار محمد عظیم خان تمام توپخانه و اسباب سلطنت او را متصرف
 شده اقتدار کلی بهم رسانید چون قبل از آن شاه زاده کامران از برات وزیر فتح خان کجول
 برداشته بقتله بار آمد و پس از انتظام اسبابا بمبت هزار سپاه بقصد دفع سردار محمد
 عظیم خان برادر وزیر فتح خان که در کشمیر و روانه کابل گردید و سردار محمد عظیم خان باری محمد خان
 امیر دوست محمد خان برادر خود را با سه چهار هزار کس بمقابل اش نامزد کرد و شاه زاده کامران
 از قندهار شهنشاه جهان گیر را با عطا محمد خان مختار پسر شیر محمد خان مختارالدوله مقدمه الحشیش نمود
 کابل فرستاد و ایشان رفته در کمال اطمینان کابل را مسکن نمودند امیر دوست محمد خان که بفرقت
 باری محمد خان و سردار پسر محمد خان جهت تصرف کابل تا بجلال آباد رسیده بود چون از ورود
 شهنشاه جهانگیر و عطا محمد خان مختار کابل شنید مرکب غمخیزش لنگ و پایی امیدش بسنگ آید
 از فتوحات عینی اینکه چون عطا محمد خان مختار را بواسطه اخذ حکومت کشمیر تها راز دولت
 صدوزانی خصوصاً شاه محمود حاصل شده بود لاجرم بمعنی را مقام انتقام دانسته در خفیه
 بحجت امیر دوست محمد خان اعلام کرد که در آمدن محمد بغیل نمای زیر که بمجد و وصول شاه زاده

ذکر حکومت شاه محمود

جهانگیر را گرفته بعد از آن بسطواب یکدیگر حکومت کابل خواهم پرداخت و بجهت استحکام این
 نعمت کلام الله شریف را مهور نموده جهت او روانه ساخت امیر دوست محمد خان سکنه
 شان آنرا از فتوحات لاری و نصرت عینی دانسته به تعجیل روانه الطرف شد و عطا محمد خان
 مختار که بمقابلش برآمده ده خداید را در معسکه ساخته بود چون از قرب امیر دوست محمد خان
 شتوبی سبب کابل معاودت کرد و مقارن آن امیر دوست محمد خان داخل شهر شد شهزاده
 جهانگیر از مشایبه اسخاں سر اسیمه شده با باغرخان قُرت و جمعی از قزلباشیه به بالا حصار درآمده
 حصاری شد صورت حال ابران بنوال شاه زاده کامران کاشیت و امیر دوست محمد خان
 و عطا محمد خان صیافت کرده نمیزل خود بر دِ چون مذکور شاه زاده کامران را به کوری وزیر
 فتح خان تحریک نموده بود براینه در کافات آن سردار سپر محمد خان برادر خود را فرمود تا جهان پیش را به
 عوض چشم وزیر بزرگک بیداد از حدقه برآورده غلبت نشینش کرد بهیت که دیدند کویای دژ چون
 فشرده کران خون سر انجام کفر نبرد و بعد از آن در رعایت اطمینان به محاصره بالا حصار و گرفتن
 شاه زاده جهانگیر سعی شده برج غربی بالا حصار را بر زور بار و بر بلند نام نقب زن کوهستانی و به
 نیرو باروت بتیان کن پرایند لیکن چون بالکلیه غلطیده بود در آن روز بورش فایده نکرده و شاه
 زاده مذکور چون جسم را چیره و دیده شاه زاده کامران را از غبار پندار تیره دید پس از آنکه
 محاصره بچهل روز کشید و از طرف شهزاده کامران احد برآمدش نرسید لا علاج شده بهنگام
 نصف شب بمراقت باغرخان قُرت از بالا حصار برآمده از راه بنده کی بصوب قندهار
 در نزد شاه زاده کامران فرار کرد و امیر دوست محمد خان جمعی را بتعاقب شهزاده جهانگیر
 مأمور نموده خود بحکومت کابل و بهتبه اسباب و سامان لشکر کوشید و کامران و شته محمود پس از
 ورفه شهزاده جهانگیر وزیر فتح خان کجوال که در سرای سردار مدت سخن زنی محبوس بود
 برداشته بایسی هزار لشکر نامدار جهت دفع امیر دوست محمد خان از قندهار در سنه هزار و دویست
 و سی و چهار هجری بخبر روانه کابل گردید در عرض راه چون از جمیع آور و متقابله پردار برسدگان سکندره

شان امیر دوست محمد خان شنید که بسان شیرشزه از وفور شکر شزاده کامران هراسی نموده به استقبال
 میایدایی وافر نموده با خواندشید که مبادا در هنگام تصویب صفوف بعضی از اکابر معروف در
 وزیر فتح خان موصوف را از قید ربانیده به معسکر را در رسانیده در انهدام عسکر و انهدام دولت
 ماسراسر با اتفاق کجوشند پس همان بهتر بصواب مقرون ترک وزیر بی نظیر را در سیاست کا
 حاضر نموده اعیان و اکابر درانی را طوعا و کرها بقتلش امر فرمایم بهر صورتیکه باشد ایشان را در
 قتل وزیر و عداوت بارگرنیان همدستان نمایم تا تمام طوایف درانی بواسطه این جرات و
 دشمنی لااعلاجانه در خدمت ما یکدل و در عداوت امیر دوست محمد خان عاجل و در کمال حساسیت
 با ایشان مقابل خواهند شد پس حبیبی که منزل سید اباد را عسکرگاه نمود تمامی بزرگان قوم در آن
 را خواسته طوعا و کرها با ایشان را بقتل وزیر فتح خان امر فرمود و آنها از چم جان لااعلاجانه بقتلش رضا
 دادند پس شاه زاده کامران بهیوت وزیر فتح خان را که شیرشبه شجاعت و مرد میدان سخاوت
 بود و موضع سیاست حاضر ساخته و اکابر اقوام طوایف زیرک و پنج پایی از خوف شزاده
 جانگراسی به شهادتس مبادرت نمودند و ایشان بقرار تقسیم بضرب و شنه بخون شنه در قطع و تفر
 و تضییع اعضائی شهرنیش که قوم بدن را رابعه تناسبه بود تضعیف نمودند چنانچه آنوزیر بی نظیر را
 مانند شکر نبد از بند جدا کردند و آن شیرشبه شجاعت در اسحالت از وفور غیرت آبی کشید بلکه
 کلمه شهادت و طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان رانده بهمان جا بدرجه شهادت
 نایض گردیده بر تبه اعلی رسید ان الله یفعل ما یرید جمود جماعه بخردان فرشته آیین متفقند بر این که
 وزیر فتح خان حجه قرین در شیوه شجاعت چنان بهمال بود که رسم ذال در مقابل مقابلت
 چون ذالی مینمود هنگامیکه دست مذال نوال کشودی کوی سبقت از چوکان معن و حاتم بودی
 چنانچه به تحقیق رسیده و به تصدیق پیوسته که در حین بفرهات صانه الله عن کافات که غنیت
 و مرعش نه ماه بالای طول کشید اخراجات نخایش بغیر از شخواه معروفه سپاه که محاسبان بعد از حبس وزیر
 فتح خان بفرمان شزاده کامران در حیرت تحریر در آورده ببلغ نود و نه لک و پیمه دو مثقالی شد اهل

در
 حین
 شجاعت
 و
 مرد
 میدان
 سخاوت

ذکر حکومت شاه محمود

کمال هم ازین نکته جلال فالش را بخواه اظهار دارند و او را از زمره ابحو و حبیب الله بشمارند از
 شجاعش شکست فاجاریه و سخنان حاکی است و زبان عدوان شکی و از باجری و خرم و بوش
 یاریش شاهی و برادران و ریاست بارگرنه دلیل ظاهر است و ناکامی کاران و خرابی دولت
 صدوزنی بابر اگر چه رشته دولت منوط بناید حضرت داور است نه بزور بازوی
 حضرت اثر آما بکلمه آیه کریمه لیس الانسان الا ما سعی بنی نوع بشر اجد و جهد در کار است و بقره
 سعی بشری از تدابیر چهار طوایف درانی خصوصاً بارگرنی از جو و عطایش مال و افراد و خنه
 و از من بخایش شمع دولت افروختند و پس از شهادتش خرم عاقبت را باتش حسرت
 سوختند و در اظهار نارنج شهادتش چون قطعه از نارنج طبع مولف مناسب داشت ایراد شد
 قطعه شهید بی گناه محذوم مطلق که عالم را زجودش بود رونق فتح خان آنکه در میدان بهجا
 زشمیرش سمر شیران شدی شوق سخایش کرده عاقبت عطاایش معن را باطن لایق
 چه دست جو بکشدی بعالم شدی کچول سان چرخ مطلق بعزم رزم چون برداشتی تیغ نوک
 پیل پیش کنز از بق بی تحریر نارنج شهادت ز قول باقیم این گشت مشق سزار مهر خوشی
 کیر و میکو بسید آباد شد کشته ناحق اللهم فودد وجهه بنور فیضانک و ستر
 ذنوبه بستر غفرانک بعد از آنکه شهزاده کارمان پرتویر شهادت وزیر بی نظیر بردا
 عثمان غریمت را بقلع امیر دوست محمد خان معطوف ساخت غافل ازین که نظم کناه عظیم است
 و عاقبت ظالم و جنم و بندگان امیر دوست محمد خان چون از مرکب وزیر فتح خان که در حقیقه
 پایله جان ستان بوشیند کریان صبر در ید اما چون ناسف و ملتف مناسب وقت نه بود
 چنانچه گفته اند در بلا با جرع کن که از ان دوزبان است کوش کن از من اولاد و ستان
 شوند ملول ثانیاً سادمان شوند دشمن بحکم الا مود مرهونه با و قایقا سوک و ماتم را
 موقوف بوقت معروف گذاشته بآهنگ جنگ و سامان سکر و تسویه صفوف بمقابل دشمن
 از کابر آمده قلعه قاضی اعسکر کا موده جمعی از جماعه جرار و پیاده خوشنوار کوستانی فرمود که موضع

چو کی ارغندی را که قدری تنگ و بامین دو جبل بود سنکر متین ساخته منتظر فرصت و مکن مکن کین
 بنشند آنها رفته در موضع مذکور سنکر حصین با محصور ساختند و بکمال طمیان در تنبیه اسباب ب
 پرداختند چون شهزاده کامران بمنزل میدان رسید و از سنکر بستن امیر دوست محمد خان شنید
 واپس گردیده از جاده او بازگشت و به قریه چهار آسیا شد و امیر دوست محمد خان نیز از موضع
 ارغندی کوچیده در قریه هندی بمقابل لشکر شهزاده سکنا ورزید روز اول که تلاقی فریقین
 دست داد اگر چه با امیر دوست محمد خان از دو هزار سپاه علوفه خوار و سه هزار فوج ابله
 چاری و دو عراده توپ جلوی جمع آور مرز باده بود اما نظر بمصدق نص صریح که مَن فَبِئْسَ
 قَائِلُهُ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى لَطَاقَ تَوَكُّلِ رِمَیَانِ حِسْتِ بَرَسْتِ اَبِلِ سَبَیْ رَا
 بِفَقْدِ وافر و خلع فاخره و لدار منقح بحرب ایشان تخریص می نمود چون تسویه صفوف از هر دو طرف
 از مقابل شد ناگاه اشک آفاسی دلاور خان الگوزی که از اطوار نامنجان شهزاده کامران بغایت
 ملول و هراسان بودند در اینجا از سپاه ایشان روگردان شده به سواره و متعلقان به لشکر
 امیر دوست محمد خان پیوست و بدان سبب لشکر کاملی مطمئن خاطر شده جماعه شهزاده رادل
 شکسته چون در آنوقت خورشید خاور می میخو است که در حجاب ظلمت شب متواری کرد و
 فریقین نیز دست از اینک جنگ برداشته علم غنیمت بصوب معسکر افراشتند بهر آن شب
 امیر دوست محمد خان از راه خرم متین عطا محمد خان ولد مختارالدوله را که در زردش مجبوس بود
 بصلاح اخوان طلب نموده گفتند که الحال ما را با دولت صدورائی هیچ امید می نماند خصوصاً
 که حال زیر بی نظیر ابد بهر ظلم و بیداد قطع رشته حیات نمودند اکنون با وجود کجولی در کشتن شما
 لحظه تغافل نخواهد شد و به مضمون کریمه العین بالعين والائف بالائف والاذن بالاذن و
 الجروح فضا در قطع رشته حیات تکاسلی وقوع نخواهد یافت آنسکین اگر چه بجز رضا بقضا
 ایزدی چاره دیگری نداشت لیکن بغوای فریق تثبیت کل حشیش معروض داشت که از لقیط
 خون این بی دل بی کناه چه حاصل خواهد کرد اگر چه در آن باره چاره ندارم اما چاره بنجا طری

بنوار سیده است که کاغذی بخط برادر و دستخط خوجست شاه زاده کامران میکارم شاید بدان
حیله ز نام دولت و ملک سلطنت را بی شغال نواز بر قبال جبت نمایدست بیاورم
اگر چه برادران قول او را فرخرفات می پنداشت اما امیر دوست محمد خان که آینه ضمیرش عالم
جهان نمای بود از راه حرم قتل او را موقوف بفردا گذاشت که اگر واقعه بحسب خاطر خواه
و وقوع یافت فهو المراد و الا نه صید در دام است و تیغ در نیام پس عطا محمد خان مذکور که بواسطه
دوستی صد و رانی محبوب و کحول بود رقعہ بخط غلام احمد خان برادر خوجست شاه زاده کامران
بدین عنوان کاشت که این بنده مخلص بواسطه خبر خواهی شما بدین بناهی اقبالدم البتہ اخلاص اکسینی
انظر من الشمس این من الالمس است اکنون آگاه باشید که سپاه و خواجهین شما بالکلیه با امیر دوست
محمد خان در خفنه هداستان و محلف قران شده چنین قرار داده اند که فردا در هنگام گرمی هنگامه
شهراده را دستگیر نموده بخدمت میبارم چون این عهدیست محکم و یناقیست مبرم اکنون که
هنوز وقت بدست است و تیر مراد در شصت فرصت را غنیمت شمرده بستیز و حکم لا تلقوا
باید یکم الی تملکه تا پامی دار بر گریز که انزام از عددان سهل مطلب است و اندام جان جلالت
پس به نشانیهای مخفیانه او را نصیحت و تصدیق نموده و بامینی سپرده که در خفنه برده بشهراده کامران
در چهار ایسا بسیار دو جواش را بیاورد و در حسنی که جهازا ظلمت شب گرفته و از کثرت تاریکی
جهان سیاه گشته بود و شهراده باندیمان خود بر مانده طعام نشسته که حامل رقعہ عطا محمد خان رسید
کاغذ اسپر و همین که سطر پرخند از آن خواند ربعی و هراسی در دل شهراده پدید آمده ندلیس عطا
محمد خان را در محض خبر خواهی دانسته بسمع قبول اصغامنود و حمرت همتش گاسته بر صفت و جلبش
افرو و فی الفور بی امتیاز دوست از دشمن در خفنه متعلقان خاصه را برین نمودن اسباب فرج
و همدان شب تاریک بفرج می سپاه اخلاص شعار سوار شده بصوب قندبار فرار نمود علی
الصباح که خواجهین و متعلقین از آن باز در جان آگاه گردیدند پشت دست بدن از حمرت
گزدیدند که آیا باز برده را از دست خوابی دادیم و ابواب بهمنی را بر روی خوگشادیم پس

لا علا جانہ اسباب و بونہ را بر جامی گذاشته علم فرار در عقب شهزاده سمیت قند بار افراسختن
 قطع مراحلی که شهزاده در منزل شش کا و سبک رکاب و پیش پنجاب شده بود با و پیوسته شهزاده
 موصوف چون ایشان از جمله عدوان دانسته آمدن آنها را کمان داشت از مشاهد ایشان
 اشک حسرت باریده پنداشت که نکته صریحه اذ اجاء القضاء عی البصر صحیح است و به
 نیز و سیر باز و رفتن بر اچیدن فعل متبوع پس لاچار سمیت قند بار را یلغار کرد تا در بنجا
 تارک و اجتماع پراکنده کی سپاه نموده دفعه ثانی تلافی سابق نماید اما در جینی که بمنزل کلات غلجی
 رسید مکرر استینه که در جینی که شاه زاده موصوف پیچتر کا بهر عنان غرمت معطوف نموده در
 پیدلخان سپهر دار پانیده خان مبرور جنت مکان بابرادران و متعلقان و دسته از طایفه بار
 کز بنیان از قلعه ناد علی بغرم پیچتر قند بار آمده نایب کل محمد خان فوغل زئی را محصور نمودند پس
 کبر و در بسیار نایب مذکور ایشان را گفت که از کوشش بنمایید شما چه حاضر هرگاه شهزاده
 کامران شکست خورده عنان غرمت بر ما بد بلا تصور قلعه را سپرد متعلقان شجائی جنات بنمایم و
 الا فلا پس از طرفین برین قرار داده سرداران از بیرون و قلعه کیان در درون با طینان گذرا
 شکست و فتح شاه زاده را کوش با و از مذکون که از شکست عسکر و پراکنده کی لشکر شاه زاده
 بخوبی خبر کردند چیم عیان بلکه ترس جان است سر او را آنت که سمیت دهرات عطف عنان
 نموده چند می اینجا اقامت کزینم و صورت حال ایه بنیم اگر تقدیر موافق تدبیر نتیجه بخشید
 فهو المراد و الا نه از جاده غور سمیت هرات رویم شهزاده را نیز این تدبیر موافق خیال سابق
 افتاده بسوی دهرات رفت پس از مدتی استقرار در اینجا چون از گرفتن سرداران قلعه
 قند بار را استیند و سردار کنند لجان را براففت شهزاده ملک قاسم متوجه قلع خوو و عازم
 سمت دهرات دید عنان غرم بصوب هرات کشید مدتی در اینجا حسب المرام حکومت
 کرد چنانچه از شاه محمود و پیچتر نامی نماید و پس از چند روز بادر خوو در باب حکومت منازعه کرد و
 شاه محمود که در آنوقت روز شبایش بشب شیب بدل گردیده بود علا و بران از نظر

پسر بد اختر وزیر و میکاست و موت را باوراد سحری و استدعای شبانه از خداوند یگانه می
خواست تا اینکه تیر آتش بر هدف آرزو رسیده در سنه هزار و دویست و چهل و چهار هجری جا
فانی را بدرود کرد بعد از آنکه از مادرش بیست و چهار سال گذشته بود رخ در نقاب شراب کشید
نظم چنین است این کزنده دور که همراهی کند گاه جور نه پروردگار که آخر نکشت کرد
مدرم است و در کین درشت و پسرش شهزاده کامران بد اختر مدتی در حکومت بهرات کمال
بجری و لهو و لعب گذرانید چنانچه مدام بنوشیدن شراب مدام پرداختی و همار صحبت
با سمن بران سیم اندام ساختی آخر الامر از افراط مستی و ظلمش حق سبحانه و تعالی وزیر یا محمد خان
الکوری را که یکی از معتمدان کبارش بود بروی گذاشت تا او را در خفنه هلاک نموده انتقام وزیر
نظیر را از او برداشت بیت و هفان سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور چشم من بجز ارگشته
مذرومی و از ظلم و سبیداش جهانی این د عالمی مطمئن گردید شعر مآت هذله و مآت شتر
کیتر و لقد کان شهره مسطور و زمان حکومت پر شور و شمش زوال و انتقال پذیرفت
و شاه محمود را اکثر اخلاق محمود بود چنانچه از فضایل آگاه قاضی ملا محمد سعید اخوندزاده بارگزی
خواجه زنی الملقب سخنان ملا خان منقول است که در حبسی که شاه محمود دستگیر گابل نمود و وجه درهم
و دمانیر با سیم او مسکوک شد مبلغ کراف را بقرار عادت ستم سر صحبت مشا به سکه جدید بر
داشته سجدتش رسانیدم در حبسی که شاه موصوف در کبوتر خانه تشریف داشتند رفته
مبلغ را از نظرش گذرانیدم و او بکوشه حبسی طعنت مشا به دراهم و دمانیر نشده مطالبش محو
نماشای کبوتران زیبا بود هر چند در دیدن دمانیر لاله و الحاح نمودم که یکی از ایشان را گرفته
مشا به کن قبول نمود فرمود که اخذ مبالغ باعث غریزوی است و این جو منافی سخا است
زیر که سخی را غریز و دشمن مبلغ بد نما و ذلت آن بسی زیبا است پس بهر چوبی که در دست
داشت دراهم و دمانیر را مقلوب و سجو مفهوم نموده همه را بمن عطا کرد و نیز از نه کورثت
که وقتی طالب علمی از بهرات از و فخر تنگدستی تنگ شده آبنک کابل نمود در نزد این کمینه

که منصب خان العلومی د شتم آمده اظهار احوال اشتیاق اموال خوراک و چنانچه بنده رارقت آمده پس از آنکه از جمیع خوانین کبارین جهت مذکور بسی مبلغ حصول نمود شبی که در خدمت شاه بودم فرصت دیده عرض احوال طالب العلم را نمودم بهمدان جاشاه و الاجاه سته بدر شال کشمیری اعلا را که قیمت آن مبلغ فراوان میشد خواسته بنده را گفت که این را با طالب العلم مذکور داده از طرف من بسی عذر بخوانند که شهنشاه بسی دست تنگ است کنون این بضاعت فرجا قبول کن و مدتی چند برفاهیت بگذران پس خود مندان را همین قدر کافیت فقط

در بیان سلطنت شاه شجاع الملک بن همیور شاه صدوزانی

در حینی که اورنگ شاهی از فروج شاه زمان رونق داشت از قرار یک سابق ذکر شد شجاع الملک ب حکومت پشاور بسر سپرد و بعد از آنکه در سنه هزار و دویست و شانزده هجری از شکست و کجول شاه زمان شنید جامه صبر بدست اضطراب و رید چون قبل از آن که هنوز شاه زمان آمده قلعه عاشق شینواری می تواری بود شاه شجاع الملک عبدالکریم خان اسحاق زئی را بسر داری صد سوار جرایبجه تخلص شاه زمان از دست ابر شینوار روانه جلال آباد نموده بود در حالیکه عبدالکریم خان بجای رسید از بخت نواب اسد خان و بردن شاه زمان شنید و پس گردیده صورت حال را بخدمت شاه شجاع عرض ساینده شجاع را اگر چه از کجولی برادر غم بیشتر دانست که حال شد اما چون از تسلط قضا جز رضا چاره نداشت اما متوکلا علی الله چاره را موقوف بوقت گذاشت اگر چه در اسحال از دو صد نفر نوکر زیاده زیاده حاضر رکاب نداشت پابرگاه جنروی گذشت و افسر سروری بر سر و سکه بر زر و زو به بنای جمع آور و عسکر شد در آن اثنا بمعش رسانیده مذکور داد خان فو فخر زنی که سابق ازین از تسلط شاه زمان فراری و در اطراف بوسف زانی متواری شده بود حالا بهوا سلطنت محمود چند رافغنه نامسعود را جمع کرده بقلعه انک آمده از انجا با اتفاق چهار صد سوار و پیاده خشک جمع نموده در قریه بده بیر که حد طوایف مهند پنج کروی

شهرش را دست آمده و در محیط خوشنکرمی کشیده خرابی شهر شجاع را امر می نمود و بشمار دو خدمت شاه محمود را اطلاع محمود می انگارد لاجرم شاه شجاع به کل محمد خان و فیض طلب خان بامیرنئی و یار محمد خان نساق چی باشی امر نمود که با دو صد سوار و سته صد پیاده رفته و بمقابله زرداد خان به پردازند پس از معمولی امور عالیجا بان مزبور در موضع مذکور رسیده بآهنک جنک پرداختند و زرداد خان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و عالیجا بان رسیده صورت حال را بحضور اظهار نمودند شاه شجاع را چون در سر خیال تسخیر کامل بود و با شاه محمود آهنگ جنک و هوای تقابل داشت پس اجمع آوری لشکر با عطای بخشها و امداد سیم و زر اکثری از عسکری شاه محمود را مرهون احسان بیکران و ممنون عطا فانت فراوان نمود مهر علیخان اسحاق زنی میرانجور باشی که از رکاب شاه زمان فراری شده در جلال آباد متوقف بود با پنجاه سوار آهنگ در بار شاه شجاع نمود و پس از زمان قلیل سردار محمد اکرم خان و لده حاجی کریم داد خان بامیرنئی با شصت سوار از نزد شاه محمود کریمشاه شجاع پیوست چنانچه بدان سبب شاه مذکور و لشکر بانش قوی دل شده علما مان و جلالتش فرو نشست و بعد از آن خان محمد خان نساق چی باشی سجده پیش آمده نلی بذالقیاس اکثر مردم درانی سوار و پیاده از کابل و زمره رسیده جمع آوری نموده میشد لاجرم غزم تسخیر کامل خرم شده حرم محترم خوراکه حبشه وزیر وفادار خان بود مصحوب برادرش محمد صدیق خان نموده از راه یوسف زئی به سمت لاہور پند فرستاد تا از حوادث مأمون و ازین معرکه پیرون باشند و والدہ خوراکه با ابالی حرم شاه زمان با چند نفر از ملازمان معتبر در پشاور گذاشت بجهت اینکه هرگاه شاه زمان که در کابل بنیدبست اگر خلاص شد بزور با عیال بکیت جانشین مهر علیخان تسخیر زنی امیرانجور با پانصد سوار جبار پیش قراولی مقرر نموده که دو منزل پیش رجو و دو روز بعد شاه شجاع نیز کوچیده طی منزل نموده در حینیکه محال با سول عسکر کاهش گردید شنید که از طرف شاه محمود نیز عبدالواحد خان باریک زنی و عطاء الله خان غلیزائی و بلوچ خان اچک زنی به پیش قراولی مقرر شدند بجلال آباد رسیده اند و سپاهیان قراولی که در روز نخست بهم پیوستند و اعضای یکدیگر را

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۱۱

بضرب تیرو نیز خستند قراولان مخالف تاب مقاومت نیاورده بعضی بسوی کاب فرار جمعی خدمت شاه شجاع اختیار نمودند و شه مهر علیخان را معطل نموده با خود یکجا کردند و در جلال آباد تو نگرده بسوی کابل روانه شدند در حین که بمنزل اشپان رسیده اردو مشغول برپا نمودن چینه بودند که ناگاه لشکر محمود بطور ابلغار نمودار گشت با وجود این همه پراکنده کی شاه شجاع دل از کف نداشت بجلدی صف آرا گشته و علمها افراشته تقبال برداختند ناگاه در گرمی کبودار خوانین قزلباشه و درانی که از شاه زاده کامران دل نگران بودند اکثر ایشان از صفوف شاه محمود روگردان شده بنبه شجاع پیوستند و صالح محمد خان استخاری که میرانجور شاه محمود بود در حین جنگ حجاب نام و ننگ را در ید نهیمت کنان از دوش سرخاب گذشته به سمت کابل فرار نمود و وزیر فتح خان و شاه زاده کامران را غیرت دامنیگر شده بر جزایر چیان و پیاده کان لشکر شاه شجاع که از قوم خلیل و همند پشاور بودند حمله نمودند و بدفعه اول محمد خان ششنگری و الله یار خان باجوری که سرداران خلیل و همند و سرکردگان جزایر چیان بود زخمی شده کشته گردیدند چون بواسطه اینکه فیما بین عسکر شاه شجاع و جزایر چیان باغ اشپان جابل بود و ملک بدیشان نرسید و جزا به چیان سرکردگان مجور مقتول دیدند و از ملک لشکر اباس کامرور زدند تاب مقاومت حمله های وزیر فتح خان را نیاورده گردیدند و از بهیمت ایشان انهرام در تمام لشکر شاه شجاع افتاده باطراف فرستند جمعی از سواران جزا رسته شجاع را که در میدان جنگ استوار نشا بودند حلقه وارد در میان گرفتند تا چون خزان و صند و قحانه در پیش روی شاه و مذکور بود ایشان بدان مبتلا شدند و شاه شجاع به مضمون تلف المال خلف الحیوة فرصت غنیمت دانسته با پنجاه سوار از میدان معرکه مجور و سالم کشیده بسوی سیفد کوه رفت و بحال تیرا عجب کرده بدره خیمه رسید چون در راه بواسطه صعوبت قلل شامخ جبال مبتت اسب او سقط شد و سی سوار دیگر باقی مانده بودند تا حین و رفو قلعه میر محمد خان خنبره بسی صعوبت و ابری کشیدند همدر انجا محمد ایرخان و یار محمد خان نساق چی باشی با جمعی از جماعه خنبره بنجد مش رسیدند و شاهی

شجاع اگر مردم خیر را خلع و نفوذ داده و لاسانی نموده بمدر اینچا چند توقف فرمود و در وقت
 شاه زاده کامران در پشاور رسیده چندگاه حکومت و نظام آن مملکت پرداخته و چنانچه
 عبدالواحد خان بزرگنئی را صاحب کار و خواجه محمد خان فوخرئی را بسرداری و کل اختیار
 محال پشاور منصوب نموده بکابل رفت در وقت شاه شجاع فرصت وقت را غنیمت شست
 با خوانین خیریه در ساخته و بقدر چهار پنج هزار سوار پیاده خیریه را گرفته به تیغ پشاور تاخت
 چون خواجه محمد خان از غنیمت شاه مذکور واقف شد بی توقف با جمعیت خود بمقابل اش پرداخت
 و در سرحد سکو متقابل طرفین بر پاشد پس از جنگ و جدال فراوان چون پیاده خیریه تا خشک
 میدان را ندانستند زیرا که مردم کوبستان بودند طاقت تصادم شاهین و توپها و حمله سوار
 بارانیا ورده فرار و در دره خیر متوار گردیدند اما اکثر ایشان بسبب گرمی هوا بی آبی خرمین
 بستی را بر باد فنا دادند و شاه شجاع نیز لاچار شده باز بدره خیر رفت و مدت یکسال دیگر در اینجا
 گذراند چون از تیغ کابل و پشاور مایوس شد با خود گفت چون در اینجا عهده از کار مانعی کشاید
 پس غمان غریمت بصوب قندهار تافته زیرا که مردم درانی و الوس افغانی تمامی رعایا و اهل سپا
 اینجا مخلص هواخواه ماینباشند شاید که بمشیت ایزد و عطاقت صدر شاه مقصود بکام و مراد
 بهبود حسب المرام بدست آید بخت بهنگام نختی مژگانا امید که از بریه بار و آب سفید بنا
 علی بداد و صد سوار و سیصد پیاده کوه بکوه و گریه بگریه صعود و بهبوط نموده بحد و دوزیری
 نزول اجلال فرمودند و با وجو نختی با از راه راه و غولیری بحد و در ترکی و طوخی رفتند چون
 بواسطه وقوع جنگهای متعدد که با سپاه شاه محمود اتفاق افتاده بود خوانین غلجائی مایوس و
 آزرده خاطر بودند از ورود موکب شاه شجاع خورسند شده عالیجاه شکر الله خان نواده
 اخلاص قلیخان هوتکی و عالیجایان فتح خان طوخی بزرگ زنی و شهاب الدین خان شاه علم خیل طو
 باستخف و بدایا بخدمتش رسیدند و پس از چندی سرگردان آنها بخدمت پادشاه رسیدند
 نمودند که اگر صبیحه عالیجاه فتح خان مذکور را پادشاه بکنیزی قبول نماید البته باعث افتخار این

ذکر شاه شجاع الملک

۲۱۳

غلامان اخلاص شعار خواهند بود و از اینجا که شاه مذکور را خیال تسخیر قندهار در سر بود و آن تقویت و
 معاونت الوسات و طوایف محتاج الیه لاجرم بجهت استحکام دوستی دختر عالیجاه مذکور را اعتقاد و ا
 بست و بعد از وقوع این امر از اینجا روانه شده به سمت کوه شال مشک باد و صد سوار رفت
 چون موسم زمستان و ایام برف و باران بود در زمستان راهم در اینجا توقف کرد اما در آنوقت از
 وجوه نقدیه چیزی در خزانه موجود بود پس قافله را که در آنوقت از شکارپور بقندهار میرفت ملا
 شده از تجارین مبلغ پنجاه هزار روپیه را بطریق مساعد مشروط بر اینکه بعد از فتح قندهار ادا خواهند
 شد گرفتند و پس از آن از اینجا بطرف قندهار روانه شدند چون بحال کوتل کوچک رسید
 و از مقابل استقبال سپاه شاه محمود و کامران بسر کرد کی صالح محمد خان شنید اگر چه بهر ایش از
 دو صد سوار جمعیت بسیار بود لیکن متوکلان علی الله آنک جنگ نموده پس از کوشش فراوان
 شکست بر فراول شاه کامران افتاده و سپس بقندهار شتافتند و شاه شجاع و سپاهش فوجی
 دل شده کوچ کوچ بر کوچ بحال ارغستان که پازده کرده بی قندهار است رفته اقامت کرده ب لشکر ک
 پرداخت چون پیشتر از ورفه شاه موصوف شاه زاده کامران آدم بهرات فرستاده از حاج
 فیروز عمومی خوا کمک طلبیده بود و او شاه زاده ملک قاسم پسر خور ابا دو هزار سوار جبار
 قندهار فرستاد پس از رسیدن کمک بهرات با جمعیت قندهار که پنج هزار سوار میشد مجدداً به
 جنگ از شهر برآمده بدو فرسخی ارغستان رسید چون شاه شجاع زیاده بر پانصد سوار جمعیتی شد
 از کثرت آنها خوف مند شده با خوف گفت ببت نه سر جایی مرکب توان تاخستن که
 جا با سپر باید انداختن پس از محال ارغستان در شب بی اشغال ناریه جنگ و استعمال توپ تفنگ
 فرار شده به سمت کاکر رفت و تمام شب در عین نزول باران بحال ریخ و عقب سفر کردن
 خورادر او لنگ مرغه بجد عبدالرحیم خان هوتکی رسانید بعد از خشکیدن اسباب اثواب
 خرج سه روزه را برداشت به تنصواب بعضی از ملازمان حیز اندیش راه بورگر که دارا سک
 مردم کاکر است در پیش گرفتند بهر اینجا به شهر زاده فیض وید و خان که در سابق شکست یافته

و درینوقت از منبت شاه شجاع مجبر شده به عقیقش ستافته و در حضور گردیدند پس از مدتی در نکت در اینجا به صوابه دید بعضی از امر اشرافه قیصر و مدو خان و میر انجور و شاد سخنان چکری و باقی خوانین را مقرر سمت قضا بر نموده خوبصوب کابرخم فرموده لیکن چون مبلغ که کفاف خرج کننداشتند پس چند توقف کرده بعضی از معتدین را چند دانه در زمین داده بهمت دیرجات فرستاد تا فروخته مبلغ وافر بیاورد و بهم از اینجا مراسلات بدستخط مبارک بر آید خوانین در اینته و غلام خانه و اعزّه کابرو کوهستان در باب تخلف و رزیدن بشاه محمود نکاشته ارسال داشت پس از آنکه معتدیان مانور از امورات پرداخته مشرف حضور گردیدند شاه مذکور از موضع بورساکا کرسی کوچیده کوچ بر کوچ بحد رزمت رسیدند و بعضی از سرکردگان طوایف علجائی را در دانه چند مشین بخشیده تا بواسطه آن مرحمت با هیئت جمعیت با نمود با اتفاق ایشان تعاهد عسکر کابرا نمایند چون اعزّه قزلباشیه کابل مراسلات شاه شجاع را مشاهده کردند و نیز بحسب تعصب ملت از تسلط احزاب بهرست تنگ بودند و بدان سبب باستانان چهاره مجادلات فراوان مینمودند البته شاه محمود بحسب اعتنائش جنود آنها را منع مینمودند بدان سبب بهرست را تعصب ملت و امنیکر شده درینوقت که امیدوار بودیم بهمنبت لزوم شجاعی بودند عرق حمیت و حرکت آورده و بر شاه محمود که در حقیقت حمایت اهل شیخ مینمودند سوره شاه محمود را در بالا حصار محصور و شاه شجاع را بحضور طلب کردند شاه مذکور که منتظر چنین فرصت بود از آن تأییدات اقبال دانسته از رزمت بموضع التور که در سر لهر کرد واقع است آمد در اینجا علجابه رحمت الله خان فخر سی و بعد علجابه کیم محمد خان و عطا محمد خان و له غیاث الله و له بامیرنی بر کابا شرف مشرف شده عرض کردند که علجابه شیر محمد خان مختار الله و له بامیرنی نیز قریب است که بقدموسی برسد و علجابه کیم نیز زود سنایم با جمعی از اعزّه کابرا بحد رزمت رسیده و شاه مذکور چند روز التور بحسب فراهم آوری و جمع آوری لشکر توقف کرد چنانچه جمعیت سپاهش در آن زود رسیده هزار رسید در آن

چين خوانين كابلې معروفه شته كې شاه محمود از رسيدن رايات شاهي سې خائف شته به مصلحت
 جماعت عرب و حبشي كه در بالا حصار مسكون اند در واره اركت را مسدود نموده توپ تفكات
 از بروج بسوي شهر عروج ميه به چنانچه بدنسب شريان را نيم جاني بلب رسیده است هرگاه
 شاه در نهضت فرمائي سرعت نمايند تا آن مساكين بائي يا بنده عند الله اجر عظيم خواهد بود
 لاجرم شاه نير دشمن را ناچيز ديده كوچيد بعد از زيارت مزار بار شاه داخل شهر شده در باغ
 عاليجاه سردار ددخان نزول نمودند چون بالا حصار مسدود و دروب قلعه بواسطه حتمي
 مردم عرب و حبشي خيلي مضبوط بود پس پادگان كو هستاني را براي نكه بائي جابجا مقرر كردند
 ناكسي بدر زفو و بائي سپاه را بحفر سلامت كوچا امر نموده اما محصورين بواسطه اميد واري
 كمك خيلي استواري ميموند پس از چندي خبر رسيد كه وزير فتح با جمعي بجنبال امداد آمده سجدو ميده
 رسيد لهذا شاه شجاع نيز دست از محاصره باز داشته بمقابله وزير بي نظير عازم قلعه فاضلي گرديد
 چون قلعه مذكور با جمعيت نامحصور رسيد در روز شنبه با وزير مذكور عرب شد يد چوپست
 با وجوه اكه با وزير جليل القدر بخر جمعي قليل نه بود از وفور حيث كرم بجزم رزم بست چون اكثر
 لشكرين و سر كودگان و وزير فتح خان از ضرب بتر و پكان جسته لاجرم بعد از اينكه تا هنگام م
 جنگ سخت كردند و تاب بمقابله نمانده فرار برقرار اختيار نمودند و شاه و الاجاه با حصول
 فتح و نصرت و شمول خورسندى و بهجت داخل كابل شدند نكته شاه شجاع الملوك در واقعا
 احوال خود در باب گرفتاري شاه محمود نوشته شده است كه باعث برهبي ايشان اين شده كه
 كه مردم او باش قريلاش چون خمر خواري و بد كرداري و سب اصحاب دين و كار با ماني ناصواب
 مبين ميگردند و شاه محمود با وجوه و وفور وجود كه اكثر از افوتم نامسود بودند بهجت مصلحت
 دولت متبع هواي پادشاهي را بر بخر رضاي آبي سقت داده غور اين افعال شنيعه را به
 جنبال نمر آورده پس مضمون كرميه لا يعجز بالقوه حتى بغير ما بانفسكم بواسطه اينكه بر ديكران
 مذلت روا داشته به مصداق صداقت نطق اعمالكم عالمكم نتيجه آن را خود برداشته ميت

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

بهج قومی را خدای سوا نکرد تا دل صاحب دلی نامد بر د چون محصورین از فیروزی شاهی آفشد
 از مشایبه اسخالی تا یوس و خایف کردیدند کلام الله شریف را وسیله عفو جرایم ساخته استند عا
 محو تقصیرات را از حضرت شاهی نمودند و شاه گناه بخش نیز آنها را بخشیده جماعه خوانین امر
 فرمود که دروب بالا حصار را کشوده و شاه محمود را با عت و اکرام مالا کلام از انجا بیا
 حصار بالا صعود دهند و روز دوم کوکبه شاهی را در حرکت آورده و بالا حصار رفته شاه محمود
 محبوس و مخوبر ای که ایالت جلوس نمودند و پس از استقرار بر او نیک خسروی شاه زاده حیدر
 پسر شاه زمان را به نیابت احمد خان نوزدانی سردار و عطا محمد خان بامیری ولد محمد و سید
 خان و غیره را با شش هزار سوار جرّار از جماعه در تانی و غلام خوانه و ایلده جابر بصوب دارالقرار
 قندبار نامزد نموده مبلغ کراف از برای مصارف خرج یومیّه و انعام نیز از خزانه عامه عطا
 فرمود و ایشان پس از قطع منازل و طی مراحل بقریه جکان که دو منزل از قندبار تبعاد دارد رسیدند
 شاه زاده کامران و وزیر فتح خان تاب مفاد دست نیاورده شاه زاده بسور فرار فراری
 و وزیر در جبال قوّه و معروف متوار گردید و شاه زاده حیدر قابض قندبار شد چون شاه
 زاده قیصر که از نظم شاه کامران در اطراف در بدر بیکشت و در قو برادر را بقندبار
 شنید عریضه شعر بر یکسار و اتفاقاً بخدمت شاه شجاع کاشته استند عا نمود که غلام عقیدت
 فرجام مدنیست که از نظم عدوان آواره هر دو بارم امیدوارم که نظرنزّه پروری و عطف
 کسری نموده ریاست قندبار را باین کینه که پامال ادبار است مهربانی دارند شاه مذکور
 از حال ترجم رخم ریاست قندبار بنام شاه زاده قیصر صدور یافت و شهزاده حیدر پس از
 بمطالعۀ رقیمه خویش بحضور پرنور شتافت در این جن بعضی از خوانین چون شیر محمد خان مختار و
 غیره معروض داشتند که چون وزیر فتح خان آواره و بی خانمان میگردد و در حقیقت او نیز یکی از
 مخلصان است اگر از در رحمت کنایهش را عفو فرموده بحضورش طلب نمایند و پاره مان
 و باره آن عطا فرمایند براینه موجب امیدواری و اطمینان این مره غلامان خواهد بود چون

احوال شاه شجاع الملک

۲۱۷

عرض مختار الدوله از عین خلاص بود قبول نموده استحضار اورا به علایجاه کل محمد خان نظام الملک
 امر فرمود علایجاه مذکور فتح خان و خواجه محمد خان فو قلرئی را بعد از یکماه بحضور همایون حاضر ساخت
 و بنندگان شاهیه نظر محبت را در باره آنها مبذول داشته ایشان را بمناصب و مراتب با
 نحو بانوخت و در بنوقت نمک حرامی عاشق شینور در کسبت بشاه زمان مرعی داشت بود
 بنحاطر فیض منظرش خطور نمود و سواران خراسان را بهجت گرفتن عاشق شینواری امر کرد و مامورین
 عاشق شینواری را دستگیر و باقی توأم را اکثر اسیر ساخته و قلعه های آنها را خراب به صرف رزاق
 کرده مال منال ایشان را تمامی خنثی نمود و بعد از رسیدن بدرگاه شهر بایزید عاشق شینواری را
 که نمک حرام اکهر نه بجهت پاداش عمر در دبان چنپاره نشانیده به بنر و باروت پاره پاره
 کرده پراکنده و مصاحبانش را در زاویه زندان محبوس و بجا پاره گردانید و فی ذلک عبوت
 لِمَنْ یُحِبُّ مِنْ غَضَبِ الشَّدِيدِ چون غم حراست و لایبت کشید و دیر جانت منظور نظر او
 خورشید اثر بود پس رایات عالیات متوجه سمت شده پیش خانه مبارکه را بسوی پشاور منصوب
 فرمود و پس از چند روز از شهر کابل رانده در چمن بگرامی نزول اجلال نمود و وزیر فتح خان چون ببار
 شجاعت و نیزه و سخاوت که اکهر ترین صفات است حضور ابر دیگران فو قیت و رجحان میداد
 و بواسطه غیبت و بهتان ممانند و اقران عقد ه از کارش ترکشا و عرض نمود که اکنون که پادشاه
 غم سفر دارند اگر غلام را چندی واکذارند که تدارک حضور آبا هتسکی دید و عفر نیب بموکب فرود
 پیوندم البته از افت اقدس بسی خورمند خواهم بود و پادشاه نیز قبول کرده او را چند سزا
 ماندن داد و وزیر مذکور چون پادشاه دور شد نسبت قند بار فرار کرد چون کوکبه شاهی به
 منزل چکه لکت رسید و از فرار وزیر شیند کاغذ باجهت گرفتن او با طرف ثغورات صا
 شد چون بمنزل پشاور رسید یکی از ملازمان را بهجت دریافت تحویل مالیات و صدق
 و ابقان عبداللہ خان روانه کشمیر کرد و همچنین بجهت مالیه دجتر که در پاره جانت بنظر ملازمان
 را ارسال داشتند ناظران مذکور آن هر یکی بفراین شاهی تفاخر و مبا هتسکی نموده مالیات و اجبی

در احوال شاه شجاع الملک

سرکار ابا پیش کشهای بسیار روانه در بار معدلت مدام نمودند چون حکام مذکوره هر کدام از
 علایمان قدیمی و خانه زادان صمیمی بودند لاجرم هر یکی را بخلع فاخره و اخسته مطابق سابق بسیار
 ولایت خود مقرر فرمودند از خبر وحشت از که در اینجا بسمع انور رسید این است که به
 سمعش ساینده که چون وزیر فتح خان فرار نموده بقصد بار در نزد شاه زاده مقصود رفت هر آنکه
 بهر صورتی که توانست و دانست او را از جاده فرمان بردار مسخر و بر ساده شهر باری
 متوقف نموده عازم شجر کا بر گردانیده است چون چند روز از آن روز گذشته بود و باغ و
 دریا چون پرتاوس میبود لاجرم از پیشاور غنیمت کا بهر و با شاه زاده مقصود فتح خان غرم
 تقابل فرمود چون شهر رسید زاده از کیش توقف نموده نهضت فرمای موضع دهنک
 که دیدیم از اینجا دستخط با مبارک را در باب اظهار خدمت و صداقت جنت خوان
 قذبار نوشت و جواب ایشان بدین صورت صادر گشت که عندالمقابل خدمتگذاری
 و اخلاص شکاری علایمان بطور خواسته پیوست چون کوکبه شاهی بقلعه قاضی و شاه زاده مقصود
 بموضع میدان رسید در جینی که خورشید خاور در پرده ظلمت شب تنواری بود عالیجناب
 اندخان فوغلرئی باده ستمه سوار خود و سایر درانی دیگر از طرف شاه زاده مقصود از آنکه
 سه ساعت از شب گذشته بود حاضر حضور پر نور گردیدند و شاه زاده مقصود فتح خان را
 از وقوع حادثه چنان بار دیگر تاب مقاومت ننمادند فرار برقرار اختیار نموده جاده
 قذبار نور دیدند و شاه شجاع با حصول فتح و فیروز و وصول دولت و بهروز مراجعت
 فرموده رونق افرازد استلطنه کا بهر جنبت تقابله گردید چون غرت شاه زمان رفراوان
 میگرد و روزی در انسانی دلبر و عطف کسرت را زواسته عاگرد که در غرور و جوا بر مشین بجهت
 جان است چون وانی و جوت اکنون از لالی چشم محروم و دست خالی است اگر چه با
 فرموده ظاہر نمایند که کوه نور و فخر اج را که جوا هر کران بها اند چه کردند شاه زمان جوا بهاد
 که در حین که در قلعه عاشق شینوار ستوار بودم کوه نور را در در ز دیواری از آن حجره ستوار

و فخر ابرار و جویباری مخفی نمود پس شاه شجاع بعضی از معتمدین درگاه را فرستاده پس از تقاضای نام و تجسس بالا کام کوه نور را که در نزد ملای بود و او از غایت جبل قبا لجات را بدان مهور مینمود و فخر ابرار نیز که کدام طالب علمی را پس از آن سال و شستن و خنما بدست افتاده بود گرفته بخدمت شهریار نامدار آوردند و در سال دوم جلوس بمنیت مانوس که مطابق سنه هزار و دو بیست و هشت هجری بود ایلیچیان حیدر شاه و الی سجارا و قلیچ خان حاکم خلم با هفت قطعه اشتران زرمایه و هشت راس اسبان و باقی نفیسه رسیده عرایض مشعر بر خلاص و التماس دو وصلت همیشه خواندند با حضرت شاهنشاهی نموده بود شاه چون دوستی او شان را باعث استحکام دولت میدانست استعدای ایشان را پذیرفته شده ایلیچیان را با تحف فراوان و آن سجارا کرده خود عازم قندهار شد تا قلع عدوان آند یار کرد چون سجد و دکلات غلجانی سید و شهبازده فیض و فتح خان از ورود کوکبه شاهنشاهی شنید تاب مقاومت نیاورده شهبازده فیض به سمت دله راه سپرد و فتح خان به فراره در نزد شهبازده کامران فرار شد و کوکبه شاهنشاهی با بدبختی و ناتوانی بشهر وارد گردیده در حین سفر آشوبهای در قندهار شاه زمان باعث و محاربه و شورش محمد خان متعهد گردیده بعضی اشرف رسانیدند که شهبازده فیض را از نادانی که متقاضی صغر سن است اغوائی بطور آورده اما اکثر باعث بران اغوای و وزیر فتح خان بود اگر اکنون پادشاه غوغا فیض را سابق نموده حکومت قندهار را باز بشهبازده فیض عطا و لایق شمارند من بعد اثر طبعان از و بضمای این مخلصان ظاهر نخواهد شد هشیانی عفو از ابرچین سنار و جرم ما آینه کی برهم خورد و از رشتی تمثالها چون با پس خاطر سبک کان شاه زمان بر خاطر شاهنشاهی فراوان بود بالضرر عفو جزایم شهبازده فیض کرده او را توسط شاه زمان و شیر محمد خان طلب حضور نموده و حکومت قندهار را دوباره باو عطا فرموده و خواه از اینجا عازم دیار سند شد زیرا که مالیات چند ساله در نزد الیمان آن نواحی باقی مانده بود چون خبر بنصرت خیریت اثرش بسند رسید مصطفی خان ولد نصیر خان بلوچ و ملا فتح محمد صاحب کار نامبرده در راه بخدمت رسیده مستدعی گردیدند که

ذکر شاه شجاع الملک

که بنده کان بقرار قدیم معمول سکندرشان تیمور شاه مرحوم با جمیعت پنجاه اسوار و پیاده در رکاب
 نصرت اقتساب حاضر میباشم و نیز استدعای وصلت صبیحه محمود خان برادر گلان خود را با
 قره العین شهرمای شهراده تیمور نمودند چون عرض مذکور از وفور اخلاص بود بمعرض قبول رسید
 و شیرینی خوری لایق که معمول مردم بلوچ و در انبست نیز بعمل آمد چون بمنزل شال کوست رسید و کلا
 خانان سند بعد از التماس فراوان حاضر شده استند و نمودند که الحال مبلغ دوازده لک و پیه
 کله ای بخدمت سرکار میرسانیم امید که منظور نظر فیض اثر گردیده غنیمت اینطرف را موقوف و
 غنان مراجعت را بصوب قندهار معطوف چرا که از تصادم و تراکم فوج بخرمواج ولایت
 پامال و رعایا شکسته حال میگردد چون که این مبلغ مسادی بلوچی که چندین سال بر ذمه آنها
 باقی بودند بود و تعذرات ایشان از راه حبله و خدعه می نمود قبول نشده رایات عالیات مطابق
 سابق منضت فرماییم سند شده بشکار پور رسید و بعد از چهار روز باز و کلا میسران
 سند و خانان تالپور حضرت کلام الله شریف را شفیع ساخته بحضور پرنور التماس نمودند که چون
 مایان از غلامان قدیمی و خانه زادان صمیمی انید و لیتیم اگر چیزی از رایات واجبی چندین ساله که اخذ
 آن از رعایای مساکین تصدیق شاق و تکلیف مالا یطاق است بآبروی کلام خداوند تقدیر
 و تبارک و تصدق سر مبارک بصیغه خیرات عفو دارند تا باقی بلاقصو بر سرعت تمام بحضور رسد
 لهذا شاه موصوف از بمجمله سی لک و پیه که بر ذمه ایشان مال واجبی باقی مانده بوده لک
 بعوض جلد قرآن شریف بخشیده باقی را مطالبه نمود و ما بر دوگان نیز نمونه احسان شده است
 لک را بخزانة عامه رسانیدند پس از سر بر اهی امور سند رایات عالیات بطرف دیره جا
 منضت فرما گردید در حین ورود بکرت متهمین عالیجاه بهاول خان عباسی حاکم ملتان بذریعه
 و کلا می کاردان یکت بنجر قیل و چند دست باز و بیست راس شتران حمازه و اقمشه زری
 ویشمی و چند راس سب مع ریاق طلا و نقره و مبلغ از زر سرخ و سیفند بصیغه پیش کشی روانه دربار
 معدلت مدار کرد حضرت شاه نیز و کلا را به خلعت بای فاخره ممتاز و سرفراز گردانده حضرت

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۲۱

انصراف فرمود و خود کو چیده بدیره غازیخان رفت بعد از امضای ایام عید قربان بدیره اسماعیل خان رفته پس از اخذ مالیات انجاره سپر شد به حال پشاور نزول نمودند در حین سکون آنست چون عبدالله خان الکوزی حاکم کشمیر در ادای مال سرکار تسابل و کابل میوز بد شیر محمد خان مختار الدوله عرض کرد که اگر غلام را بقطع آن بد فرجام امر فرمایند که او را گرفته در انجام کارش کو شیم تا باقی مفسدان را سبب نادید شده باز جاده رستی نکشد چون یکماه از نوروز گذشته و بهوای پشاور بغایت گرم بلکه روز بروز از یاد داشت لاجرم غسان غنیت را بصوب کابل معطوف کرده مغالنه کشمیر را معطل بر سیدن کابل گذاشت پس از طی مراحل در سیدن کابل آنرا لشکر آسته ماهه حضرت خان داد و خو بطرف شکرده که قریه از کو دامن و موضع خوش هوا و با صفا بود پادشاه را بکاب نهاد و پس از گذارش مدت کرد با کابل آمده و لشکر را خاسته و عالیجاه شیر محمد خان مختار الدوله را بجمع فاعزه آراسته و بحکومت کشمیر بر آسته هشت هزار سوار جرار رکابی و هشت هزار نفر ایله جاری را باند کور مانور نموده روانه کشمیر کرد و متعارن آن بخاطر فیض مظاہرین سید که اگر موسوم رستان در پشاور قتلای شود چرا که در آن ناحیه نفوذ مختار الدوله البته سهل تر بود که او ایف اجبا کشمیر نیز بود در حضور خواهد رسید پس از دار السلطنه کابل به سپه محال پشاور شد اما عبدالله خان از استماع توجیه مختار شیر محمد خان شکر بای متین در جنب در بای مظهر اباد بسته خود در شهر کشمیر نشست شیر محمد خان مختار بغایت کرد کار پورش بر شکر بای ایشان برده مرت بعد از می همه را بار و می فتح نما گرفت و پس از آن با وجود برف و باران فراوان از کرویو با صعود و بهبوط نموده بشهر کشمیر رسید عبدالله خان با لشکر و جمعیت فراوان پیش آمده جنگ سخت در پیوست پس از کیر و در بسیار لشکر عبدالله خان در بسم شکست و عبدالله خان فرار کرده بقلعه دیگر حصار می و متوار سر شده در استخبارت در دکل و بعلام جاودانی پیوست و کشمیر بخیر و تسخیر شیر محمد خان در آمد از دربار شاهی رقم نیابت کشمیر بنام عطا محمد پسر ارشدش برجه خلعت فرستاده و شیر محمد خان را بحضور خواسته شد چون خبر حشت اثر گرفت قندهار

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

قدما بار را شنید که شهزاده کامران معاونت شاهزاده ملک قاسم وزیر فتح خان و دیگر خوانین در آن
 از فراه غم بخیر قند بار نموده و بالشکر شاهزاده قیصر حرب نموده فایق شده قند بار را منتصرف
 و در راه یکم یا لش متوقف گردیده است پس در خاستن شیر محمد خان استعجال نموده بید رنگ
 روانه کابل شد در حین و ره از شهر گذشته بقریه ده فرنگ چند می منزل کرد تا جمع آور می لشکر
 بجوایش اول شده بقند بار شتاب و هم از اسبجاسر دار احمد خان نورزائی را پیش قراولی
 با جمیعت دسهای سوار مقرر نمود که دو منزل از اردوی معلی پیش رو باشد و نیز از محال غزنین محمد
 اکرم خان بامیزی این الملک را با سردار غفور خان فو ظرائی با پنجاه سوار دیگر جهت تقویت
 سردار احمد خان که در قره باغ بود از سال فرمود چون شاهزاده کامران از اجتماع لشکر و از دحام
 بی بابان شاه شجاع شنید تا ب متعابله را در خوندیده و بلا کاسل فرار گردیده در قلعه فراه قرار
 گزید و شاه شجاع را از اجتماع اینجیجهت اثر کله آرزو در مبسم آمده در رفتن استعجال در زید
 در حین ورود بقند بار شهزاده قیصر بخدمت فیض مرتبت رسیده چپه سامی خاکستان
 گردید و همراستجا عالیجا محمد اکرم خان بامیزی این الملک عرض کرد که وزیر فتح خان بعد از شکست
 شاهزاده کامران در موضع کرشک سرگردان میگردد و حال باز امید سر فراز را از عطا فات
 شاهنشاهی دارد اگر از کرم همیم و لطف قدیم عفو جرایم در باره او تقسیم کرد و هر آینه باعث یمن
 دارد دیگران خواهد بود و شاه شجاع عرض کرد که از محض اخلاص بود بهمع قبول اصفا نمود و محمد
 اگر محان مذکور را چندی رحمت داده بکرشک فرستاد تا رفته وزیر محمی الیه را بیاورد و او
 رفته وزیر مذکور را حضور پر نور نمود و پس از چند توقف در قند بار شهزاده محمد یونس پسر پیر شاه
 زانی را به نیابت سردار میر علم خان نورزائی که برادرزاده سردار احمد خان بود حاکم قند بار
 نموده خود غریب داریت و رشکار پور فرمود در آشنای راه از عراض خوانین کابل انتباه گردید
 که شاه محمود بتوسط میر و اعطا از شهر فرار کرده بهمت فراه رفت و شاهزادگان مذکورین پس از
 سه روز بدست آمدند پس بندگان سکندر شان عظیم خان پیش خدمت را بجمعه مستحفظی شهزادگان

ذکر حکومت شاه شجاع

۲۲۲

و قلعه داری بالا حصار کابل فرستاده خود عازم شکار پور گشت چون نبدگان شاه زمان همیشه سزا
آن میبود که شهنشاده فیض را حکومت فند بار را بدو شاه شجاع قبول کرده او را ملازم رکاب
میداشت چون الحاح و لایه شاه زمان از سرحد امکان تجاوز کرد لاجرم بنابر خاطر داشت او
شهنشاده فیض را حکومت کابل داده فرستاد و از آن طرف چون مختارالدوله شیر محمد خان حبیب
قضا جبریان عطا محمد خان سپهر خورا حاکم کشمیر نموده خود عازم رکاب همایون گشت در حین و ره
شهنشاده فیض را کابل را بنحایت مذکور ملاقات دست داد و شیر محمد خان بنابر تحم حسدی که از تصرف
محمد اکرخان این ملک بولد حاجی کر میداد خان بامیزی در مرز عمه دل میگاشت به صورت که
نوانست شهنشاده فیض را باغوا سر شاه شجاع بکاشت و بصلاح هم دیگر خوجه محمد خان فوغلزی را
باجعی از خوانین دیگر به بخیر محال سپا و راهبورد داشت و گلستان خان اچک زنی حاکم پشاور چون
از آمدن خوجه محمد خان فوغلزی شنید حرم محترم شاهی را به خیر فرستاده از تسلط عدوان این کرد
صورت حال را بدربار شاهی گاشت در صحنی که پادشاه بدیره غازخان بود از اغواشی شهنشاده فیض
و شیر محمد خان و فرار شدن وزیر فتح خان از اردوی معالی شنید فی الفور عازم پشاور گردید پس از
چندی خورا بقریه قنی که ده کردی پشاور و محال مهند است رسانید از شنیدن و ره سوکلب
مسعود خوجه محمد خان و سجی خان بامیزی و فیض الله خان کلکی که وارد الکای پشاور شده بودند
تاب اقامت را در خود ندیده مرحله بجای بادیه فرار و ملحق بمختار شدند و مختار مذکور که بر قنات
شهنشاده آمده در دو آب بود میخواست که از دو آب عبور کرده به پشاور داخل کرد ولیکن چون زیاد
تقدیر مخالف بد پر کعبین باخت نتوانستند هنوز در آن مکان بودند که خوجه محمد خان باخیر
فراریان با و پیوستند و در شب صحبت خان فوغلزی با غلامخانه پشاور و اربابان حلیس و مهندانه
آنها فرار کرده بشاه شجاع پیوسته مورد الطاف شاهی شدند روز دوم شاه شجاع بشه پشاور
در آمده و توقف ناکرده در کنار دریا بر کد رشته عالم منزل کردند چون فیما بین عسکرین مخالفین
دو دریای نیست حایل بود که عبور از بهر یکی بسی دشوار میبود لاجرم شش روز در ساحل توقف

کرده در روز جمعه شاه زاده فیض و شیر محمد خان از کدر شب قدر گذر کرده بحد طایفه خلیل منزل
 گزیده اند از انطرف بندکان شاهی از کدر شاه عالم عبور کرده در برابر کوت جعفر خان دل
 جلال نمودند و فردا هر دو صفوف تیار می نمودند بقبال پرداختنند و در لجه سرفزای یکدیگر
 ساختند و از هر دو سو مبارزان نامدار از ضرب شمشیر آبدار عرصه کارزار را رشک صحن
 گلزار ساختند چنانچه خوجه محمد خان فو فلزنی از طرف مخالف با چند نفر دیگر بهر طرف
 که میخواستند بضرب تیغ بدریغ اکثری از پامی انداختند بلکه بعضی از افواج شاهی را که از
 قوم خلیل و مهند و غلامخانه پشاور بودند از پیش برداشته فراری ساختند که بجز اگر محمد
 امین الملک و اعظم خان نساق چی باشی و مدد خان احمق زنی و غفور خان فو فلزنی که با دستها
 خود ایستاده بودند احدی دیگر در میدان نمایان نماند درینوقت خوجه محمد خان بر علم سنا
 حمله ور گردیده نزدیک بود که تباهی رخ نماید که ملک حرامی کار خود را کرده یکی از پیش خدمتان
 او را بدف کلوه کرده از پاش در انداخت و از انطرف که مختار الدوله شیر محمد خان با
 برادران بجیک سردار مدد خان و اعظم خان پرداختن ایشان نیز پامی ثبات افشده
 شیر محمد خان را بضرب کلوه مقول حاجی پیر احمد خان برادرش را مغلول کرده او را نیز شمشیر
 نیز در دهره خونریز تنگ کشتند لهذا شهزاده فیض را از مشاهد آن کارزار احتیاطا مقرر نمائند
 بصوب کابل فرار کرد و کوبه شاهی مراجعت نموده در پشاور استقرار گزید اگر چه پیچ کشته
 پیش نهاد خاطر شاه بی نظیر بود اما بخیال آنکه مبادا شاه زاده فیض در کابل برزفته باغور مفسدین
 فساد دیگر برپا کند توجه بسبت کابل فرمود در حین درو بکابل شهزاده فیض را که بسبت کابل
 فرار کرده بود دلاسا کرده آورد از سواخ حیرت افزا اینکه بمع انورش رسید که وزیر فتح خان
 که سابق از دیره غازنجان فرار کرده بقصد کابل فرشته بود میر علم خان نورزائی بنا بر خیرخواهی دولت
 و قرابت که با او داشت نامبرده را دلاسا نموده در نزد خود نگاهداشت و او بعد از چندی
 خدمات شایسته بخدمت شهزاده یونس کرده خود را بخر خواه درگاه بر آورد حتی که شهزاده میر

شیر محمد خان
 پشاور
 شمشیر

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۲۵

میر علم خان از نیابت بیدخل کرده فتح خان اصحاب کار ساخت و وزیر مذکور بعد از چند شاهی محمود را در خیفه از فراره طلب داشته بقند بار آورد و میر علم خان بصوب معروف فرار کرده و کابل برکاب نصرت انتساب شاهی پوشت و شاه محمود متبیه کار را دیده غم تنجیر کا بر کرده است
براینه شاه شجاع بی تحمل و در نک لشکر اجمع ساخته بآهنک قند بار و جنگ شاه محمود روان شد و حبشی که بیاض ببر و که در شرقی قلعه کلات است نزول کرد و شنید که شاه محمود نیز با جماعه خود به پل سنگین که دو فرسخ فاصله داشت رسید به دران شب نور محمد خان فو ظرائی باد و زانی با دیگر خوانین و دستهای خود از شاه محمود روگردان شده بشاه شجاع پوشت و شاه محمود و فتح خان را از مشایده انحال سلک جمعیت از بیم گسست و فراری شده بفراهِ رفت تا از قنجا
شاه شجاع رست و شاه شجاع چندی را در قند بار آرامی گذرانیده چون مقدمه تنجیر کشمیر از عطا محمد خان منظور صمیمه نصیرش بود پس شهزاده یوسف را که یکی از خور دزین پسران شاه زمان بود بحکومت قند بار فایض فرموده و اعظم خان ساق حبی باشی را به نیابتش و میر علم خان نوزانی را بمعاضدت نامور نموده بکابل رفت و از اینجا بحال پشاور شتافته ارقام جامه طاق
باسم اربابان آن اضلاع صدور یافت که تنیه نغزی و سامان الیه جاری بخوار ابقار مقرر می کرد
بخدمت برسد در حین و ره پشیا و عرایض بها و الحان عباسی حاکم بهاول و منظر خان سدوزانی
ناظم ملتان رسید شاعر اینکه دو سیفران کپنی ایست اند یا انگریز سمنی الفستین بهادر و استر
بهادر بحال ملاقات شاهی وارد این نواحی شده عنقریب بغنایات نامتناهی سر فرار خواهند
شد و پادشاه که در صد و تنجیر کشمیر بود شهزاده منصور را برافقت محمد اکرم خان این الملک و میر
مدو خان اسحق زئی و غیره خوانین غلامخانه و درانی باد و از ده هزار سوار جرار نامور مهم کشمیر نموده
خوبد و تلخانه پشیا در مراجعت کرده از حدوث ادبار اینکه پس از چند بی سموع شد که در احمد شا
قیما بین اعظم خان و میر علم خان تعاضت جنموده حتی که میر علم خان با هو اخوا بان شاه محمود ساخته
و شاه محمود و وزیر فتح خان را از فراره خاسنه قند بار ابا و سپرد لا جرم اعظم خان و شهزاده یوسف

احتمال افغانستان

طاقت نموده فراریده در پشاور بخدمت شهریار پیوستند بعد برین اثنا خبر ورده سیفران بگریز
 بقلعه کوهات رسید پس بعضی از ملازمان خدمت کار سلیقه شعار را بهماذاریشان متخرج
 فردان نامور آنطرف نمودند تا ایشان را بعزت تمام حاضر سلام سازند پس از ورده سیفران
 و گذراندن پیشکشهای شایان فردان از قبیل فیلان مبعه هودج طلا و پالکی سایبان دارا علا و
 تفکات با و تفلیکهای شش میله همیاد و ساعتها و دوربین با و آینه با و جواهرات و اجناس و قشقه
 پشمی و ریشتی و بقمون لندی و چراغهای الماس ساز و ظروف و ادوالتی رومی و چینی طلا کار و
 جواهرهای درخت با آثار دیگر اسباب بیشتر که خیال از نظیرش معذور و خامه از تحریرش مقصود است
 از جانب پادشاه انگلند بعزت مالا کلام ایشان را ضیافت تمام کردند پس از چندی ایشان را بضمناً
 عهدنامه کردند که از جانبین مسطور و مهور گردید که نقل عبارتش این است نفل عهد نامه
 از اینجا که بسبب ظهور تمیذات عنوان موافقت و مرافقت از طرف قوم فرانسه با سرکار
 پادشاه ایران برادره تسلط بر افغانستان و بعد از آن در ممالک هندوستان که محکوم
 دولت انگریز است لاجرم امیر با نظام و فراست و کیاست ارشام مستر لفتنن صاحب
 سمیت میخی که با اتفاق و استصواب کار گذاران عالیحضرت سکندر مرتب دار احشام جمید
 خدم شاه شجاع الملک پادشاه کابیر و قندهار طرح انداخته باعث حراست ممالک بر دو
 سر کار عالم مدار کردند تا از تغلب و تسلط متخیله دولت فرانسه و قاجار این وطن باشند
 از طرف جناب جلالت و اقبال آب آری که آرا رفوت و اقتدار و وساده پیر قدرت
 و اعتبار محرم حقایق ملت مسیحیه و مشیر خاص دولت انگلیسیه لار و نتو گورنر جنرال بهادر مالک
 و مختار امور مالی و ملکی و عساکر متعلقه ممالک فینج المسالک سرکار انگریز واقع دیار هند یعنی
 اینست اند یا کمپنی بر بار پادشاه محمود و بعودت تلشیم عتبه عالیله فایض حضور
 شده عهدنامه نوشته از طرفین بران قرار دادند و آن چند شرط بود شرط اول اینکه
 برگاه طایفه قاجاریه برافقت عساکر دولت فرانسه که در مخالفت دولت درانیه

ذکر حکومت شاه شجاع

۲۲۷

متفق شده اند هوای املاک شرقی را نمایند شاه شجاع از در مخالفت درآمده حتی المقدور
مجادلت آنها کوشیده و نال و جان را در بیخ نداشتند راه ایشان شود تا بخیال تسخیر
املاک منصرفه دولت انگلیس بدیاریهندستان رفو شرط ثانی هرگاه شاه شجاع در مخالفت
ایشان بقصدی کوشد لیکن از قوت آذوقه و ذلت لشکر متکفل نتواند شد کارکنان دولت
انگلیس اتقویت آن لازم و مددکاری مالی و عسکری واجب است شرط ثالث اینکه
فیما بین این دو دولتین همیشه بقرار معهود شرایط دوستی و بهاره عهود یکجائی برقرار بوده یکی متصرف
ملک دیگر می نکرد و پادشاه نیز احدی را در ولایت خود از کسان دولت فرانسه راه ندهد
فقط و همین قرار بنه و دستخط از طرفین راسخ شده قرارداد گذاشتند اما لشکری که به تسخیر خطه کشمیر
مأمور شده بود با وجو سنکر بای متین مخالفین پیغم کرده و همه را فتح کرده تا حد و دکنائی و بلجاسه
منصرف شدند قضا را در شبی بر سر کدام سخنی مدد خان را با اکرم خان نقاضی خاطر پیدا شد
بملالت ماضی کشید و بدالسنب سردار مدد خان با جمعیت خود با مخالفان بهدستان شد
و از نیروی کج بازی تقدیر اگر مخان را سلک تدبیر از دست رفته فوراً فرار رفته این
در بای مظفر آباد بعد مذلت و خواری عبور کرده در پشاور بسلام شهبازی فایض شد و هم اغراض
خیر خواهان املاک کا بهر وضوح پیوست که شاه محمود که از قندهار آمده کا بهر استصرف شد اکنون
بخیال تسخیر پشاور و قطع دولت شاهی از کا بهر حرکت کرده روانه آن طرف است اگر چه از اسما
بهجوم ادباز از هر طرف شاه شجاع روی دولت راجیره و شفاوت و ادبار را چیره میدید
اما بنا بر مصلحت وقت برای بخود راه نداده در تنبیه لشکر و مدافعه شاه محمود ره سپر گشت
چون اکثر اسباب شاهی در سفر کشمیر به تنهایی رسیده بود پس فراوان خرج نمود تا ملانی مافات
شد چون جبر رسیدن شاه محمود بمنزل بابر بک رسید لاچار شده متبر الفستن بهادر و استر
بهادر را که سفیران دولت انگریز بودند اگر چه فرضی که دل برای ادای مراتب ضابطه موافقت
و رابطه رفت بخواست میسر نکشت بعد از اعطای خلع فاخره و اشیای نفیسه لایقه بصیغه سوغا

ایشان را بعهده حرم محترم رخصت کردند که تا قلعه انک با هم بکجا باشند و بعد بروند چون خبر عواینها
 سلامتی از قلعه انک رسید پس شاه نیز از باغ علی مردان کوچیده و از منزل که عالیجاه اعظم خان
 نسیمی باشی و سردار مدد خان را بعهده چهار هزار سوار پیش قراول کرده امر کرد که در عرصه سه چهارم
 یوم خور با باغ منله برسانند که بر مدعی پیش دست شوند پس از منزل علی بغان اعظم خان عرصه
 نوشت که سردار مدد خان بواسطه خیانت مقدمه کشیمیر اس بسیار دارد بلکه بار باند
 که با مخالفان سازش دارد پادشاه نیز پس از آگاهی بهر چند مدد خان و از رستم سابق منع کرد
 و خود بخیل کرد اما مدد خان در خفیه جبهه شاه محمود نوشت که فردا صبح خور احکماً در منله برسان
 و شاه محمود میر علم خان نوزلی را که در نزدش محبوس بود در سمیت شرفی چک لک کشته عازم عقیقه
 شد چنانچه آن محل اکنون میر علم کشته ستمی است چون شاه از خدمه سردار مدد خان دانست اگر مخا
 این الملک را از علی بغان فرستاد که به سرعت تمام خور آمد مدد خان طعنی ننماید و او را بفرستید
 و خود نیز که از علی بغان بچهار باغ رسید از خرابی و پراکندگی مقدمه برآید کوی کوچ کرده عازم منله
 شد و محمد اکرم خان و غفور خان هنوز وارد منله نگردیده بود که سردار احمد خان نوزلی از آمدن
 ایشان آگاه شده بعهده چهار هزار سوار رو به سمت نهاده داخل لشکر شاه محمود شد بنابراین محمد
 اکرم خان را که در حین رسیدن به منله بر وزیر فتح خان متقابل شد با وجوه جمعی قلیل دل شکسته
 از روحیت ذاتی که شکست را بر خود در جنگ ننگ میدانست تفکات و وسیله
 که از تحایف دولت انگریز جدید پدید آمده بود بر وزیر فتح خان بسته گشت اما چون
 یکی از مخلصانش خور اسپر او کرده کارگر تنقید بعد یکی از ملازمان عبدالواحد خان محمد راسی
 بر مقتضای تفکلی زد که جان داد و هیچ چشم پوشید ز بیداد سپهر و غفور خان فوفلرئی نیز
 دنگه شده به قتل رسید و خور از قید حیات ربایند درینوقت شاه شجاع نیز که از عقب
 با جمعی که از عقب تازان بود با اعظم خان ساقی میدان بجای بقا بر شتر آده کامران و
 وزیر فتح خان وارد گردید و چینی که تمام سوار بعضی کشته و برخی فرار گشته بود و اعظم خان

حالات شاہ شجاع الملک

۲۲۹

صلاح فرار را امیدان کارزار که مناسب وقت بود عرض نموده گفت بیت مرن بر سپا
 زخو بشیر که توان زدن مشت بر بیشتر بندگان سکن در شان نیر چون کار را از دست و تیرا
 از دست رفته لا اعلای جانہ فرار برقرار گزیده مرحله پیمایی دامنہ سفید کوه گردید و بدو خان از نزد
 مفارقت نموده در لال پور رفت و بسلام شاہ محمود دنیا بدو شب در میان خوارا بہ چورہ
 کہ قطعہ خیر است رسانید فردایش از انجا رخت غنیمت بجال سپا و کشید چون حرارت هوا
 سجدی مفرط بود کہ عین التور را دل بدلیران نبرد سوختی و جدرا از مشاہدہ اسد رخ افروختی
 بیت بس کہ ہوا ز آتش خور گرم شد رو بہنا موم صفت نرم شد روز پر خند توقف کردہ
 اگرچہ اربابان پشاور و شغور و خلیل و مہمند و جنبہ تکفل انحصار درہ جنبہ شدند فائدہ نکرده صلاح
 بعضی از مخلصان بصوب قندبار عطف غمان نمود از قضا آسمانی و اتفاق زمینی در آن روز
 سجدی باران مفرط بارید کہ نمری کہ فیما بین قریہ بدہ بہر و منی واقع است از بسیاری سیلاب
 کو بسیاری از مجور عاری بود اما شاہ شجاع توکل کردہ اسب را در آن آب انداخت چون
 بنما صغہ نذر سید آب و فور نموده از فاش بن در گذشت و اسب بہر از خوار و شناور بر سر سار
 تاخت و سواران باقی را از عبور آن آب بہمان روز منع ساخت و شاہ شجاع آرزو و شب
 بہ تمنائی گذرانیدہ روز دوم کہ لشکر یانش بدو ملحق شدند از انجا کوچ کردہ بکوبات رفتند و از
 انجا از راہ گرم و زرمست بقندبار رفتند چون بہ نزل آمدی رسید نور محمد خان فو فلزنی کہ با عظم
 خان تقاضت باطنی داشت در نہکام تار یکی شب بغرم سرکوشی نزد کش رفتہ از طرف عقب
 در میان ہر دو شاہ اعظم خان چنان خجری زد کہ در دم ہلاکش ساخت و حقہ بجهت نمروئی شد
 بہمت جبال تاخت بندگان شاہی بخش اورا بعد از اسف و تلف بمعہ اخراجات چہار ہزار
 روپیہ بصوب غرین فرستادہ کہ دفنش کنند و خود عازم قندبار شد چون از پورہ قندبار خبر بہ
 شاہی رسید شہزادہ ایوب بن تیمور شاہ کہ بہ نیابت بواب اسد خان برادر وزیر فتح خان
 حاکم قندبار مرفقت شہزادہ یونس بن شاہ زمان غم تقاہر شاہ شجاع نمود و عندہ المقابلہ

حالات شاه شجاع الملک

شهادت یونس از ایشان روگردان شده بخدمت شاه شجاع رسید لاجرم از وجو اسخاں شهادت
 ابوب و نواب اسد خان را ماتب مقاومت نمائند فرار دشت ادبار گردیدند و شاه
 شجاع بی شغال نوایر جدال حکومت قندبار سکنی در زید و به تهیه گرفتن سپاه و جمع آوری
 خدام کینه خواه کوشید و بعد از آنکه بحسب تقدیر قادر بر و تأثیر فلک بر ترویر پس از آنکه
 این تباشر شاه محمود با و فور جنود بمنزل جکان رسید و شاه شجاع بی هراسانه با جمعیت تمام
 عازم نبرد گاه گردید پس از جد و جهد و کوشش فراوان کلستان خان اچک زنی که از مخلصان
 و سرداران نامی شاه شجاع بود گذشته و صالو خان اسحق زنی که معتمد شاه شجاع و بشاه پسند خان ملقب
 بود با همت قصد سوار خو نمک حرامی نموده به شکر محمود شاه ملحق گشت از مشاهد اسخاں شاه شجاع
 و طارمان و اتبا عشایر و بیرونی قبا و روز و رات قاتل نمائند بصوب ارغستان فرار و از جاده راهبو
 و غولبری بدیره جات استقرار کرد و بقرار خو ابش رنجید سبک بجال سالی و ال جهت ملاقات
 رنجید رفت و رنجید مذکور در خدمتش حاضر شده سخت و بدایای دلکش شکست کرد چون حرم
 محترم در موضع را اول بندی بود لاجرم از اینجا بر اول بندی نزول نموده بعد از چند جمعی از خواصین
 محترم درانی چون بجی خان بامیزی و بلوچ خان اچک زنی و دلا ساخان اسحق زنی که از شاه محمود
 دلگرا بودند یکلیک بمعمر سوار به خدمتش رسیدند در آن اثنا چون غلام احمد خان ولد
 مختار الدوله شیر محمد خان که از اطوار نامان بنجار عطا محمد خان ناظم کشمیر را در خو آزرده و دلیک شده
 و آمده در محال یوسف زنی چندی میبود چون از ورو شاه شجاع شود بسلام آمده عرض نمود
 که اگر والد ما جدم نمک حرامی کرد با وجود دولت بنیادی خود رسید الحال قبله عالم بکشتن و جسم
 اختیار دارد اما بحکم نص صریح و لایق و اوارده و ذرا خوی یکی را بکنده دیگر می گرفتن
 ممنوع بلکه غیر مشروع است باقی مختارید چون مذکور از کنایه بری بود بر آینه بندکان شاهلی جرات
 را بخوده و او باعث بران شد که پادشاه پشاور را بجنبه تسخیر آورد در باب قتل
 شکر مو از سوار و چند صد پیاده از کشمیر از نزد عطا محمد خان برادر خوفاست پس شاه شجاع

نیز د لکرم شده با اتفاق عازم پشاور که نخست محمد عظیم خان برادر وزیر فتح خان بود گشت درین
عبور از ره آتک گذر سالم یافتند که تمامی اسباب و بونه بخیط گذشت و موضع نوشهر منزل گزین گشت
و محمد عظیم خان بعد بر دل خان برادرش و غیره سامان و لشکر در پیراپی که از نوشهر سه کروه تباعد دارد
فرود آمد و متعدد جنگ نشستند چون هر کس که از طرف ایشان میآمد از وفور انعام شاهی صرّفه می
ازین جهت اکثر لشکریان محمد عظیم خان فرار شده شاه شجاع پیوستند از مشا به آن محمد عظیم خان را
تاب حرب نمانده مارب و داخل کابل شده شاه شجاع غالب از الطاف قادر جزو دکل شد
و چندی در محال پشاور بکال ارامی گذر این چنانچه موسم گرما را بغایت دگر مبر برد و چینی که حنر و حرم
سپله از خانه خود برآمده به تیر و کمان پرداخت و دست برد میدان را خالی دیده از نهایت دستبر
نامیه را با مال ساخت در ثانی محمد عظیم خان حسب الامر شاه محمود بمعه جمعیت خوانین درانی و معیت
غلامخانه قاصد شاه شجاع و عازم شجر پشاور شده و از دجبر و کردید شاه مذکور نیز با جمعیت خود بمقابل
اش پرداخته بمنزل تنگال بمقابل دشمن بدسکال منزل گزید و فرمایش که بازار گیر و دار گرم و دل در
سینه و لا و ران از خوف جان چون موم زم گشت شاه شجاع که اکثر لشکریانش پیاده بود جمعی از
راجلان را میان را در مغاکا پنهان و منتظر فرصت فرمان نمود در آنوقت محمد عظیم خان چون
شیر شتر زه که بر خیز مر مه تا ز از وفور ایشان مهزاسیده بر آنها تاخت اگر چه از تیر شاهی و کلوله
باران پیادگان مخفی سه صد سوارش تلف شد لیکن از کمال جمعیت آنرا نادیده پنداشته بضر
تیغ بید ریغ اکثری را از پا در انداخت چنانچه عالجاه بهادر خان شغری که بهادر و عسکر و سردار و
پیادگان بود از ضرب تیغش ره سپر سرای آخرت گشت لاجرم از سوخ این واقعه که افتاد آن سه
سالار بود و باقی لشکرها تاب مقابله نمانده فرار اختیار کردند و شاه شجاع فخر چون سر کرده را سر
افکنده و پیاده و سوار را پر اکنده دید ناچار رضا به قضا داده بمبت قلعه اتک مر حله پیا پیاده
فرار گردیده بر اول پندی رفت بهمدرا بنجا جان داد خان برادر عطا محمد خان بامیزی و سمنند خان
بامیزی و نور محمد خان فوگرینی و موسی خان الکوزنی بمعه جمعی کثیر بدو پیوستند پس شاه مذکور را باز

در احوالات شاه شجاع الملک

باز خیال تنجیرشپاورد در سرفقاده بعزم آن از او پند می بختن ابدال آمد چون بنمای لشکر گری اگدشت
 جهانداخان عرض کرد که حاجت ندارد زیرا که جمعیت غلامخانه تا به سه هزار کس که هر کدام خورا
 جانفشان مخلص مشیر میرسد امید قوی است که بتوفیق ایزدی و اقبال سیه می بر عدو منظر گردیم
 پس بران قرارداد با همان جمعیت از فوآتک عبور کرده به موضع بده بر رسیدند از آن طرف
 محمد عظیم خان و عطا محمد خان برادرش با فوج آراسته مقابل کردند در گرمی کارزار اگر چه عطا محمد خان
 کلوله آتشین بهین خورده بعالم بقاشافت اما از غایت شجاعت بقیمیری سجال سردار محمد عظیم خان
 راه نیافت و تابشام از هردو سو بازدار و رواج داشت و از طرف شاه شجاع موسی خان
 الکوژی کلوله کاری خورده لوامی غم بودی فوافراشت شاه شجاع چون جمعیت خورا قیقل و
 سرگردگان را از مرض یوفائی علیل دید لا علا جان مراجعت کرده هزار شیخ حکم رشتافت و از اینجا
 سوار شده و از فوآتک عبور کرده بهشت راول نپدر رفته چندی آرام یافت و یکسال کامل را
 در اینجا بخواهش دل گذرانیده باخو کفتی گرا بر و بود حادثات باکی نیست زبان میرسد لباس
 رسودنها در بوقت بعضی از خوانین که از شاه محمود آزرده بودند و سجدهش رسیدند نما میرا
 مورد انعام گردانید چنانچه یک هزار سوار بر کابش جمعشد و عطا محمد خان بامیزنی حاکم کشمیر نیز جمعی
 از سواره و پیاده را بسردکی دیوان نندرام معتمد خورا وانه حضور کرد چون جمعیتش بدو نیم هزار
 سوار و پیاده رسید تا لاجال تنجیرشپا و رنجوا طرش خطور کرده عازم اینجا شد و از آن طرف
 محمد عظیم خان بمقابل بر خاسته اقدام جنگ کرد در موضع پنجه تلاقی فریقین دست داد و راول
 مرحله که قراولان هردو لشکر بهم خوردند و مصطفی خان نام ملازم سردار محمد عظیم خان که بمعجاصد
 سوار به پیش قراولی آمده بود کلوله خورده مرد و متعلقانش فراری گردیدند لاجرم سردار محمد عظیم خان
 را نیز تاب مقاومت ننماده از راه گوبات و نکش بصوب کاب فرار کرد و شاه شجاع در کمال
 استقلال بجالشپا در رفته بحکومت پرداخت بعد از تقریر یکماه شهزاده حیدر برادرزاده خورا
 نیابت عطا محمد خان نامور قلع نواب جبار خان که حاکم دیره جات بود کرد و مامورین پس از

در احوال شاه شجاع الملک

۲۳۳

پس از رسیدن اینجا بدیده غارتخان رفته بنای معامه را با نواب مذکور گذاشتند و بعد از جنگ
شده جدر شکست خورده به پیشاور آمد چون اسبان اردو را غارت کردند لاجرم حسب التقاضای
معمدان تمام اسبان سپاه رکابی و لشکر را موافق تقسیم بقریه جات خلیل و همد و دو آب
و غیره جات پیشاور جت چرا مقرر کرد و اکثری از خوانین نیز بنا بر ملاقات اهل دیال حضرت
خواستہ با طرف رفتند چون خوانین و سپاه مخلص همه با طرف منتشر شدند عطا محمد خان مجتبی
که بمخواست خود منصوبی امر سلطنت کرد و در حقیقت بدریعه جاندا خان برادر خود و نندرام هندی
و سمندر خان بامیر نیوی و نور محمد خان فو ظرنی نفاق پیشه تمام سپاه را دیده همتی آنشدند
که بنبهانه سان لشکر خود را یکجا کرده و پادشاه را گرفته در قلعه آلت مجوس سازند و خود کعبین
اقبال احب المرام باز ندیس بر این عهود و موایق متین کرده بنای سان را گذاشتند
چون مقدمه کاب منظر نظر شاه بر حق حکم بحضور سان نموده ایشان عرض کردند که دسته دهم
را بتدریج دیدن باعث تصدیق ملازمان شاهی شد باید که سان کار از نظر انور بگذرد هنوز حکم
منظور سان هر صد و ریافته بود که ایشان دفعا و غفلتا با تمام لشکر بدگر خود که مستعد به
نمک حرامی و فطر حصول بد سر انجامی بودند بدو تلخانه بالا حصار بهبانه ادای سان پیاده
و سوار داخل در بار شده اطراف شاه را نگیان آسا محصور کردند و شاه شجاع را گرفته جاندا
خان او را بقلعه آلت برده در اینجا مجوس کرد و پس از چندی توقف او را به کشمیر بردند پس
از چندی شاه محمود وزیر فتح خان را با سپاه فراوان بعزم کشمیر فرستاد و وزیر فتح خان
چون جاده مظفر آباد را بغایت صعب المسالک میدانست عازم پنجاب شده و بارنجید
سیکه صلح و اتفاق نموده از راه بمبر و نوشه میدان عازم کشمیر شده و اردشیران کشت و عطا
محمد خان نیز بالشکر آراسته بمقابلہ رفت پس از کیر و دار لشکر عطا محمد خان شکست خورده و
بشهر درآمده و بمیدان شیر گرد و پته مالو لشکر متین بستند و وزیر فتح خان قدامت نموده اسخود
را بمعه شهر کشمیر گرفت و شاه شجاع را بحکم چند معتمد رنجیت سیکه سپرد و او شاه مذکور را در

در احوالات شاه شجاع

لاهور بحضور رنجید سکه برد و رنجید پس از اغراز و اکرام مالا کلام حویلی ساده سکه نام را
 جت سکناء و مقامش مقرر فرمودند و ابل حرمش قبل از آن در حویلی دیگر جا داده بودند چنانچه
 رفتن و آمدن فیما بین ایشان مانع میشد و در فردای درو رنجید سکه آدم فرستاده کوه
 کوه نوز که الماس کران بها بود از شته تقاضا نمود شاه شجاع در جواب فرمود که اکنون
 آن لالی موزون بحضور نیست البته بعد از استحکام روابط دوستی حضور خواهد رسید چون چند
 روز بتو اتراسند عاگرد و همان جواب سابق را یافت رنجید سکه از دون طبعی آنک
 سختی در ایصال آب و مان که باعث حیوة جان است کرد و قریب یکماه همین سختی گذشت
 و پس از آن از راه دوستی در آمده اظهار کرد که آنچه وجه نقد که بکار پادشاه باشد بفرمانند
 که بعهه سرابابی خواسته داده شود چون شاه مذکور بغایت دست تنگ بودند تقاضا
 وجه را کردند و رنجید مبلغ پنجاه هزار روپیه نانک شاهی را بقرار قطر رسانید و مطابق
 سابق استدعای کوه نوز را بحضور نمود پادشاه گفت که تا وقتی وثیقه مشمل بر صداقت و
 اتفاق فیما بین نگاشته و بعد و بقیاق موکد گردد وصول کوه نوز صورت نخواهد یافت
 و لمعانش از حجاب غیاب نخواهد یافت رنجید چون حصول کوه نوز را محصور بعهه نامه
 دید لاجرم از در خدعه در آمده عهده نامه مژورانه بحسب خوابش شاه نوشته بقتم غلیظه خو
 چون بابا نانک و کتایش کرنهت او را موکد کرد عهده کرد که تا مادام الحیات در تردد
 و اتحاد سربوئی تخالف و فساد کرده و بقرار میعاد الی یوم التنا و مطیع و منقاد باشم
 پادشاه چون تخالفش استحکام از صدق دل میدانست کوه نوز را خواسته رنجید
 سپرد و او بسی خورسند شده پهره را که بر شاه مقرر بود موقوف کرد چنانچه شاه مذکور
 بعد از دو روز بملاقات حرم محترم رفت و چندی بدالضورت گذرانید تا اینکه پادشاه را
 بکاغذ روی سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر ملوم نمودند و ملائیم محمد معتمد او را بدین تهمت گرفته
 نوز رنجید سکه فرستادند و او ملائیم را بدین تهمت حبس شدید کرد و بعد از چندی رنجید

ذکر احوال شاه شجاع الملک

۲۳۵

رنجیده سنگمه بغرم رزم فتح خان عازم پشاور گردید و پادشاه را با وجو اشتداد مرض خناق طوعاً و کرهاً با بخور بد چون بمنزل و تاس رسیدند و فتح خان از پشاور عازم دیره جات گردید بجنبت سنگمه مراجعت بلاهو کرده شاه شجاع را بدست رام سنگمه داده در پندی گذاشت و بعد از چندی رام سنگمه و کرک سنگمه تمام اسباب صندوقخانه و فراشخانه را در حقیقه بردند و خانه را نیز خوار نمودند چون پادشاه سبب آن را از ایشان پرسید ایشان عذر با آورده بطایف الحیل گذراند پادشاه با خود گفت بتبت عذرخواهی کندم بعد از قتل عذر بدتر نکشیش مگر دید پس پادشاه با پیره و چوکی در لاهور برده سرای بجهت سکونش معین کردند و پیره با بران کما شتند و پادشاه را در این صورت آزرده کی وافر جنمود چنانچه خوف در وقایع خونینکار که در آنوقت هر روز از فرط ملالت جامه را در بر چاک میکردم و بجهت آزرده کی بدول غمناک میزدم چرا که از گردش فلک کج رفتار عرصه روزگار بر من تنگ و پای رفتارم از مهر سولنگ شد چون بجز فرار چاره ندیدم البته آرزای پسندیدم اما بابستی و گرفتاری عیالم پابسته و گرفتار گردیدم که ترک ایشان منافی شو به غیرت و حمیت بود خصوصاً در دست کفار عذار پس علاج شده اول در مینه کشیدن عیال شدم و چنان کردم که در حقیقه در پیرون شهر کادی بار مقرر آن امر نمودم و بذریعه زنان غریبای نبود که در حرم تردد داشتند بعضی از معتمدان را که بجهت انگار مقرر بود امر شد که چهار مرتبه اهل حرم راده ده نفر بقیه لباس نموده مثل زنان نبود ساخته کا هر سه بانه سیر صحرا و می بعد از شناسی دریا بفرار که مأمول انقوم بود بر آوردند و در کا دیها که منتظر آن فرصت بودند نشانیده بصوب بلودیانه که آرزای بجنبت دوستی بادولت انگریزهاست خود میباشتم امر بر بدن فرمودیم فقط و شاه مذکور در نوبت پنجم شاه زاده تهور را اینجوست که بلودیانه فرستد که رنجیت سنگمه محبزشده او را گرفت و از دستفشار احوال عیال را کرده شهادت مذکور از صداقت جلی صورت حال را راستی باز نمود رنجیت چون تحقیق کرد دیگران از حرم شاهی بفرم سر نیافت خیلی تعجب کرد و بر پادشاه پیره را سخت نمود چون پادشاه

عیال خود از چنگ ایشان را دید سجده شکر کرد و سجدی بهره بر او سخت شد و گردش بهره
 نشانید و جهت مر بر او نگاه داشت چهار هزار نفر مأمور و مقرر بودند و مسیت و مهت نظر
 تمام شب مشعل بدست دور شاه میکشیدند و هر روز یک کراهی تیل را بحضور پادشاه میخ
 کرده موکلان میکشیدند که جواهرگران به باد هید و الانه درین روغن بغداد ایلم کشته خواهد شد
 و نیز سمعش میرسانیدند که رنجید نقش آهن ساخته است تا پادشاه را در آن انداخته در حضر و سفر
 بحضور دارد و در ماکولات نیز بغایت شدت و سهل کاری میکردند و پادشاه از مشاهد
 انصورت مرگ را بران زندگی رحمان داده بختم دَب بخنجی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ که مجرب
 بود پرداختن هنوز آن ختم تمام نشده بود که صورت تخلص وجو گرفت یعنی در تحت دالانی
 که پادشاه مجبوس بود میرا بواجن خان و دیگر شیخستان شاه جاد شدند و آنها نصف اسواران
 نموده بهترند ویر که توانستند به بیت الخلاره کردند پس پادشاه تدبیر اندیشید که در حین
 رفتن یکی از شیخستان خود را که مخلص از قوم ریکا و سجاجی شاه رجب ستمی بود لباسهای شاهی را
 پوشانید و بجوگاه خود مقرر کرده تعلیم فرمود که از قواعد حرکات معنادار و اسرار و تکیه
 و همچنین دو نفر شیخ بدست و فراش افرموده شد که باند کور در گذاردن و آنچه بآن و وضو نما
 شاهانه سلوک مرعی دارند چون ایشان قبول نموده بقتار سمعنا و اطعنا لب کشودند پس شاه
 مطمئن خاطر شده و تغییر لباس نموده خود را بطرز همراهی بکشته آغشته و از موبادستار ساخته بر سر
 پیچید و در کردن مهرهای فقیرانه و تسبیح درویشان انداخته عصای تکیه دارد و دست و غلین
 چوبی در پاد و نفر معتقد ختم ستمی میرا بواجن خان و میرا بوطالب خان که آنها نیز خود را به صورت
 بالکما آراسته بودند به شکل پیرو مرشد اگر کسی ایشان را شناخت از کوچه و بازار گذشته خود را بدر
 رو آب که در آنوقت آب نداشت رسانیده هزار جر ثقیل بیرون انداختند و با معتمدان خود
 که بیشتر در بیرون بدر رو آب منتظر فرصت بودند یکجا و از دریای راوی بعد از خرج مبلغ کثیر
 عبور کرده بسیار لکوت رسیدند و در هفت روز خود را بشهر راجویر رسانیدند و هم از اینجا مخرج

ذکر شاه شجاع الملک

۲۳۷

کشور رفت راجه تیغ سنگه پادشاه اینجا چون آمدن شاه شجاع استماع نمود خور با ملازمان نهر
خوسندی بانبغالش رسانید و جزات ها و منارهای وافر کرده از وفور عزت پالکی را که پادشاه
در آن نشسته بود بدست خود داشته ساعتی طویل بر دوش خود گرفته برد و آنچه لازمه ضیافت
بوز قبیل مشروبات و ماکولات و سایر ما یحتاج بجا آورد و آنچه لازمه اساس شاهی بود بقدر طا
بشری میتا نمود چون پادشاه چندی در اینجا بکمال رفاهیت گذراند بخواهی آیه کریمه خلق الا
انسان هلو غا خیال شجر کشمیر بخاطرش خطور کرد و در آن باب باراجه مذکور مشورت حضور
موده راجه بجز استماع این خبر خورشید شده در میته سامان لشکر کوشید چون مبلغ احتیاج بود
و پادشاه مبلغ یک لک و نیم روپیه را در لاهور در خیفه روز تجارین معتبرین گذاشته بود پس
معمدین را بجمع حجت های آنها بلامهور فرستاد پس از اخذ مبلغ رجحیت بران مطلع شده تماماً
متصرف شد از استماع این خبر شاه شجاع را بسی آزر دکی رخداد اما راجه تیغ سنگت او را دلدهی
موده آنچه مبلغ نقد و حلی و زیور می که داشته همه را گذاخته و با اسم سامی شاهی مسکوک ساخته
بپاه علوفه و مشا بهره داد و بقدر سه هزار سوار و پیاده جمع آورده بعد از شش منزل کجوه
کشمیر رسید و میر در محمد اعظم خان پس از استماع عزم شاه شجاع لشکرهای متین بر راس جبل زین
که جاده ازان گذشته بود دست و خود بفرغبال در کشمیر نشست شاه شجاع پس از دروغ و اینجا یاد
کان بر لشکر حکم پورش فرمود و آنها تا ختّه دو لشکر متین را که در حقیقت حصین بودند و نهر
خرا برجی آنرا محافظت مینمود کشتوند و باقی پیادگان تاب نیاورده لشکرها را گذاشته فراری
شدند محمد عظیم خان پس از شنیدن این خبر با جمعیت و لشکر خود بمقابله شتافت در موضع سا کام
که تا شهرش میل تباعد دارد در فرود آمد و شاه شجاع نیز کویچه به تباعد سه گروهبی محمد عظیم خان
منزل کرد که بقدرت خالق منان اینجا برف و باران شد که سه شبانه روز از بنم گسست
لاجرم مردم بهند و سمان و اکثر سپاه که از ایشان بود تاب سرمانیاورده و آذوقه که از تب
روزمره میرسید نیز باعث وفور برف و انسداد راه ببرد مردم سپاه نرسید بلکه اکثری از

از سپاهیان از دوفور سرما و قلت نان افسرده و بجان شدند چون تقدیر بانه پیر لاف مساوت
 داشت شاه مذکور بهمت بر مراجعت کماشت و با الوف کلفت و صنوف مشقت
 که بسیاری از لشکریان را دست و پا از شدت سرما ریختند خوراک بحال کشور بخانه راجه
 تیغ سنکله رسانیدند و بعد از چند روز محال بود بانه از بخار و انشد در راه از صعود کرد و به
 سخت و هبوط مغاکهای محلو از برف سنویه شداید موفور کشیده به ثبت رسید و بعد
 و از انجا از راه بشیر بود بانه رفت و عیال و حرهار ملاقات کرد فردایش جبرل لونی اخته
 بهادر با پیشکشهای پیش آمده پس از انقضای مدت دو ماه خوابید مری صاحب بهادر
 بنجد مت رسیده آنچه لازمته هماذارس بود بجا آورد و مدت دو سال در انجا بختور
 گذزاینده در سنه هزار و دو بیست و سی و چهار هجری بعد از کجولی وزیر فتح خان عریضه
 از سردار محمد عظیم خان مبعوثان شریف مهور بد میضورت رسید که الحال از دشمنان
 و شتراده کامران واقف شدید هرگاه از لودیانه بولایت افغانستان نهضت فرمائید
 برانیه در مرافقت و معاونت آن والا جاه مالی و جانی در بیغ نخواهد شد پادشاه نیز بدان
 امیدوار گشته در جواب نوشت که من به پیشاور میآیم شما نیز از کشمیر به پیشاور بیایید که
 باتفاق در غربای خصم بکشیم پس در سامان رفتن کوشیده چون بواسطه رجبه سنکله به پیشاور
 راه نه بود از راه دیره جات غرم آن بهمت نمود چون بدیره غازنجان رسید معلوم شد
 که فوآب محمد زمان خان پسر نواب اسد خان نواده سردار سرفراز خان که حاکم انجا بود بعد
 از کجولی وزیر فتح خان معزول و بحکم شاه محمود سردار سمندر خان بامیر سی بجایش منصوب
 گردیده بود و از ورفو شاه شجاع بدبرده با جمعیت خود بمقامه برخاسته جنگ سخت در
 پوست آخر هنر میت یافته فرار از دحافظ محمد خان حاکم لیه رفت و پادشاه دیره را
 مسخر کرده در گرفتن لشکر و نوچخانه ساعی شد چنانچه دو هزار سوار و دو ضرب توپ پیدا
 کرد و مکرر اجز رسید که سمندر خان باز تهیه لشکر کرده عازم جنگست پادشاه بالشکر فرمود

ذکر احوال شاه شجاع

۲۳۹

بحرین اقدام کرده با وجود حمله های مکرر سمندر را از پیش برداشته بصوب قندهار فرار کرد و درینوقت که جنرل پادشاه منتشر شد اکثری بدرکاهش رجوع کردند چنانچه سردار سر بلند خان بن وزیر فتح خان و سردار پردلخان و سردار مددخان از قندهار آمده بمعه مقصد سوار بجندیش پیوستند و پادشاه با نواب محمد زمان خان را حاکم دیره کرده خود عازم پشاور گردید و در اینجا خبر رسید که سردار محمد عظیم خان مجدوچ و هزاره رسید چون قبل از ورود برادرانش شتراده ایوب را بیادشاهی برداشته بودند در چین و در شاه شجاع فرار کرده یوسف زئی رفت درحیثی که محمد عظیم خان بحال پشاور رسید شتراده بدو کور زودش رفته است عاگرد که بنده بخص اسم شاهی خورسندم نه شاه شجاع که چنانچه دیکر دارد چون این سخن موافق طبع سردار محمد عظیم خان بود فی الفور او را با خود در پشاور برده جالس سریر نمود در چین و در شاه شجاع به پشاور نقص عهد سابق نموده بکیش مبادرت نمود و شاه شجاع از پشاور بصوب تهمال کوچ کرد و سردار محمد عظیم خان ولی میرخور خوراکه مرد جبار بود بمعه چند برق سوار بتعاقب نامزد گردید چینی که پادشاه در باغ علی مردان منضت داشت جنک بر پا کرد و پادشاه بنر چون از دست اندازی اطلاع یافت لا علاجانه بمیدان حرب شنافت قضا را کلوله بونی بر کروی میرا بخور خورده از مرکب تسی تاده بدار القهار شنافت و پیادگان شاهی دل غمی شده محاربه بخت در پیوستند چون هنوز با او و کلوله تقسیم نشده بود درینوقت دبه بای بارود را از کم فرصتی در میدان ریخته هر کس حصه میبردند قضا را فسیله پراتش که ام سپاهی بدماغ باره توده رسیده در گرفت چنانچه دو صد نفر را کشته و جمعی بیدست و پا گردید لاجرم از حدوث اسخال اسخال حادثه پر مال تمامی فوج فرار و شاه شجاع نیز سوار و خستبار شده بوی دره جنبر کر بخت و از بیطالعی خویشی شکست مذمت ریخت درینوقت عریضه شتراده بنور از موضع شکار پور رسید که البته بهر صورت با خوراکه بنظر فکشد که دولت را موزمانه بکام است لهذا بعد از سکونت دو ماه در محال پشاور و جنبر از راه کوهات و نکش بدیره غازنجان رسیده از اینجا به شکار پور رفت و بامیر

ذکر احوال شاه شجاع

سند و حیدر آباد و غیره در باب اتحاد بکلام الله شریف سوگند و آئینار با خود یکدل کردند و
یکسال کاملاً در اینجا آرامی گذرانیدند و در گرفتن سپاه و سامان توپ و تفنگ بفرهنگ و تجربه
کاملاً و آهنگ جنگ کوشید چنانچه بعد از سال که محسوب شد پنجاه هزار و چندی از پیاده
مسلح براق دار و ده ضرب توپ مع اسبان و اسباب و کله و بار و در نظر گذشت در وقت
میران سند بفرار فرموده حاجه حافظ علیہ الرحمہ بیت محمود رسانی عہد از جهان گشت نهاد که این
عجوزه عروس هزار داماد است از عہد خود دل و از مواثیق نکل کرده بسیر در محمد عظیم خان
نگاشتمند که بهر صورت باشد خود را تا قند بار برسانند و از اینجا تا رسیدن بحال سند آنچه مخارج
باشد مامید بهم محمد عظیم خان که منر صد آن بود آن را از قوای غیبی دانسته بقند بار آمد
و مدت سه ماه کامل را در اینجا گذرانیدند بعد از آن عازم محال سند گردید چون بحال بلوچیه رسید
و از بیطرف لشکریان سند همه جمعیت کاملاً کرده از دریای سند عبور نمودند و محمد عظیم خان
نیز از جاده بولان برآمد و داخل محال گچی گردید و شاه شجاع چون از سندیان خلاف عہد و محمد
عظیم خان را با جمعی فراوان و لشکری شایان در محال جدید دید دست تصرف را از مقابل ایشان
کوتاه دیده از دریای سند عبور کرده بصوب لودیهانہ رفت و بعد از حضور مزار فیض آما خواجہ
معین الدین چشتی و حیرات و میرات فراوان و نمایان وارد لودیانه گشتند و بعد از چندی
باز گرازی و بخت آزمائی نموده بالشکر فراوان و عسکری شایان بر قند بار لشکر کشید اما
چون در فقر لوح محفوظ او را از باده آرزو و محفوظ ننوشتہ بودند کوشش صرفه و جد و جدش
نتیجہ بخشیدہ با حال خستہ و لشکری شکستہ مراجعت کرد چنانچه بعد از این عنقریب از قسم
جہنمہ قلم دریافت خواهد شد نصیب ز قدرت ملک العرش یک نشان این است کہ
کار با مخالف مراد می آید چنانچه خود در واقعات نوشته است کہ البتہ بہرین است کہ جب
و جب کہ بہرین حوصلہ شربت بکشد و نزدیکہ بحوصلہ قدرت ہیج و سرد و لیتی نبخند از ابتدای
جلوس سمنیت مانوس این کبسنہ تا حال بہر مایہ اندک و بسیار بار بار باقتضای حصول مال

ذکر احوال شاه شجاع الملک

۲۴۱

پسند و اختیار نموده دقیقه از دقایق فنون جهان بینی و ملک کشائی و شمه از شرایط لشکر آرائی فرو
نگذاشته بلکه در هیچ وقت و هیچ حال از خرابی جان و مال بیم و جنالی نداشته بامید حصول کام و
وصول مرام رنج و زحمت و خواری و مشقت را بسی بر خو آسان می انگاشتم لیکن چه توان کرد که کلید
خرنوبه آمال در حقیقت در قبضه قدرت و ارادت داور بهیال است نه موکول بوفور مال یا پیشین
بکثرت عون الرجال و وجود این باریهم از الطاف خالق ذوالجلال امید داشت که غفریب از لطف
عام و رافت مالا کلام شربت کام و شد مرام در مذاق این بنده ستهام فروریزد این الله علی
کل شیئی قدير هو نعم المولی و نعم النصیر اگر چه از خیال شکر کشی و ملک گیری لحظه و لمحّه آرام نداشت
اما بمحکم قید الحماة آمدن قید الحدید مدت هفت سال کار در لودیانه بر فاقیت گذراند
تا اینکه در سنه هزار و دصد و چهل و هفت هجری هوای ملک گیری بدماغش متصاعد گردید و
کافذی جنبه میر مراد علیخان و الی حیدر آباد سند که دم از خلوصیت و حضوصیت با پادشاه میزد
بطریق بغداد نامه نگاشت و در ضمن آن گرفتن ملاک افغانستان و غرم جرم آزارم قوم داشت
میرزا کور از مشا به مراسله بسی مسرور شده تشریف قدوم مهینت لرزم شایبی را مترصد
شد شاه شجاع چون اقوال احوال میر حنیفه خصال را از فرط اخلاص میداشت پس در سنه مذکور
با سترضای صاحبان دولت انگریز در تاریخ ششم شهر رمضان سنه ۱۲۴۵ هجری فرس غرم را بمنه
رزه از لودیانه برآورد و با وجو دست خالی و کیسه تهی جمع آوری عسکر و فرا بهی اسباب و سامان
را بخوبی کرده روانه سمت سند شد رجعت سنگه چون از اهنک شاه شجاع بطرف افغانستان
شنید برخلاف مافات سلسله حبیبان اتحاد و تمهید گردیده میا عبد الصمد نام جواهر فروش
کشمیر را بحضور شاه ارسال داشت و خواهش نمود که اگر پادشاه قطع نظر از زمان ماضی باین
بنای اتحاد گذارد و بحسب تاکید آن وثیقه نیز فمابین موثق تجایف غلیظه و موکید بنواشتی شد
بنکار مذعوض صلح برانیه مبلغ یک لک روپیه نامک شایبی که مساوی روپیه کلدار است
نسليم در بار شایبی خواهد شد شاه شجاع را نیز چون غرم سفر در پیش و احتیاج به مبلغ پیش بود

در بیان احوال شاه شجاع

مصلحت مذکور نموده و بجهت تاکید دوستی علیجاه عبدالشکور خان سحاق زنی را که مختار کارش بود
 معه وثیقه بملاقات رجحیت سنگه نامور فرمود و خود بعد از قطع راه جل با عسکر دریا مقابل پس
 از چندی بساحل دریای سند رسید چون دریا تلاطم بسیار داشت بر حمت تمام عبور نموده و میران
 سند هر یک بسلام فایض شده و درخور حوصله بقرار معمول خود با سلمانه از نظر انور گذرانیدند
 و مورد انعام با بهره و خلایق فاعزه خود بار اگر دایند بهمدان آشنا با ایشان چنان مفرشت که مبلغ
 چهل و هشت هزار روپیه را در دو وقت بکارکنان جهانبان برسانند و پس از چندی ملا عبدالشکور
 اسحاق زنی بارای کشنجد و کیر رجحیت سنگه با سخایف موفور و مبلغ موعود بحضور رسید پادشاه
 اورا فواخته بحفاظت عیال در محال لودیانه مامور نمود و دکهای سند بخیال فاسد یکده اشته در
 ادای مبلغ بقدر قسط با کتاسلی و تهاون میورزیدند هر چند پادشاه از نقش چنین ایشان صورت
 حال آید از ارتکاب آن عمل شنیعه منع مینمود لیکن چون از جنب طینت در خیال ایشان نصرت
 کامل نموده بودند نشودند چون موسم گرما بود و رفتن قند بار نیز پس از انقضای صیف انسب
 مینمود و لشکر بسیار شده مبلغ خزان به مشا بهره ایشان که فیما یک لک روپیه بود اکتفا نمی
 نمود و قسط نیز وصول نشد لاجرم بمعاضلات سردار سمندر خان بامیر زنی و محمد سرفی خان
 ضبط یکی مبلغ نود هزار روپیه کلد را از سا بهوکاران محال نکار پور بموجب تفریق بطریق قرض
 اخذ کرد و میزان سند با وجوه رسانیدن قسط با در هر قضیه پر خاش و ضیقت معاش مرغی می
 داشتند تا اینکه در آشنای انجیر رسید که علیجاه میر مراد علیخان نظام الملک که در اخلاص شعار
 شاه طاق و در خدمت گذاری او یگانه آفاق بود پدر و جهان فانی و آهنگ دار جاودانی
 نمود و لهذا شاه شجاع در وفاتش مأمور و در مردنش ملتمس وافر فرمود زیرا که بار با نقد خلاص
 کامل عبارت دیده بود و میزان سند پس از مردن میر مراد علیخان عمومی الیه در شرارت و جنب
 باطن زیاده افروزد چنانچه اکثر مردم هندی و غیره را که از اطراف و کناف بجهت نوکری
 و چاکری می آمدند در عرض راه ایشان را عریان بلکه بعضی ایجان میکردند تا رفته رفته سخن به

بجائی رسید که احدی از عملیات لشکریان از ظلم ایشان داخل شهر شکارپور نمی توانست کرد.
پس پادشاه را از مشاهده اسخالی نایره غضب درشتعال آمده با خود گفت بیت نکویی خوشتر است
اما بچندان که کرد و حیره کرک تیز دندان در نیصورت البته سر دادن این متمدن الباقی پس حکم
عالی نافذ شد که احدی را از سندیان داخل دیار شکارپور نگذارند و نیز عالیجا بهمندرخان بامیری
بعده بکنار سوار جبار و چند رساله و پیادگان بجنی و رو سبیل مقرر فرمود که رفتم قلعہ بهکرا که ایشان
متحکم ساخته بودند محصور و مفتوح سازد و درخت حیات آنها را ازینج و براندازد عالیجا مذکور
حسب الامر معمولی همیشه ایشان را در قلعہ مزبور محصور نمود و یورش برده قلعہ را بحیطه تصرف
دراوردند از جمله اشیای غنیمت چهار ضرب توپ کوه کوپ بود که بهماره ایشان درداد
آن تا و ن بمیودند و از نوید این فتح بلند شاه شجاع بسی مسرور و خورسند شده سران سپاه
منصوره را هر یک فرآور حال مناصب عالیه و خلایق فاحره محترم و ارجمند کرد و بعد از آن
قضیه میران سند از کرده خفا که بسی ناپسند و لوالالباب بود نادام و پشیمان شده میر نور محمد
خان و میر محمد نصیر خان و لدان نظام الملک را ذریعہ عفو دایم و وسیله مجو جرایم خفا خسته
بمحصور پر نور شافتند چون خدمت نظام الملک مرحوم منظور نظر شاه بود بدانصورت
تمامی ایشان عفو جرایم یافتند و مبلغ چهار لک روپیه را بقول و برخود لازم داشتند چنانچه
در آن چند روز رسانیده خوبار از صدقات غنیمات شایسته ای را باینده ند پس از انجام
امور سند غم قذبار را جزم نموده در غره شهر دلقعه سینه هزار و دویست و چهل و نه
هجری را یات عالیات بد نظرف در حرکت آمدند چون از توجه شاه شجاع مردم آگاه
گردیدند که و به بلوچ و درانی که منتظر انفرصت بودند جوق جوق و فوج فوج میر رسیدند چنانچه
شاه شجاع در وقایع خونگاشته است که در آنوقت لشکری فیروزی اثر بصورتی بسیار
که هرگاه وقتی اتفاقاً بر قبائی بار و دباری در عرض راه منزل قرار میگردیدند از و فور نوشیدن
میا به طرفه یعنی از عمق آن لب تر نمیکردند بنده کان با چون در آن افواج دریا امواج نظر منظر

بخواط رفیع نظام بر سر خطور نمود که بجان اندکدام صاحب افسر و تاج دایار می آنکه در مقابل
 این بجر و اج استقامت و رز و آتا و ر آخر پس از نرسیت از قند بار معلوم شد که ر شسته فتح
 و ظفر منوط بتاید حضرت و اور است نه برزور و سعی بنی بشر خپا نچه و ر آخر معاطله بازی برده
 رفت از دست و بازوی قوت خود بخواه از شانه شکست پس دانستم که غور و نتیجه خرابی بجنبه
 مرا و ار حسد کبر یا مینی که لکش قدیم است و ذاتش غنی من المناسب در تالیف کج کارستان
 مرقوم است که چون سلطان الب ارسلان را تمامی ایران سحر شد با سپاه فرادان غم ستیز
 خراسان نمود بعد از محاصره قلعه مرو شاه جهان در حبسی که یوسف نام کو تو ال ا به حضور
 آوردند پادشاه چون از سوال احوال نمود و در جواب درشتی میکرد و غافل از اینکه سخن به که
 با صاحب تاج و تخت بگویند خخته بگویند سخت لهذا حکم بر سیاستش رفت یوسف کو تو ال
 چون جان شیرین را در معرض فسادید خجری که در موزه پنهان داشت از موزه کشیده و بقصد
 هلاک سلطان دو ان کردید چون متعلقان و غلامان که بصدد با در اطراف سلطان بودند
 فاصدا و شدند سلطان ایشان را منع کرده فرمود که کار این بی ادب را من خوب سازم پس سه
 چو به تیر که بمعهمان بحضور داشت بجانب یوسف مذکور انداخت فضا را یکی کار گرفتاده
 یوسف خور را با خنجر آخته زدیگ ساخته از سوج آن او بار غلامان و متعلقان را طاققت نما
 فرار کردند پادشاه نیز بغایت هراسیده بلاستحاشی خور از سر تخت بریزاند اخت لیکن چون
 اجلش فرارسیده بود و اما نش بکوشه سخت آویخته سزگون شد و یوسف مذکور رسید
 خجری چندش زده فرار کرد فضا را فراشی که در وازه میج کوب بدست ایستاده بود میج کوب را
 چنان بر سرش زد که مغزش پراکنده شد و پادشاه که قدری رمق داشت حاضران را گفت
 که در نام عمر نگیر کرده ام مگر امروز دو دفعه خود بینی نموده ام یکی آنکه در چنین نماز پیشین بر
 پشته برآمدم و بر عسکر گاه خود نظر افکندم بخیال خطور کرد که با وجو این عسکر قرار و لشکر بسیار
 دارد مگر احدی را با من تاب مقابله و نیرو می مقابله نیست دوم آنکه غلامان را از گرفتن یوسف

بخواط رفیع نظام بر سر خطور نمود که بجان اندکدام صاحب افسر و تاج دایار می آنکه در مقابل این بجر و اج استقامت و رز و آتا و ر آخر پس از نرسیت از قند بار معلوم شد که ر شسته فتح و ظفر منوط بتاید حضرت و اور است نه برزور و سعی بنی بشر خپا نچه و ر آخر معاطله بازی برده رفت از دست و بازوی قوت خود بخواه از شانه شکست پس دانستم که غور و نتیجه خرابی بجنبه مرا و ار حسد کبر یا مینی که لکش قدیم است و ذاتش غنی من المناسب در تالیف کج کارستان مرقوم است که چون سلطان الب ارسلان را تمامی ایران سحر شد با سپاه فرادان غم ستیز خراسان نمود بعد از محاصره قلعه مرو شاه جهان در حبسی که یوسف نام کو تو ال ا به حضور آوردند پادشاه چون از سوال احوال نمود و در جواب درشتی میکرد و غافل از اینکه سخن به که با صاحب تاج و تخت بگویند خخته بگویند سخت لهذا حکم بر سیاستش رفت یوسف کو تو ال چون جان شیرین را در معرض فسادید خجری که در موزه پنهان داشت از موزه کشیده و بقصد هلاک سلطان دو ان کردید چون متعلقان و غلامان که بصدد با در اطراف سلطان بودند فاصدا و شدند سلطان ایشان را منع کرده فرمود که کار این بی ادب را من خوب سازم پس سه چو به تیر که بمعهمان بحضور داشت بجانب یوسف مذکور انداخت فضا را یکی کار گرفتاده یوسف خور را با خنجر آخته زدیگ ساخته از سوج آن او بار غلامان و متعلقان را طاققت نما فرار کردند پادشاه نیز بغایت هراسیده بلاستحاشی خور از سر تخت بریزاند اخت لیکن چون اجلش فرارسیده بود و اما نش بکوشه سخت آویخته سزگون شد و یوسف مذکور رسید خجری چندش زده فرار کرد فضا را فراشی که در وازه میج کوب بدست ایستاده بود میج کوب را چنان بر سرش زد که مغزش پراکنده شد و پادشاه که قدری رمق داشت حاضران را گفت که در نام عمر نگیر کرده ام مگر امروز دو دفعه خود بینی نموده ام یکی آنکه در چنین نماز پیشین بر پشته برآمدم و بر عسکر گاه خود نظر افکندم بخیال خطور کرد که با وجو این عسکر قرار و لشکر بسیار دارد مگر احدی را با من تاب مقابله و نیرو می مقابله نیست دوم آنکه غلامان را از گرفتن یوسف

ذکر احوال شاه شجاع الملک

۲۴۵

منع کرده بر قوت دست خود اعتماد کردم تا عاقبت از خواست آن جان شیرینم بر باد رفت
 این را گفته جان بخت تسلیم کرد مرا پسر دانا می‌مرشد شهاب دوازده فرمود بار امی آب
 یکی انکه با خلق بدین مباحش دو م انکه با خویش خوین مباحش الغرض پادشاه مذکور در مدت یکماه
 مطابق سلخ ذیحجه سنه مذکوره به بند ذاکر که تا قند بار یکفرسخ فاصله دارد رسیدند در آن اثنا در
 در وقت بارعام پائیده خان نام ولد سردار مدد خان اسحاق زنی که در شجاعت طاق و در جفا
 بینی و سخت شتره آفاق بود قریب به سار پده شاهی با یکی از خوانین مکالمه درشت آغازید
 بلا غفلت دست به قلمه شمشیر برده و آیه نکر دلنداد را اول از نو فر غضب پادشاه حکم بر قتل
 بی ادب کرد لیکن چون تمامی خوانین در آنی و بلوچیه در صدد شفاعت شدند چندی او را
 مجبوس زندان و پس از آن اخراج او طانش نمود آخ کیسه بی ادب افتد سزای او این است
 در جینی که موضع بند داکر دمجیم اقبال عز و جلال گردید هنگام نماز پیشین جمعی و افزایش تا زمان سر
 داران قند بار به بند مذکور آمده سیاهی خور نمودند و به هنگام نماز شام سجا و مقام خود نشیند
 علی الصباح شاه شجاع با پنهانی آراسته و صفوف پراسته از اسبها کوچیده و بنه را در میان گرفته
 آمده در قلعه نادیر شاه سلنا گزید فردایش که قند بار یان بجنگ اقدام نمود مذکر پادشاهی را
 ایشان غالب بجان نمودند برایشان یافتند و از شهر نیز از دو طرف سوار بر آمده بجنگ
 ایشان پرداختند و تا هنگام شام فیما بین از کشته باشته با ساحتند و بعد هر کسی بمبازل خود
 رفتند و بعد از آن قند بار یان در قلعه متواری شده آهنگت جنگ میدان نکردند و شاه شجاع
 هر روز از محال فرار شیر سرخ سوار شده در چمن قند بار میآمد و جماعه سوار و پلتن را
 بخفر سلامت کوچا و سنگر پیش بردن امر میکرد تا قریب دو ماه کا مبرین و تیره گذشت بعد
 از آن پادشاه امر کرد که دو سنگر متین را که قند بار یان در پیرون شهر یکی در حد حضرت جی و
 دیگری در حد باغ مهر دلخان دارد بپورش برده از دست ایشان براند پس سپاهیان یورش
 برده اگر چه اکثر کشته کردند و سنگر بار بطرفه العینی تصرف نمودند و بعد از چندی سران سپاه

در بیان احوال شاه شجاع

مشورت نموده بعرض پادشاه رسانیدند که اگر پادشاه فرمان یورش بدهد که مایان در صحن تاریک
شب در وقتی که ایشان حیر باشند بر قلعه بی یزدی زردبان تاخته قلعه را بحیثه تصرف در آوریم
پادشاه هر چند سعی کرد که ایشان را از یورش بردن شب منع کند فایده نکرد بلکه ایشان همچنان
در گفتار خود اصرار داشتند پس لا علاج شده حکم یورش نمود چون حجاب ظلمت شب بکنشند
فوج با از هر طرف قلعه رفته منتظر فرصت نشستند تا اینکه بفرار معمول توپ ثانی زده شد و
ایشان بر قلعه تاخت آوردند چون قلعه کیان را بعضی از آدمان آگاه یورش کرده ایشان منتظر
فرصت نشسته بودند بر ایشان کلوله بای ایشان باریدن گرفتند و یازار گیر و دار گرم شد
که ناگاه سفیده صبح دمیده جهان روشن و ایشان دست بزد آفتند سران سپاه شاه شجاع
را از مشاهد انحلال دست تسلط از تصرف قلعه کوتاه شده با حال تباه بهمت لشکر بانی حوشتان
و اکثری ایشان کشته دخته گردیدند از جمله شکنان یکی محمد رضا خان برادر زاده سردار سمنه
خان بامیزسی بود که هنوز از بهاء شهاب متع و افروکار حاصل نکرده بود و شاه شجاع را از
سوخ آن حادثه آزرده کی بسیار رنجوده اما چه سود با قضا بر نمیتوان آید با قدر در نمیتوان
آویخت غرض بعد از چند یوم که از یورش گذشت خا این غلجائی عرض نمودند که امیر دوست
محمد خان والی کابل بر غم تخلص برادران از کابل به لشکری فراوان عازم قندهار است چنانچه
عنقریب بمید خواهد رسید چون بعد از چندی قریب رسیدن امیر دوست محمد خان متحقق
شد شاه شجاع پس از مشورت با سران سپاه اول بران قرارداد که در حد فو بالا کرز که سمت
شرقی قندهار است به مقابل عنیم رفته با امیر دوست محمد خان جنک میدان نماید ثانیاً
سبب اینکه قلعه قندهار در عقبه و لشکر خوشنودار کابل در مقابل بوده جنک دو طرف لشکر
مارا اشغل سن ذات الحین خواهد کرد آن موضع را ناپسند کرده موضع باغ عباس آباد را که
در طرف غربی احمدشاهی است بجهت نزول لشکر بدخجه که محصورین و کولین در یکطرف
باشند خوش نموده از قلعه ناوری کوچیده به عباس آباد رفتند و لشکر باراکزاشتند چون امیر دوست

امیر دوست محمد خان رسیده در مقابل دروازه شکار پور منزل کرد و در روز پنجابین مورچل جنگی بود
در روز سوم امیر دوست محمد خان چون دید که لشکر شاهی بجنبک اقدام نمی نمایند درین
نظاره لشکر را بجنبک تحریض کرد پس از آنکه بازار کیر و دار کرم شد کابلیان تاب مقاومت
نیاورده توسن کریر را همیشه زدند و لشکر مای شاه شجاع از مشایده اسخال بسی خورسند و خوشا
کردیدند اما از شکستن بکضرب توپ که از ناقابل و کرم روی توپچی تر قید تماماً بسی آرزو ظاهر
کردیدند زیرا که از اقبال بد گرفتند و متعابله دویم در بوم سه شنبه بیست و دوم شهر صفر المظفر
سنه مذکوره واقع شد که چه از روز شاه شجاع کسب کرد است که گاهی در آرزو بآبنک جنبک
و امزدیکر منیر و احتیاجاً علاجه بجهت دفع غنیم غرم رزم ساخت و سپاه کینه خواه از هر
دو طرف بمقابل یکدیگر تاختند و سر بای یکدیگر را چون کوی میدان انداختند تا اینکه لشکر
کابل دقت بآشکست خورده اکثر از قلعه قذ بار کشتند قضا را در آشنای اسخال شکر قذ بار و کابل
غیرت مال اینک شده بنا بر تحریض و ترغیب امیر دوست محمد خان واپس گردیده سپه بای
خود اهداف کلوله توپ و تفنگ نموده آبنک جنبک کردند و از قضای ربانی بیکدفعه لشکر
پادشاهی شکست فاحش خورده فرار برقرار اختیار کردند در آشنای فرار کسبل نام فرنگی که خزل پلین
بامی شاه شجاع بود بدست عسکر مایان امیر دوست محمد خان اسیر گردید و شاه شجاع هر چند چوب بایان
پیش روی مردم سپاه بطوع و اکراه گذشت چون کار از دست و دست از کار رفته بود فایده
نخود پس باخوفت در اینجا ایستادن خور ابدست خوبلاک کردن است و بخواهی کریمه
لا تلقوا باید یکدیگر الی التلاکمه همان به که غنان عزیمت بصوب هرات معطوف داریم تا در
آنجا کار را ساخته در ثانی قدم به بیخ قذ بار کزادیم پس با صدمه سوار آبنک فرار کرد و علی الصبح
از دریای هیرمند عبور نموده فردایش در موضع دوسنت که مسکن طوایف سحاق زیان است
رسید و از آنجا پس از اخذ علوفه روانه موضع کده رفت و بازار از آنجا بقلعه لاش و جین نقل نمود
و کاغذی مثل بر سواخت خور و شتراده کامران هرات فرستاد و شتراده موصوف حاسی

حاجی فیروز خان خواجه سراز که با او محرم بود در سال داشته گفت که بهرات خانه خود شماس است در
 بهرت که شریف میآوردند بم آید اما اگر چندی آمده در قلعه فراه سکونت ورزند بهتر
 خواهد بود و شاه شجاع قریب دو ماه را که در جوین بسر برد اکثری از خازانان دکان درانی چون محمد حلیم
 خان ولد میر علم خان نورزانی معتمد و برادران و محمد عظیم خان ولد نور محمد خان فو فلزئی و سیف
 الدین خان ولد یحیی خان فو فلزئی و آقا جان خان سپهر علیخان میرانجور اسحاق زئی و غلام
 بنی خان ولد علم خان علی زئی و غیره بسلام شاه شجاع رسیدند و پس از آن بحسب خواهش شاه
 زاده کامران بصوب فراه عطف عنان نموده چون شاه شجاع بخمال لشکر کشی و فراهم آوردن
 سپاه ساعی بود تا انتقام از عدوان برادر و مردم بدسکال همه بخمال اینکه بحسب بی خبری شهنزاده
 کامران بهرات از وجود الی خالی است اگر بندگان سکندر شان شهرات را سخت از تسلط
 شهنزاده کامران که بغایت سهل و آسان است برآرد و بعد از آن عنان غنیمت بقطع عدوان
 گذارد بسی مرغوب و جلی خوب خواهد بود و نوشته جات قایم مقام نیز توسط حسن و میرزا
 پسرش پی در پی بحسب صالو خان اسحق زئی میرسد که شاه شجاع را ترغیب نماید که بمشهد
 مقدس بیاید تا الله تعالی در اینجا حسب المرام او معمول خواهد شد بنابرین صالو خان
 این معنی بی شایقی بوده بارها به نکرار با میکفت که رفتن بمشهد بسی مناسب است شاه شجاع
 چون دید که خوانین درانی و ایاق جمله کی اتفاق دارند که بهرات از دست شهنزاده کامران گرفته
 شود و عرا بضع پنهانی و مکالمات لسانی خوانین و ایاق و درانی بهرات که مکرراً به حضور میرسد
 مؤید اسخا و مصدق آن متعال بود اما بخاطر گذراندن که بهداد این دشمنان دوست روی در
 باطن مکرری اندیشند که موجب خرابی بنیان دولت شاه کامران شود و نیز امری چنین بنایت
 ناپسندیده است که جهانیان خواهند گفت که چون کند تسلط شاه شجاع حلقه کردن دشمن
 نکر دید علم سطوت از غایت و نامت در گرفتن ملک برادر زاده و خواهر داشت چرا که باز
 شهنشیر ملک بگانه داشت و این شیوه بسی مذموم است و بغایت شوم بهتر آنست که از

ذکر احوال شاه شجاع

۲۴۹

ازین خیالهای فاسد که عاقبتش وحتم است گذشته از راه رکیسان سینان و از جاده کچی اطلاق
بلوچستان رفته باز بود و بانه علم استقرار افزایم شاید که به بزدلی دوستان قدیم که عبارت
بدولت انگریز است بنیان دولت عدوان را بر اندازیم پس فی الفور از راه بکواه روانه
شده در عرض چهارده یوم بموضع منکو چر که از مضافات بلوچستان است رسید و از اینجا رفته
بموضع کلات منزل گردید و محراب خان بلوچ چون از آمدن شاه مجرشد با تحف و هدایا حاضر
خدمت گردید و در این اثنا خبر رسید که سردار محمد لجان محمد زائی برادر عیانی سردار قندهار
بمعه پانصد سوار برآمده تعاقب شاه را مترصد است عنقریب است که بر مرام فایق گردد
محرابخان بلوچ را چون شاه شجاع بخانه اش پناه برده بود از وفور تنگ آهنگت جنگ سردار
مربور و کادداشت پادشاه را منظور داشت و سردار محمد لجان از نشیندن آن بی نیل مرام
بصوب قندهار برگشت و پادشاه چندی در اینجا بسر برده از اینجا بموضع بهاک که قریب
بخانه سردار سمندر خان بامیزی بود رفت چون سردار مذکور بسی علیل بود پس از چندی
ندای یا ایها النفس مطمئنة ادجی الی ذبک را شنیده غم سفر آخرت نمود و پادشاه
از مردن او غم دیگر افرو و بعد از تحمیر و تکفین سردار مربور از راه سند و حلیه بنارنج هفتم
ذیقعه الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه هجری روانه شهر لودیانه گردید و مدتی در اینجا
با آرامی گذراند و بعد از چندی باز خیال محال سلطنت بخوار طرش خطور کرد چنانچه بیاید و
مدت عمر را به شکر کشی و بزد بسر برد اما چه سود که از باغ کامرانی تمتع نبرد چنانچه خود واقعا
نوشته است بر ضمایر اصحاب سنیش مبرهن است که سلاطین بامتکین را از نیکنه حوادث
بسی رنج نموده است و اکثری از ایشان از سفله پروری رنج کار عتب بسیار کشیده اند
بنده کان مار اینرا از هر میت لشکر و سفله نوازی سپهر اخضر و رنج سفر چندان باک و خطر نه بود
و نیست اما ازینجه غمناک بلکه سینه چاکیم که از غایت جد و نهایت جد کلین امید را نیست
افروز کستان جهان ساختم و تما شائش نکردیم و نشسته و نمایش ندیدیم اعنی بر قدر که رحمت

و شقت و جمع آوری عسکر و سامان لشکر کار بردیم که در چین کار و نه کام کارزار بکار آید فایده
نکرد خیر به صورت بازیم ابواب فیوضات ربانی و غنایات سبحانی باز است و دست
امید این نیازمند بجناب کبریائی دراز تا جان سوار سب تن است ای شجاع شاه هرگز
مکن غمان امید از گفت و با صد بار کردلت شکنج چرخ دون پرست بازش به بند بر کم
یاری خدا از مالک ملوک و ملائک بعید نیست کرار زوی بنده سایل کند عطا و پس از
تقریر چهار سال کامل در محال بود بانه ملکه انگلستان در صد دستخیز افغانستان شده لاجرم
بدان سبب لار و انگلند بهادر را که کور ز جبریل کمپنی هندوستان بود و بدوستی شاه شجاع
امر فرمود و او ماستر و لیم کنان را که سیفر بهادر بود دلار دشکر و معاوضت شاه شجاع
مقرر آنفر نمود و او آمده توسط رجحیت سنکمه فیما بین سه دولت که عبارت از انگلیس
سنکمه و افغانستان باشد عهدنامه جدیدی مثل بر چند شرط گذاشت که نقلش است یکی آن که
دولت انگلیس برافت شاه شجاع بکابل رفت و ولایت آبا و اجداد را بهجت او استرداد
نماید دوم آنکه آنچه ممالک متعلقه این روی آب و آن روی سند است که در تصرف رجحیت
سنکمه است صوبه کشمیر و پشاور و معوضاتش و دیر با صوبه ملتان و نو احیش متعلق رجحیت
سنکمه است که احدی را در آن باره دخلی نیست و شاه موصوف بعد از گرفتن کابل و قندهار
سالیانه اسبان جوان و اجناس نفیسه خاصه انجرا و فرزان و میوه شایان را بصیغه تحفه نزد
رجحیت سنکمه بفرستد و رجحیت نیز از سال تحایف اجناس علی بنده می چون شالات
کشمیری و لنگی های زری و کتاب ها و غیره را سال سال بقرار احتیاج به حضور شاه شجاع کو تا
نکند ثالثا آنکه آنچه از مبالغ بطریق عنایت از بعضی خانه زادگان درانی و غیره شاه را حاضر
و بخزانة اش و اصل شود بقرار تقسیم برادری نصف آن شاه را و نیمه آن رجحیت سنکمه را
باشد رابعا مبلغ دولت روپیه کلدار و پنجهزار سوار مسلمان را از محال پشاور رجحیت سنکمه
سالیانه بجهت امداد شاه شجاع ارسال دارند آنچه ممالک شد است همه شاه مذکور را سلا

ذکر شاه شجاع الملک

۲۵۱

بعد نسل مقرر است و خامسا اینکه شاه در افغانستان حکومت نموده هرگاه واقعه از طرف مغرب رونماید در صد دفع آن شود و هرگاه بوجه تنهاتر کتب دفع آن نمیتواند شد از دولت انگلیس و رنجیت سنگه ملک طلبیده بهر صورت باشد دفع آن فتنه نمایند و باین قرار وثیقه نگاشته و بران عهد کامل دانسته و پس از آن شاه شجاع بهرافت افواج بگرامواج انگریز بسر کردی ماستر ولیم میکنان صاحب بهادر کوچ نموده در تاریخ بیست و نهم شهریور ماه سنه ۱۲۵۵ وارد محال شکار پور گردید و پس از مشاهدۀ شایف رنجیت سنگه و پیشکشها فواید بهایم لجان عباسی از قسم اسبان بازی و اشتران مهارتی و مواردی ضرب شتک بمهر اشتران حامل آنها و دو ضرب توب کوه کوب جلوی و مبلغ نقد و اجناس در دایریشمی و باقی نفایس عرابس انتظام که معمول قدیم آبا و اجداد آنها بود صاحبان عالیشان استجازه ادای سلامی سپاه انگلیس که از سمت کلکته و بمبئی ملحق رکاب حضرت انساب شاهی شده بودند خواستند بعد از آن افواج بگرامواج خود باران بحسب ضابطه معمول خود آراستند و سلامی ادا کردند شاه شجاع از مشاهدۀ اسحال نقد و سرور و خوشحال گردید که کوپا هفت اقلیم در تخت نصرش درآمد پس افسران سپاه را بطعینه و سپاهیان را بقدینه اگرام و انعام فرمود و پس از آن از میران سند خواهش وجه را نمودند ایشان چون بخیال فاسد سابق بایم بودند نخست غم رزم نمودند اما چون دیدند که افواج دولت انگلیس بسان ملاطم امواج بکنار و تراکم بر بهار اردو سو یعنی از سمت بحد و مر رسیدند لاجرم از بیم در زوایای شغاف تسلیم آرمیدند و مبلغ بیست و هشت لک روپیه را بقرار معمول بحضور رسانیدند پس صاحبان و الایا بموجب تقرر مبلغ پانزده لک روپیه را بر رنجیت سنگه و جمیع سیزده لک روپیه را بشاه جمجاه دادند بعد از آن دولتمتفقین از اسباب غرم قند بار کوچیدند و بعد از قطع منازل بحد کدنی که ناشر احمد شاهی سی کرده مفاصله دارد رسیدند سرداران قند بار با سپاه پیاده و سوار جرابوای کارزار بمقابله شافته در قلعه فتح الله خان که قریب بود منزل نمودند بعد از

آمدن فوج انگریز به رافقت

روز که دو خان مهند که یکی از سواران نامی جبار سرداران قندبار بود یک بخیریل و بیم جی میکنان صاحب بهادر از چراگاه گرفته بر دهم دران شب حاجی خان کاکری که از خوانین سرداران تفوق و برتری داشت از موافقت ایشان پاکشیده و با جمعیت خود به حضور شاهای سید معروض داشت که سرداران که دیر روز استنهار شیخون را کردند در شب بهمان بهانه سوار شده بشهر مراجعت نمودند و از اسبها کوچ و عیال خود را برداشته بسبت ایران فراموش فرودایش افواج متفق از اسبها کوجیده بقنات فتح الله خان که منزل سرداران بود نزول نمودند و در تاریخ دوازدهم شهر صفر المظفر یوم یکشنبه سه هزار و دوهصد و پنجاه و پنج هجری خارج شهر قندبار را مخیم خیا م سپهر احشام کردند روز دیگر شاه شجاع با میکنان صاحب و مصاحبانش در ارک شهر رفته توطن کردند و شاه شجاع بیرضای صاحبان بامری از امور خوض نکردی و همواره ملطفات ایشان را بخاطر آوردی و بحسب رضای آنها در اہتمام رعیت و انجام سپاہ آملکت میکوشید پس حاجی دوست محمد خان نام سخی زنی و لدر سردار مدد خان را از کر مسیر طلبه شده عاطفت و افر بر او کماست و از تمام خوانین این دو نفر حاجی را بسی تکریم میکرد یکی حاجی دوست محمد سخی زنی مذکور و دیگر حاجی تاج محمد کاکری مشهور بجای خان و صاحبان انگریز باز در قندبار مکرراً ایما بین خود با و شاه شجاع عهدنامه جدیدی بر سر دوط چند قلمی داشتند که مضمون آن این است سخت اینکه کیف ریالچی دولت انگریز سجد شاه شجاع مقرر همیشه باشد و از طرف پادشاه نیز ایلمی بحضور صاحبان باشد تا در صورت مناسب مصالح امور را بپردازد و دویم اینکه شاه شجاع احدی را از اہل فرنگ در سلک نوکران و خدام خود مسلک مخازد بلکه بی اطلاع و رضای صاحبان عالیشان را داخل ملک نکذارد و سوم اینکه فوجی منظم که صاحبان انگریز سر کرده و سرداران باشند تا بر خدمت که جابین برپند بعل آر دلین عدد سرداران و صاحبان انگریز زیادہ از پنجاه نفر نباشد و شاه شجاع مشاہرہ فوج مذکور را بقرار تقرر از خزانه معمرہ مودی سازد و چهارم اینکه در خصوص

شاه شجاع با افغانان

۲۵۲

امر تجارت هر تدبيريكه در را صاحبان انگرير بر سر راه مردم سبجار قرار پذيرد بعل آرند فقط
 و ز قيم اين عهد نامه فيما بين دولتين تاريخ هفتم ماه محرم ۱۲۳۹ هجری مطابق سبت و دوم شهر صفر
 المظفر ۱۲۵۵ هجری ظهور پذيرفت درين اثنا واقعه عجيب و ساسخه غريب رخ نمود كه با
 ياس كلی طوايف مسلمان خصوصاً اهل افغان شد و انچنان كه روزي دخري با كره از نجباي
 شهر سبت قريه جات ميرفت ناگاه يكي از سپاهيان كوره كه از نشاء باده مست بود آن متوثر
 را بجز و زبردستي گرفته در حفر قناتي برد و بهمرس ما هر شده مهرش برداشت و از كره و افغان
 آند ختر كسانيكه در جاده ره سپر بودند متنبه شده پس از وقوف بران اقوامش را اكاه كردند
 و پدرش جمعي كثير و جمعي غفير فراهم آورده از دربار شاهي داد طلبيدند اكر چه شاه شجاع كه در حقيقت
 احتياري نداشت و صاحبان عاليشان معذرت فراوان خواستند اما چون حدوث اين
 ساسخه غريبه و سنج اين حادثه عجيبه در تمام طوايف مسلمان خصوصاً در اهل افغان كه بشير
 شجاع و عيورند نهايت مكره و غير شايان بود اكر چه بحسب ظاهر از پيم خاموش اما در حقيقت
 از وفور غيرت نمامي خوانين دراني مدبوش بلكه خون جيت آنها در جوش شد و با هم گفتند كه چون
 در اول درو اين شاه همچنين حادثه ناسزا بناموس ما چه خواهد كشت ظاهر معلوم شد كه پادشاه
 خزانام اختيار نسبت و از ناصيه احوال تمام خوانين دراني خصوصاً حاجي دوست محمد خان سحان
 زني و حاجي خان كاكري نيز آثار رنجيدگي و ندامت خوب معلوم بود لكن ظاهر داري را از دست
 نداده بهر صورت ميكند رايند پس از كوج افواج بجز امواج بعقد سنجير كابل در اشناي راه از هر كات
 ناصواب آنها بشاه حجه معين شد كه از دره كي خوانين دراني سخت از سبب دختر مذكوره است
 و ثاني بحسب اينكه در سابق كه حاجي خان بخدمت رسيد اميد آن داشت كه بر تبه وزارت
 ممتاز و نجار كاري افغانان سرفراز كند و دبير نشد در تاريخ يازدهم شهر ربيع الثاني ۱۲۵۵ هجری
 بجزر شزاده فتح جنگ را حاكم قندهار كرده سردار محمد خان عطاء الله پسر سردار سمندر خان با ميرزا نيا
 نامور فرموده پادشاه با صاحبان انگرير و فوج پرستين غارم كابل كردند و حاجي دوست محمد

ذکر آمدن شاه شجاع به سمت کابل

اسحاق بنی حاجی خان کاکری و محمد تقی خان وکیل و نورالدین خان و لیدیحی خان بامیزی و اکثری خوانین درانی سوای
 سکند خان بامیزی بهبانه و اختذار عدم تهیه سباب سفر چند یوم رخصت حاصل نموده در قندهار
 ماندند و بعد از قطع منازل در هفتم شهر ربیع الثانی سنه مذبوره سپاه انگریزی بغربن رسیدند
 و در روز نخست چون صاحبان عالیشان در اطراف و جوانب حصار غزنین گردیدند با هم گفتند
 که شاید با جویرج صاحب و ماجور ثاڈ صاحب نقشه غزنین را غلط و غیر ازین منط علمی داشته بودند
 والا نه ما توپ بامی قلعه شکن را در قندهار نیکداشتیم و بعد در حدود مزار علی لالا و پشت مناره
 با فرود آمده منزل گزیدند و فرادیش که صاحبان عالیشان در فکر تخریب قلعه بودند خبر رسید که متمر سخی
 نام غلجانی که متوطن محال ز رست است با جمعیت دوازده هزار کس از راه جبال بغرم قتال شیوا
 و محمد فضل خان سپهر میر دوست محمد خان نیز معه دو هزار سوار بغاصله دو گروه آماده کارزار نشست
 شاه شجاع بلا تا مل فوج پیاده حضور یرا معه چند ضرب توپ جلوی بمقابل آنها فرستاد و پس از تعادل
 فریقین غازیان شکست فاش خورده بقتال جبال خنت هزیمت بردند در شب دوم در ساعت
 دو و سجه که عبارت از دو ساعت بعد از نصف شب بوده باشد و لیم جی میکانتن صاحب بار
 نزد پادشاه آمده خبر داد که بعد از دو ساعت نفب پریده حصار غزنین بمفوج حواید شد باید که پادشاه
 نیز بجهت تماشا بر گریوه زیارت بهلول صاحب صعود نموده منتظر باشند پس پادشاه فی الفور
 با چند نفر از خواص مسلک معهود رفت و بجز دور و دوش از یک طرف توپهای انگلیسی سوار طرف دیگر
 نفب مذکور در گرفت و دروازه بهلول از صدمه باروت پریده با خاک یکسان شد چنانچه صیبا
 شاعر کشمیری گوید بنا که شد از قلعه آتش بلند رسا بندد و دوش بگردون کند ز خاک انچنان
 آتش شعله چو نار جهنم برآورد و سر چو دیوار انقلعه ازین بکند بگردون کیشد و بهامون فکند بلند
 انچنان آتش و دود شد که مریخ را صاحب اخذ هوشد چو آتش رشاد می برافروخت شاه
 بفرمود ما حمله سازد سپاه و عساکر انگریزی تماآدا داخل شهر شده دست بغارت و تاراج کشوا
 و اجناس شهر را بغارت بردند البته بر کراسا عمرش لبریز باد و اجل شده بود مردند و باقی را

باعث شکر انگریز

امیر کرده از ذکر و انماث در زندان امیر میردند سر و غلام جیدر خان و لدا میر دوست محمد خان که حاکم غنیم بود از حد و شت آساخته میخواست که به نیر و کند خور از برج ملک محمد خان بریزد آنکند اما از قدرت بر ذوالی از ان افکندن نوبهم نموده برضای خود جمعی قضای ربانی شد تا و نیز پس از لمح میعه اهل و عیال امیر سر پنجه نقدیر و مورد عذاب و نکال گردید چنانچه حمید شاع کوید چون آن پنجه شسته از چرم خام فلک گفت شهبازی آمد بدام و او را نزد شجاع الملک بردند پس از نهندید و نوچ بزریعه صاحبان از خون او در گذشته او را بملشکر انگریز سپرد یاقوت خان خواجه سهرارامعه دیگران بحفاظت او و عیالش فرما شد و محمد افضل خان را از سنج این حادثه مایب نماده بسوی پدر که با شکر در موضع ارغندی تفر داشت رفت و صورت حال را بد رستی گفت پس امیر دوست محمد خان نواب جبار خان برادر خور و در ظاهر محبت بند و بست ابرو عیال و در باطن بخمال گرفتن احوال در نزد شاه شجاع و صاحبان روان گرد و آت مذکوره پس از مکالمات موفوره از صاحبان مزبور چنین جواب یافت که امیر دوست محمد خان با عیال خود در هندوستان بره که براینه از دولت انگلیس مبلغ یک لک روپیه سالانه خواهد یافت نواب مذکور از اینجا بخدمت امیر دوست محمد خان رفته او را اکاه ساخت و نیز از جماعه شکری خوبسی جو فائی و نمک حرامی مشاهده نمود چنانچه خان شیرین خان قزلباش جوان شیر ظاهرا از امیر دوست محمد خان دست کشیده او را غارت کردند و نیز در اردو دست انداز وافر کرده اجناس و قماشات را ظاهرا میر بودند لاجرم امیر بی نظیر سر سیمه گردیده باروت خانه خود را آتش زده با ابرو عیال بسمت ترکستان فرار کرده بپادشاه بخارا پناه برد چنانچه بپادشاه الله تعالی و خوانین درانی بقرار که مذکور شد که بعد از تهیه سامان شکر در قند بار مایه بودند و نمی آمدند چون از فتح غنیم شنبه ند سیرج السیر شده خو بار ایشیر از و رفو کا بر رسانیدند و شاه شجاع و صاحبان با اتفاق جمعیت وافر را بمر کردی کپطان او نرم صاحب و حاجی خان کا کر سبغاف امیر دوست محمد خان فرستادند چون

حاجی خان در کرفش تهاون و در زید لاجرم پس از چند بی بی نیل مرام واپس گردید و کپتان اوزم
 مذکور در جن شرفیابی حضور صورتحال حاجی مزبور را به قصد بقی مذکور کرد چون شاه شجاع با اتفاق صاحبان
 و سپاه انگلیس تارخ غزه شهر جمادی الثانی سنه مذکوره داخل شهر کابل گردید پیوسته بملاحظه
 سان شکر کابل و نظم رعیت کوشیدی و بروفق رضای صاحبان انگلیس انجمن فنی که سر موی
 در آن میان نگنجیدی و عالی حضرت میرزا حیدر علیخان شکر نویس انجیز کلونیل کلاو مارتن وید صاحب
 بهادر مقرر کرد که بر سیل و کالت و رازداری همیشه با صاحبان عالیشان رفت و آمد داشته باشد
 و او نیز بهیچ فیما بین دولین سخن را ادا می نمود که جانبین رضامند بوده باعث ازدیاد رفت
 میشد چون از عقب رسیدن خوانین قندهار و مکمل نمودن حاجی خان کاگری در کرفش امیر دوست
 محمد خان متیقن شاه شجاع شد لهذا حاجی خان مذکور و حاجی دوست محمد خان اسحاق زئی با نائب
 امیر بارگزنی و ملا رشید بارگزنی و آقا حسین فارسی بان که هر سه معتمد و مشیر امیر دوست محمد خان
 بودند با چند نفر دیگر از خوانین کابل گرفته مجوس ساخت از انجمله حاجی دوست محمد خان استخ
 بواسطه عارضه که داشت در محبس فوت شده و خور از حبس جهان فانی آزاد ساخت بعد از آن حاجی
 خان کاگری از زندان مطلق العنان نمودند چون شهزاده تیمور ولد ارشدش برافقت کلونیل کلاو
 مارتن وید صاحب بهادر از جاده پنجاب و پشاور براه جنبه آمدند و عبید لشکور خان اسحاق زئی
 که مدت سی سال در لودیان مختار کار پادشاه بود بهم کاب شهزاده نیز بکابل سید بجزد و رفو پش
 اور اصلاح صاحبان انگلیس بخلعت فاضله نواخته وزیر و نایب الحکومتش ساخت و بعد از چند
 سردار محمد زمان خان ولد نواب اسد خان با سپر و برادران و سردار محمد عثمان ولد نواب صمد خان
 و پسران سردار امیر محمد خان برادرزاد بای امیر دوست محمد خان آمد بهرقت و اعتبار خور
 قرار ماندند و صاحبان در حق ایشان بسیار لطافت مرعیه داشتند اگر چه پادشاه را غرت طایفه
 بارگزنی بسیار ناگوار می نمود و اما در ظاهر بنا بر خاطر صاحبان هیچ کف و شفت غرض پس از تقر
 چهار ماه بلالی متوالی که از تسلط خزان تنه درخت از بار و برکت خالی و بواسطه برف هو فطره

بآفاق افواج انگریز

۲۵۷

ہوا فطرہ بار آئی کریدہ در تاریخ بیت و چارم شہر شعبان سنہ مذکورہ زمستان را با اتفاق در جلال آباد قسلاں نمودند و شہزادہ تیمور را بحکومت کابل بنیابت عبدالشکور خان و کارکنی الکسندہ برنس در کابل ماند چون پادشاہ و صاحبان در منملہ منزل کریدہ شہزادہ محمد اکبر کہ سپہراشد شاہ و خواہر زادہ امیر دوست محمد خان بود بواسطہ مرض صعب راہ آخرت پیش گرفت ازین جہت پادشاہ را باغ منملہ داغ سینہ شد و نابوش را بلخان فرستادہ در جوار مزار فیض آثار حتر لکت مدفونش کردند و نحو بطرف جلال آباد رفتند پس از تقرر اسحاق چون سینہ ہاشم حاکم محال کنر کہ دست نشان امیر دوست محمد خان بود درین وقت بسلام ترسیدہ سرکشی نمود پس چیز می فوج انگریزی مع چند ضرب توپ و یکصد سوار عبداللہ خان اچکزئی بہ کمان افسری حاج میکہ گیر صاحب بہادر باخراج سید ہاشم و نصب سید بہار الدین خان نامور شد سید ہاشم مذکور در قلعہ بشہ حصار می و متواری کریدہ و چند روزی بحال مروانگی در اسحاق پاداری و رزی پس صاحبان خوانستند کہ دروازہ قلعہ اش بسبان دروازہ غرین منقوب و منکوب سازند پس از در دادن نقب اگرچہ پورش بردند اما کار نخواستند زیرا کہ در عقب دروازہ دیوار می مستحکم بی اندازہ دیگر انگیختہ بودند چون باران شدت یبارید و نیزہ پورش بزودن دستشان بکار نرسید لا علاج صاحبان واپس بچنیمہ گاہ کریدہ سید ہاشم مذکور از قورہ اس فرصت اغنیت شمرده و از قلعہ برآمدہ سوار می جالہ فرار شد و کمان افسر مذکور سید بہار الدین را بسجائش منصوب نمودہ نحو بجلال آباد مراجعت کرد عبد الغفری خان جبار خیل علجائی کہ یکی از معتبران امیر دوست محمد خان بود بلکہ ہمیشہ اش در عقد کاج امیر بود در سابق از پادشاہ و صاحبان استمالت یافتہ بسلام آمد ثانیابی سبب مخوف کریدہ بموضع سفید کوه رفت و ہر لحظہ توجہ بحجت ابن بود کہ دید کہ پادشاہ را از سلطنت بجز نایست و در حقیقت پادشاہ ملکت دولت انگیلس است پس بسبب تعصب ملت خورا کشید و غلٹ ورزیدہ برخند تسلی و دلہی نمودندش فایدہ بخشید پس صلاح دولتین متفقہ بران قرار گرفت کہ قلعجات او در ہر جا

در بیان وقایعی که در حکومت

باشد منهدم کرد و چنانچه در جوکان که در حدو سفید کوه است قلعه متین داشت که سرکنکره
 فلک بنامی افراشت و عامل محال غلجائی اعرابی آن متعذر و بتای آن متعسر نمود و لاجرم خبری
 فوج مقرر شد تا قلعه مذکور را منهدم ساختند و از زبانش برداختند چون رعایای اعراب و گیلانی
 که در سمت جنوبی جلال آباد مسکونند مرد و در زیده در ادای مالیات دیوانی تخته و سابل
 میورزیدند نیز فوج انگلیس کجانی فسرانی کانی صاحب بها در تقرر یافته قبل از دفعه طوایف بزرگ
 بقول ادای مال دیوانی واجبی کرده خبری تخفیف خواہش نمودند چنانچه ہزار و دویست روپیہ را
 تخفیف یافتند و اخیر و جلال آباد کہ الی کابل از تسلط قطاع الطریقان کہ مکرر در سفر ادای
 نمود با خانان غلجائی و کلانان انجمنی بوجه احسن بند و بست یافته کہ بعد از این احدی از تیرہ
 در تردد باس و ہراسی نداشت پس از ان شاہ شجاع بعزم زیارت فیض مرقت ہتر لک
 علیہ السلام کہ مرقد مبارکش در لمغان است روانہ شد میرزا ابراہیم خان منشی باشی سرکار کہ
 حاکم تاجکیہ لمغان بود چون از عزیمت شاہ شنود سیورسات پادشاہ و ضیافت سپاہ
 سخوبی گذرانید و پس از حصول مرام از زیارت مراجعت بجلال آباد موصوف با تفاق صاحبان
 انگلیس کابل معاودت فرمود و در تارنج سلج شہر صفر المظفر ۱۲۵۷ داخل کابل شدند چون
 صاحبان انگلیس در چین آمدن از قندہار موضع ولان با طرا کہ در موضع غربی چشمہ مقرر واقع
 پسندیدہ خیال تعمیر قلعه در اینجا داشتند پس شہزادہ تیمور را با فوج انکر بزی مقرر آن طرف
 کردند و شہزادہ مذکور چند ماہی در اینجا گذرانیدہ مراجعت نمود در آن اثنا بعضی از مردم چہر
 خواہ بمع شاہ شجاع رسانیدند کہ بازار زنان فاحشہ بغایت کرم است چنانچہ ہر فاسقی
 کہ خیالی فاسد باشد مبلغ چند صرف آن کار میاید و زنان محسنہ خود را بلباس ملوکانہ آرایش
 دلربا بآستانہ و سخوانہ ہر فاسقی میابکانہ میروند و ایشان نیز چون تہنر شہنشاہ اکرم بیابانہ
 حالی فطیر از رومی بند نہ البتہ ہمغنی موجب ازدیاد فساد شدہ عوام را بجهت تعصب ملت
 بغیرت خواہد آورد کہ این سیل را نہ بند کسی خرابی پدید آید از وی بسی شاہ شجاع نیز

از آن سخن برآید به بعضی را بطریق رزم وایما به ولیم میکنان صاحب بهادر بیان فرمود و او در جواب گفت هرگاه مردم بهادر ازین عمل محافطت کرده شود البته مبتلای چندین امراض جدیده میشوند شاه را چون پاپن خاطر ایشان بسی مرعی بود دیگر در آن باب مبادرت ننمود تا هنگامیکه ملا عبد الشکور سحاق زنی کل اختیار بود عدم اختیار پادشاه از کار دانی او اظهار نمی نمود چنانچه زمانی در باب تغییر غله یاد دیگر تکلیفات شاقه در شهر منادی میگردید شخصی که بواسطه آشنائی الکسندر بر بن سراز اطاعت می پیچید عبد الشکور خان بنایر ظاهر داری او را خبر میگرد و لاجرم می گفتند که اگر پادشاه اختیار نداشته باشد ملا عبد الشکور چرا مدانه بکند پس چون چیزی بر بن می آمد ملا عبد الشکور عذر آورده می گفت که متعلق شمار ایشان ختم غرض در ایام دربار او بواسطه این مصلحت کاریها و پرده دارها بود که مردم بیاد شاه اعتماد داشتند خدا ترس را بر رعیت کمار که معمار ملک است پر هیز کار و میکنان صاحب و الکسندر بر بن نظر بر مال کار نموده از ملا عبد الشکور بدان سببات آزرده خاطر بوده او را معزول محمد عثمان خان ولد وزیر و فادار خان را بجایش منصوب کردند چرا که بحسب رعیت صاحبان عمل میکردند شجاع درین حین خبر رسید که امیر دوست محمد خان از بخارا ربانی یافته بخلم آمده از انجا باستاد مردم اوزبک بر سر بامیان مقدمه آورده است چون از انجا شکست خور و بکو هستان رفت و میر مسجدی خان سید صبح النسب بخمال غزا محک آمدن امیر دوست محمد خان شد چون شاه شجاع ازین قضیه آگاه شد شهاده تیمور پسر حمزه با سوار درانی بر فاقه الکسندر بر بن صاحب بهادر و جنرال شیل صاحب بهادر بمعه فوج مأمور کو هستان کردند و ایشان رفته در موضع خواجهم خضر که در جنب چاره کار است و موضع میر مسجدی خان بهادر بود جنگ برد و سید مذکور از دوفو غیرت با پنجاه نفر الوسی مسلح بجنگ توپ و تفنگ ایستاد چنانچه از دوفو توپ رزن که باذن جنرال مذکور بود یک ضلع طعه را قطع کردند و بعد از آن شکر احکم پورش داد میر مذکور چون دید که کار از دست شد اما چون حاصل زندگی نام نیک و مردانگی است چنانچه گویند

حکومت شاه شجاع الملک

فی المثل کر یکدمی بشی بعالم مرد باش دست بهمت بواسطه غیرت دین آستین جلاوت بایکشد
 که حاصل زندگیش نام غازی بردن است و حاصل مردنش نام شهید پس بایتهنای آخته بهرد و طرف
 رخنه آتایشه و آتای الله را جعون کوپان ایستادند و داد مردانگی دادند بصورتیکه هر سپاهی که مسلح
 بسوی رخنه بناختند از ضرب شمشیر ایشان سر برآورداده بیکدیگر میافتا و ند چنانچه نزدیک
 بود که از وفور لاش کشتگان بجهت صعود قلعه زوبانی آماده کرد و کانلی صاحب بهادر نیز از
 انفدمات با تو از شربت مرمرکت نوشیده روزنامه حیاتش طی شد جنرل مذکور چون گفت
 قلعه را بجهت مردانگی میر مسجدی خان از جنرل مکان دور دید فوج را از قلعه خواسته حکم ترک داخل قلعه
 و امر مراجعت داد و بهدر انشب میر مسجدی خان که لایق نحاسین فراوان بود قلعه را گذاشته
 بدر و امیر دوست محمد خان آمده در پروان بنای جنگ را گذاشت با انگلیسان در سخت
 فوج هند بر اقباله اش امر کردند سردار محمد افضل خان چون شیر شترزه بمقابله اش تاخته اکثر ایشان را
 بضرر تیغ آخته از پا در انداختند و بقیه السیف راه فرار پیش گرفته حفر را از انفدمات
 خلاص ساختند و بعد از آن چون فوج انگریزی مأمور انظر شد لا علاج انظر را گذاشته
 بسوی دیگر رفت صاحبان انگلیس مقید نموده بودند که هر کس امیر دوست محمد خان را کشته سرش را
 بیارد برآینه دولکت روپیه کددار بدو بصیغه انعام داده خواهد شد چون امیر سمیت دیگر ملاذ
 نیافت لا علاجانه بادو نفر سوار بخدمت میکنان بنام شام شافت و میکنان صاحب
 اورا نهایت تعظیم کرده همراهی کرد اگر چه در سخت گفت سلام شاه را باید کرد ولیکن چون
 بواسطه حمیت فطری امیر مذکور ابا کرد میکنان نیز اورا معاف داشت و بحسب مرضای او
 عمل کرد و بعد از آن عیالش از غزنین خواسته اورا با عیال بطرف هند و شان فرستادند و
 عیالش را در لودیانه در سرای شاهی و خوش را بسوی کلکته راهی کرده در سالی دولکت روپیه کددار
 بحسب اخراجاتش مقرر کشت از آن جهت در کابل شاه شجاع را در نظر اصحاب بصر اعتبار
 ننماد و غرضش چنان دامن افشاند که گویا از آسمان بر زمین درین اثنا شترزاده فتح خبک حاکم قندهار

بجبت بعضی از سخنان این بزرگوار صاحب بهادر رنجیده حسب الطلب شایع گشته و شهادت
صفه رنجت برادر یعنی او بجایش مقرر گشت در سال دوم که باز هوا برود و پوشیده و بقطره
باری کوشید تا این شهادت متواری اسبکومت کابل مأمور نموده خود با صاحبان انگلیس بحال آباد
تسلیق کرد و از زمان سکونت اسبکومت رخ داد و بکری طایفه سنکو خیل که در جنب خرابی پناه
سکونت چند روزه کوفتند ایشان را بجبت دشمنی خانگی که از قدیم داشتند غارت کردند ازین جنبه
فوجی از سپاه انگریزی و جمعی از سواره جان باز شاهی بتنبیه طایفه سنکو خیل مأمور نظر شد چون
ایشان در مضایق جبال متواری شده بخود دار میگوشتند قطعه جات ایشان را سوخته و مهند
ساخته مراجعت کردند از سوانح غریبه حیرت افزا که در این ولایت نمود این بود که روزی مکر مکر
صاحب بهادر سه قطعه کاغذ را یعنی بر مهر و دستخط شان بدین مضمون آورد که هر کدام بجبت
سرگردان کوستان نوشته شده بود تا ایشان بنیاد فساد و بنای غمناک و جهاد با انگریز
که از شاه چون دید که آن نوشته جات سر اسر جعل است اما چون بهر دستخط خوش بود
چنان شد بعد میزرا ابراهیم منشی بانی را خواسته از صورت حال متفسر کرد و موصوف پس از
تفکر بی حقیقت کار برده عرض کرد که هر سه کاغذ را کدام مفسد گرفته خرد و فروش از راه تحریف
از روی کاغذ حک نموده عبارتی دیگر که بانی فساد باشد ثبت فرموده است چون کیفیت
این جعل با دوشاه معلوم شد خورسند شده مکر مکر صاحب را خواست و آثار و علامات
نوشته اول را که هنوز بغور کار از روی کاغذ هویدا بود نشان داده او را آگاه فرمود و او نیز
بر کماهی حال رسیده سو و طغش رفع شد و شاه مذکور بصاحبان گفت که احسانهای پیاپی شما که در
حق طوایف بارگرفته وقوع بیابان البته تمامی ایشان باز دیاد فساد خواهند پرداخت و ازین
نوع کاغذات جعلی بسی خواهند ساخت و این جمله نتیجه غضب وزارت نظام الدوله است
خصوصاً در یوقت که با جبار خان و محمد عثمان خان و نواب محمد زمان خان و امثال اینها یک جبهه
دارد و میرزا امام و بر دین خان و ستونی عبدالرزاق خان و میرزا احمد خان و نائب میرزا کریمی را

ابتدای انحلال کار حکومت

کاردار خود کرده است برگاه جنس بیار میداشتم احدیر از بارگزریان خصوصاً از اولاد سردای پانیده خان زنده نمیکند شتم و شما اگر چه با بارگزریان بمضمون مع عدور با حسان تو کردن به بند عمل کرده اید غلط است بلکه چنین صحیح است که عدور همیشه کردن بزین باقی مختارند و آنها چون برادر انطایفه شجاع منظور بود بجواب شاه شجاع پزد حنتند و بعد از آن شاه را شوق زیارت مراد فیض آثار محترک علیه السلام و انمیکه در زیارت والده ماجده و نور با صره خاطر پذیر شده رفت پس از مراجعت اینجا چون نظام الدوله همی خاست که خبر خوش دیگر می در سرکار پادشاهی و صاحبان انکلیس اعما در داشته باشد پس خرابی کار میرزا ابراهیم منشی را که در حضور شاک اعتبار بسیار داشت موجب فتوح کار خود داشته با وجوه که تا جکیه لمغان را بد جاره با و داد بودند بوجه ضبط کرد و هر چند منشی مذکور و عوار اجاره نهمت را فایده رسانید و پادشاه نیز بنا برخوابش صاحبان چیزی گفته نینواست ازین جهت تمامی خوانین و خدام از و مأیوس شده دانستند که زمان سلطنتش با انجام رسیده است و شاه شجاع پس از معاودت از لمغان بعصره قریبی بمراقبت صاحبان عالیشان بکابل مراجعت کرد در حین در ره اینجا شهزاده محمد تیمور را بحسب تشرضای صاحبان حکومت قندهار مأمور نمود و حرم محترم خود را که از لودیانه خواسته بود نیز در وقت که مطابق شمر ربع الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجر بود بکابل رسیدند چون که نظام الدوله محمد عثمان خان ولد وزیر وفادار خان جنس بیار خود را کامل و وزارت مستقل یافت پس از روی خود پنی و استکبار با صغار و کبار رفتار با هموار گذاشت چنانچه اکثر مواجب خوانین و رانی و غیره را منقوض داشت بعضی از خوانین در رانی که خور محض خیر خواه بل خدام بلا اشتباه میدانست بار بایه خدمت پادشاه معروض داشتند که مواجب غلام نرسیده است فایده نداشت تا روز صمد خان فوفلر منی مطابق سابق عرض کرد چون در بار عام بود پادشاه لا علاجا بنظام الدوله گفت چه میگوید مذکور در جواب گفت خلاف عرض نمایا صمد خان مبادرت کرده گفت البته دروغ گو هستی که با دشمنان پادشاه دوستی میکنی و

شاه شجاع و انگریز در کابل

۲۶۳

و تمام دولتمداران قدیم مخلص از دست تو بگریختند همچنان چندی از مکالمات بخش آمیز و خوشتر از بگریختن
 بجایمان زد و بدل کردند شاه چون کسناخی ایشان را دید از دربار برخاست و نظام الدوله قیام
 شده استغاثه بخدمت میکنان صاحب برده گفت ایوم در دربار عام اینچنین سخنان درشت
 بدست انجام شنیدم هرگاه بازخواست نشود فردا جواب دیگران را چه گویم و از کردار زشت
 و کفاره درشت ایشان بامنی و ملاذمی در کجا جویم پس میکنان رفقه بخدمت شاه شجاع نکاشت
 که صد خان مرد بزرگه کسناخی است و هیچ صورت لایق حضور دربار پادشاهی را ندارد البته
 بعد از اخراج البلد نموده از حضورش معذور سازند پادشاه که سخن صاحبان را چون حکم آسمانی می
 دانست طوعاً و کرهاً او را مخلوع و از حضورش ممنوع کرد و این سخن نیز باعث خرابی پادشاه و مایه
 مردم رعیت و سپاه گردید و از فساد نظام الدوله آخر الامر کار بجائی رسید که پادشاه بکفول
 از مالیه ملک بکس داده نمیتوانست و اوقاف مراد فیض آناه عاشقان و عارفان را که از زمان
 سابق تا آنوقت کسی آنرا موقوف نکرده بود شاه از عدم اختیار نتوانست که بجداد زد و به
 مصارفش آرد هرگاه احد استغاثه بخدمت شاه کردی شاه بجز حرف امر مرشد صحبت عدم
 اختیار بر زبان نیاوردی چون میدانست که حکم من بجائی نمیرسد اما پرده بر روی کار بانی باشد
 در صحنی که شهنشاه تیمور را مور حکومت قذهار کردید نظام الدوله پسر خوجا عباس خان نام را با مذکور
 بهم کاب ساخته بصوب قذهار فرستاد و بدون اجازه پادشاه کاغذی بذر نیه میکنان
 صاحب بهادر بر سحر لاریس صاحب بهادر نوشته گرفته حل و عقد امور قذهار را بسپاری پسر
 خود کرد و چنانچه شهنشاه تیمور را بدون گرفتن سه هزار روپیه مایه خود در ملک و خلی نداشت
 شاه شجاع پس از اطلاع گذارش را به میکنان صاحب نکاشت که هرگاه شهنشاه را در امور قذها
 و خلی نباشد بودنش در اینجا چه فایده دارد صاحب مذکور را که حمایت خاطر نظام الدوله
 منظور بود تا و بملاتی بجای صل چند نمود نظام الدوله چون دید که میکنان صاحب پسر خاطر را
 دارد و روزی گفتش که خوابن ملکی این سرزمین هزار بار و پیر را بخت میخوردند هرگاه تفتیش موجب

در بیان باعث شورش افغان

ایشان نیز کرده شود بهر اینه فواید کلی در آن ضمن متصور است میکنان که از حوال آن ملک و قوفی کامل نشدند
 ندلیس نظام الدوله را بسمع قبول اصفا نموده ندانست بداندیش ستان و خون خوار خلق که نفع و
 توجوید در انداختن پس نظام الدوله سخت طلب مبلغ چهل هزار روپیه را از غلجائی که ایشان همه
 ساله از خود کاشته خود با عوض موجب تنانه داری و غیره مجری میبردند نمود ایشان جواب دادند که نخوا
 مذکوره را پادشاهان سلف بما عوض محافظت طرق و غرامت اموال تجارین و غیره که بسرقت
 تلف شود مقرر نموده اند نظام الدوله اعتدال آنها را کمتر شنیده در دسترداد مبلغ موصوف ساعی و
 آن سخن دولتین متفقین باعث تناهی شد از این جهت که چون سرکردگان احراب غلجائی ارفتنه
 انگیزی نظام الدوله بر حکامی واقف شدند شباگاه بهیات مجموعی از شهر کابل برآمده بهادای
 خوارفتند و در تحریک فتنه و فساد کوشیده جاده ها را باعث اسناد شدند چنانچه افواج
 انگریز که بسرکردگی جارج مکریکریجوی جلال آباد میرفتند چون بمنزل خور و کابل که از شهر کابل که
 متعارف مسافت دارد رسیدند طایفه غلجائی سدره شده از طرفین متقابل و مقابله سختی بر
 باشد در آخر بصورت درست فوج انگلیس گذشته به جلال آباد رفتند لاجرم نظام الدوله بی نظام
 حاکم سابق غلجائی را غل کرده پسرفت ساله خور و ساله خور را بجایش نصب اینمغنی یاده طبعیت
 ایشان ناگوار آمد در این اثنا نظام الدوله بر بهمنوی خود کاغذی میکنان نزد شاه باین مضمون آورد
 که پنجفرار خوانین درانی را که منشاء از دیاد فسادند چون غلام احمد خان ولد شیر محمد خان بامیزی
 الملقب بختیار الدوله و عبداللہ خان اچکری و محمد عطا خان ولد سردار سمندر خان بامیزی و سردار
 سکندر خان عم او و سردار عبدالسلام خان سپهر محمد کریم خان ابن الملک از شهر کابل برآمده بهر طرف
 بجوایند و پادشاه چون در ایشان بجز خدشکاری و اخلاص شعاری نمیدید مضطرب شد
 اما چون باین خاطر صاحبان بسی داشت لا علاجانه همت بر اخراج البلده خوانین مذکوره گذاشت
 خوانین مذکوره بعد از استماع ایجادیه پریشان و سرسیمه گردیده به پادشاه عرض کردند که ما هر یک
 در کابل فراخ حوال مال و عیال داریم اکنون آنها را گذاشته راه کدام سو بردایم پادشاه بحجت ضما

صاحبان کوش بر اعدای ایشان نگاشته و آبرو ناستینده انکاشته چهری نگفت و فرمان جدید لارد
 میکنان رسید که ارجین مذکورین زیاده از سه روز در شهر توقف نکند و الا نه مورد بازخواست خواهد
 شد و نیز بجز نیا و ربوی دیگر اجازه رفتن اندازند و روند لهند و این استند که ما را بر سپیل مقید
 بهند و ستان میفرستند چون از حمایت شاه شجاع بالکل بایس گردیدند لاجرم از چم جان و حفظ ساء
 و صبیان فیما بین خود با حکم العزیز تیشبت کل حشیش کنکاش کردند که آیا چکنیم یا از این بلانی که مان
 و صدمت جانستان بریم فضا را بحد انشب شخصی چند قطعه کاغذ را بدین مضمون تحریر نموده بجا خوانا
 مذکوره بکان بکان انداخته رفت صبح چون کاغذها را دیدند که در آن نوشته است که فکری بحال
 خود نمید که فردا بصدمات الیمه و آفات عظیمه مقید شده بطرف هند و ستان خواهد رفت
 چون بدین مضمون نقات از بحر میر حاجی و حافظ جی سپران میر و اعطوا این تدهان او کردی نیز
 انداخته بودند و ایشان پس از اطلاع بر مضمون فعه هر چند حامل از ایشان حسبتند که می یافتند که گویا جانی این
 عمل کرده بودنی فی خطا کردم بلکه فرشته این امر را بفرمان قادر مطلق از کتم عدم بظهور آورده بود پس
 همان روز از سر اسیمه کی بتیاب شده یکدیگر را دیده و بر این قرار داد گذشتند که با ایشان فردا
 غزا میکنیم تا از پرده غیب چه بظهور آید و بر این متفق شده بواشتن مو که تملک حسبتند و با هم گفتند
 یا با ما را بر سر کردون بنیم بای یا مرد و او بر سر ممت کنیم سر علی الصباح که تاریخ روز مفهم
 شهر رمضان المبارک ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بود و هنگامه بلو ابر پا کردند
 و هر کرا یافتند و ندو گرفتند و کشتند بلکه دست اندازی و افرو نمودند شاه شجاع از این حادثه
 مضطرب گردیده هر چند ساقچیان و جارجیان را بحمت اطفائی نایره شرارت امروند چون ضاد
 و غشاش کلی جنموده بود و فایده بران مترتب شد چون در اختار خوانین مصد فرما نداد ایشان
 نیز سرباز زدند و مجموعاً جواب دادند که ما از زیاده برین طاقت استکبار و استغناء نظام الدوله
 نیست الحال کار از دست رفته است پس با دشاه در ثانی فوج تملکه و حضوری کابی خود را مبعه
 شده فتح جنگ و چند ضرب نوپ را بحمت مخلصی الکسندر صاحب و پرا کند کی جمعیت بمان

استدای شورش افغانستان

فرستاده جواب نمود که بهر صورت باشد خور از میان شهر کشیده یا به بالا حصار بیاید یا بجای خور ابکشید اما چون سکندر بر بن ااجل گریبان گیر بود سخن اجمع بقول اصغامنود و فوجی که از تلنکه و هند و سانی به مرافقت شزاده رفته بودند غازیان برایشان باخته قریب هفتصد نفر از ایشان مجروح و مقتول نموده مابقی بهر ای شزاده فرار آید بالا حصار نشناختند و شاه شجاع میرزا ابراهیم خان فشی در چهار نی رز میکنان صاحب فرستاده اعلام کرد که چون اول اغتشاش است و کار باغیان رونقی نیافته است لازم که فوج را کلیه حکم بدد که از چهار طرف داخل شهر گردند و جمعیت ایشان پراکنده سازد میکنان صاحب که از خواب غفلت مست بود یکدین پلتن تلنکه و هشت ضرب فی الفور در بالا حصار بجهت خاطر جمعی حضرت خاقانی فرستاد که مقیم بالا حصار باشد پادشاه بخوابد که جمعیت مادر بالا حصار کامل است تئویش از جهه تئویر شهر است زیرا که گفته اند سر حشمه باید گرفتن به پیل چه پرشد نشاید گذشتن به پیل میکنان جواب فرستاد کار بانیکو شود لیکن بصبر بهرین اثنا جماعه مردانه غازیان کرمیت را بسته و کریمه و الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کاتام بنیان مرصوص را و در زبان ساخته برخانه الکسندر بر بن که در میان شهر بود ناخند و اموالش بغارت برده خوراکه بجهت متواری شدن فراری بود گرفته به تیغ بدریغ پاره پاره ساختند و خانه اش را بغارت داده پس از آن آتش زده بعد بتاراج خزان دولتی که در جنب خانه الکسندر بر بن و کویل جاسنین فرنگی بود پرداختند و بطرفه یعنی از اینر خزان یغا ساخته فقر او غراب از حصول علم نظهار افراختند و خوانین درست آیین متفق مذکوره که عبارت از عبداللہ خان چک زنی و امین اللہ خان لہو گردی و سردار عبدالسلام خان بامیزنی و سردار سکندر خان بامیزنی و غیره دہرانی بجبال این افتادند که کار سترک چنین را که پیشه ساختیم البتہ بی وجود پادشاه صورت استحکام نداد پس با تعلق بپادشاهی محمد زمان خان اذعان کردند و بنا بر تاکید مواعید تجالیف شدیده مستک جتند پس از قتل الکسندر بر بن و غارت خزان جاسنین بر قلعه نشان خان که ما بین دہ افغانان و باغ شاه بوده حمله آوردند چون صاحبان گدام قلعه مذکوره را خیزه برای

بر شاه شجاع و عساکر انگریزان

۲۶۷

سکونت آراسته بودند جنگ در پیوستند تا چون غازیان تهورشان با پی جلاوت افشروند ایشان با
مقاتله نیاوردند اکثرشان کشته گشته بقیه البیف خود را با ستمهار مردم چند اول چاونی رسانیدند و آنچه
غله و اسباب زمستانی که در انجا بود بقصر غازیان در آمدن زیور صاحب که یوم اول برج ذریع
فتح خان جاداشت چون واقعه کشتن بر نفس و تاراج خزان را مشاهده کرد سواران جانباز شاهی را
که کارش بدست او بود حافظه خود ساخته از میکان صاحب خواش ملین جانی کرد چون از انظر
جوانی رسیدند غازیان از دو حام فراوان کرده نزدیک بود که دستگیرش سازند که ناگاه مردان
محلله اندازی صاحب زکوره را در غایت بی آبی رسانیدند و در یوم پنجشنبه سبت و یکم مذکور
غازیان تهورشان بسر کردی نایب این اند خان لهر کردی و عبداللہ چکری با هم مصلحت کردند
که چون ایشان که عبارت از انگلستان باشد گودام خود را در چاونی نذارند بلکه جمله را در قلعه
جعفر خان و قلعه شریف انداخته هرگاه که ام مذکور تلف کرد و لابد اجمعی از جوانان و برخی از
ضرب کلوله جانشان متاصل خواهند شد پس با تفاق بانند ام آن دو قلعه و اخذ و تاراج گودام
یعنی آذوقه ناختند و بلطفه آن تاراج و کالعدم ساختند و قلعه آتش زدند و پس از آن بکرفتن قلعه
شریف که متصل چاونی بود پرداختند چون ان سین و ارن کلیس با یکصد و پنجاه تن از فوج پنجم
حارس قلعه بود و دفع غازیان فاغنه را در خور حوصله خود ندید بدان رضاداد که قلعه را گذاشته
بنم جانی بسلامت برد در یوقت کپستان سوین با دوست تن از فوج چهل و چهارم از چاونی بعین
استداد ان سین و ارن برآمد در حین سیدن بیابان شاه هدف کلوله که غازیان شده چشمش از
رصاص تپاه شد و اکثر صاحب منصبان او مقتول گردیده بقیه سیف راه بر زمینت پیوندند در
حین نماز عصر با ان سین کارن با داند سین و ارن با یک کپنی ملین و یکدسته فوج رساله نظام
از چاونی برآمده هنوز قریب رسیده بود که غازیان بر ایشان از کلوله با می جانشان تکرار
مرک باریده هشت نفر سر کرده را مقتول و پانزده کس را مجروح نموده با پسماندنی دو ایندند و خود
بتخرقلعه کوشیده لقب را چون موشان با پی قلعه رسانیدند در یوقت کپستان پوید

سیورسات چی نزدیک سردار سپاه یعنی میکنان صاحب آمده عرضید که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود البته مبلغ یک لک روپیہ تلف کرد این نیز سهل است دشوار تر اینکه مارافون تر از دوروزه آذوقه در سنکر نیست و نیز آفتوت را اندازیم که از جایی دیگر آذوقه را جمع کرده بیاریم میکنان نیز بهرسان حسین و ارن را اعلام کرد که چندان که توانی بجز است قلعه کوش که امشب شکران باداد میرسد همین و ارن اعلام کرد که غازیان افغانه اکنون در زیر یکی از برج قلعه لقب میزنند و مردم مانیز خیابان مضطر شده اند که اکثر از بیم جان خود را از باره بزیر انداخته بسنکر میگریزند امشب اگر با کومک رسد کار از دست دیت و از رشتت خواهد رفت اما چون شش ساعت از شب مذکور گذشت میکنان با افسران مصلحت و مشورت کرده برین صورت قرار گذاشتند که امشب لازم که جمعی را با مداد قلعه شریف بفرستیم تا گاه ام از دست رفته و نیز افغانه عادت آرا اندازند که در شب ترک خواب نموده بجز است قلعه و صعوبت محصورین بکوشد پس از روی جزم کپتان جان اجاسوس فرستادند تا از اعمال افغانه خبری آرد پس از آنکه کپتان مذکور احوال آورده بیان کرد که گروهی از افغانه اجماع کرده از بهروریش مصلحت بنمایند ازین جهت صاحبان انگلیس از ارسال کمک تعاضد رکونر تا سفیده صبح دید و غازیان شور بنیان یورش بر قلعه برده گرفتند و دروازه را آتش زدند حسین و ارن از راه دیگر که از بهر فرار ساخته بودند با فوج خود گریختند ازین فتح نمایان بسبب برتری آذوقه فراوان در آن فصل زمستان در سپاه انگلیس ضعف و نقصان و بهممبلی پایان و آفتوت و افغانه چون سد سد یا بساده بجل و نقل آن غله باپرداختند و صاحبان انگلیس هم از بیم جان و صعوبت جوع و هم از غیرت نام و ننگ عظیم و لنگت شده لغتنت ایر مصلحت در یورش بردن بقلعه محمد شریف دیده افسران بالکل این رای را نپسندیدند و با اتفاق با جارسوین را با فوج ششم پیاده بند را مور یورش ساختند تا شاید غله باقی مانده بدست آید اما سر کرده مذکور بخلاف معمول که پیشرو سپاه باشد در سایه دیواری متواری شده میرفت

بر شکر انگریزان

۲۶۹

سردار سپاه چون انجالت را مشاهده کرد دانست که کاری از دست غنچین بیدل نخواهد آمد پس
 را امر مراجعت کرد روز دیگر درون لنین بنذر ابا صدف از فوج پیاده چهل و چهارم شاهنشاهی دلیلی
 را نیز ابا صدف از فوج پنجم پیاده هندی و اسد در ابا صدف از فوج سی و هفتم پیاده هندی بوزش
 قلعه فرما داد و برین سرگردگان کرن فیدیس جبرل مقرر کرد و آنها توپ را بر قلعه محمد شریف
 بسته دیوارش را از صدمت آن پست نمودند آنگاه یورش برده قلعه را بدست آوردند و
 همچنین بشیرت نموده بصف باغ شاه را منصرف شدند و از طرف دیگر سواران افغانه بسیر
 کردی عبدالله خان اچک زنی بر باغ شاه یورش برده کپشن نگر را با خجری چپان از باغ خارج
 کردند و جمیع که بزرگمقتول نمودند و مردم قریب باش محله که آن زمان بر گرانده بوده هیچ کس عرض نداده
 درین وقت چون افغانه را چینه دیدند معاونت شان کوشیدند و باز یورش برده باغ شاه و
 قلعه شریف را گرفتند و انگلیسان داخل شکر کرده محصور نمودند و در تاریخ بیست و هفتم شهر
 رمضان بوم سه شنبه سه فروربه چون آذوقه شکر بالکلی تمام شده بود وزیر مختار میکنتان صاحب
 کن بطلب بر یکدیگر سلطان که در بالا حصار بود فرستاده او را خواست تا چیزی غله کرده داشته
 باشد بیاورد و سواران دگور با کیراده توپ و یک پلین فوج چهل و چهارم شاهنشاهی انگریزی و تمام
 فوج ششم شاه شجاع الملک تعدادی از اردو کنندم را برداشته بسنگرفت و پس از ورودش
 بچماونی مردم لشکری از بیانش بسی خائف شدند چه که میکفت سپاه انگلیس با جماعه کینه خواه
 افغانه روی مقابلت و نیروی مقابلت نیست خاصه اکنون که فصل زمستان در پیش است
 و صدمت جوغان پیش عنقریب است که احدی از جماعه شکر انگلیس زنده مراجعت نتواند چاره
 جز آن نیست که اکنون فرصت است از کابل برآید و خوراج بجلال آباد رسانیم فقط لار و میکنتان
 و افسران سپاه خواهد دادند که محفل این خیال اسخردان معنون بلکه مجنون خوانند چه شکر بر آنکه بزرگ
 رحمت ساخته و بجهت حفاظت خورده اخته ایم گذشتن و علم مراجعت بمبت دیگر درین عدد
 فراوان افراشتن شر را خورده انگاشتن و رخت در ر بگذاریل افراشتن است بهتر است که

خود او همین جا بنوازی می نموده تا رسیدن موسم نوروز در آن حصار شویم لشکریان چنان بنیان
و اختلاف محاوره فیما بین ایشان شنیدند چیم و براسی در دل ایشان افتاده مرک را بران عمر حجاب
میدادند زیرا که میدانستند که در چهارونی از دور روز اضافه تر از دوقه مذاکریم درینوقت افغانه
بجوم آورده برج ریگاب باشی که از چهارونی یک تیر زباب بعید بود گرفتند و از آنجا بسوی
چهارونی کلوله باریدند و زیر مختار حکم برورش برج ریگاب باشی کرد کالائل مکران با فوج چهل و چهارم
و مرافقت لغنت بردار فوج ششم شاهی با گروهی از سپاه اروپا و هندی بدان طرف یورش
بردند و کپستان بلو با جمعی بیشتر بدان خیال رفته بود و افغانه نصرت شعار چون آن اطوار را بنجا
را مشاهده کردند تاخته و بامین هر دو لشکر اگر فته کپتان بلور محصور ساختند و به تیغ تیر اکثر
ایشان را از پا دارند و اختد بر یکدیگر سلطان را مشاهده اسخال آتش غیرت زبانه کشیده با جماعه
خود را افغانه حمله ور شدند و افغانه از روی جلالت و دفعه ایشان را پس نشاندند و بر جماعه
محصورین لغنت بردان کلوله افشانند در حمله سیم بر یکدیگر غیرت نموده سخن تمام خود را به
محصورین رساند لیکن وقتی ایشان را از تیغ افغانه رساند که از آنجا کلی ضرر لغنت بردان
از سپاهیان تهور نشان او کسی دیگر زنده نمانده بود و کوبند آن دو نفر را و مزدی و مردانگی داده
بودند چنانچه سی نفر از شجاعان افغانه را بدرجه شهادت رسانیده بودند و از سپاه انگلیس دو
صد نفر کشته گردید اما درین کبر و در قلعه ریگاب باشی و قلعه ذوالفقار بجه دو قلعه دیگر تصرف
انگیزیان بجه چربی غله که در آن بود در آمد و خورسند شده تا هنگام شام نیمه آن کندم را بسنگ
فعل کردند لیکن چون شهنشاه زرین افسر خور روی در حجاب ظلمت و اللیل از غش بهفت دیار
افغانه جدران آن دو قلعه را به بزرگی لقب پراکنده ستر داد و نمودند و سپاه انگلیسیه را
از آن جلالت رعب و هراس افروزدند و دفعه دیگر جنگ پنهانی مارو که در اصل از آیه بی بی ماهر
تلفظ میتوان کرد بود و تفصیل این اجمال آن که در تاریخ بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سنه
مذکوره که سواران انگریزی با طرف چهارونی سرکنان مکرر دیدند سواران غازیان هنگام نماز عصر

برایشان باختند و سرشته که بر چاوی ایشان مشرف بود گرفتند و رساله نظام را از چاوی
برف ایشان امر کردند افغانه تا بایشان نیامده مراجعت کردند دفعه دیگر باز برشته بی ما
جنگ چنانچه قبل از حدوث آن ساخته مردم پیاده کوهستانی در خیال آمد که حرب فردا بر
رأس پشته مذکوره رفته سنکر ساختند و فردایش جماعه کثیری از غازیان بخیال غزای برشته بی ما
صعود کردند سپاه انگلیس نیز از چاوی خارج صف کشیده محیای قتال ایستادند و در سالهای
نظام را با دو عراده توپ بسیر کردی لفتنت و الکتر برشته صعود دادند ایشان چون هزار
رحمت برشته برآمدند و توپ میزدند پیادگان مذکور پیش پیش خزیده حضور بجای رسانیدند
که کلوله ایشان به توپچیا میرسد اما کلوله توپ برایشان نمی نشست تا آخر صدمت ایشان
توپچیا بجان شدند در یونف عبد الله خان چکرنی که شیر پشته شجاعت بود و شهادت را
از خدا باور ادسحر می سلت می نمود با جماعه دلی که هر یک چون شیرزه و مار گزیده بودند نصر
من الله و فتح قریب گویان برایشان باختند و توپ مار از یو کرده سواران رساله انگلیس را
پیش انداختند اما حیف که در آثامی گرویدار عبد الله خان شجاعت شعار شربت شهادت
چشیده در جوار رحمت کردگار آرامید و در سوکش تمام اهل مسلمان خصوصاً طوایف افغان
کریبان حسرت دریدند هرگاه خان مذکور را دوست اجل گریبان گیر نشدی امتی بود که چاوی انگلیس
همان بوم بتصرف غازیان درآمدی و بعد از آن سپاه انگلیس را تاب مقاومت میداد و نیروی مقابل
عیان نماده در چاوی حصار می شدند و با اهل افغانه بنامی صلح را گذاشتند و در تاریخ شانزده
شهر ثوال وزیر محمد اکبر خان سپهر امیر دوست محمد خان که از بخارا ربائی یافته در تاشقرغان بود
و جزیلوا شنیده داخل شهر کابل شد چنانچه در واقعات بندگان امیر دوست محمد خان ثبت
خواهد شد انشاء الله تعالی و شاه شجاع در بالا حصار بوده انگلیسان در چاوی بسیر کرده با
افغانه بنا کردند و در سال سل و سیل ا گذاشتند چون میکان بدلی شده میخواست بندگی
مراجعت کند برای شاه شجاع نوشت که الحال بودن ما دشوار کابل مناسب نیست هرگاه شما

با مهندستان بیرونه سالی چهار لک روپیه از کپنی علوفه خواهند یافت پادشاه در جواب گفت
که اگر پانصد ناموس و عیال بنمودم با شما مهندستان میرفتم اما حال غنیو انم چنانچه گویند بیت
ای گرفتار پامی بند عیال دیگر آسوده کی بند خیال بهتر است که شما نیز از خود غافل نباشید و بهم
در بالا حصار بسره سپرد پس از چندی چون از کشته شدن میکنا تن شنید بغایت آزرده شد بعد از
آنکه عساکر انگریز سیر کردی با پنجر صاحب که او را بعد از قتل میکنا تن لار و کرده بودند از رفت
ادوفه عازم جلال آباد شدند و در عرض راه از وفور برهوت برف و جمعیت غازیان کلمم
مفقول گردیدند چنانچه در واقعات امیر دوست محمد خان و محمد اکبر خان باید ابا کی کابل از
دحامی گردند تا بالا حصار را نیز بصورت چاوانی متصرف کردند در وقت هتاه شجاع چون
دولت زبردست انجلس را بدان صورت پراکنده دید ناچار شده بکلم زمانه باو تساه و توبا
زمانه بسار ما میر دوستی این الله خان لهو کرد و در گردید ناچار بنا بر انطفا می نوایر بلوا که اکثر افراد
عین انگریز میباشند شزاده شهپور سپهر خور که بسی عزیز دشتی بجهت اسحکام تود و بجان این
الله خان فرستاد و او را بموا عید زر و خلعت و جاه و رتبت خوشدل نموده جماعه درانی
و فارسی ابوسط او از خوش ساخت و فیما بین تعهد کردند که پادشاه مبلغ دو لک روپیه بجهت را
به محمد زمان بصیغه انعام بدهد محمد زمان خان نخست سر باز زد که من خلیفه ام نه راشی این الله خان
جو ابد او که اکنون که پادشاه اسلام پیدا شد خلافت بر طرف شد وزارت نیز رتبه بلند و
پایه ارجمند است بموا تم که از برای حصول نمایم پس محمد زمان خان ناچار بدان راضی شد
پس در تاریخ هفتم ذیحجه ۱۲۵۶ هجری شزاده مذکور با نایب این الله خان و نواب محمد زمان
خان و سایر خوانین غلجائی و کوهستانی و قزلباش در بالا حصار بسلام شاه رفتند و بجلا ع
فاخره سرفراز شدند و روز مره بسلام میآمدند وزیر محمد اکبر خان که در آنوقت در جلال
آباد بود صلح و گردیدن خوانین با شاه شجاع شود بسی آزرده خاطر شده در خفیه بجهت
سرگردگان کابلی نوشت که هرگاه پادشاه از صداقت بقویت اسلام و تحریب کفار را

خاتمه کار شاه شجاع الملک

۲۷۳

باشد اورا بقلع جماعه انگلیسان که در جلال آباد باقی اند برانگیزند تا قطع موده شود بنابران هر روز مردان
حضرت فرقان را بر سر کوفه صلوات و بکیر کویان معروض میداشتند که البته باید که پادشاه اسلام
عازم جلال آباد شود تا بقیه انگلیسان از افغانستان برطرف گردد پادشاه چون از ننگ حلالی
نخبرابی دولت انگلیس رضا بنود بلیت و لعل کینه امیده میگفت که اگر محمد اکبر خان از تنخیر حلال
آباد عاجز آمد اولاً ایشان را به نصیحت از افغانستان بدر خواهم ساخت هرگاه نشد باینک
جنگ مبادرت نموده طوعاً و کرهاً اینه ایشان را از ملک خود بدر خواهم ساخت چون جماعه
مسلمین مراجعت محمد اکبر خان را رضی بودند استعفا کردند که اگر با وجود محمد اکبر خان کاغذی بجهت
صاحبان انگلیس نفرستند بهتر است شاه شجاع بحسب استرضای ایشان کاغذ بصحابت سردار
غایت الله خان بامیر سی و در ثانی بمعرفت دین محمد خان مشجید مت خاص طابراً بصورت
وکالت و باطناً برای استمالت جبت صاحبان فرستاد مبرهن اینکه از جلال آباد کوچیده بودند
مضمومتا اینکه از خلاف عهد طوایف بارگرنی خصوصاً محمد اکبر خان متنبه شده به تلبیس ایشان
فرقیه نکردید تا چون میکناتن بهوای اتحادش سر بباد فنا دهند کونیند مقصودش از ار سال سل و
رسایل که تا دوماه هلالی متوالی امتداد پذیرفت جز این نبود که شاید درین مدت مدید فوج دیگر
از هندستان باستمداد ایشان برسد چنانچه نوشتجات مکرر که بهادر حاکم جلال آباد مصدق این مقال
است اهل کابل چون این چنین دیدند که پادشاه مذکور بلیت و لعل سکیزانده بهم گفتند که با قوال
روی اند و دش که میگوید بغرم غراب جلال آباد میروم فریفته نشوید که در حقیقت خودش عین فتنی
است و اگر مردم کابل در اذرا شج سکیش که این فرد بود سکیزا برسیم و زور روشن تراخویشد
ماه نور چشم در دران شه شجاع الملک شاه این مبت نامناسب الحال یافتند تنکه
زاد برسیم و طلا شه شجاع ارمنی نور چشم لار در بنس خاک پای لپنی اما بحکم در فاذه شهر را
میتوان بست توان دهن مخالفان بست قول شهر را اعتبار نیست پس ابالی کابل میر حاجی پیر
میر و اعظم مرحوم را مقدم نموده در عقبش از حامی کماشته و علم ابرافراشته و مصاحف

مزارات را برداشته فوج فوج با فقیران ست غمی و جوق جوق با صوفیان الحق کوی از کابل بغرم
غزاسمت جلال آباد پیرون شد ند شاه شجاع چون انحال ت را دید با خوف گفت که ہر کہ من با ایشان
در این غم با ایشان مرافت تمام بلوای عام و از د بام تمام بظلم بر پا خواهند داشت پس لاچار
با ایشان بہرستان باید شد لاچار غزم سمیت جلال آباد و غزای کفار شد و شہزادہ فتح خجک
با فوجی فراول مقرر نمود مرض کرد چنانچہ رفتہ در دہ خدا داد منزل کرید و پادشاہ نیز لغایت
بسیست و دوم شد صفہ المظفر ^{۵۶} ہزار و دویست و پنجاہ و ہفت روز سہ شنبہ با دیدہ شہ
و سامان صاحب کلاہی از بالا حصار را ہر شدہ در موضع سیاہ سنگ منزل کرین شد بحیال انکہ
عرصہ گاہ خوراجکمال آباد میرسانیم شاید در پندت فوجی از انگلیسان از ہندوستان با سہرا و لیک
برسد چنانچہ در واقعات مسطور است و اثبات این قول ابرہن جو اہر نمودہ است چنانچہ
تحریر نمودہ اند کہ انچہ از جو اہر عمدہ اعلی و از کینات قہر کران بہا کہ قیمت آن پنجاہ لک ڈو
یشد انچہ داشتند از صندوقانہ انتخاب کردہ با خجور داشتند و اند علم و در سیاہ سنگ
در بار عام نمودہ شہزادہ شہپور را بحضور طلب نمودہ اورا بجلومت سرفراز و بضاعت خان
پسر نایب این لہ خان را بہ نیابتش ممتاز نمودہ حضرت شہ فرمود و خود در ہنگام نماز شام
بحبت سرانجامی امورات واجبی در محفہ نشسته با بالا حصار رفت در حین تداخل بہ
مستحقین درب بالا حصار کاہر امر نمود کہ شہزادہ شہپور علی الصباح سمیت اردومی رود
باید حاضر و ناظر باشد بعد از رونق افزائی شہستان شاہراہ زبان مجرمان خاص حضور مشہور شد
کہ ہمہ شب شاہ را بقرار عارض بود چنانچہ تمام شب بجرکت گذرانیدہ از خواجہ سرایان
استہسا را پس لیل منہودند و در آغاز وقت صبح کاذب و بنای صبح صادق و در رکعت نماز
سنت فجر را در استخاوا نمودہ رکعتین فرض البصدق موقوف بر سیدن اردو گذاشت در انجمن
ادامود پس بقرار سابق در بالکی نشسته کہاران را مکرراً در مشی بسرعت اشارت میکردند در
حین آمدنش با بالا حصار شجاع الدولہ خان پسر نواب محمد زمان خان را کدام مدبر بد اختر خبر داد

در بیان کشته شدن شاه شجاع

۲۷۵

داود بود که پادشاه مشب مخفیاً در بالا حصار رفته است علی الصباح لابد آبسکه گاه خواهد خرمید
 شجاع الدوله خان مذکور با جمعی از ملازمان خود آماده قتلش شده تمام شب را در خارج بالا حصاراً
 منتظر فرصت کار نشست تا اینکه بحکم چون قضا اچرخ برافراخت سر عاقلان کردند جمله کور و کور
 هنگام صبح گاه پالکی شاه در کمین آنها که در سیمه راه بالا حصار و منزله گاه بود رسید شجاع الدوله
 و متعلقانش بکده فقه بر چپانش کلوله باران کردند شاه نامدار از وقوع این حادثه جان شکار جسم
 افکار و چشم خونباری اختیار از پالکی برآمده رو بفرار نهاد و بقیه که ماران نیز پراکنیدند شجاع الدوله
 خان را از اقدام آن کار بزرگ و وقوع اسخا دشته سترک طاقت دوام و نیروی قیام و آرزو
 انجام نمانده خواست که بی نیل مقصود مراجعت نماید در آن اثنا جعفر خان نام مراد خانی که
 یکی از ملازمانش بود عنانش گرفته گفت اکنون در این بشبه خرابین شکار زخم خورده منقشی نیست
 اندیشه ات از چیست برگرد و با انجام کارش پرداز و همیشه سابق را از خیال میداز که خردمند
 گویند دشمن چه بدست آمد مغلوب تو شد حکم خرد آن است که امانش ندی شجاع الدوله
 خان از گفته اش مستطرد شده بشمشیر خسته بسوی پالکی تاخت چون شاه را ندید نظر بختس هر سو
 انداخت تا اینکه در جنب نهری او را از ضرب کلوله های شش قرابین و تفکک جنه و افکند
 دیدند برشته بشمشیر چند بار البقایش رسانیدند و بعضی از جواهرات تاج و غیره را گرفته
 رفتند شهنواز خان نام پیشخدمت که از نصدام کلوله باران عدوان از پنجم جان خود را از حضور
 قدر دور کرده مسور بود پس از لمحظه آمده چون میدان را از غبار اغیار خالی و جویب شاه را پر از
 جواهر و لالی دید هر دو کیسه اش را بریده عازم بالا حصار گردید و از کم حوصله کی آن نفوذ کران
 بهار ابجبت لحاظ نفس ماره در درز دیواری مسور کرد تا از پی نصیبش نصیب دیگران شود و
 این حادثه عظیمه در یوم چهارشنبه بسیت و سیم شهر مذبوره سلخ شجنا پنجه در تارخچ فونش غلام محمد
 نام درویش لقب بشاهجی فواسسه باقر شاه فقیه می چپ کفته است و هی بد ا
 طبره تر نقشه بکابل شد خارج از مرکز تعقل شد سلطنت نوب شاه شجاع لمک

متوکل علی التوکل شد بامان پی غازیرون باتنی چندنی تامل شد در پیش از قضا
ربانی قاتاشن با کسان مقابل شد آن سکندر شش فلاطون عقل بند در مطرح
تغافل شد از قضا و قدر بسمع همه چون که پنهان خطاب قتل شد پس چنان دست
جور بکشوند که برون از حد تخیل شد تن سمین و جسم نازک شاه از دم تیغ پاره
چون کل شد رفت ازین ملک و ن بخلد برین صاحب حسمت و بخل شد موی سر
بسکه کند اهل حرم پر سر سر ازین بخل شد از پی جمع ماده تاریخ صورت عقل محو بکل
شد ما نفم گفت آه و مال بهار شمع دولت بصعود کل شد بشاه بخراج الملک پادشاه
حکیم بر دبار با غم بود تمام عمرش بلبشگر کشی گذشت چنانچه در دست شاه بی شکی عیان
با عدوان کرده است چون قضای ربانی بران بود در اکثر شکست خورده و با وجود آن از غم
خود دست برنداشتی و همیشه بهمت بر قلع و مقلع الماشتی چنانچه مذکور شد و طبع شعر نجوی داشت
دیوانش که سخن شعر آبدار ز کین و الفاظ سلیس نمکین است تا حال در هندوستان و ایران
و افغانستان متداول است و از مطالعه اش اکثر مبتدیان را براءت الفاظ حاصل بعد از آنکه
از عمر شریفش بعد از آنکه از شصت و پنج سال گذشت اسیر شصت کمال گشت و همدران روز
چون انجیر و حش از شمع شزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش شب و بجزر کردیده ناچار
با حکام قلعه دار رکوشید شزاده فتح جنگ که در موضع ده خدا داد و حیمه بود چون انجیر قیامت
از شود بر سمنونی غلام حیدر خان سپهر محمود خان بیات در قلعه اش پناید محمود خان از حش
باطن خاست که اورا به نواب محمد زمان خان مغولاً بسیار و بلا خطه اسخال شاه زمان شزاده
حیدر خواستند که شزاده شهپور را بر تخت نشاند و خطه بنام او خوانند اما مذکور با نموده
گفت که در یوقت ما را اتفاق منظور است نه اتفاق نخست را با کسی برادر است نه
علویت منصب پس توسط نایب امین الله خان و تحریک خوجه حاجی جمعی از سواره و پیاده
ارسال داشتند تا اینک قلعه محمود خان نموده شزاده فتح جنگ را از جنگ آواره بایند به بالا

حصار رسانیدند فردایش این الله خان با اتفاق میر حاجی و خوانین فرلباش و درانی در بالا حصا
آمده نسبت به بزرگ سالی شهزاده فتح جنگ را بیدرنگ بر تخت شاهی نشاند و مبارکباد
گفته و پس از چند روز شهزاده مذکور از تمام خوانین خواهش عهد و پیمان و بیاقابا ایمان
نمود اکثری ایشان عهد و پیمان کردند مگر بعضی که سمت هواخواهی نواب محمد زمان خان را
داشتند سرطاعت پدیدند و شهزاده مذکور تمامی متعهدان را به نفوذ و افرو و خلع فاجیه
سرافراخت و بین الاقران ایشان انواحت پس از چندی این الله خان توسط شهزاده با اتفاق
سایر خوانیان بغلیج محمد زمان خان برخاستند با وجودیکه بقوت ظاهری بر محمد زمان خان نیکو
مضاغفه بودند اما چون در روز مقابله و هنگام مقاتله این الله خان میر حاجی صاحب از
هواخواهان نواب میداشت نظر نبوده عازم حرب شدیمیکه مردم کابلی و کوهستانی
از نظر بند میر حاجی شنیدند ترک محمد زمان خان کرده بخوانه نایب ناخند و بیک لحظه
خانه اش تاراج و عمارتش را خراب ساختند این الله خان مذکور بیک لحظه در عین غلبه مغلوب
شده بنیم جانی را غنیمت دانسته از شهر فرار و در بالا حصار قرار اختیار کرد چون بعد
و قوع انوافت مصلح نایب این الله خان و شهزاده بابر قلعه دار مضمم شد لاجرم به جهت
حفظ اطراف و جوانب و حصول آمد و شد و سایر محتاج شهزاده شهپور را بالشکر و خوانین
که در اینجا حاضر بودند بقلعه منی حصار روانه نمود تا در استحکام قلعه مذکور کوشیده بمقابله
اعداد و ارسال غله بپردازد و شهزاده شهپور با جماعه حضور رفته در قلعه مذکور نشست و
در بر و برخواست محمد زمان خان پس از استماع این سخنان روز دوم با سوار جمعیت خود و بعضی
از جماعه غلجائی در خیفه از شهر رانده از راه چار دیو از عقب کوه در تار یکی شب حضور
با طرف قلعه منی حصار رسانیدند فردایش از طرفین جنگ سخت در پیوست در آشنای
کیرو در سردار عبدالسلام خان و لدا که م خان بامیر شی به محمد زمان خان ملحق شده بدست
شکر شهزاده شکست خورده سلاک جمعیتش از بهم گشت و داخل بالا حصار شده در بر و

در بیان واقعاتی که بعد از

مخالفتان بخت بار دیگر بجنک میدان اقدام کرده منتظر استعداد عساکر انگلیسان نشست و توسط نمایب امین الله خان منتظر شده سینه عدوان را به پیکان جانستان مخیشت تا اینکه محمد اکبر خان از دست ملازمان تیر خورده کابل آمد چون مخالفت نمایب امین الله خان و نواب محمد زمان خان او دید بهر حیل که توانست و دانست امین الله خان را بمعرفت محمد شاه خان غلجائی با بکر خیل از بالا حصار کشیده زد و خجوا آورد و شهزاده فتح خبک از رفتن نمایب مذکور بسی هراسید در یوقت میرزا ابراهیم خان نشی بانشی و میرزا حیدر علیخان شکر نویس که خدمتکارا با اعتبار و محرمان با وقار شاه شجاع بودند شهزاده را تسلی داده گفتند که هیچ دوسوسه بخاطر راه ندید که تمام ممکنه بالا حصار و خوانین درانی با افواج هندستانی در جانبپار و اختلاص شکاری را بخدم و ثابت قدم اندیش بردن کار را ما متکفلیم پس در ویش محمد خان و دل حاجی هاشم خان عرب را با سایر سرکردگان حبشی را حاضر شاه و الایجاه و برافوال خود کو اه ساخت لاجرم شهزاده از گفته اش قوی دل شده با خوانین درانی چون سردار غایت الله خان و عظیم کل خان عوض پکی و سردار سکندر خان بامیرئی و صمد خان بادوزائی و محمد عمر خان بامیرئی و دیگر خوانین کابلی چون خواجهم خوانجی معروف شیخ مزار و میر افتاب تا عرصه چهل روز نگاه دار کردند و برج عقابین که بیالابرج مشهور است که ابالی محمد زمان خان و محمد اکبر خان پورشان می آورد بسی جنک ها کردند و تمام کار قلعه دار می و مکالمه با اعدا را کلاً بقول میرزایان مذکور موقوف داشتی و بجز سرضامی آنها قدم بکار نداشتی درین مدت بصلاح میرزایان موصوف مراسلات را بکرات و مراتب جهت جنرال پالک بجلال آباد فرستاده استدعای حرکتشان را کابل بمنود از انطرف نیز بمنین جواب میرسید که عنقریب حرکت خواهیم کرد چون از طرف جلال آباد انگلیسان حرکت نکردند و زمان محاصره بطول انجامید و مخالفان در محاصره چهره کشند و در قورخانه بالا حصار باره نمودند و نیز چون خبر انتمام باروت شهرت یافت مردم مخالف شهر فریغ کردند که کسی جرات بردن کشتن باروت ننماید مگر کنیز نشی هندو که بمعرفت

خواجہ خواجی مخفیاً قری باروت میرسانید شہریان آگاه کشته اور از برینج بیدریغ گرفته تا اسلام
 نیار در بانی نیافت و بعد از آن بارو بجد سقوط کردید کہ اگر در بالا حصار کسی متفالش ابصد
 رو پیہ خواستی جوہ داشت با وجو آن میرزا ابراہیم خان منشی و میرزا حیدر خان انواع حیلہ با
 بکار برده باروت را از شہر خواستہ از راہ برجا بالا برد و بالاخرہ چون از تکیہ مخالفان
 بارو و عیدیم الوجو کردید نواب شجاع خان ابن نواب نجیب الدولہ کہ از نوکران ہند شہزادہ
 و منصب دیوان یکی ممتاز بود تہمد ساختن بارو نمودہ و رفقش بالا حصار شورہ علمی ساختہ و
 دغال انداختہ اندک اجراء فرمود و در تدارک بسیار ساختن بود کہ سردار محمد اکبر خان بہ
 تضاد حاجی علیخان نام نفقہ زن در سخت شاہ برج غبی قلعہ بالا حصار مشہور بہ برج بجنجو نفقہ
 بنیان برده پراہند چنانچہ برج مذکور با خاک یکسان کردید و شہزادہ فتح جنک با جماعہ عوب
 و جشی خورابد بخار ساینده در کمال تنور سدا راہ یورش مخالفان شدہ دیوار را زسنگ و
 گل بلجطہ برآوردند و پس از آن بضمانت نایب امین اللہ خان لہو کردی و محمد شاہ خان علیجائی
 با سردار محمد اکبر خان بنای صلح را گذاشت و او را بوزارت خوہر بکاشت و ہم بر این عہد و
 پیمان کردہ بساط نزاع را از میان برداشت و در وہب قلعہ را کثودہ نقضہ نشان سپردہ
 روزی چند وزیر محمد اکبر خان منصب وزارت پرداختہ امر اول شکریرا مطمع و مفاد کردہ
 در آن حین خطر را کہ شہزادہ از رومی حادث سن جہت طلب استمداد بجزیرال مالک بجلال
 آباد میفرستادہ بدست وزیر محمد اکبر خان افتادہ آنرا منسک خو ساخت و بجزای آن شہ
 زادہ را گرفتہ در زندان انداخت و آن را کہ چنان کہ چنین آید پیش و اموال و
 اسبابش را تاراج نمودہ آنچه خواہر و عیرہ توانست از مذکور وصول نمود و شہزادہ با بعضی از
 بالا حصار بان فرصت یافتہ از مجلس فرار کردہ در محلہ چنڈاول رفتہ چنڈی مخفی شد و بعد از
 چنڈی سرفراز خان برادر نایب امین اللہ خان لہو کردی و خواجہ حاجی طلقب شیخ مزار توسط
 میرزا حیدر علیخان میرزا ابراہیم خان اسباب بختاج سربراہ کردہ او را از جادہ کرکچہ یادیکر راہ کہ غنیر

مفهوم بجلال آباد ورنزد جنرل پاکت مکرکیر انگلیس حاکم جلال آباد برزند و پس از آنکه لشکر بمبئی ناپاد
مقرر شده از راه قندهار بکابل آمد و از طرف هندوستان نیز لشکری بکمک از جاده جلال آباد آمد
جنرل پاکت مذکور با اتفاق ایشان شهزاده فتح جنگ را برداشته بکابل برد و در تاریخ هژدهم
شعبان سال هزار و دو سیست و پنجاه و هشت هجر در امداد کابل رسیدند و بعد از آنجا جنرل پاکت بجای
مکرکیر بواسطت میرزا حیدر علیخان شکرویس خواهش کردند که از خوانین درانی یکی را بوزارت او
منصب سازند تا انتظام سپاه و رعیت بخوبی کرده شود لاجرم بصلاح و صوابه بد خان شیرین خان بن
امیر اصلاخان جوان شیر و بانی خوانین قزلباشیه که از امیر دوست محمد خان گردیده بسلام آمده
بودند غلام محمد خان ولد مختار الدوله شیر محمد خان بامیری راکه مرد بهوشیار بود خلعت فاخر
پوشانیده بوزارت برداشتند چون مسوع شد که مردم کویتسانی بسرگردی نایب این است
خان لهر کرد در چاره کار از دحامی نگخته است لهذا انگلیسان چند پلتن و فوجی سوار
بسرگردی شهزاده شهپور بن شه شجاع الملک مامور قلع این است خان کردند و ایشان فته
پس از پزگندگی غازیان محال اسالف را که از قراء کودامن است آتش زدند و خواستند که
که شهزاده شهپور را بحکومت کویتان بصب کنند که خبر رسید که چون شهزاده فتح جنگ از
آهنک انگلیسان هندوستان آگاه شد از تحت نشینی و حکومت کابل استغفا خاسته عازم
هند است ازین سبب شهزاده شهپور نیز با انگلیسان از کویتان مراجعت کابل کرد پس از
ورود آنجا چون دید که شهزاده فتح جنگ را عزم هند جزم است و تبرع ب صاحبان انگلیس
نخت و تاج موروثی نمیدارد مکر بصورتیکه اگر صاحبان انگلیس مبلغ پنج لک روپیه کلدار
و چهار پلتن نظام بند کور بد و الا نه باخرانه خالی و شکم کردند از دهم چه آید شروع در عزم
کان بانتهار شد برای باره از کردن است ناکردن و این سخن را صاحبان انگلیس قبول
نکردند و شاه زاد با بجرهای خود برافقت انگلیسان روانه هندوستان شدند و شهزاده
شاه پور تبرع ب بعضی از امراء نزد جارج مکرکیر و جنرل پاکت رفته گفت که والد بزرگوارم

از عهد شباب تا زمان پیری بخیال تنجیر افغانستان لشکر کشی داشتند تا عاقبت سرور سر نمودند
 گذاشتند الحال مناسب نمی پندارم که ولایت موردی بی سبب از دست گذارم لکن صاحب
 انگریز سخن اورا پسندیده جان شکسیر را فرمود تا رفته شاه زاده شهپور را در بالاحصار جالسر
 نمود و غلام احمد خان را بوزارت و خان شیرین خان را با بارت مقرر کرده بار دورفت و
 شهزاده مذکور چند روز را که به سر برده تا اینکه شنبه وزیر محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان که از
 آمدن انگلیسان تا شترخان رفته بود بعد از رفتن انگلیسان عازم کابل است لکن شهزاده حیدر
 بن شهنشاهان باش که شایمان حکومت بامیان فرستاد تا سدر راه وزیر محمد اکبر خان شود غلام
 احمد خان وزیر چون دید که حکومت صدوزای در تنزل است و دولت باریک بینی در تحمل پس
 در بیوقت با بعضی از خوانین قزلباشیه که به چون محمد رضا خان سپهسالار خان مراد خانی و قربان گلخان
 باغ علی مردانی و میرزا امام و بردرخان منشی و میرزا عبدالرزاق خان ستونی در خیفه در ساخته اتفاق
 ایشان کاغذ رحمت وزیر محمد اکبر خان گذاشته ارسال داشتند که در آمدن سرعت کن که جمله
 از شما بزم و وزیر مذکور مستظهر شده به بامیان آمد بعد از مقابله تمام سپاه شهزاده وزیر پیوستند
 و شهزاده لا علا جان به با اسب و قچی کابل رفت پس از و روحش اکثر خیر خواهان شهزاده شهپور گفتند
 که چون مخلصان صمیمی غمخواران قدیمی چهره خور ابا سخن جفا خراشیدند و محاسن را با سینه ملکه امی بزد
 همان تیر که هنوز می توانم عیال خور ابو دیانه رسانیم و همان وظیفه دولت انگلیس غنیمت اینم
 پس تضاع و نیرو سر فرار خان برادر نایب و عظیم مهر خان بامیری عرض یکی و عبدالمجید خان اما
 فوهارت و اهر و عیال را برداشته از جاده که کچه بجلال آباد رفتند در عرض راه جامعه جبا خیل که
 ساکن اسارت بودند اموال ایشان را غارت نمودند و شهزاده بار اگر فتنه عظیم مهر خان بواسطه
 دوستان غلجانی حرم و شهزاده بار از چنگ ایشان را باید بجلال آباد نزد محمد عثمان خان نظام الدوله
 که هنوز حاکم آنجا بود رسانید و باتفاق او و میان عبدالرحمان روانه پشاور شدند و عیال با حرم
 را غریز خان جبا خیل در جاله نشانده بغزت تمام به پشاور آورده شهزاده بار ساند و از آنجا بود

شأنمند و اردو دولت انگلیس شجاع بقدر کفاف یافتند و بهمان قدر قانع شده توجه دل از خیال
 محال یاست بر یافتند شوکت شاهی و بان از در است شمع را در میکشد آخر کلاه و ناچار
 که شته بجز رسید به بعضی از اطلاعات شجاع الملک در فیه حیات در لود یانه اند و برخی اسیر
 سیر بجهت مات تا خوف فلک از پرده چه آرد بیرون تنبیه مولف گوید که ناظران این اخبار و
 سامعان این اسرار را می شود آنکه چون مار ابرار طاقت بشری و بقدر با جبری کمال احوال هر
 سلطنت تدبیر منطوق است تا وقایع هر ریاست معلوم مطالعه کنندگان با کیاست کرد و
 و بدایع هر حکومت مفهوم خوانندگان با فراست تا ریج جهان که قصه ابریزان درج است
 در او وقایع خورد و وکلان در هر ورش بخوان که فی عام کدام قدمات فلان و قد سئل ظلم
 پس بقیه گذارش شهمود و شهموده کان که در هرات و آن صفحات بعد از شکست از امیر دوست
 محمد خان رفته حکمرانی کرده اند و مرقوم قلم مشکین قلم نگردیده لهذا الحال صورت احوال ایشان
 مفصل قلم نخواه شد و علیه السکاکان چون در سنه هزار و دویست و سی و پنج بود از طرف فتحعلی
 قاجار شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را بناخت و ناز محال خراسان با شکر شایان فرستاد و مذکور
 رفته در حدود هرات زکاتاری بسیار کرد پس شهمود و عبدالصمد خان افغان را بصورت سیفر در نظر
 در زود فتحعلی شاه با تحف و هدایا ارسال کرد و صورت اطاعت پیش آورد فتحعلی شاه نیز بهمان
 قدر اکتفا نموده شجاع السلطنه را واپس خواست و شهمود پنج شش سال دیگر با سپردن محال آرامی سپهر
 سپهر بد تا اینکه در هزار و دویست و چهل و یکت بجز شهمود با سپهرش کامران که حکمران مستقل شده
 بود و اعتنائی ببدینک و نقار خممود و کامران شجاع السلطنه را که در خراسان بود با مداد خوف
 ترغیب کرد و شجاع السلطنه بگویم کامران رفته پدرش رضی الله عنه و او را در امور ریاست مستقل
 کرده و از غون میرزا سپهر خوراد در هرات گذاشته معاودت کرد و شهمود در گوشه منزوی
 شده بسر میبرد تا اینکه در سنه هزار و دویست و چهل و چهار بجز با جلیل طبع در هرات در گذشت
 چنانچه قبل ازین قلم داشتیم و بعد از او کامران سپهرش ب حکومت هرات پرداخت چون محمد عطا

خان الکونزی برادر سردار عبداللہ خان عالم کشمیر در وبامی عام که بنام افغانستان رخنموده بود در ۱۲۴۴ در گذشت پس شہزادہ کامران یار محمد خان پسر سردار عبداللہ خان عالم کشمیر را کہ برادر زادہ او بود بجایش امیرالامرا کردہ چون یار محمد خان مذکور مردی بود شجاع و سخاوت شعار شہزادہ کامران اخلاقی را پسندیدہ منصب وزارت را بدو عطا کرد تا اینکه در سنہ ہزار و دویست و چهل و ہشت ہجری شہ شجاع آمدہ قندہار را از امیر دوست محمد خان شکست خورد و از اینجا راجادہ کہ بقلعہ لاش وجوین پناہ آورد شہزادہ کامران حاجی فیروز خان خواجہ سرار کہ محرمش بود در نزعم خود با تحفہ ارسال کردہ اعلام کرد کہ ہرات نیز خانہ خوشاماست آبا اگر چند روز در موضع فراہ بفرج و سہرور کوشند خوب خواہد بود چنانچہ در وقایع شہ شجاع ضبط شد در سال دیگر کہ ۱۲۴۹ شد نواب ولیعہد عباس میرزا از طرف فتحعلی شاہ مامور بتخیر خراسان شد و ولیعہد مذکور محمد شاہ را کہ در آنوقت بہ محمد میرزا مشہور بود با لشکری بسیار بتخیر ہرات ارسال نمود مذکور رفتہ ہرات را محصور نمود چون کامران میرزا اسعداقلعہ بندی را در خود نمیدید لاجرم وزیر یار محمد خان را بہجت صلح در مشہد نزد عباس میرزا پدرش فرستاد عباس میرزا بہجہ رسیدن فرزند یار محمد خان را در زنجیر کشید کہ حکما ہرات را بہما بسپار وزیر مذکور بہر چند عذر ہای شایستہ کرد فایدہ نکرد و کامران بقلعہ دار سرنام کوشید تا اینکه عباس میرزا بر من صعب مبتلا گردید عازم دار الخلافہ طهران شد و محمد میرزا پسر خود را نیز از ہرات خواست و محمد میرزا دست از محاصرہ ہرات کشیدہ جب الامر نزد پدر شتافت چون اورا بغایت مریض یافت وزیر یار محمد خان را خلعت پوشانیدہ بطرف ہرات رخصت کرد و کامران از آمدن وزیر شہداشت نمودہ بسی خورسند شد و ستہ چہار سال بخرم کدز ایندہ تا اینکه در ۱۲۵۲ الشکر برافقت و وزیر بر سینان کشید و ستہ کوہ و پنجپور را بمعہ دیگر مضافات اسخند فاختہ با اسارنا منعقد و عنایم نام محصور مراجعت ہرات کرد و در سال دیگر شہ کامران بخیال بتخیر قندہار بالشکر روانہ شد و از فراہ گذشتہ بکوار انزل نمود و سرداران قندہار نیز بمقابلہ اش بدر شدہ ساحل نہر ہیر مندر اعسکت

در بیان حکومت شه کامران

کردند و بهار خان مشیخت با جمعی از سواران هزار بورشیر سال کرد و بعد از اطلاع کامران چند
هزار سوار را بر سر کردگی نایب دوستو الگوزنی یعقوب بقلع بهار فرستاد و نایب مذکور چپا و
زده در نصف نهار به بهار ریخت و بملازمانش او ریخت و از دست بردش بهار صورت
خران در خفا مشاهده کرده نزد سرداران کر ریخت چون مرضای وزیر یار محمد خان متخیر قند
بود کامران میرزا نیز همین قدر گفتا کرده متخیر لاش و جوی نهضت نمود و در قلعه لاش مدتی
چهار ماه صالو خان را محصور کرد تا اینکه خبر آوردند که محمد شاه که بعد از فوت فتحعلی شاه جد
پادشاه ممالک صیخ الارجاء ایران شده است بالشکر به مرعزم متخیر هرات ره سپرد
لذا کامران و وزیر صیخ آن غریمت نموده لاش گذاشتند و جاده هرات را برداشتند
قصه کوتاه که لشکر ایرانی در مدت چهارده ماه بالای بقلعه هرات از مردانکی سپاه افغان
دست نیافتند و در نوزدهم جمادی الآخر سنه هزار و دو و سیست و پنجاه و چهار هجری از هرات
به نیر مرام بجانب حران شتافتند بعد از رفتن لشکر قاجار چون هرات بالیکله خراب گردیده
بود و پانچ فرنگی انگلیس که در اینجا بود مرمت نموده مع بذابا شیر محمد خان برادر وزیر روز خشم نمود
اورا بشتم سبک کرد و لند او زیر برداشت کامران کاغذ شکوه آمیز از طلش بحجت صاحبان انگلیس
که در قندهار بودند گذاشتند و دیگر را در بدلی پانچر طلب داشتند لاجرم پانچر مذکور را صاحبان
انگلیس از کار هرات موقوف نموده تا ت راهرات فرستادند و بنا به تعمیر و مرمت هرات
نهادند وزیر مذکور نیز بعد از آمدن او فرصت یافته گفت که هر کسبکه از رعایا مرهانی بحجت طلب
تقاوی نزد شما آید و مبلغ را طلب نماید شما باید که حجت از او گرفته مبالغ بدید که در سال دیگر
همانا مبلغ شما بحد گرفته میشود که جبه و دینار سخا بد سوخت و تا ت مذکور نیز که بی شعور بود
هر که بر چه میخواست حجت گرفته پول را بد و تسلیم مینمود تا بدین صورت پنج شش لک روپیه
سرکار انگلیس تکلف شد چون کامران کار دوبار را بالکل بدست وزیر یار محمد خان داد و او از بخیر
نامی باقی مانده شب و روز بشرب مدام میرداخت و مردان کور سرین را بمخوابه میباجت

و در بودن مجلس در هرات باعث برانگیختن کامران و مایه اغتشاش فراوان می‌دانست بهر صورت او را عذر خواسته از شهر بدر کرد و بعد از آن در خرابی کامران فتنه برآست تا اینکه کامران نیز از جلالتش تنوید به با سپران و غلام خانه خود در هزار و دویست و پنجاه و شش هجری در حبسینی که وزیر بساغ کارته بیرون شهر بود بقلعه اختیارالدین بالارفته تخته پل را کشید و عازم جنگ گردید وزیر بایزید محمد خان با لشکر فراوان داخل شهر شده سخت بخو خان بارگزی را بصورت مهر که و نصیحت نزدش فرستاد چون کامران کردن طوع نهاد و وزیر سپاه را حکم محاصره داد بعد از پنج روز برج شرقی قلعه اختیارالدین را بنصب برآند و کامران را از مشاهده آن طاقت استقامت نماند وزیر پهنانش را بصیغه ریغال فرود آورده حبس کرد و بعد از آن او را نیز بهانه جاکیر کبوسان ارسال کرده در اینجا سردار تاج و داد و الکوزی به تحریکات وزیر رفته کامران را در سنه مذکور روانه دیار عدم ساختند و در روضه باغ مدفونش مدت حکومتش دوازده سال بود گویند کامران مذکور مرد بود و خور داد نام البته روستی خاک طمع ظالم خودی از بنیادش سببی می‌کنند و ما از جمله بدو ستم اکتفا نمودیم و قلمی فرمودیم یکی اینکه گویند که در حین حکومت قند با زرد جوف بیل سوار شده در بازار شکار پور مرایستاد هر کسی که عروسی را بخانه داماد میبردند گردانیده بخوانه خود و بعد از انجام امر بخانه دامادش میفرستاد ازین جهت نماز عار از او نفعان بفلاکت رسیده چنانچه تا حال همان کوچه را کافرو بنه میگویند دوم اینکه گویند کامران اکثر شکار آهو پرداختی و در دشت بارفته دو دام را صید ساختی روزی تا زیانش رو باهی را بغار دور کرد و رو باه بعد از لحظه خود بخود غار بدر آمده گرفتار بر ابر غار رحمان داده کامران دانست که درین سرسب پس پیرداران را آورده بکشدن غار امر کرد بعد از ساعتی از ان غار مردی را کشید که میبگفت از هیبت سواران کامران در این غار پنهان شده بودم و پادشاه او را در حبس شده انداخته معلوم شد که مردی مهمولی از زمره تجارین بود که از شکنجه کامران خورده پنهان می‌داشت تا اینکه قضا و قدر رو باه را قویدا گردنش برکهاشت بعد از آن مبلغ پنجاه هزار روپیه

از گرفت کاورست از شکوه قصاب شد بجز از دیده هانا یاب شیر از ضرب چوبه
 کردش خورد از اجل هر کس انجمن جان برد و از چنین عمل با منی شایسته و حکم نابایسته سپاه و غیبت
 از خوف بیکانه ساخت بلکه از شومی خود دولت صد وزائی را که نو دوشش سال طول کشید از پا در انداخت
 اِنَّ اللهَ لَا یَغۡیۡرُ بِالْقَوۡمِ حَتّٰی لَا یَغۡیۡرَ وَاَبَاغۡنٰهُمۡ وَبَعۡدَ اَزَ وَاَمَدَت یازده سال بابر محمد خان بکومت
 بهرات پرداخت و چهار سال دیگر پسرش سعید محمد خان حاکم بهرات بود تا تحریک عیسی خان بردار
 و غیره امراء شاه زاده محمد یوسف را آورده بکومت بهرات برداشتند و او سعید محمد خان را در
 هزار و دویست و هفتاد و یک سحری مقول نموده تفصیل آنکه وزیر مذکور بعد از قتل شهزاده
 کامران بکومت بهرات پرداخته اکثر امراء الکوزلی را از قندهار خاصه بنهاصب و جمیع
 مواخت چنانچه چوپان باد و باقین را بیکدیگر یکی و قولر آقاسی ساخت در سال دیگر بغرم تنبیه
 ابالی غور با سپاه پرور رفت و آن مضافات را تا حد فو کر و تیزی که از حد فو زیند اورست
 مانده مراجعت کرد در سال دیگر بغرم تنبیه گردید ادا خان هزاره که دم از استقلال میزد روانه
 شد بعد از اخذ مالیات دیوانی او را در تالی حاکم اینجا کرده بهرات آمد و بعد از انقضای موسم شکار
 بالشکرشایان بغرم تنبیه رفته و آنکه بکومت بعضی تخان واپس بهرات آمد و در سال دیگر
 میرهاشم خان الکوزلی بیکدیگر یکی را بازار با شک و ساز برار گرفتن بمینه و قلع حکمت خان و استاد خان
 مذکور رفته بعد از کیره دار مالیات دیوانی بر حکمت خان مذکور گذاشته و پسرش را بصیغه برمال
 برداشته با خود آورد و وزیر او را مورد احسان گردانید که سیم عشر رسید که سالار قاجار که از طرف
 دولت بهتیه ایران بکومت مشهد مقدس مأمور بود چون از اینجا شاه زاده همزه میرزا برادر
 محمد شاه بکومت مشهد طوس میرفرزاد شد سالار از این مغر خوش نیامده بهر وقت و بارت حکامان
 اینجا ساخت در رستمان فرصت یافته با سواران ترکمانه عازم شکر مشهد شد و بعد از محاصره شهر
 گرفته شاه زاده را در ارک محصور نمود و وزیر بابر محمد خان را با مداد خود خواند چون الحاح از حد
 گذشت لهذا وزیر مذکور با سپاه موفور بهانه معاونت سالار روانه مشهد شد بعد از رسیدن

به و کردی شهر از عرض راه کشته نزد شهزاده بکلیت رفت و سالار ازین سخن حیران شده بجزش انبیا
وزیر مذکور چون در کار شاه زاده نقصان و فتور دید او را با سپاه و توپخانه بهرات آورد و
علوفه و ماستحتاج در محال کوسان و غوربان مقرر داشته تا انقضای مدت زمستان او را بنحو
چلاند بعد از آنکه بهار شد و از طرف طران کمکت رسید شهزاده نیز با سپاه عازم بنجر مشهد شد
و وزیر برادر عرض انخد مات مواز چهار عدد توپ کوه کوب بالقب ظهیر الدوله عطا کرده
رخصت انصاف ارزانی داشت و وزیر بدون سبب با دولت قاجاریه نبای دوستی تحکام
پذیرفت مدد دو سته بهال دیگر در بهرات بار امی حکومت کرد تا اینکه به معش رسید که احمد خان
برادر صالو خان استیجائی همواره سرطغان دارد و با سرداران قند بار نبای مراد و کذاشته
ایشان را بشیر لاش و جوین که از مضافات بهراتست میکار د بلکه سردار شیرعلیخان سپهر سردار
مهر لجان را آورده در لاش جا داده است و سرداران نیز با دعای جنک وزیر لشکر کشید
بکرشک رسیده است و سردار محمد صدیق خان بن سردار کند لجان بالشکر شایان آمده قلعه خنجر
را که از مضافات سینان است گرفت لاجرم با سپاه نصرت پناه بمقابله راهی شده در عرض
سرداران قند بار نوشت که دشمنی شما با ما صلاح نیست زیرا که هر دو دشمن صد وزالی ایم مگر اینکه
این جمله از فتن بامی احمد خان لاشی لاسی است پس ما را تمبیه و ضرور است و گرفتن قلعه
لاش اہم ترین امور ہم از اینجا بقطع احمد خان و گرفتن لاش تلاش کرد و در مدت یکروز لاش را
از احمد خان گرفت و سردار شیرعلیخان را رخصت قند بار داد و چون وزیر مذکور هنوز در عرض
شدن لاش بواسطه خوردن خیار و دوغ قدری مریض شده بود در این وقت مرض اشتداد
کرد و بجلدی تمام جره سوار بصوب بهرات الیغار کرد و در دو با بسر کرد کی سید محمد خان سپهر
گذشت تا اینکه در موضع مشہور بر باط میر حله وزیر مذکور مرحله زندگی را طی کرد و فرس حیات را
پی و این واقعه در سلج شعبان ۱۲۸۶ هزار و دو بیست و هفت ہجری قمری و غرضش او را
برداشتہ بهرات آوردند و در جنب مزار جامی مدفون ساختند یازده سال حکومت ہرہ سفاک

پرداخت مردی با عزم بود و در جوابی کوی سفت از امثال میر بود لحاظ قوم وادیرا بجای داشت
که اگر از جمله سربازانش کسی میر و خوریز رز و ورثه اش رفته بعد از فاسخ خلعت شال کشمیر و غیره
داده مراجعت میکرد و بخشش از بسکه دست داشت چون غلام بچه خلعت راز و کسی میر و ندکو
میکفت که البته بهبود کرده والا نه مراد بر و خلعت کرانمایه داده است باز این را و را وادی
که ام خدمت آورده بعد از و پسرش سید محمد خان بجای نواب مادر و خور حکومت پرداخت
و ندکور در سخا بجای افراط میکرد که از پدر در گذشت مال خطیری را بجعفری که مستحق دو روپیه نعام
بنحوی عطا نمود بلکه ادا بای مجنونانه از و بسی سرزدی چنانچه وقتی با مادر و جو که در قلعه اختیار الدین
بود ششم نمود و برآمده توپها را بر حصار قلعه بسته توپچیان را بزدن امر کرد و بی سبب رخنه در آن
حصار انداخته و خوارزدنش خور میها کرده مادر را ششم میداد سجان اند من هذه الخرافات
گویند روزی در دیوان عام نشسته که به را دید که بر سر دیوار میخیزد امید بیک دفعه از خنده به قهقهه
مدهوش شده گفت که اگر این کر به کا و کرد برین دیوار چه خواهد کرد ازین جهت تمام خوانین
ذرائع از و بانوس شده و دو سه بار سرداران قندهار را بقلعش ترغیب کردند و ایشان آمده
کار از پیش نبردند تا اینکه نایب عیسی خان بر درانی در حقیقت شهادت محمد یوسف پسر شهادت ملک
قاسم بن حاجی فیروز الدین را که در مشهد بود طلب نموده در شب سه شنبه سیم محرم الحرام هزار
دویست و هفتاد و دو بجهی آمده با صد سوار به شهرات در آمد و نفاذ به اسم خود نواخت
خوانین و امراء الکوزنی که اکثر از شراب ریحانی مست افتاده بودند چون آواز نفاذ را
شنوند دست از پاشناخته در زوایا رموت خور استوار ساختند و با و جو که لکها مبلغ
از و ولت وزیر خورده بجنوب یکی بجنوب اقدام نکرد مگر حاجی خیر الله خان که بمجار به پیش آمده
زخم کران برداشت و علم عزم جهان فانی افراشت فردایش سید محمد خان را گرفته بقتل
رسانیدند و تمام امراء الکوزنی را گرفته بر طل و من از ایشان طلا و نقره ستانیدند چون دولت
بهتیه قاجار به را این سخن مسموع شد بجایت برخاسته لهذا ناصر الدین شاه عموی خود نواب حساب سلطه

سلطان مراد میرزا عمومی خجور که حاکم خراسان بود با ایلمجانی و سپاه هزار و نو پنجاه بکرفتن هرات
 از سال کرد بعد از رسیدن شهزاده محمد یوسف و نایب عیسی خان را در هرات محصور کردند و
 مدتی مدید محاصره کوشیدند درین بین نایب عیسی خان بر درانی رسولان بقصد بار فرستاده
 بنحمت میرزا نظر ارسال کرده او را با مداد ترغیب میکردند بندگان امیر صاحب بد
 سخن اعتدائی نمیکرد تا اینکه نایب عیسی خان از سوء سلوک شهزاده محمد یوسف تنگ آمده
 او را گرفته نزد حسام السلطنته فرستاد و حسام السلطنته او را در عوض خون سید محمد خان
 بقتل رسانید و بعد از آنکه زمان محاصره بغایت طول کشید و غلا در شهر بدیده آمد و
 اینچنین طرف انداخته رسید پس نایب عیسی خان لاچار شده از در صلح در آمده شهر را بدولت
 قاجاریه سپرد و لشکر ایرانی داخل شهر شده آنچه خواستند کردند و نایب عیسی خان در
 راجحریک شهزاده روزیکه در اردو بسلام میرفت مرد بر بهانه سخن پش آمده بضر بکلویه
 از پا در آورد و این وقت مطابق بود باز اینکه بندگان امیر دوست محمد خان بعد از وفات
 سردار کندلخان از کابل آمده قندبار را مسخر کرد و سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد
 عظیم خان را با محمد علم خان بن سردار رحم دلخان بجهت بعضی سخنان از قندبار بیرون کرد
 و ایشان از دکر اطراف مایوس گردیده روستاها بدرگاه دولت قاجاریه آورده در نزد
 ناصرالدین شاه قاجار بطهران رفتند و سردار سلطان علیخان نیز بدان بدان امید و ارد
 طهران شد چون دولت بتیة انگلیس امضا نه بود که دولت قاجاریه املاک افغانه را
 مستصرف شوند خصوصاً دارالنصره هرات را که خبترین مقام و قلعه بدان استحكام است
 و دولت انگلیس در چین بودن کامران و وزیر بار محمد خان بنوسط تات انگلیس بیانی
 و دولت در مرمت آن ولایت مصروف کرده اند چنانچه افغانان کور شد پس بواسطه ذریع
 مختار خوشان که در طهران بود بانا ناصرالدین شاه دران باب گفتگو نمودند که چون نمایان
 دول اروپائی مقرر است که احد از دول با بمالک افغانستان غرض نکنند پس شاهرا

برات انصرف کردید باید که بقرار معاهده هرات را با فاغنه واکذارید و دست انصرف
 آنملک بدارید ناصرالدین شاه بجهت اینکه آباد اجدادش بهوس شیخ آن حصن و آرزوی
 فتح آن قلعه خدا آفرین را در دل میباشند اعتنائی بسجن وزیر مختار انگلیس نکرده بالاخره دولت
 انگلیس سفیر خود را از طهران خواسته چند سفیرین عربی را از بناده بکمر بند بر او شهر در آورده
 و پس از مقابله و مقاتله دو سه قلاع مستحکم ایشان را گرفته لاجرم دولت قاجاریه دشمنی و
 انگلیس را مصیحت ندانسته از شیخ هرات گذشته هرات را بسردار سلطان احمد خان و
 سردار محمد علم خان و سلطان علیخان بن سردار کهنه لجان و پسران وزیر یار محمد خان داد که
 املاک را بشهراکت فیما بین خفا قسمت نمایند اما حکومت شهر از شهر دار سلطان احمد خان
 باشد مابقی پسند کرده عازم هرات شدند بجز سردار محمد علم خان که حکومت شهر را به سلطان احمد خان
 نپسندید و از عرض راه روانه طهران گردید تا اینکه در موضع مستمی بالهاک جمعی از قطاع الطریق
 بسردار بدکور دو چار شده بضرب کلوله اش هلاک و روانه بهشت پاک نمودند و این واقعه
 در هفدهم شهر ثوال المکرم ۱۲۷۲^{هـ} بود و سردار سلطان احمد خان و سردار سلطان علیخان در سلخ
 شهر رمضان المبارک ۱۲۷۲^{هـ} در هرات رسید و بعد از رسیدنش لشکر ایران هرات را گذشته
 روانه مشهد شدند و سردار سلطان احمد خان در شهر شسته خطبه و سکه را بنام ناصرالدین
 شاه بلند او گردانید و بعد از چندی سردار سلطان علیخان و پسران وزیر یار محمد خان را در
 حکومت دخل نداده از شهر بیرون کرد و ایشان بطرف قندهار شتافته از دولت امیر صاحب
 خدا یگان امیر دوست محمد خان مرصومات لایق یافتند و سردار سلطان احمد خان از طرف
 دولت قاجاریه بلقب سرکار و پسرانش شه نواز خان بلقب امیر پهنی نامدار و سردار فرشته
 مدت شش سال در کمال بده و سه قلال بحکومت هرات بسر برد تا اینکه در آخر از دست
 انداز سردار محمد شرفیخان که بغورات گردیده عازم شیخ فراده که در دست سیفانت
 نام وکیل سپهر دست محمد خان بود شد بجزر و وصول اقلعه منین افتخ نمود چون بمجاصدت

پروا خند
 که اگر از
 داده
 میگذشت
 کدام
 و مذکور
 بهوش
 بود خشم
 حصار
 کوبند
 بدوش
 در آید
 کار
 فاسم
 دو
 خواب
 شود
 از
 زخم
 رسا
 بهینه

خامت

پسرش سکندر خان آفتح نمایان شده بود در بدیهه خواند نبای فریدون سکندر گرفت و
و بهمان قدر انگفا کرده مراجعت بهرات نمود و حکومت فراه را بسردار میر فضل خان بن
سردار پردلخان که بواسطه بعضی سخنان از نزد امیر دوست محمد خان آزاده خاطر شده بامر
علام محرابین خان بن سردار کندلخان بهرات آمده بود عطا نمود بدان سبب امیر دوست
محمد خان جنت مکان باشکرشایان بعزم تنبیه او در ستم هزار و دویست و هفتاد و
لشکر کشیده بهرات را گرفت و تمامی افغانستان را مسخر کرد چنانکه بیاید شاه الله تعالی
اگر چه بایستی که حکومت سردار سلطان احمد خان در جزو حکومت محمد زنی داخل میکردم
لیکن چون سلطنت جزئی بود در ذیل وقایع بهرات ثبت شد الحمد لله رب العالمین
افست وقایع افغانه که ذکر شد

ما بقی وقایع محمد زنی را مجلد دیگر است که باصطلاح انگریز یا درن بهتری است یعنی تاریخ

جدید سلطان محمد خان متخلص سجا بلص میگوید که اگر چه درین وقت خریدار کمال کسی نیست

لیکن جنت یادگار و جنس باقی مدت دید می از عمر عزیز تا لبش و مبلغ کذا از نقد

بچاپ کردنش خرج نمودم اگر چه چنین بهمت

تجلی

خصوص در چنین کارها از افغانه بعید نماید

لیکن اسب نازی اگر چه بد نازد

لاشه خویشتن نه پندارد

بانی افغانی و در دنیا

هو
بعون الله ومنه حسن توفيقه

تمام شد تاریخ سلطانی که مشتمل است بر احوالات افاغنه حسب
الفرمایش مولف عالیجاه رفیع جایگاه عمده الاعظم والاء
نتیجه الافاضل والابالی فخر الانامی وحید الزمان جناب
اشرف الحاج سلطان محمد خان بارکزی در بند معموره
مببئی در کارخانه محمدی بکلیه طبع در آمد بخط اقل

الکتاب میرزا محمد علی شیراز

الشیریکشکول روز جمعه

چهاردهم شوال المکرم

۱۲۹۸ هجری

